UNIVERSAL
LIBRARY
OU_232081
UNIVERSAL
LIBRARY

تقصار جنود الاحرار

من

تذكار جنود الابرار

تاليف

السيد الكريم ذى القدر العظيم والحسب الصميم الواجب له التكريم والتعظيم

مولانا الملك المخدوم النواب السيد محمد صديق حسن

خان بهادر نواب بهوپال المعظم فسح الله

في مدته وبارك في عمله

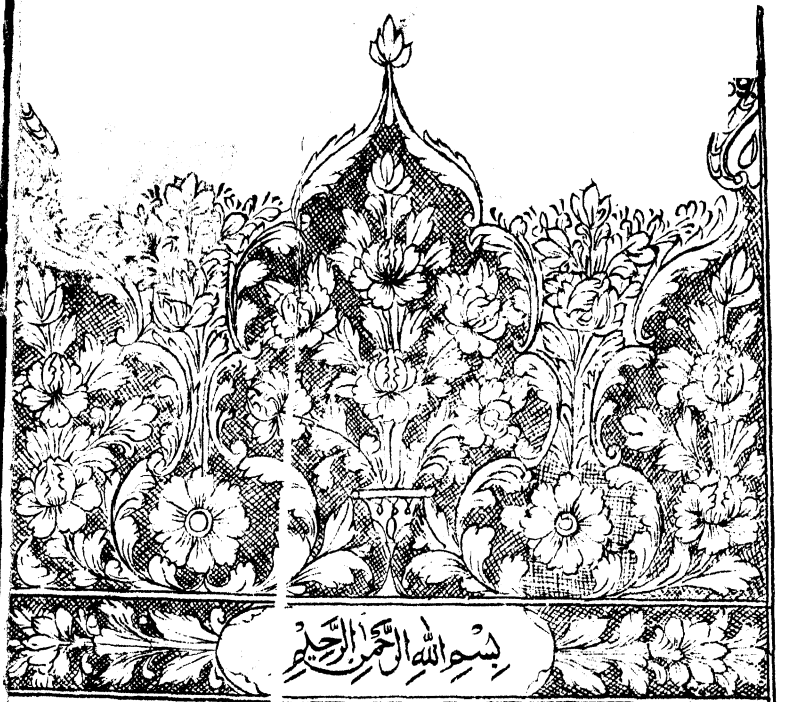
وعدته

امين

طبع في المطبع الشاهجهاني الكائن في بهوپال المحمية

بادارة العبد الضعيف محمد عبد الحميد خان مدير المطابع الرياسية

١٢٩٠ هـ



بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش حضرت حق عزوجل بالاتر ازان چه باشد که ذات پاکش واجب الوجود ست وجزوی سبحانه وتعالی هرچه هست

همه باطل وهالک ست

بهستی تو امیدست نیستی هارا که گفته اند اگرچه هیچ نیست الله هست

ونیایش جناب مصطفی بیش ازان چه خواهد بود که افضل رسل وخاتم انبیا ست وقلمرو رسالت ونبوت ابروجه

کمال مالک ع بعد از خدا بزرگ توئی قصه مختصر صلی الله علیه وعلی آله وصحبه وسلم **بعده** برآمادگان طلب

محبت آلهی ودلدادگان اتباع سنت ختمی پناهی پوشیده مباد که در آخر کتاب مستطاب **ریاض المراض و**

غیاض العرباض که در معارف سلوک قلمی شده ودر پایان نامهٔ مبارک **حظیرة القدس وذخیرة**

الانس که در فوائد متنوعه سمت نگارش یافته فصلی در احوال صوفیهٔ صافیهٔ پیشین وفصلی در تراجم محسنین پسین

الحاق پذیرفته بود امانزد رسیدن آن هردو همایون کتاب بانجام واختتام چنان آگاهی آمد که این هردو فصل را

رسالهٔ [illegible]

ن مدکار بود الابرار نام گزاشته شد وکیفما اتفق انچه از حال وقال جماعهٔ احسان وعصابهٔ عرفان

و برگ ایمان در کتب قوم ملاحظه افتاد بلا ترتیب سنوات موالید و وفیات و تقدیم و تاخیر از منهٔ اصحاب حالات درین شکسته بسته چند ثبت نموده آمد چه روشن کتاب عزیز در سر دو قصص انبیا علیهم السلام همین ست و آئین اصل اصول دین همین این چنین ست

درین کتاب پریشان نه بینی ار ترتیب — عجب مدار که چون حال من پریشان ست
هزار شکر که با یک جهان پریشانی — چو تار طرهٔ دلدار عنبر افشان ست

اللهم الحقنا بسلفنا الصالحین واجعل لنا لسان صدق فی الاخرین **فصل** در ذکر جمعی از اولیاء الله و پاره از کلمات قدسیهٔ ایشان و در ترجمهٔ گروهی از اکابر علما، و درویشان شیخ فریدالدین عطار قدس سره در کتاب تذکرة الاولیا تمهیدی لطیف درین باب ایراد کرده فی الجمله خلاصهٔ آن بازیادت در اینجا بنویسیم و بعد ازان بذکر بعض اکابر این طائفهٔ علیه پردازیم میگوید رحمه الله تعالی که بعد از قرآن و حدیث هیچ سخن بالای سخن مشایخ طریقت نیست رحمهم الله تعالی زیرا که سخن ایشان نتیجهٔ کار و حال ست نه ثمرهٔ حفظ قیل و قال و از عیان ست نه از بیان و از اسرار ست نه از تکرار و از جوشیدن ست نه از کوشیدن و از علم لدنی ست نه از علم کسبی و از عالم ادنی ربی ست نه از جهان علمنی ابی و اولیا مختلف اند بعض اهل معرفت و بعض اهل معاملت و بعض اهل محبت و بعض اهل وحدت و بعضی همه و بعضی بصفة دون صفة و بعض بی صفت و در سخن مردان شنیدن دو فائده ست یکی آنکه اگر مرد طالب همتش قوی گردد و طلبش زیاده شود دیگر آنکه اگر کسی در خود داغی دارد آن داغ فروشکند و دعویش از سر او بیرون کنند و نیک او بدنمایند و اگر کوریست خودش مشاهده کند شیخ محفوظ رح گفته لا تزن الخلق بمیزانك و زن نفسك بمیزان الموقنین لتعلم فضلهم و انلاسك یحیی عمار را بعد از وفات او در خواب دیدند پرسیدند که خدا با تو چه کرد گفت فرمود یحیی با تو کارها داشتم سخت لیکن روزی در مجلسی ما را می ستودی دوستی از دوستان ما انجا گذشت آن بشنید و قلبش خوش شد ترا در کار او کردم ابو القاسم جنید گفته حکایات المشائخ جند من جنود الله یعنی دل اگر شکسته بود بمدد این لشکر قوی گردد کسی گفتش این حکایات چه سود دهد این آیه برخواند کلا نقص علیك من انباء الرسل ما نثبت به فؤادك یعنی قصهٔ گذشتگان و داستان رفتگان بر تو سرایم و با تو گویم تا دل تو بدان آرام گیرد و ثبات و قوت او بیفزاید جامی گفته سخنان دوستان خدا دوستی ایشان آرد و این دوستی ترا با ایشان نسبت انگند المودة احد القرابتین و گفته اند لا قرابة اقرب من المودة و لا بعد ابعد من العداوة

هزار خویش که بیگانه از خدا باشد　　خدای یک تن بیگانه کاشنا باشد

در حدیث ست المرء مع من احب وانت مع من احببت و در قرآن ست اولئك مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئك رفیقا ابو العباس عطا گفته اگر نتوانی که دست در دوستی او زنی بار منی در دست دوستی دوستانش زن که دوستی دوست

او دوستی اوست ؎

حرف از زبان دوست شنیدن چه خوش بود　　یا از زبان آنکه شنید از زبان دوست

دیگر آمده که عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة اگر کسی مائده نهد که بران رحمت باریدن تواند بود که او را ازان مائده بی فائده باز نگرانند و ازان فائده بی عائده بهره دارند دیگر باشد که از برکات این طائفه مدد می در کار رسد و پیش از اجل او را در سایهٔ دولتی فرود آرد دیگر آمده من تشبه بقوم فهو منهم ؎

وتشبهوا ان لم تکونوا مثلهم　　ان التشبه بالکرام فلاح

جنید گفته مدعیان را نیکو دارید که ایشان محقق نمایند و پای ایشان بوسید که اگر همتی بلند ندارند بچیزی دیگر دعوی کردن دیگر چون قرآن و حدیث را لغت و صرف و نحو و مانند آن می بایست و بیشتر خلق از مبانی و معانی آن بهره نمی توانستند گرفت این سخنان که شرح آنست عام و خاص را دران نصیب ست کلا نمد هولاء وهولاء من عطاء ربك وما کان عطاء ربك محظورا اگرچه بیشتر تبادلی بود بزبان پارسی هم نوشته آمد تا همه را شامل بود دیگر ظاهر می بینیم که اگر سخن بخلاف تو میگویند بسخن آنکس سعی میکنی و سالها بدان یک سخن در دل کینه میگیری پس چون سخن ناشایست باطل را در نفس تو چندان اثر ست سخن شایست [illegible] تو اند بود بلکه بیشتر ازان وصد چندان هر چند تو ازان خبر نیابی شیخ عبد الرحمن اسکاف را پرسیدند که کسی قرآن میخواند و نمیداند که چه میخواند آیا هیچ اثری بود گفت کسیکه دارو میخورد و نمیداند که چه میخورد او را اثری کند قرآن اثر نکند بلکه اثرها کند فکیف که اگر خود داند که چه میخواند اثر آن بسیار تر بود دیگر دلی داشتم که جزاین سخن نمی توانم گفت و نمی توانستم شنید مگر بکره و ضرورت و مالا بد منه لابد م از سخن این طائفه وظیفه ساختم اهل روزگار را تا بود که برین مائده همکاسه با بم شیخ ابو علی سیاه رحمه گفته مرا دوآرزو ست یکی آنکه سخنی از سخنهای او شنوم یا کسی از کسان او بینم من مرد امی ام نه چیزی توانم نوشت و نه کسی با یدم که سخن او میگوید و من میشنوم یا من گویم و او میشنود در بهشت اگر گفتگو او نخواهد بود

بهشت نمی باید دیگر باعث آن بود که شیخ یوسف همدانی را پرسیدند که چون این روزگار بگذرد و این طائفه روی در نقاب تواری آرد چه کنیم تا بسلامت بمانیم گفت هر روز ورقی چند از سخن ایشان بخوانید دیگر آنست که از گود کی بی سببی باد دوستی این طائفه در جانم موج میزند و همه وقت مفرح دلم سخن ایشان بود ناچار بقدر فرصت وقت سخن ایشان را جلوه کردم چه این عهدی ست که این شیوهٔ سخن و سخن اهل آن انجمن بکلی روی در نقاب آورده ست و مدعیان بلباس این معانی بیرون برآمده و اهل دل چون کبریت احمر عزیز تر شده اند جنید رحمه الله تعالی شبلی را گفت اذا وجدت من یوافقك علی کلمة مما تقول فتمسك به و گیر چون دیدم که روزگاری پدید آمده ست که شرار مردم خیار ناس را فراموش کرده اند تذکره ساختم تا مفلسان زمانه دولتمندان یگانه را فراموش نکنند و در سیرت و صورت صاحبدلان رغبت نمایند دیگر سخنی که بهترین سخنها بود بچند وجه اول آنکه دنیا را بر دل مردم سرد کند دوم آنکه آخرت را بیاد هد سوم آنکه دوستی حق را در دل مرد پدید آرد چهارم آنکه مرد چون این سخن بشنود زاد راه بی پایان ساختن گیرد جمع کردن چنین سخنها از واجبات بود و میتوان گفتن که در آفرینش بازین نامه نیست از بهر آنکه سخن ایشان شرح قرآن و اخبار ست که بهترین سخنهاست و میتوان گفتن که این کتابیست که مختثنان را مرد کند و مردان را شیر مرد و شیر مردان را فرد و فردان را عین درد و چگونه چنین نکند که هر که آنرا بنظر ارادت برخواند نیکو آگاه گردد که آن چه درد بوده ست در جانهای ایشان که از چنین کارها و ازین گونه سخنها از دل ایشان بصحرا آمده ست امام مجدالدین خوارزمی روزی میگریست و میگفت خداوندا مرا ازین قوم گردان یا از نظارگیان این قوم گردان که قسمی دیگر را طاقت ندارم

این طائفه اند اهل تحقیق — فانی زخود و بود و ست باقی

باقی همه خویشتن پرستند — وین طرفه که نیستند و هستند

اکنون اسامی این بزرگواران با بعض سخنان ایشان یاد کنیم و خود را درین ذکر فراموش سازیم و چون مقصود ازین بیان تمتع بکلمات طیبات و حالات سنیات ایشان ست مراعات تقدیم و تاخیر در ذکر و تقیید بسنوات مواليد و وفیات در هر ترجمه نصب العین نیست بلکه کیفما اتفق انچه وقت بدان خوش گشت نوشته آمد

ابو بکر صدیق رضی الله عنه نام او عبدالله ست و لقب او عتیق و مره بن کعب با جناب رسالت صلعم ملتقی میشود مادرش ام الخیر سلمی دختر صخر یا لیلی بود او را صدیق فرمود بنا بر تصدیق بخبر اسراء در مکه پیدا شد دو سال چند روز از انحضرت صلعم در عمر خرد ست نزد قبول اسلام سی و هفت یا هشت ساله بود و بصحبت

وشش سال در اسلام زیست و وی اول مسلمین بست و سقیفه روز وفات نبوی او را بیعت کرد نداول بشیر بن
سعد انصاری باز عمر دست کشاد پس جملہ مہاجرین پس جملہ انصار وی بعد از ولایت خطبہ خواند و گفت اما بعد
ایها الناس قد ولیت امرکم ولست بخیرکم وان اقواکم عندي الضعیف حتی آخذ له بحقه وان
اضعفکم عندي القوي حتی آخذ منه ایها الناس انما انا متبع ولست بمبتدع فان احسنت فاعینوني
وان زغت فقوموني وی رضی الله عنه نحیف خفیف اللحم ابیض خفیف العارضین معروق الوجنات البجه غائر العینین

فضل

بود خضاب حنا و کتم میکرد در جاهلیت و اسلام گاهی خمر نخورده و صنمی را سجده نبرده و همه مشاهد
او آیات کتاب و احادیث رسالت مآب بسیار آمده در کشاف گفته قوله تعالی رب اوزعني ان اشکر نعمتك
التي انعمت علي وعلی والدي الآیة در بارهٔ وی و مادر و پدر وی که ایمان آوردند وارد شده وکان اقال علی
کرم الله وجهه انها نزلت فیه اسلم ابواه جمیعا ولم یجتمع لاحد من المهاجرین ان اسلم ابواه غیره
دیگر کریمه ثاني اثنین اذ هما في الغار ست تا آخر و اجماع کرده اند مسلمانان بر آنکه مراد بصاحب درین آیه اوست
دیگر واللیل اذا یغشی ست تا قوله ان سعیکم لشتی و این قول بعض مفسرین ست دیگر وسیجنبها الاتقی
تا آخر سورت بغوی گفته في حق ابي بکر عند الجمیع دیگر امن هو قانت اناء اللیل ساجدا وقائما ابن عباس گفته
در بارهٔ صدیق ست دیگر آیه کفاره ست عایشه گفته وی سوگندی نمی شکست تا آنکه کریمه کفاره فرود آمد دیگر والذي جاء
بالصدق وصدق به ست مرتضی گفته جبائی محمد ست و مصدق صدیق قال ابن عساکر دیگر وشاورهم في الامر ست
واین در بارهٔ او و فاروق هر دو ست دیگر ولمن خاف مقام ربه جنتان ست شوذب گفته در ابی بکر نازل شده
رواه ابن ابی حاتم دیگر وصالح المؤمنین ست ابن عمر و ابن عباس گفته اند در بارهٔ صدیق و فاروق ست دیگر
من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتي الله بقوم یحبهم ویحبونه ست حسن بصری گفته هو والله ابو بکر
واصحابه لما ارتدت العرب جاهدهم ابو بکر واصحابه حتی ردهم الی الاسلام اما احادیث پس بیش از شمارست
و در کتب مستقله در مناقب وی مذکور پندی ازان سید مومن معروف بشبلنجی در نور الابصار ایراد کرده و شطرے
ازان علامه محدث معتمد خان بدخشی ذکر نموده و پیش ازوی احدی را صدیق نام نشده اشیخ صحابه و ثابت ایشان
بود در دین خدا باتفاق جمهور و در مدت یسیر خلافت او فتوحات کثیره شد از انجمله انفاذ جیش اسامه ست دیگر قتل
مسیلمه و فتح یمامه و دیگر اطراف عراق و بعض شام از انفاس قدسیهٔ اوست الکیس الکیس التقوی واحق الحق الفجور
واصدق الصدق الامانة والکذب الکذب الخیانة وفرمودان هذا الامر لا یصلح آخره الا بما صلح اوله

ولا یحتمله الا بفضلکم مقدرة وامکانکم لنفسه وفرد والبحر عن درک الادراک ادراک در ماجزات
نوشته آنحضرت صلعم بیمار شد ابو بکر بعیادت آمد آنحضرت صلعم شفا یافت وابو بکر بیمار افتاد آنحضرت او را عیادت
کرد وی صحت یافت چنانکه نزد عیادت بیمار شده بود صدیق رضی الله عنه درین باب این ابیات گفت ؎

مرض الحبیب فعدته ... فمرضت من حذری علیه
شفی الحبیب فعادنی ... فشفیت من نظری الیه

یکی را از ما ... ندا بو بکر را دیده گفت آری رایت ملکا فی ذی مسکین کسی او را گریه کردی وی
گفتی اللهم انت اعلم بی من نفسی وانا اعلم بنفسی منهم اللهم اجعلنی خیرا مما یحسبون واغفر لی ما لا یعلمون
ولا تواخذنی بما یقولون مدت خلافت وی دو نیم سال ست در سنه ۱۳ روز جمعه ماه جمادی الآخره بعمر شصت و سه
سال قضا کرد آخر کلام او این بود درب ق فنی مسلما والحقنی بالصالحین چون مرد مدینه مرتج ببکا وقوم در گریه
آمد چنانکه روز وفات نبوی شد جابر گوید بنعش او را بر در خانه قبر نبوی بردیم وگفتیم این ابو بکر صدیق ست میخواهد که نزد
نبی صلعم مدفون شود باب مفتوح شد وندانستم که بکشادکنا فی الصفوة وآوازی بگوش خورد که ضموا الحبیب الی الحبیب
میان منبر ومرقد منور عمر بن خطاب نماز جنازه بگزارد وبر همان سریر که آنحضرت را صلعم برداشته بودند نهاده بردند
وشب هنگام مدفون شد وسرش را در برابر کتف رسول خدا صلعم گذاشتند مرویات او در کتب حدیث هشت صد حدیث ست سلسله
علیه نقشبندیه در طریقی منتهی می شود بوی رضی الله عنه

عمر بن الخطاب رضی الله عنه در کعب با آنحضرت صلعم ملتقی می شود مادرش حنتمه دختر هاشم بود آنحضرت او را
روز اسلام آوردن بدار ارقم فاروق نام کرد وروز بدر بابی حفص مکنی ساخت ووی اول کسی ست که او را امیر المومنین
خواندند واولیات او بسیار ست در تاریخ الخلفا ونور الابصار وابجد التواریخ وجز آن مرقوم شده واسلام او بدعای
نبوی بود در سال ششم بعد از اسلام حمزه سفید رنگ با سرخی اصلع الراس سخت سرخ چشم بود در عارضین خفتی داشت
وبهر دو دست کار یکسان میکرد در قوریت در صفت او آمده قرن من حدید امین شدید قرن یعنی جبل اصغر
آیات واحادیث در فضل او بسیار وارد شده بعضی خاص ست وبعض مشترک میان او وابو بکر قصه کرامات او در بابه
اجرا رنیل وندای ساریه معروف ست موافقات او با آیات قرآنی قریب هژده موضع ست سیوطی ذکرش در رساله
مفرده کرده ومحرر سطور هم آنرا در بعض مولفات خود آورده بود در ازالة الخفا عن خلافة الخلفا فتاوی فاروق را
[redacted] ترجمه شریفش بسط نموده از انفاس قدسیه اوست اللهم ارزقنی شهادة فی

سبیلك واجعل موتي في بلد رسولك وگفته من خاف من الله تعالى لم يشف غيظه ومن يتق الله لم يضيع ما يريد وفرمود لميتني كنت كبشا سمنوني ما بدا لهم ثم ذبحوني واكلوني واخرجوني عذرة ولم اكن بشرا در مرض موت سر او در كنار ابن عمر بود فرمود اى پسر اين سر را بزمين من بنه وى گفت شمار اچيست اگر برفحذ من ست يا بزمين فرمود ضعه على الارض ناچار عبد الله بر زمين گذاشت فرمود ويلي وويل امي ان لم يرحمني ربي بعده گفت وددت ان الخرج من الدنيا كما دخلت لا اجر لي ولا وزر علي وى را ابو لولوء بزخم خنجر بزيرناف شهيد كرد در روز دوشنبه بعمر شصت وسه سال سه روز بعد از جراحت بحق پيوست مدت خلافت او ده سال وشش ماه ست مگر چند روز صهيب بن سنان رومى نماز جنازه كرد ودر حجرهٔ عايشه بپهلوى جناب نبوت صلعم بياسود مرويات ش در كتب احاديث پانصد وسى ودو حديث ست كذا في المسامرات خانوادهٔ اويسيه منسوب باوست

عثمان بن عفان رضى الله عنه آنحضرت صلعم ووى در عبد مناف ملتقى ميشوند پس وى اقرب ثلاثه ست بحضرت رسالت مادرش ارْوى بنت كريز بود ولادت او در طائف بوده واسلامش بر دست صديق واقع شده ابن سنى ونه سال بود كه مسلمان گرديد ووى اول كسى ست كه بعد از ابى بكر اسلام آورد ثالث خلفا ست وهمه مشاهد را حاضر شد جز بدر كه بنا بر مرض رقيه آنحضرت صلعم اورا در مدينه گذاشت اما سهم داد ودر بيعت رضوان دست خود را دست او گردانيد وبكبار او را بالخصوصيت دعا كرد آخر خطبهٔ او اين ست ايها الناس ان الله انما اعطاكم الدنيا لتطلبوا بها الاخرة فلم يعطكموها لتركنوا اليها ان الدنيا تفنى والاخرة تبقى لا تبطركم الفانية ولا تشغلكم عن الباقية اثروا ما يبقى على ما يفنى فان الدنيا منقطعة وان المصير الى الله اتقوا الله فان تقواه جنة من بأسه ووسيلة عنده واحذروا من الله الغيرة والزموا اجماعتكم لا تصيروا احزابا الخ وى رضى الله عنه ابيض اللون يا اسمر اللون رقيق البشره كثير شعر الراس عظيم اللحيه ميانه قد نه طويل نه قصير خوبصورت ضخم الكراديس بعيد ما بين المنكبين بود لحيه را زرد ميكرد ودندان را بزر بسته بود ابن حزام مازنى گفته هيچ نرو ماده را احسن الوجه تر از عثمان نديدم بعد شهادت عمر در سنه ۲۳ ماه ذيحجه باوى بيعت كردند او را ذو النورين گويند زيرا كه دو دختر نبوى در حبالهٔ نكاح وى آمدند بغايت شديد الحيا بود در مكان بند هم نزد غسل جامه دور نميكرد فتوحات زمانهٔ او تيز بسيار ست وى بير رومه را خريده در راه خدا وقف كرد وقرآن شريف را جمع نمود دوازده سال خلافت كرد وقدرى كم هشتاد وهشت يا نود ساله بود كه شهيد شد جبير بن مطعم بروى نماز گزارد احاديث مناقب او در كتب منت بسيار ست

کریمه الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی لهم اجرهم عند ربهم
در حق او نازل شد وقتی که تجهیز جیش غزوه تبوک کرد کذا فی مناقب الاولیاء وحال محاصره او وقصه شهادت بتفصیل
در اشاعه وجز آن مذکور شده رضی الله عنه

علی بن ابیطالب رضی الله عنه ابن عم رسول ست وسیف الله المسلول ودر که داخل کعبه روز جمعه بست و سه
سال پیش از هجرت متولد شد وجزوی احدی پیش ازوی در بیت الحرام پیدا نشده مادرش فاطمه بنت اسد ست
واو اول هاشمی ست که هاشمیه او را زاد وی نزد جناب نبوت تربیت گرفت و در ده سالگی اسلام پذیرفت وجز
تبوک حاضر همه مشاهد شد وی آدم شدید الادمه صقیل العینین بزرگ دیده اقرب لبسوی قصر از طول بزرگ شکم
کثیر الشعر عریض اللحیه اصلع ابیض الراس واللحیه بود ودر ذخائر نقلی گفته میانه قد سیاه چشم کلان دیده خوش وجه
کلان بطن بود گویا ماه شب چهار دهم ست آیات قرآنی در باب او نازل شده واحادیث نبوی در مناقب
وی بسیار آمده ابن عباس گفته نیست آیتی در کتاب خدا بلفظ یا ایها الذین امنوا مگر آنکه علی اول واشرف
اوست وآنحضرت فرموده من کنت مولاه فعلی مولاه در نور الابصار گفته لفظ المولی یستعمل بازاء معان
متعدده وردها القرآن العظیم فتارة یکون بمعنی اولی وتارة بمعنی الناصر وبمعنی الوارث وبمعنی
العصبة وبمعنی الصدیق وبمعنی السید والمعتق وهو ظاهر فیکون معنی الحدیث من کنت ناصره او
حمیمه اوصدیقه فان علیا کذلک انتهی امام احمد وقاضی اسمعیل وابو علی نیشابوری ونسائی صاحب سنن
گفته اند لم یرد فی فضائل احد من الصحابة بالاسانید الجیاد ما روی فی فضل علی بن ابی طالب رضی الله عنه وی
که چون پدرش ابوطالب محتضر شد آنحضرت صلعم فرمود ای عم یکبار کلمه بگو تا مر احجت باشد در شفاعت تو گفت کراهت
می کنم که گویند جزع ناک گشت وقت موت این آیه نازل شد انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء
شیخ محی الدین بن عربی در فصوص گفته لو کان للهمة اثر ولا بد لکان اهل اکمل من رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم ولا اعلی ولا اقوی همة منه وما اثرت فی اسلام ابی طالب عمه وفیه نزلت الآیة انتهی در مناقب
الاولیا گفته ازینجا باید دانست که همت را تاثیری در خلاف اراده خدای تعالی نیست انتهی اما در علی فاطمه بنت اسد
ایمان آورد و بهجرت نمود و در سنه چارم هجری وفات یافت آنحضرت صلعم او را بقمیص خود تکفین نمود و خود
دفن فرمود و در حق مرتضی گفت انت منی بمنزلة هارون من موسی قال تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی مراد باین قربی نزد جمهور مفسرین علی و فاطمه وحسن وحسین اند واین آیه نیز در شان مرتضوی

فرود آمده انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون
وکذلک قوله سبحانه ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا وی داخل ست در آیه تطهیر بلا نکیر
از کلمات طیبات اوست الناس بنیام فاذا ماتوا انتبهوا الناس اشباه بزمانهم منهم بابا طهر من عرف نفسه
فقد عرف ربه بالبر یستعبد الحر لا تنظر الی من قال وانظر الی ما قال الجزع عند البلاء تمام المحنة
لا ظفر مع البغی لا شرف مع سوء الادب لا راحة مع الحسد لا سؤدد مع الانتقام لا محبة
مع المراء لا صواب مع ترک المشورة لا زیارة مع زعارة لا داء اعیی من الجهل لا مرض اضنی من
من قلة العقل الی غیر ذلک من الانفاس القدسیه وهی کثیرة طیبة جدا در نور الابصار شنان بسیار از
نثر ونظم وی کرم الله وجهه آورده ودستان جمل وصفین بتفصیل نوشته وعبد الواحد بن محمد آمدی تمیمی کتابی
از کلام منثور وی فراهم آورده وغرر الحکم ودرر الکلم نام کرده مجلدی متوسط ست بر ترتیب حروف از الف
تا یا وگفته اسانید این را حذف کرده ام واز جا حظ عجب دارم که با آن همه علم وتقدم در فضل بسیری از کثیر کلام
او چه قسم کفایت نموده واز نظر درین کتاب ظاهر میشود که مضامینش همسایه مضامین اقوال حکما وعرفا واقع شده
اما در صحت اسناد آن نظر واضح ست شهادت وی رضی الله عنه بردست عبد الرحمن بن ملجم شقی بوده گویند وی
در سنین خلافت خود حج نکرده بنا بر اشتغال بحروب وپیش ازان بسیار حج میکرد روز یکشنبه سیزدهم رمضان
سنه چهل بعمر شصت وپنج سال یا بعمر ابی بکر وعمر بحق پیوست چون زخمی شد گفت فزت ورب الکعبه فرزندش
حسن سبط بروی نماز کرد ودر سه جامه بموضع غری شب هنگام مدفون گردید وبعضی گویند در نجف ونزد بعض میان
مسجد وخانه ونزد بعض در قصر الاماره کوفه کذا فی الفصول المهمه مرویاتش در کتب حدیث پانصد وهشتاد
وشش حدیث ست

امام حسن بن علی رضی الله عنه در سنه سوم از هجرت در منتصف رمضان پیدا شد اول اولاد علی فاطمه ست
آنحضرت صلعم نام او حسن کرده ابیض مشرب بحمره اوقع العینین سهل الخدین کث اللحیه ذو وفره بود عنق او گویا ابریقی
از فضه نست عظیم الکراديس ضخیم بعید ما بین المنکبین ربعه خوش روی بسیار بود خضاب سیاه میکرد جعده موی حسن ابن
بود پانزده حج کرد دو سه کرت تمام مال خود را در راه خدا داد کنیت او ابو محمد ست والقاب بسیار دارد اشهر آن
تقی ست واعلای آن در رتبه سید ست واین لقب بخشیده رسول خدا ست صلعم وزکی وسبط وولی همه از القابهای
اوست در مناقب وی در صحیحین وغیر آن حدیثها آمده وی خلافت را در سنه اربعین نصف جمادی الاولی بمعاویه گذاشت

ومصالحه کرد تا خون مسلمانان بیفائده نریزد و برادر ارصد هزار درم در هر سال که معاویه بوی میداد قناعت فرمود
حافظ ابو نعیم در حلیه نبذه از کلام او آورده وصاحب نور الابصار آنرا بازیادت نقل کرده از انجمله این ست
لا ادب لمن لا عقل له ولا مودة لمن لا همة له راس العقل معاشرة الناس بالجميل وبالعقل تدرك
الدار ان جميعا ومن حرم العقل حرمهما جميعا وگفته هلاک مردم در سه چیز ست در کبر و حرص و حسد از کبر دین
هلاک شود و بدان ابلیس ملعون شد و حرص عدو نفس ست و بدان آدم از بهشت بیرون کرده شد و حسد آلوده ست
و بدان قابیل هابیل را کشته و فرمود حسن سوال نصف علم ست او را از صمت پرسیدند گفت هو مدعاة العب
وزين العرض وفاعله في راحة وجليسه في امن او را گفتند ابوذر می گوید فقر احب ست بسوی من
از غنی و سقم احب ست از صحت فرمود رحم الله اباذرا اما انا فاقول من اتكل على حسن اختيار الله لم يتمن
انه في غير الحالة التي اختارها الله له وآل خود و آل برادر خود را گفته تعلموا العلم فان لم تستطيعوا حفظه
فاكتبوه وضعوه في بيوتكم و بالجمله ملفوظاتش چندان ست که کتابی ازان فراهم میتوان کرد مردی بر قبر شریف او
غائط کرد دیوانه شد و چون سگ آواز میکرد تا آنکه بمرد و از گور او عنوص میرویید ابو علی طبری در اعلام الوری گفته که
وی بعد از صلح با معاویه بمدینه منوره آمد و ده سال انجا بماند زنش جعده بنت اشعث کندی او را مسموم کرد یک چله
بیمار بود یزید پلید او را بر زهر دادن و عده صد هزار درهم داده بود چون حسن بحق پیوست هیچ نداد و گفت انا ان
رضاك للحسن افترضاك لا نفسنا پنجم ربیع الاول سنه ۴۹ انتقال فرمود سعید بن العاص که آنروز والی
مدینه بود بر وی نماز کرد و در بقیع مدفون شد عمرش چهل و هفت سال بود و مدت خلافتش شش ماه و پنج روز نصاب
الخلافة بعدي ثلثون سنة بوی اختتام یافت سلسله حسنیه مخصوص باوست و بعضی سلاسل دیگر بواسطه
حسن مثنی متوسل بوی ست رضی الله تعالی عنه وارضاه ومن کلامه المنظوم ماذکره عبد القادر الطبری المالکی
في شرح الدرية ؎

اغن عن المخلوق بالخالق	تغن عن الكاذب بالصادق
واسترزق الرحمن من فضله	فليس غير الله بالرازق
من ظن ان الناس يغنونه	فليس بالرحمن بالواثق
من ظن ان الرزق من كسبه	زلت به النعلان من حالق

امام حسین بن علی شهید کربلا رضی الله عنه پنجم شعبان سال چهارم از هجرت متولد شد علوق او بعد پنجاه روز

از ولادت امام حسن اتفاق افتاد در نور الابصار گفته هکذا صح النقل في ذلك آنحضرت صلعم بریق خود اورا تحنیک کرد و در گوش اذان داد و در فم تفل نمود و دعا کرد حسین نام نهاد کنیت او ابو عبد الله ست لاغیر و القاب او رشید و طیب و زکی و وفی و سید و مبارک و تابع لمرضاة الله و سبط اصغرست و اشهر آن زکی ست و اعلای آن در رتبه یکی سیدست بحدیث انها سید اشباب اهل الجنة دیگر سبط ست بحدیث حسین سبط من الاسباط و چنانکه حسن مانا بود بجناب نبوت از فرق تا سره وی از سره تا قدم اشبه خلق بود برسول خدا صلعم گویا این هر دو صاحبزاده آیینهٔ صورت رسالت بودند نقش خاتم او لکل اجل کتاب ست هشت حدیث از وی مرویست و در منقبت وی حدیثها آمده در قصهٔ خروج او بسوئی عراق و شهادت بارض کربلا کتابها تالیف یافته صحیح آنست که قاتل وی سنان بن انس نخعی ست و این حادثه در روز جمعه دهم محرم سنهٔ احدی و ستین روی داد پنجاه و پنج ساله بود که جرعهٔ شهادت خورد سی و سه طعن و همین مقدار ضربه در تن مبارک او یافتند شیخ نصر الله بن یحیی که از اخیار ثقات است گفت علی بن ابی طالب را در منام دیدم گفتم شما را فتح نامه گفتند من دخل دار ابي سفيان فهو امن و با فرزندت در کربلا چه کردند فرمود ابیات ابن صیفی را می شناسی گفتم نه فرمود برو و از وی بشنو رفتم و این ماجرا گفتم بگریست و بسیار زار بگریست و گفت بخدا هیچکس آنرا از من نشنیده ست و همین شب نظم کرده ام و بر خواند ؎

ملکنا فکان العفو منا سجیة	فلما ملکتم سال بالدم ابطح
وحللتم قتل الاسارى وطالما	غلونا على الاسرى فنعفو ونصفح
وحسبكم هذا التفاوت بيننا	وكل اناء بالذي فيه ينضح

این روایت را ابن الصباغ مالکی در فصول مهمه آورده و گفته ابن الصیفی شاعر مشهورست ملقب بحبیص بیص و بالجمله ماجرای این شهادت و سعادت بحدی دردناک غم انگیز ست که سینهٔ خامه نزد نوشتن آن شق میگردد تا بدل واقعه شناس و خاطر انصاف اناس چه رسد ؎

این صبح چه صبح ست که خون شد جگر من	این شام چه شام ست که سنگ ست سر من
ماذا تقولون اذ قال النبي لكم	ماذا فعلتم وانتم اخر الامم
بعترتي وباهلي بعد مفتقدي	منهم اسارى ومنهم ضرجوا بدم

از کلام اقدس اوست حوائج الناس الیکم من نعم الله علیکم فلا تملوا النعم فتعود نقصا و فرمود العلم زینة والوفاء مروءة والصلة نعمة والاستكثار صلف والعجلة سفه والسفه ضعف والغلو رطة [illegible]

اهل الدناءة شروء مجالسة اهل الفسوق ريبة ومن كلامه المنظوم ؎

فان تكن الدنيا تعد نفيسة ... فان ثواب الله اعلى وانبل

وان يك لا بد من الموت للفتى ... فقتل امرء في الله بالسيف اجمل

وان تكن الارزاق قسما مقدرا ... فقلة حرص المرء في الكسب اجمل

وان تكن الاموال للترك جمعها ... فما بال متروك به المرء يبخل

امام زين العابدين بن حسين شهيد رضي الله عنه اسمر قصير نحيف بود او را ذكي واين لقب وعلي اصغر نام ست نقش خاتم او وما توفيقي الا بالله بود در مدينه منوره روز پنجشنبه پنجم شعبان ۳۸ سال پيش از وفات جد خود علي بن ابيطالب متولد شد ودر واقعهٔ كربلا بست وسه ساله بود مروان وعبد الملك وپسرش وليد معاصر او بيند مادرش سلافه نام دارد ولقبش شاه زنان يعني ملكة النساء ودختر يزدجرد بود وي در كربلا همراه پدر بود اما بسبب مرض صاحب فراش بود مقتول نشد نه آنكه صغير بود هذا هو الصحيح افضل واقفه واورع تر از وي ديده نشده مناقب وبسيار ست يكي او را گفت كه فلاني در حضور من در تو افتاده برخاست ونزد او رفت وگفت ياهذا ان كان ما قلته في حقا فانا اسأل الله تعالى ان يغفر لي وان كان ما قلت باطلا فالله يغفر لك او را پرسيد ند سعيد ترين در دنيا وآخرت كيست فرمود من اذا رضي لم يجعله رضاه على الباطل واذا سخط لم يخرجه سخطه من الحق در رساله شيخ عبد الحق دهلوي ست هاشمي مدني معروف بزين العابدين از اكابر سادات اهل بيت واز بزرگان تابعين ومشهور ترين ايشان ست زهري گويد ند يدم من هاشمي قرشي را افاضلتر از علي بن حسين وهمچنين روايت كرده شده ست از جماعتي از سلف كه سعيد بن المسيب از ايشان ست ووي حديث بسيار روايت ميكرد ودر روايت ثقه بود ومامون وعالي رتبه ورفيع القدر واجماع كرده اند بر بزرگي او در هر چيز اولاد او را حق سبحانه در شرق وغرب منتشر گردانيد چنانكه شهري از وجود ايشان خالي نباشد واز يزيد پليد واخلاف او يك تن نگذاشت كه خانه آباد ان كند وچراغي افروز د انتهى حاصله قصيدهٔ فرزدق در شان وي بمقابله هشام بن عبد الملك معروف ست ومولانا جامي ترجمهٔ آن بنظم فارسي كرده وبعض معاصرين ما بشرحش پرداخته اند وفات وي رضي الله عنه دهم محرم سنه ۹۴ بعمر پنجاه وهفت سال اتفاق افتاد ابن الصباغ گفته مات مسموما وان الذي سمه الوليد بن عبد الملك واما متش سي وچهار سال بود در قبر عم خود حسن سبط بقيع مدفون شد ومن كلامه رضي الله عنه عجبت لمن يحتمي من الطعام لمضرته ولا يحتمي من الذنب لمعرته وقال اربع من ذل البنت ولو مريم

والدین ولو ردهم والغربة ولو لیلة والسوال ولو کیف الطریق وفرمود من قنع بما قسم الله فهو من اغنی الناس ؎

ای قناعت تو نگرم گردان که ورائی تو هیچ نعمت نیست

خوی شریف آن بود که صدقه پنهان میداد و میگفت صدقة السر تطفی غضب الرب

امام محمد باقر بن علی رضی الله عنه روز جمعه سوم صفر در ۵۷ در مدینه پیش از شهادت جد خود بسه سال متولد شد او را باقر و شاکر و هادی لقب ست مادرش دختر امام حسن بود فهو هاشمی من هاشمین وعلوی من علویین نقش خاتم او ربنا لا تذرنی فردا ست و معاصر او ولید بود صاحب ارشاد گفته لم یظهر عن احد من ولد السبطین من علم الدین والسنن وعلم القرآن والسیر وفنون الآداب ما ظهر عن ابی جعفر الباقر روی عنه معالم الدین وبقایا الصحابة ووجوه التابعین وسارت بذکر علومه الاخبار وانتشرت فی مدائحه الاشعار مناقب او بیشمار ست شیخ عبد الحق در رساله گفته وی تابعی بزرگ ست و امام فائق که اجماع ست بر بزرگی وی معدود ست در فقهای مدینه و ائمه ایشان شنید حدیث را از جابر و انس و جماعتی از کبار تابعین مثل ابن المسیب و ابن الحنفیه و روایت کرده اند بخاری و مسلم احادیث وی در صحیحین خود و وی گفته صلاح الیمام قبح الکلام انتهی وی در مناجات گفته رب امرتنی فلم ائتمر ونهیتنی فلم انزجر فها انا عبدک بین یدیک مقرا لا اعتذر او را از معنی این آیه پرسیدند اولئک یجزون الغرفة بما صبروا گفت بصبرهم علی الفقر ومصائب الدنیا گفتند معنی کانتا رتقا ففتقناهما چیست فرمود کانت السماء رتقا لا تنزل مطرا وکانت الارض رتقا لا تخرج النبات ففتقناها بنزول المطر وخروج النبات در نور الابصار بعض کرامات او ذکر کرده و گفته بعمر شصت و سه سال یا پنجاه و هشت در ۱۱۴ بحوار الهی پیوست قال فی درر الاصداف مات مسموما کابیه ودفن بقبة العباس بالبقیع از کلام وی ست والله لموت عالم احب الی الشیطان من موت سبعین عابدا و فرمود ما الدنیا وما عسی ان تکون هل هی الا من رکب دابته او ثوب لبسته او امرأة اصبتها وان المومنین لم یطمئنوا الی الدنیا الزوالها ولا یامنوا الآخرة لاهوالها وان اهل التقوی ایسر اهل الدنیا مئونة واکثرهم لک معونة ان نسیت ذکرک وان ذکرت اعانوک وفرمود الغنی والفقر یجولان فی قلب المومن فاذا وصلا الی مکان التوکل استوطناه

امام جعفر صادق رضی الله عنه در مدینه روز دوشنبه سال هشتاد و یا هشتاد و سوم متولد شد مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق ست و مادر قاسم بنت عبد الرحمن بن ابی بکر ست لهذا می گفت ولدنی ابو بکر

مرتین ذکره المناوی فی الطبقات صادق وفاضل وظاهر الثباب است معتدل آدم اللون بود نقش خاتم
وی ماشاء الله لا قوة الا بالله ست ابوجعفر منصور معاصر اوست در نور الابصار گفته مناقبه کثیرة تکاد
تفوت عد الحاسب ویطار فی انواعها فهر البقط الکاتب جامعه از اعیان ایمه وصوفیه همچو یحیی بن سعید
وابن جریج ومالک بن انس وثوری وابن عیینه وابو یزید بسطامی وابو حنیفه وغیرهم از وی روایت وتلمذ کرده اند
ابو حاتم گفته انه ثقة لا یسئل عن مثله وی رضی الله عنه از پدر خود و پدر مادر خود ونافع وعطا ومحمد بن
المنکدر وزهری وغیرهم راوی ست مجاب الدعوة بود کرامتها ازوی واقع شد بعضی ازان در نور الابصار مذکور ست
وفات او در شوال بعمر شصت وهشت سال در ۱۴۳ه در ایام منصور شد یقال انه مات بالتیم او را در همان قبر
دفن کردند که دران پدر وجد وعم جدا ومدفون اند فلله دره من قبر ما اکرمه واشرفه شیخ عبد الحق در رساله
گفته اتفاق کرده ست امت بر امامت وجلالت وسیادت وی بخاری در تاریخ خود می آرد ولادت وی در
هفتد هم ربیع الاول ۸۳ه ووفات در مدینه بماه شوال وبقولی پانزدهم رجب ۱۴۳ه شد وایام امامت وی نه و
چهار سال بود انتهی از کلام پاک اوست علیه السلام لا یقرا المعروف الا بثلاث تعجیله وتصغیره وستره وفرمود
اذا اجتمعت النیة والمقدرة والتوفیق والاصابة فهناك السعادة وفرمود تاخیر التوبة اغترار وطول
التسویف حیرة والاعتلال علی الله هلکة والاصرار علی الذنب من مکر الله وفرمود چار چیز ست که قلیل آن
کثیر ست آتش وعداوت وفقر ومرض یکسی بر روی خلیفه منصور افتاد ذب کرد پریده وبازنشست وی امام را
گفت در آفریدن مگس چه سود ست فرمود لیدل به الجبابرة وی از امام اعظم پرسید که نزد تو عاقل کیست گفت
آنکه تمییز کند میان خیر وشر فرمود بهائم نیز تمییز می کنند کسیکه او را زند یا علف دهد گفت نزد حضرت عاقل کیست
فرمود آنکه میان دو خیر ودو شر تمییز کند وخیر الخیرین وشر الشرین برگزیند سفیان ثوری او را گفت مردم از انفاق
متبرکه حضرت محروم اند فرمود فساد الزمان وتغیر الاخوان امام گبری را دید که پوست آهو بر آب انداخت و
بگذشت پرسید این از کجا یافتی گفت از مخالفت نفس فرمود گاهی اسلام بر وعرض کردی گفت قبول نمیکنند فرمود
اینجا چرا مخالفت او نکردی گبر در حال ایمان آورد وی فرموده بسا معصیت که بنده را بخدا نزدیک کند وطاعت
دور که مطیع باعجب عاصی ست وعاصی بانداست مطیع وگفت خدا را در دنیا هم بهشت ست وهم دوزخ بهشت
دنیا عافیت ست ودوزخ بلا وعافیت آنست که کار خود بخدا گذاری وبلا آنکه کار خدا بنفس گذاری وگفت اگر
اولیا را صحبت اعداء مضر بودی آسیه را از فرعون ضرر رسیدی واگر اعدا را از اولیا منفعت بودی پسر نوح وزن

لوط را نجات میر شدی منصور خلیفه او را باندیشهٔ قتل طلبید چون آمد بر صدر بنشاند و گفت چه حاجت دارگفت آنکه مراد دیگر پیش خود نخوانی و بگذاری تا بطاعت حق مشغول باشم داود طائی از وی پندی خواست فرمود من ازان می ترسم که فردای قیامت جد من در من دست زند که چرا حق متابعت من بجا نیاوردی این کار نسب صحیح نیست بمعامله شایسته ست داود بگریست و گفت الهی آنکه معجون طینت او از آب نبوت ست و ترکیب طبیعت او از برهان و حجت جدش رسول و مادرش بتول او بدین حیرانی ست داود که باشد که بمعامله خود معجب شود

امام موسی کاظم مادرش حمیده بربریه ست وی در ابوا ربسنهٔ ۱۲۸ متولد شد صابر و صالح و این القاب اوست و اشهر آن کاظم ست بنا بر فرط حلم و تجاوز از معتدین اسم عتیق بود نقش خاتم او الملك لله وحده ست معاصر او هادی و هارون رشید ست اهل عراق او را باب الحوائج می گفتند بنا بر قضا حوائج متوسلین مناقب او بسیار ست رشید او را گفت شما پسران علی هستید خود را از ذریت رسول از کجا می گوئید وی کریمه ومن ذریته داود وسلیمان الی قوله ویحیی وعیسی برخواند و گفت عیسی را پدر نیست لحوق او بذریت انبیا از جانب مادرست و مارا زیادت دیگر ست فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم الایة و آنحضرت صلعم نزد مباهله نصاری جز علی و فاطمه و حسن و حسین دیگری را همراه نبرد و هم الابناء او کرامات ست ذکر آن در نور الابصار کرده این دعا اکثر میکرد اللهم انی اسألك الراحة عند الموت والعفو عند الحساب و یرا در رطب مسموم کردند ابن الجوزی در صفوه گفته وی از حبس سوی رشید نامه نوشت انه لم ینقض عنی یوم من البلا الا انقضی معه یوم عنك من الرخاء حتی نمضی جمیعا الی یوم لیس لما انقضا وهنالك یخسر المبطلون وفات او بماه رجب ۱۸۳ بعمر پنجاه و پنج سال شد و در بغداد بباب التبن مدفون گردید ایام امامت وی سی و پنج سال بود نسب ولی کبیر علی اهدل بن عمر بوی راجع ست شبلنجی گفته الاهدل لقب شریف معناه الاقرب الادنی یقال هدل الغصن اذا دنا وقرب ولان ثمره وقال بعض اهل المعرفة سمی بالاهدل لانه علی الاله دل ودنا هیك به من لقب حسن رائق وله علی کلا القولین دلیل علی المعنی مطابق وفیه سر لطیف یعجب بفهمه العاقل المنصف اللبیب کذا فی بغیة الطالب چون سادات اهادله یمن از شیوخ این احقر زمن اند باین مناسبت تحقیق این لفظ نوشته شد

امام علی رضا ولادت او در مدینهٔ منوره ست در سنهٔ ۱۴۸ یا ۱۵۳ مادرش ام ولد اروی نام بود او را ام البنین میگفتند رضا و صابر و زکی و ولی القاب اوست و اشهر آن رضا ست اسود معتدل بود زیرا که مادرش سیاه

بوده نقش خاتم او حسبی الله است امین و مامون معاصر او بودند و عبدل خزاعی را قصیده ایست در شان او که در نور الابصار
وجز آن مرقوم ست اولها ؎

ذکرت محل الربع من عرفات	فاجریت دمع العین بالعبرات
وقل عزی صبری وناجت صبابتی	رسوم دیار اقفرت وعرات

این قصیده یکصد و بست بیت دارد و تمام آن از کمال فصاحت و بلاغت شهد ناب بلکه شراب طهورست در زمان خود اعلم علما بود و از هر چه پرسیده شد آنرا میدانست در زمستان بر مسح و در تابستان بر بوریا می نشست و می گفته اوحش ما یکون الخلق فی ثلاثة مواضع یوم یولد الی الدنیا ویخرج المولود من بطن امه فیری الدنیا ویوم یموت فیعاین الاخرة واهلها ویوم یبعث فیری احکاما لم یرها فی دار الدنیا وقد سلم الله علی یحیی فی هذه الثلثة المواطن وامن روعته فقال وسلام علیه یوم ولد ویوم یموت ویوم یبعث حیا وقد سلم علی عیسی بن مریم علی نفسه فی هذه الثلثة فقال والسلام علی یوم ولدت ویوم اموت ویوم ابعث حیا
در تاریخ نیسابور گفته روزیکه علی رضا داخل نیسابور شد امامان حافظان ابو زرعه و ابو مسلم طوسی پیش آمدند در روایت حدیثی بسند آبا کرام او خواستند وی بسلسلهٔ پدر تا علی مرتضی مرفوعاً بجناب رسالت صلعم روایت کرد قال حدثني ابي موسی الکاظم عن ابیه جعفر الصادق عن ابیه محمد الباقر عن ابیه علي زین العابدین عن ابیه شهید کربلا عن ابیه علی المرتضی قال حدثني حبیبي وقرة عیني رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال حدثني جبریل علیه السلام قال حدثني رب العزة سبحانه وتعالی کلمة لا اله الا الله حصني فمن قالها دخل حصني ومن دخل حصني امن من عذابي چون شمار اهل محابر و دوات و دین که انجا حاضر بودند کردند زیاده بر بست هزار کس برآمدند امام احمد گفته لو قرئ هذا الاسناد علی مجنون لافاق من جنونه ابو القاسم قشیری گفته اتصل هذا الحدیث بهذا السند ببعض امراء السامانیة فکلمته بالذهب واوصی ان یدفن معه في قبره فرئي في المنام بعد موته فقیل له ما فعل الله بك فقال غفر لي بتلفظي بلا اله الا الله وتصدیقي ان محمدا رسول الله اورده المناوي في شرحه الکبیر علی الجامع الصغیر فضل بن سهل در مجلس مامون از وی پرسید که الخلق مجبورون گفت الله تعالی اعدل من ان یجبر ثم یعذب گفت فطلقون فرمود الله تعالی احکم من ان یهمل عبده ویکله الی نفسه
قومی از صوفیه در نیسابور بروی در آمدند و گفتند مامون در ولایت امور نظر کرد و شمار اهل بیت اولی تر بقیام امور مردم دید و تر از اهل بیت اولی تر مردم از برای مردم نگریست و این امر الیوئی تو برگردانید و مردم محتاج کسی اند

که خشن خورد و خشن پوشد و بر حمار سوار گردد و عیادت بیمار کند و با جنائز همراه رود علی رضا تکیه زده بود مستوی
نشست و فرمود یوسف بن یعقوب اقبیهٔ دیباج مزور بذهب و قباطی منسوج بزر می پوشید و بر متکات آل
فرعون می نشست و حکم و امر و نهی میکرد مراد از امام آنست که قسط و عدل کند و چون سخن راند راست گوید و
چون امر فرماید عدل نماید و هرگاه وعده کند انجاز فرماید او تعالی هیچ ملبوس و مطعوم را حرام نگردانیده و این آیه بخواند
قل من حرم زینة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق انتهی یاد دارم که برادر مرحومم لباس لبس
فاخره و طعام لبس نفیس استعمال کردی کسی همین جنس بروی اعتراض نمود ولی همین آیه در جواب او تلاوت فرمود
رحمه الله تعالی و در ترجمه امام مالک صاحب موطا نوشته اند که جامهای گران بها می پوشید و خوشبو بسیار می مالید
و بغال غالی الاثمان بر در او حاضر می بود در حصن حصین حدیث مرفوع آورده لیذکرن الله قوم فی الدنیا علی
الفرش الممهدة یتخطهم الجنات العلی ص در حاشیه گفته رواه ابو یعلی عن ابي سعيد الخدري واخرجه
الطبراني في كتاب الدعاء له من حديثه ايضا كلاهما ان عند رجال بدل قوم والباقي سواء ورواه ابن حبان
في صحيحه بلفظ ليذكرون الله اقوام في الدنيا على الفرش الممهدة يتخطهم الدرجات العلى ذکره میرک شاه و فی
الجامع بلفظ الكتاب الا ان لفظ الدرجات بدل الجنات وقال رواه ابو یعلی وابن حبان عن ابی سعید انتهی آمدیم
بر آنکه مامون از برای او ولایت عهد کرد و کاغذ نوشت چنانکه کتاب عهد در نور الابصار بعبارته مرقوم ست اما وی
نپذیرفت کرامات او بسیار ست چندی ازان شبلنجی ذکر نموده در مناقب الاولیا گفته جمعی از اهل طریقت بخدمت
امام استفاده پذیرفته اند از انجمله معروف کرخی و محمد اسلم بودند چون امام از بغداد به نیشابور قدوم فرمود محمد اسلم
هم کجاوهٔ امام بود و محمد اسحق حنظلی مهار شتر اخذ نمود سلسلهٔ رضویه مخصوص باوست و سلسلهٔ قادریه هم متوسل
بدوست وفات او در آخر صفر سنهٔ ۲۰۳ یا سنهٔ ۲۰۲ بعمر پنجاه و پنج یا چهل و نه سال شد والله اعلم در قریه سنابا داز اعمال
طوس خراسان مدفون ست متصل قبر هارون رشید

امام محمد جواد مادرش ام ولد بود سکینه مرسیه نام القاب او جواد و تقی و قانع و مرتضی ست ابیض معتدل
بود نعجر القاد دالله نقش خاتم وی ست مامون و معتصم معاصر او یند ولادت او در مدینه روز جمعه نوزدهم
رمضان سنهٔ ۱۹۵ بوده در مطالب السول فی مناقب الرسول گفته هذا ابو جعفر محمد الثاني وان كان صغير السن
فهو كبير القدر رفيع الذكر مناقب او بسیار ست روزی مامون از برای صید بیرون آمد از راه شهر بگذشت
اطفال در کوچه بازی میکردند او را دیده بگریختند محمد جواد همچنان ایستاده ماند نه ساله بود خلیفه چون نزدیک رسید

در وی نظر کرد و محبت او در دلش بیفتاد گفت ای غلام ترا از انصراف مانع چه شد زود در پاسخ گفت لم یکن بالطریق ضیق فاوسعه لك ولیس لی جرم فاخشاك والظن بك حسن انك لا تضرم لاذنب له مامون از کلام و حسن صورت او عجب آمد پرسید نام تو و نام پدر تو چیست گفت محمد بن علی رضا پس بروی رحم آورد و بکار خود شد و این حکایت دراز ست در اینجا مختصر گفتیم کرامات او را در نور الابصار ذکر کرده و گفته و فاتش در بغداد در آخر ذیقعده سنه ۲۲۰ اتفاق افتاد و در مقابر قریش مدفون گشت عمر او بست و پنج سال و چند ماه بود گویند مسموم مردام الفضل بنت مامون که زن او بود باشارت پدر زهر نوشانید شیخ عبد الحق در رساله گفته روایت کرد جواد باسناد دیگر از پدران خود دارد تا علی مرتضی که گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا صلعم پس وصیت کرد مرا و فرمود یا علی ما خاب من استخار و ما ندم من استشار الخ انتهی و از کلام شریف اوست ان لله عبادا یخصهم بدوام النعم فلا تزال فیهم ما بذلوها فان منعوها نزعها الله عنهم و حولها الی غیرهم و قال ما عظمت نعمة الله علی احد الا عظمت الیه حوائج الناس فمن لم یتحمل تلك المئونة عرض تلك النعمة للزوال و قال من اجل انسانا ها به و من جهل شیئا عابه و الفرصة خلسة و قال الجمال فی اللسان و الکمال فی العقل و قال العامل بالظلم و المعین علیه و الراضی به شرکاء و قال الصبر علی المصیبة مصیبة علی الشامت و قال کفر النعمة داعیة المقت و من جازاك بالشکر فقد اعطاك اکثر مما اخذ منك

امام علی هادی بن محمد جواد ابن خشاب در کتاب موالید اهل البیت گفته ولادت وی در مدینه بماه رجب سنه ۲۱۴ بوده او را عسکری خوانند و بکنیت ابو الحسن شناسند مادرش سمانه مغربیه بود و قیل ام الفضل بنت مامون هادی و متوکل و ناصح و متقی و معتضی و فقیه و این و طیب القاب اوست و اشهر آن هادی ست اسمر اللون بود نقش خاتمش این ست الله ربی و هو عصمتی من خلقه واثق و برادرش متوکل و پسرش منتصر باز مستعین ابن اخی متوکل این همه ها معاصر او یند مناقبش بسیار ست در سامره که شهری کلان شرقی دجله میان نکریت و بغداد بنا ساخته معتصم ست در عسکر متوکل بسر می برد از وی نیز کرامتها نقل کرده اند حکایت سعایت او نزد متوکل در ابن خلکان و کنز مدفون و فرع نامی و نور الابصار و جز آن از کتب بسیار مرقوم ست حاصلش آنکه متوکل را خبر دادند که در خانهٔ او سلاح و مردم شیعه جمع اند و وی طالب امرست از برای خود جماعتی را شب هنگام بر غفلت فرستاد تا گرفتار کرده بیارند آن گروه او را روبقبله بر زمین یافت که قرآن میخواند بهمان حالت پیش متوکل بردند او با ده می نوشید او را دیده تعظیم و اجلال کرد و گفته شعری بخوان فرمود من قلیل الروایتم بشعر گفت لابد چیزی انشاد می باید کرد

وی رضی الله عنه این ابیات برخواند ؎

باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم ... غلب الرجال فلم تنفعهم القلل

واستنزلوا بعد عز من معاقلهم ... واودعوا حفرا یا بئس ما نزلوا !

ناداهم صارخ من بعد ما رحلوا ... این الاسرة والتیجان والحلل

این الوجوه التی کانت منعمة ... من دونها تضرب الاستار والکلل

فافصح القبر عنهم حین ساء لهم ... تلک الوجوه علیها الدود یقتتل

یا طالما اکلوا یوما وما شربوا ... فاصبحوا بعد ذاک الاکل قد اکلوا

متوکل بگریست و مکرم و معظم برگردانید و چهار هزار درهم از برای ادای قرض بخشید و این ابیات از قصیده ایست که آنرا بر قصر سیف بن ذی یزن حمیری یافته اند و آنرا غدان می نامیدند و سیف مذکور از ملوک عاد است و این ابیات بقلم مسند نوشته بود آنرا تعریب کردند ناگاه چنین اشعار جلیله و موعظه بلیغه بر آمد اولش این بیت ؎

انظر لما ذا ترى یا ایها الرجل ... وکن علی حذر من قبل تنتقل

وقدم الزاد من خیر تشر به ... فکل ساکن دار سوف یرتحل

وانظر الی معشر باتوا علی دعة ... فاصبحوا فی الثری رهنا بما عملوا

بنوا فلم ینفع البنیان وادخروا ... ما لا فلم یغنهم لما انقضی الاجل

باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم الابیات و بر قصرے دیگر نیز این سه بیت نوشته یافته شد... ؎

من کان لا یطأ التراب برجله ... وطی التراب بصفحة الخد

من کان بینک فی التراب وبینه ... شبران کان بغایة البعد

لو بعثر الناس الثری ورأوهم ... لم یعرفوا المولی من العبد

و باجمله وفات شریف او در سر من رای در چهل سالگی روز دوشنبه در آخر جمادی الآخره ۲۵۴ واقع شد و در خانه خودش مدفون گردید گویند مسموم مرد

حسن خالص بن علی الهادی مادر او را حدیث و قیل سوسن میگفتند کنیت او ابو محمد ست و لقب او خالص و عسکری و سراج میان سمره و بیاض بود سبحان من له مقالید السموات والارض نقش خاتم او ست معاصر معتز و مهتدی و معتمد ست در مدینه هشتم ربیع الآخر ۲۳۲ پیدا شد مناقب او بسیار ست در درر الاصداف حکایت او

بهلول آورده که وی او را در اطفال گریان دید و دیگران بازی میکردند و هست که بر نبودن بازیچه میگرید
گفت برای تو من بازیچه میخرم وی آرم فرمود یا قلیل العقل ما للعب خلقنا انما خلقنا للعلم والعبادة در
نور الابصار ذکر کرامتش کرده و سه چهار قصه نقل نموده وی گفته در جنت بابی هست که آنرا معروف گویند جز اهل
معروف دیگری اندران ندر آید و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم اقرب الی اسم الله الاعظم من سواد العین
الی بیاضها روز وفات او در سامره صیحه عظیم برپا شد و اسواق معطل و دکاکین مغلق گردید و سائر ناس بسوی جنازه
شتافتند و سرمن رای شبیه بقیامت شد و در خانه در قبر پدر روز جمعه هشتم ربیع الاول سنه ۲۶۰ مدفون شد فرقه عسکریه
از امامیه میگویند که مهدی موعود حسن عسکری ست که دگر باره بیاید عمر او بست و نه سال یا بست و هشت سال بود و
ایام امامتش هفت سال یک پسر داشت که امام محمد مهدی باشد

محمد بن حسن خالص مادر او نرجس نام داشت و قیل سوسن کنیت او ابو القاسم ست و امامیه او را ملقب حجت و
مهدی و خلف صالح و قائم و منتظر و صاحب الزمان یاد می کنند و اشهر آن مهدی ست ابن الوردی گفته ولادتش
در سنه ۲۵۵ بوده انتهی جوان مربوع القامة خوشروی سائل الشعر علی المنکبین اقنی الانف اجلی الجبهة بود و وی آخر
ائمه اثنا عشرست برمذهب امامیه گویند در زمان خلیفه معتمد علی الله عباسی در سرداب سامره نهان شد در سنه ۲۶۶
و یافعی گفته در سنه ۲۶۵ در رساله گفته و اول صحیح ست ابن بطوطه در رحلت خود قصهٔ مشاهدهٔ خویش وقوف سواران
و سواری را باطبول و بوقات بر در سرداب ذکر کرده و ابن وردی عمر او نزد غیبوبت ۵ سال نشان داده و
سال اختفا ۲۶۵ گفته و محمد بن یوسف گنجی در کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان قائل ببقا او تا آخر زمان شده
و بران ادله اوهن من بیت العنکبوت آورده و سید حمیری محمد بن حنفیه را مهدی موعود اعتقاد کرده و در ابیات
خود بدان تصریح نموده و ببقا او قائل شده چنانکه در درر الاصداف و کتاب جامع الفنون مرقوم ست شبلنجی
نقلا عن الجامع المذکور میگوید وهذه کلها اقوال فاسدة وبضائع کاسدة لیس لها فائدة واما الخلیفة المنتظر
هو محمد بن عبد الله المهدی القائم فی آخر الزمان وهو ولد بالمدینة المنورة لانه من اهلها کما اخبر به
وبعلامائه النبی صلعم الذی لا ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی انتهی گویم بسط کلام بر ظهور مهدی موعود
اولا در کتاب حجج الکرامه فی آثار القیامه کرده ایم و ثانیا در اذاعة لما کان ومایکون بین یدی الساعة نموده و باب
حقائق مذاهب درین باب کشوده و حق را از باطل جدا ساخته ایم ان شئت فارجع الی ثالث بعده در نور الابصار
ثمهٔ در کلام بر اخبار مهدی نوشته و بابی مفرد در ذکر جماعتی از اهل بیت که مزارات و مساجد آنها در مصر قاهره

مشهور و معمورست معتقد نموده و بذکر فضائل و کمالات صوری و معنوی و تقدس ذاتی و صفاتی سیده سکینه بنت
حسین بن علی کرم الله وجهه و سیده رقیه بنت علی مرتضی و مناقب سید مرتضی بلگرامی صاحب تاج العروس
شرح قاموس پرداخته و مناقب سیدهٔ زینب بنت جناب امیر علیه السلام و سیدهٔ فاطمه بنت حسین بن علی کرم الله وجهه
و سیدهٔ عایشه بنت امام جعفر صادق و سیدهٔ نفیسه بنت حسن انور بن زید ابلج بن امام حسن سبط و نیز مناقب
حسن انور مذکور و برادرش محمد انور و والدین هر دو زید مذکور نوشته و فصلی در مناقب زید شهید بن امام زین العابدین
بسته و از اهل بیت نبوت سید ابراهیم بن زید و حسین معروف بابی العلاء الحسینی را ذکر کرده و سیدهٔ ام کلثوم
بنت قاسم بن محمد بن جعفر صادق و سیده بنت محمد بن جعفر را ترجمه نگاشته و بعضی نسل طباطبا ابراهیم بن اسمعیل در
فصلی مفرد کلام کرده و ترجمهٔ فاطمه بنت علی رضا قلمی نموده و ذکر اختلاف سنین موالید و وفیات هریکی ازین ائمه بزیر
ترجمه او کرده و همچنین در دیگر کتب این فن آنقدر اختلاف در سالهای ولادت و وفات و مدت عمر و جز آن نوشته اند
و بعضی تصحیح بعض عام و بعض دیگر تصحیح عام دیگر کرده که اطمینان خاطر بهیچ یکی از انها چنانکه باید دست نمیدهد
و بعضی این سنوات در عبارت تازی یا فارسی نوشته اند و بعضی در هندسه و امثال این مواضع محل تصحیف ست
و کذلک در وفیات دیگر اهل علم نیز این باجرا رو داده الا ماشاء الله و لهذا جمعی در تحریر آن مسامحت کرده اند
و کیفما اتفق بر نقل یکدیگر و روایت با اختلاف یا بدون آن قناعت نموده چه مقصود از تراجم اهل علم و ولایت دریافت
احوال صاحب ترجمه ست و آنکه وی در فلان قرن بوده از مئات نه خصوص شهور و ایام و اعوام و لهذا در مواضع بسیار
می نویسند که فلانی در حدود فلان سال بود و اگر یکی را بجمع چند نسخ طبقات و تطبیق یکی با دیگری رجحان سالی واضح
شود خوب ست و الله اعلم و شیخ عبد الرحمن جامی رح را کتابی ست بنام نهاد شواهد النبوة لتقویة یقین اهل الفتوة در ان
پنج رکن متعلق بجناب رسالت مآب صلعم نوشته و در رکن ششم شواهد و دلائلی که از اصحاب کرام و ائمهٔ اهل بیت بظهور
آمده نگاشته و در رکن هفتم شواهد تابعین و تبع ایشان از آنطبقه صوفیه ظاهر شده ضبط کرده سلسله را متصل ساخته ست
ایراد آن همه درین مختصر صورت ندارد زیرا که همچو ماخذ مستدعی مجلدات مفرده ست و نیز کتب مشائخ الهیا میرست
طالب دران مطالعه می تواند کرد و بقدر عقل و فهم بر مقتضای خذ ما صفا و دع ما کدر ماشی میتواند شد درین رساله
همین قدر اشارت کافی ست و از برای قاصر همتان این جزو محقر وافی زیرا که کمالاتی که تا بعائر ابواسطهٔ متابعت
حاصل میشود شاهد کمال متبوع ست و کرامات و فضائلی که از امت ظاهر میگردد از قبیل ظلال معجزات نبوت ست
لهذا درین مختصر بر ذکر جمعی خاص از اهل الله و اولیاء الله که ائمهٔ سلوک و قدمای این ملوک و سلف این جماعه علیهم رضوان الله

اکتفا رفت و بذکر اویس قرنی و حسن بصری تبرکا و تیمنا بدایت نموده آید زیرا که غالب سلاسل صوفیه صافیه منتهی میشوند بحسن و نهایت جمله خانواده‌های مشایخ عرب و عجم تا ایشان میرسد

اویس قرنی اصل او از یمن ست در باطن از باطن مصطفی صلعم استفاده کرده و در ظاهر نعمت از حضرت فاروق و مرتضی برده گفته اند در حدیث انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن اشارت ست بسوی او و در روایت عمر بن خطاب ست رضی الله عنه ان رسول الله صلعم قال ان رجلا یاتیکم من الیمن یقال له اویس لا یدع بالیمن غیر ام له قد کان به بیاض فدعا الله فاذهبه الا موضع الدینار او الدرهم فمن لقیه منکم فلیستغفر لکم و فی روایة قال سمعت رسول الله صلعم یقول ان خیر التابعین رجل یقال له اویس و له والدة و کان ابیاض فمروه فلیستغفر لکم رواه مسلم فی صحیحه در مرقات و لمعات گفته قرن بفتح قاف و را بلادیست و قرنی که میقات اهل نجدست نزد طائف آن بسکون راست جوهری در تحریک را رو نسبت اویس بسوی آن غلط کرده و چه اویس منسوب ست بسوی قرن بن رومان بن ناحیه بن مراد که یکی از اجداد اوست انتهی و در حدیث دلیل ست بر طلب دعا از اهل خیر و صلاح و اگرچه طالب افضل بود و گفته اند امر بطلب استغفار از برای تطییب قلب او کرده و دفع توهم نموده از انکه وی تخلف کرد از حضور در حضرت نبوی صلعم زیرا که مانع او ازین حضور بر او بادر بود و آمدن او نزد صحابه منافی آن نیست بجهت آنکه وی کسی را که خدمت او درش کند و قائم بمئونت او باشد نیافت و چون سعت دست داد متوجه شد بسوی صحابه و هم حدیث دلالت میکند بر آنکه اویس بهترین تابعین ست یعنی در کثرت ثواب نزد خدا و نه امام احمد گفته که افضل تابعین سعید بن مسیب ست یعنی در معرفت علوم و احکام طیبی در خلاصه اصول حدیث گفته قال ابو عبد الله بن خفیف اهل المدینة یقولون افضل التابعین ابن المسیب و اهل الکوفة اویس و البصرة الحسن انتهی و حافظ ابن حجر عسقلانی در تقریب نوشته اویس بن عامر القرنی بفتح القاف و الراء و بعدها نون سید التابعین روی له مسلم من کلامه انتهی شیخ عبد الحق دهلوی در اکمال فی اسماء الرجال بذیل ذکر اویس نوشته ادرک زمن النبی صلعم و لم یره بشره و رآی عمر بن الخطاب و من بعده و کان مشهورا بالزهد و العزلة هکذا فی جامع الاصول و قد روی مسلم عن عمر بن الخطاب انه قال سمعت رسول الله صلعم یقول ان خیر التابعین رجل یقال له اویس الخ کما یجیء فی آخر الکتاب و قد ذکرنا احادیث وردت فی مجیئه الی عمر و ملاقاته ایاه هناک و قال انفرد اویس بصفین سنة سبع و ثلاثین انتهی شیخ فرید الدین عطار در تذکرة الاولیا و شیخ عبد الرحمن جامی در شواهد النبوة و شاه حبیب الله

قنوجی در مناقب الاولیاء ذکر وی و ذکر حسن بصری بر طریقهٔ تصوف نوشته اند و حکایتها آورده والله اعلم بصحتها وی گفته هر که شیفته خوش خوردن و لباس فاخر پوشیدن و با تونگران نشستن بود دروغ از شهرگ او نزدیکتر ست و گفت من عرف الله لا یخفی علیه شیء گویند روزی برمزبله میگذشت سگی او را نباح کرد گفت کل مما یلیلک وانا اکل مما یلیني فان انا جزت الصراط فانا خیر منك والا فانت خیر مني یا سفیه درحق وی گفته ؎

سقا الله قوما من شراب وداده	فهاموا به ما بین باد وحاضر
یظنهم الجهال جنوا وما بهم	جنون سوی حب علی القوم ظاهر
سقوا بکؤس الحب رالحامن الهوی	فراحوا سکاری بالحبیب المسامر
یناجونه في ظلمة اللیل عندما	به قد خلوا منهم اویس بن عامر
شهیر بما فی حوی المجد والعلا	لنا فیه عالی الفخر عند التفاخر

حسن بن یسار بصری انصاری مولی زید بن ثابت گفته مولاهم ثقة فقیه فاضل مشهور وکان یرسل کثیرا و یدلس قال العزازکان یروی عن جماعة الجمع بینهم فیقول حدثنا وخطبنا یعنی قومه الذین حدثوا وخطبوا بالبصرة هو راس اهل الطبقة الثالثة مات سنة عشرة ومائة وقد قارب التسعین انتهی وشیخ عبدالحق در اکمال اسماء رجال از سبی میان گفته ونوشته که حسن مولای زید بن ثابت بود وقیل مولی جمیل بن قطبه دو سال از خلافت عمر باقی بود که بمدینه متولد شد وبعد از قتل عثمان ببصره رفت وعثمان را دید واز وی شنید وگفته اند که علی مرتضی را هم در مدینه دریافت اما در بصره پس روایتش از وی صحیح نشده وگویند طلحه وعایشه را دید اما سماع او ازین هر دو بصحت نه پیوسته مگر از دیگر اصحاب همچو ابی بکره ثقفی وانس بن مالک وسمره بن جندب وعمران بن حصین وابی موسی وابن عباس وجندب روایت دارد واز وی خلقی کثیر از تابعین روایت نموده وبود کبیر الشان رفیع الذکر سر برآورده در علم امام وقت خود در زهد وورع وعبادت بماه رجب سنه ۱۱۰ بگذشت کذا فی جامع الاصول والکاشف وبعض نقاد گفته اند کان یدلس فیقول عن فلان ولم یکن سمع منه لکن ابن المدینی گفته مرسلاتش که از ثقات روایت میکند صحاح اند انتهی در مناقب الاولیاء گفته وی پیر چهاردهم خانواده ست زیرا که حبیب عجمی وعبدالواحد بن زید خلیفه رشید وی بودند نه خانواده بواسطه حبیب بدو متوسل شدند وبپیوستند خانواده بواسطه عبدالواحد وگفته مالک دینار خلیفه حسن ست در مواهب لدنیه گفته انچه ذکر میکنند که حسن بصری خرقه از علی بن ابیطالب پوشید ابن دحیه وابن الصلاح گفته اند باطل ست شیخ الاسلام

حافظ ابن حجر گفته لیس في شيء من طرقها ما یثبت وله یرو في خبر صحیح ولا حسن ولا ضعیف انه صلعم
البس الخرقة على الصورة المعتادة بين الصوفية لا حد من الصحابة ولا امر احدا من الصحابة بفعلها
وكل ما یروى صریحا في ذلك فهو باطل قال تزان من الكذب المفترى قول من قال ان عليا البس الخرقة
للحسن البصري فان ائمة الحدیث لم یثبتوا للحسن من علی سماعا فضلا عن ان یلبسه الخرقة وكذا
قال الدمیاطي والذهبي والعلائي والمغلطائي والعراقي والحلبي وغیرهم مع كون جماعة منهم لبسوها
والبسوها تشبیها بالقوم نعم ورد لبسهم لها مع الصحبة المتصلة الى كمیل بن زیاد وهو صحب علی بن
ابي طالب رضي الله عنه من غیر خلف في صحبته له بین ائمة الجرح والتعدیل وفي بعض الطرق
اتصالها باویس القرني وهو اجتمع بعمر وعلي وهذه صحبة لا طعن فیها وكثیر من السادات تكتفي
بمجرد الصحبة كالشاذلیة وابو اسحق المبتوئي والشیخ یونس العجمي یجمع بین تلقین الذكر واخذ العهد
واللبس وله في ذلك رسالة انتهى وشیخ عبد الله عیدروس باعلوی در كتاب الخرقه از غزالی و احیاء
نقل كرده كه چون جناب مرتضوی قصاص را از مسجد بیرون كرد حسن بصری را اخراج نمود واین دلیل ست
بر آنكه حسن علی را دیده وسیوطی سماع او از علی ثابت كرده وگفته اثبته جماعة وهو الراجح عندي بوجوه
انتهى واین وجوه را شیخ محمد یحیی الهٰ آبادی معروف بشاه خوب الله در رساله عربیه خود كه از برای شیخ عبد الكریم
بصری خلیفه خود نوشته نقلا عن السیوطی ایراد كرده ولكن اكثر این وجوه نزد عارف بكیفیت استدلال مخدوش ست
ومعذلك حاصل آن رویت وروایت حسن از علی ست نه الباس خرقه آری جمهور صوفیه الا ماشاء الله تعالى
قائل اند بهر دو واز برای آن سلسلهٔ متصله ذكر میكنند ولكن درین باب اعتماد بر خواص محدثین ست نه بر قول
صوفیه وقول عامه علماء خواه محدث باشند یا فقیه یا از اهل سلوك واز ین جنس ست اثبات بیعت وخرقه
از برای او از علی مرتضی كه در رساله فخر الحسن نموده وبالجمله تا ثبوت رویت ولبس خرقه بطریق نقاد ان علم
حدیث بپایهٔ صحت نرسد اثبات جماعهٔ كثیر چیزی نیست واگر ثابت هم شود غایتش آن بود كه فعل صحابی ست
واین نزد محققین اهل اصول حجت نیست والله اعلم بالصواب وحرف استوار درین باب قول بعض ایمه
تصوف ست كه لیس الاعتبار بالخرقة انما الاعتبار بالحرقة در انتباه في سلاسل اولیاء الله گفت
الحسن البصري ینسب الى سیدنا علی رضي الله عنه عند اهل السلوك قاطبة وان كان اهل
الحدیث لا یثبتون ذلك وقد انتصر الشیخ احمد القشاشي لاهل السلوك بكلام واف شاف في

کتاب العقد الفرید فی سلاسل اهل التوحید انتهی وکذلک غیره فی غیره والظن وان کان حسنا
بهر لکن لا یبعد ان یکون اثباته مبنیا علی روایة الحسن مدلسا کما مر والمشایخ حصنوه فیما روی ونسب
وکثیرا ما یقع الصالحون الغافلون فی امثال تلک الاحوال والله سبحانه وتعالی اعلم بحقیقة الحال
والقال وی گفته گوسفند از آدمی آگاه ترست که او را آواز شبان از چرا باز دارد و آدمی را کلام خدا از ناشایسته
مانع نشود وگفت مرد را صحبت بدان بدگمان کند به نیکان وگفت علامت اخلاص مساوی داشتن مدح و ذم
و در نظر نداشتن اعمال نیک خود و واجب ندانستن ثواب آنست

حبیب عجمی در ریاضت ومجاهده یکتا بود و در ولایت ومشاهده بی همتا صاحب خانواده ست امام شافعی
وامام احمد گفتند جاهل چه فقیری کند چیزی از حبیب بپرسیم شافعی منع کرد و احمد پرسید هر که را یکی از پنج نماز فوت شد
ونمیداند که کدام فوت شد چه کار کند حبیب گفت هذا قلب عن الله غافل فلیؤدب بقضاء الکل

محمد واسع قدس سره مردی از چگونگی احوال او پرسید گفت کسی که عمرش می کاهد وگناهش می افزاید چگونه
بود یکی او را گفت صوف چرا پوشیدی خاموش گشت گفت جوابم بده گفت اگر بگویم که از زهد ستایش خود
کرده باشم واگر گویم که از بی چیزی شکایت از حق باشد وی گفته فرخنده کسی که بامداد گرسنه برخیزد وشبانگاه
گرسنه بخسپد و با این راضی از خدا باشد وگفته نگاهداشتن زبان از عیب وغیبت دشوارترست از نگاهداشتن
درم ودینار شخصی از او وصیت خواست زهد فرمود که پادشاهی دنیا وآخرت ست

ابو حازم مدنی هشام بن عبد الملک از او پرسید که بچه چیز درین امر کرد ترا نجات یابم گفت هرچه ستانی از وجه
حلال ستانی وبمصرف نیک رسانی گفت این از که آید گفت از کسیکه نجات خواهد وی گفته همه درد و چیز یافتم یکی آنچه
نصیب من ست هرچند از و بگریزم بمن میرسد دوم آنچه دیگران راست هرچند جهد کنم بآن نرسم و
گفت از دعا محروم بودن دشوارترست از اجابت محروم بودن

داؤد طائی شاگرد امام ابو حنیفه کوفی ست رح در انواع علوم بهره تمام داشت ابراهیم ادهم را دیده ست
یکی از وی وصیت خواست گفت اگر سلامت خواهی وداع دنیا کن واگر کرامت خواهی تکبیر بر آخرت گوئی
یعنی از هر دو بگذر تا بحق رسی او را گفتند چرا نکاح نمیکنی گفت مومنه را فریفتن نتوانم اگر کار او کنم از خدا باز نمانم
واگر کار خدا کنم او را فریفته باشم معروف کرخی گفته هیچکس را ندیدم که دنیا واهل دنیا را خوارتر از داؤد دیده باشد
هرگاه یکی از اهل دنیا را امید یدی گفت هرچند دل با می شویم متغیری یابم دنیا واهل دنیا را در چشم او مقدار نبود

یکی در روی می نگریست گفت ندانی که چنانکه بسیار گفتن کراهیت ست بسیار نگریستن هم کراهیت باشد کسی با وی را گفت مرا وصیتی کن گفت صم عن الدنیا و افطر عن الاخرة دیگری وصیت خواست گفت زبان نگاهدار گفت زیادت کن گفت از خلق تنها باش و اگر توانی دل از ایشان بر دار گفت زیاده کن گفت از ینجهان باید که بسندو کنی بسلامت دین چنانکه اهل جهان بسنده کرده اند بسلامت دنیا دیگری گفت مردکان منتظر تواند

ابو هاشم صوفی قدس سره اول کسیکه مسمی بصوفی گشت او بود و نخستین خانقاهی که بنا شد در رمله برای او بود اصلش از کوفه ست و مسکن شام وی گفته لقلع الجبال بالابرة ایسر من اخراج الکبر من القلوب

سفیان ثوری از اصحاب مذاهب متبوعه بود محدث جلیل و عارف نبیل ست علم را با سلوک یکجا داشت و میگفت آدمی را به از سوراخی نیست که در ان بخزد و از مردم پنهان گردد هذا زمان السکوت و لزوم البیوت گفت طعام لذیذ و غیر لذیذ بیش ازان نیست که از لب بحلق رسد این قدر صبر کنید که از گلو فرو رود و چیزی که باین زودی بگذرد در ان صبر نتوان کرد و گفت ای اهل حدیث زکوة احادیث بدهید از دو بیست حدیث که بشنوند پنج بعمل آرید گفت درویشی که گرد توانگر گردد مرائی ست و چون نزد سلطان رود زردست و گفت هر که خود را افضل از دیگری داند متکبر ست

عبد الله بن مبارک ترجمهٔ ایشان در اتحاف النبلاء بذیل علما حدیث مرقوم ست و در بستان المحدثین و ابن خلکان و دیگر کتب سیر مذکور عالم عابد بود و عارف کامل و کتب سنت روایات بسیار ازوی آمده وی آخر وقت همه اموال را در راه خدا صرف و وقف نمود گفتند دختران داری کارسازی ایشان چه کردی گفت کارساز حقیقی سپردم و هو یتولی الصالحین وی گفته دوای دل بیمار از مردم کناره گرفتن ست و بزرگترین خلق حقیر تر بنفس خود ست و کسب کردن مانع توکل نیست و تقرر خوف در دل دائم مراقب بودن ست

احمد بن عاصم قدس سره از کثرت فراست و کشف قلب ملقب بجاسوس القلوب گشت مرید حارث محاسبی ست فضیل عیاض را دیده بود وی گفته راجی تر بنجات ترسناک ترست بر نفس خویش که مبادا ناجی نباشد و گفت رجا آنست که نعمتی که با و رسد الهام شکر باید و گفت یقین نوری ست در دل که بآن مشاهدهٔ امور آخرت کند و حجابها که بینهاست بسوزاند

فتح موصلی قدس سره از مشایخ موصل بود همواره دسته کلید بطریق بازرگانه با خود میداشت تا کسی بر احوال او اطلاع نمی یافت درویشی گفت باین کلید ها چه میکشائی گفت در خزینهٔ حق روی گفته چنانکه بیمار از باز گرفتن

آب وطعام بهلاکی رسد همچنان دل سالک از باز گرفتن علم وسخن مشایخ نمیرد

شاه شجاع کرمانی یحیی بن معاذ وابو تراب نخشبی را دیده بود قیامی پوشید ابو حفص چون او را دید گفت وجدت فی القبا ما طلبت فی العبا عمری دراز نخفت یکبار که خوابش بر بود حق سبحانه وتعالی را بخواب بید ؎

سحر کرشمهٔ وصلش بخواب میدیدم　　زهی مراقبت خوابی که به ز بیداری ست

در مناقب الاولیا گفته علما را اسلام دیدار خدا در دنیا بخواب جائز داشته اند شاه بارزوی آن نعمت هر جا که گذشتی بخواب رفتی ؎

شب شراب خرابم کند به بیداری　　اگر بروز حکایت کنم بخواب رود

وی گفته فقر سر حق ست نزد بنده تا نگهدارد امین ست چون فاش کند خائن گردد گویم در معنی ست انچه گوینده گفته ست ؎

ومستخبر عن سر لیلی کتمته　　بعمیاء عن لیلی بعین یقین

یقولون اخبرنا فانت امینها　　وما انا ان اخبر فهم بامین

وی اصحاب خود را میگفت از کذب وغیبت حذر کنید باقی هر چه خواهید بکنید وی از اولاد ملوک بود گفت من غض بصره عن المحارم وامسک نفسه عن الشهوات وعمر باطنه بدوام المراقبه وظاهره باتباع السنة لم یخطأ فراسته

ذوالنون مصری شاگرد امام مالک بوده ومذهب وی داشته وموطا از وی سماع نموده وفقه خوانده بود از طبقهٔ اولی ست پیشین کسی بود که اشارات بعبارات آورد واز این طریق سخن گفت چون جنید پدید آمد این علم را ترتیب نهاد وکتب ساخت چون شبلی آمد این علم را بر سر منبر برد وآشکارا کرد ذوالنون گوید اخفی الحجاب واشدها رویة النفس وتدبیرها وگفته التفکر فی ذات الله جهل والاشارة الیه شرک وحقیقة المعرفة حیرة توفی رحمه الله سنة گویند وی جوانی را در طواف گاه بغایت لاغر دید در می پیش او نهاد آن جوان گفت این گرسنگی بهزار درست زر خریدیم تو میخواهی که بیکدرم بفروشم وی گفته مسلمانی از پیرزنی وسقای آموختم وقتی که مرا بسته پیش خلیفه می بردند پیرزنی گفت از وی نترسی که او هیچ کردن نتواند تا خدا نخواهد سقائی مرا آب داد عزیزی دیناری پیش او نهاد گفت جوانمردی نیست از اسیران گرفتن ذوالنون گفته پیرزنی را از غایت محبت پرسیدم گفت ای بطال محبت را غایت کجا که محبوب را غایت نیست گویم وصه در القائل ؎

شربت الحب کاسا بعد کاس　　فما نفد الشراب ولا رویت

وی گفته مردم تا ترسناک باشند در راه اند و چون از ترس برآمدند گمراه گفت خود را پیش و پس مفرست یعنی از گذشته و آینده اندیشه مکن نقد وقت را باش

معروف کرخی از طبقهٔ اولی ست و از قدما مشایخ استاد سری سقطی ست پدرش فیروز نام داشت و قیل ابن علی الکرخی گویند بر دست امام علی بن موسی رضا مسلمان شد مولی بود از وی معروف پدید آمد وی گفته صوفی اینجا مهمان ست تقاضای میهمان بر میزبان جفاست مهمان که با آداب بود منتظر بود نه متقاضی ۵

مشکل سروکاری ست که با وحدهٔ معشوق صابر نتوان بود و تقاضا نتوان کرد

گویند چون بمکتب رفت استاد گفت بگو ثالث ثلاثه معروف گفت قل هو الله احد استاد سیاست نمود وی بگریخت و بخدمت امام علی رضا آمد و بنعمت ظاهری و باطنی مستفیض گشت گفت انچه از دنیا بر دل شما آید سجده آنرا باشد نه خدا را گفت من راهی بسوی خدا میدانم که از کس چیزی نخواهی و چیزی نباشد که بکسی بدهی یکی از وی وصیت خواست گفت احذر ان لا یراك الله الا في زي مسكين و گفته المحبة ليست من تعاليم الخلق انما هي من مواهب الحق و فضله و در سنه مائتین از دنیا برفت سعدی شیرازی گفته ۵

شنیدم که در کرخ تربت بسی ست بجز گور معروف معروف نیست

اما جامی قبر او را در بغداد نوشته

ابو سلیمان دارانی از مشایخ قدما ر شام ست ملقب بریحان القلوب قبرش در قریه دارا ست که دهی از دهات دمشق بود در سنه ۲۱۵ بمرد وی گفته ربما ینکت الحقیقة في قلبي اربعين يوما فلا اذن لها ان تدخل فيه الا بشاهدين الكتاب و السنة و گفته هر چه ترا از حق مشغول کند بر تو شوم ست و هر چه خوئی تو با سباب کند دشمن تست و هر نفس که در غفلت بر آید بر تو داغ ست و گفته ابلغ الاشياء فيما بين الله و بين العبد المحاسبة مردی پیش او ذکر معصیت کرد زار بگریست و گفت بخدا که در طاعت چندان آفت می بینم که حاجت معصیت نیست وی گفته لكل شيء صدأ و صدأ نور القلب الشبع و هم وی گفته من اظهر الانقطاع الى الله فقد وجب عليه خلع ما دونه من دقيقه احمد جواری که مرید او بود گفت شبی در خلوت نماز گذاردم راحت عظیم یافتم شیخ گفت ضعیف مردی که در خلا دیگری و در ملا دیگر

داؤد بن احمد برادر ابو سلیمان مذکور ست از وی پرسیدند چه گوئی در دلی که آواز خوش در وی اثر کند گفت آن دل ضعیف و بیمار بود او را معالجه باید کردن

ابراهیم خواص از مشاخران ست چنین می سراید ؎

لقد وضح الطریق الیك حقا　　فما احد بغیرك یستدل

فان ورد الشتاء فانت کهف　　وان ورد المصیف فانت ظل

شقیق بلخی از مشاهیر متکلمان ست در زهد و عبادت قدمی راسخ داشت و در انواع علوم کامل بود تصانیف بسیار گذاشت پیری پیش وی آمد و گفت گناه بسیار کرده ام میخواهم که توبه کنم گفت دیر آمدی گفت زود آمدم هر که پیش از مرگ آید زود آمده باشد شقیق گفت نیک آمدی و نیک گفتی نوشته اند که شقیق بارادهٔ حج ببغداد آمد هارون رشید از و پندی خواست گفت اگر در بیابان از تشنگی جان بلب شوی و آبت ندهند مگر بنیمهٔ مملکت گفت بخرم گفت چون بخری و بخوری و مشانات به بندد و بول فرو نیاید و دوایت ندهند مگر بنیمهٔ دیگر گفت بدهم گفت پس چه نازی بر ین خلافت که بهایش کوزه آبی ست که برآید به پیشابی هارون بگریست و او را باعزاز تمام رخصت نمود گویند وی ابراهیم ادهم را گفت شما معاش چگونه میکنید ——— گفت چون می یابیم شکر میکنیم و چون نمی یابیم صبر میکنیم گفت سگان خراسان همچنین میکنند ابراهیم گفت شما چون می کنید گفت چون می یابیم ایثار میکنیم و چون نمی یابیم شکر مینمائیم ابراهیم بوسه بر سرش زد و گفت استاد توئی و در کتاب سیر السلف این حکایت بعکس اینجا آورده والله اعلم

حارث محاسبی از طبقهٔ اولی ست هم جنید بغدادی ست وی گفته خوف آنست که هر فعلی و حرکتی که از و صادر شود گمانش آن بود که در آخرت بآن ماخوذ خواهم شد و گفت کسی که نماز او را به بیند و او بدان شاد شود متوقف بودم که نماز او باطل ست یا نه اکنون غالب ظن من آنست که باطل ست گفت اهل محاسبه را ده خصلت ست که با آنها بر نفس غالب می باشند اول سوگند خوردن راست باشد یا دروغ دوم دروغ نگفتن سوم هیچکس را بد نگفتن چهارم ایفاء وعده نمودن پنجم در حق کسی دعاء بد نکردن ششم گواهی بشرک و نفاق و کفر کسی ندادن هفتم قصد معصیتی بظاهر و باطن نکردن هشتم بار خود بر کسی نیفگندن و اندک یا بیش بار مردم برداشتن نهم طمع از خلق بریده داشتن دهم همه کس را بهتر از خود دانستن میگوید من صحح باطنه بالمراقبة والاخلاص زین الله ظاهره بالمجاهدة واتباع السنة و نیز گفته من لم یهذب نفسه بالریاضات لا یفتح له السبیل الی سنن المقامات و هم وی گفته صفة العبودیة ان لا تری لنفسك ملکا و تعلم انك لا تملك لنفسك ضرا و لا نفعا

سری سقطی استاد جنید و شاگرد معروف ست و اول کسیکه در بغداد سخن حقائق گفت او بود اکثر اولیاء عراق

مرید او بیند میگوید من تزین للناس بما لیس فیه سقط من عین الله عزوجل باری در طرطوس بیمار شد جمعی از گران جانان بعیادت آمدند و چندان نشستند که آزار یافت چون رفتن خواستند دعا طلبیدند دست برداشت و گفت اللهم علمنا کیف نعود المرضی و هم وی گفته اللهم من شغلني عنك فاشغله عني جنید گفت روزی سری سقطی را بسیار میگریست ازین حال پرسیدم گفت کوزه در هوا آویختم تا آب سرد شود حوری زیبا دیدم گفتم از ان کیستی گفت از آن کسی که کوزه در هوا ندارد گویم در قرآن کریم ست ولتسالن یومئذ عن النعیم سری گفته دنیا همه فضول و بیکار ست الا پنج چیز نانی که سد رمق بکند و آبی که تشنگی نشاند و لباسی که عورت پوشد و خانه که دران گنجد و کاری که بدان عمل کند و گفت معصیتی که از شهوت خیزد امید آمرزش توان داشت و انچه از کبر خیزد امید مغفرت نیست که نافرمانی ابلیس از کبر بود و زلت آدم از شهوت گویم مصداق شق اول ست قوله تعالی واذا قیل له اتق الله اخذته العزة بالاثم فحسبه جهنم ولبئس المهاد و گفت علامت استدراج کوری از عیوب نفس خود ست و گفت عارفان آفتاب اند که برهمه تابند و زمین و شند که بار همه کشند و آب نمادند که حیات دلها اند و آتش رنگ اند که ظلمت غفلت بزدایند

ابو حفص حداد آهنگری میکرد روزی نابینای این آیت خواند وبدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون حالی بر و مستولی گشت چون بهوش آمد دکان را تصرف ساخت و آهن بینداخت و گفت سیخواستم که این کار بگذارم نگذاشتم تا که ما را از بالستند در همسایه او محدثی درس حدیث می گفت گفتند چرا استماع نمیکنی گفت سی سال ست که راه یکحدیث دادن نمیتوانم من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه معاصر جنید و شبلی بود وی گفته ایثار آنست که نصیب دیگران را بر نصیب خود مقدم دارد در نصیبهای دنیوی و اخروی و گفت هر که خود را در همه احوال متهم ندارد و مخالفت هوا نکند مغرور ست و گفت خوف چراغی ست در دل که خیر و شر مینماید و گفت هر که بدهد و نستاند نیم مرد ست و هر که ندهد و بستاند هیچ ست و گفت معاصی برید کفر ست چنانکه زهر برید مرگ و گفت نابینا آنکه خدا را با شیا بیند و اشیا را بخدا نه بیند و گفت وقت نزع شکسته دل باید بود بر تقصیرهای خویش گفتند دنیا را چرا دشمن داری گفت از انکه هر ساعت بگناهی دیگر اندازد گفتند اگر چه دنیا بدست اما توبه نیک ست و آن در دنیاست گفت بلی اما صدور گناه یقین ست و قبول توبه شک گفتند عبودیت چیست گفت گذاشتن انچه با تست

احمد بن خضرویه بلخی از وی وصیت خواستند گفت امت نفسك حتی تحییها و هم وی گفته الطریق

واضح والحق لائح والداعي قد اسمع ما التحديث بعد هذا الا من العمى وی مرید حاتم اصم و مصاحب بایزید بسطامی ست بزی سپاهیان جامه می پوشید ابو حفص حداد گفت اگر احمد نبودی فتوت و مروت ظاهر نشدی عیال او فاطمه که دختر ناظم بلخ بود در ریاضت و طریقت برهانی بود بایزید گفته هر که خواهد مردی را در لباس نان بیند گو فاطمه را به بیند احمد گفته نفس را هیچ آرزو نمیرسانیدم تا که آرزوی جهاد کردن داشتم که طاقت صوم ندارد گفتم بشرطیکه روزه نگشایم قبول کرد پنداشتم که شب بیداری نمی تواند گفتم بشرطیکه شب قائم باشم پذیرفت دریافتم که عزلت نخواهد گفتم بشرطیکه با خلق نیامیزم پسندید بنالیدم خداوندا از مکرش آگاه کن اقرار نمود که مرا هر روز بخلاف مراد صد بار میشناسد خواستم که بجهاد روم تا یکبارگی کشته شوم از تو برهم و ترا بشهادت مشتهر کنم گفتم سبحان الله چنان نفس آفریده ست که در حسنات هم منافق ست و در رحمات هم پنداشتم که راه طاعت می پوئی ندانستم که زنار میجوئی

یحیی بن معاذ رازی از طبقهٔ اولی ست بسطی با قبض آمیخته و رجا غالب داشت وی گفته فردا ایمن ترست هر که امروز ترسنده ترست گفت هر که شرم کند از خدا وقت طاعت شرم کند خدا از عذاب معصیت گفت حیای بنده حیای ندم ست و حیای حق حیای کرم میگوید انکسار العاصین احب الی من صولة المطیعین او را گفتند قومی میگویند که ما بجائی رسیده ایم که ما را نماز نباید گفت آری رسیده اند اما بدوزخ رسیده صدق المحبة العمل بطاعة المحبوب و گفته زاهدان غربا در دنیا اند و عارفان غربا در آخرت و حقیقت محبت آنست که بر نیفزاید و بجفا نکاهد گفت کرم خدا در آفریدن دوزخ ظاهرتر ست از آفریدن بهشت که اگر دوزخ نبودی یک تن به بهشت نرسیدی گفت دنیا دکان شیطان ست هرگز از وچیزی نذزدی که از تو بستاند و ترا شرمسار کند و گفت دینار و درم مار و کژدم اند تا افسونی نیاموزی دست بران مکن گفتند مردم ترا غیبت می کنند گفت اگر خدا مرا بیامرزد از گفتن پروا ندارم و رنه انچه گویند سزاوارم

ابو یزید بسطامی از طبقه اولی ست از اصحاب رای بوده یعنی قیاس و اجتهاد لکن وی را ولایتی گشاده که مذهب دران پدید نیامد جنید بغدادی گفته بایزید در میان ما همچو جبریل در میان ملائکه ست و نهایت جمله سالکان بدایت میدان بایزید ست جد بایزید مغ بود و پدرش یکی از اکابر بسطام وی خادم امام جعفر صادق ست احرام کعبه بست خلق بسیار عقب او روان شدند گفت خدایا مرا بسبب خلق از خود محجوب مگردان و بعد از نماز بامداد بطریق حکایت این آیه تلاوت کرد لا الله الا انا فاعبدونی گفتند دیوانه ست و برگشتند پرسیدند بنده کی بکمال رسد گفت چون عیب خود بشناخت و تهمت از خلق برداشت گفتند عمر تو چند ست گفت چار سال از انکه هفتاد سال

در حجاب بودم گفتند بر آب میروی گفت چوب هم میرود گفتند بر هوا میروی گفت مرغ هم میرود گفتند شب بکعبه میرسی گفت جادوی هم پدماوند میرسد گفتند پس کار مردان چیست گفت دل نبستن بچیزی خدا بزرگی اورا بخواب دید واز کیفیت سوال منکر نکیر پرسید گفت چون سوال کردند گفتم باز گردید او را بپرسید که اگر من صد بار بگویم که او خداوند من ست تا او مرا بنده نداند فائده نبود شیخ الاسلام ابو اسمعیل انصاری هروی گفته بایزید فراوان در وغها بسته اند یکی آنست که بر آسمان شد و خیمه زد م بر عرش از الفاظ اوست الهی ما ذکرناك الا عن غفلة وما خدمتك الا عن فترة گفت خدا را در خواب دیدم گفتم راه بتو چون ست فرمود از خود گذشتی رسیدی یکی پس از مرگ در خوابش دید پرسید حال تو چیست گفت مرا گفتند ای پیر چه آوردی گفتم در ویشی بدرگاه ملک شود ویرا نگویند چه آوردی گفتند راست میگوید ازوی باز شوید

ابو حفص حداد شیخ ملامتیه بود از طبقهٔ اولی ست می گفت هر که در هر وقت افعال واحوال واقوال خود را بمیزان کتاب وسنت نسنجد وخواطر خود را متهم ندارد و ویرا از جملهٔ مردان نمی شمریم دیگر می گفته الفتوة اداء الانصاف وترك مطالبة الانتصاف

حمدون قصار امام اهل ملامت بود این طریق را در نیشاپور وی نشر کرد میگوید من نظر في سير السلف عرف تقصيره وتخلفه عن درجات الرجال وهم وی گفته من رايت فيه خصلة من الخير فلا تفارقه فانه يصيبك من بركاته شیخ الاسلام هروی گفته ملامت نه آن بود که کسی به بیحرمتی شریعت کاری بکند تا او را ملامت کنند ملامت آن بود که در کار حق سبحانه وتعالی از خلق باک نکند گویم این تفسیر ملامت مطابق آیهٔ شریفه ست لا يخافون في الله لومة لائم وی گفته برجوی نیشابور بنوح عیار گفتم جوانمردی چیست گفت آن من خواهی یا آن خود گفتم هر دو بگو گفت آن من آنست که قبا بدرکنم وخرقه در فگنم وکار خرقه پوشان کنم وآن تو آنست که خرقه بدرکنی تا خلق بتو وتو بخلق فریفته نشوی اول حفظ شریعت ست وثانی حفظ حقیقت اکابر نیسابور التماس موعظت کردند گفت دلم هنوز متعلق بجاه ست اثر نکند ورا نیست کسی را که صلاحیت ندارد گفتند صلاحیت چیست گفت هر سخن که گوید محتاج ببار دیگر نباشد وفکر نکند که دیگر چه گوید چنین از غیب آید خود را در میان نه بیند گفت هر که نفس خود را بدتر از نفس فرعون نداند متکبر ست وگفت تواضع آنست که هیچکس را محتاج خود نه بینی نه در ابتهان ونه در ین جهان

عبد الله حبیق مولدش کوفه بود ومنزلش انطاکیه فتح موصلی گفت نخست که او را دیدم گفت ای خراسانی

آدمی را چهار چیز ست چشم و زبان و دل و هوای نفس این چهار را از انچه نشاید نگهدار والا خاک بر سر کن
که آماده شقاوتی وی گفته خدا متعالی دل را برای ذکر آفریده ست چون با نفس قرین گشت موضع شهوت
گردید و گفت شهوت از دل نرود مگر از خوفی که بیقرار کند یا از شوقی که بی آرام نماید و گفته هیچ حالی از
احوال مستغنی از صدق نیست و صدق از همه مستغنی ست

احمد مسروق جامع بود میان علم ظاهر و باطن وی گفته درخت معرفت را آب فکر دهید و درخت غفلت را
آب جهل و درخت توبه را آب ندامت و درخت محبت را آب موافقت

ابراهیم بن داؤد قدس سره از قدماء مشایخ و از اقران جنید ست وی گفته معرفت اثبات حق ست
و هم وی گفته قدرت آشکار ست و چشمها کشاده لکن دیده ضعیف ست طاقت مشاهده ندارد و گفت در پریشان
را مراعات ادب وقتی ست که از حقیقت بعلم آیند و گفت مادام که دل را از اغراض کونی خطرے بود
نزدیک خدا او را خطری نبود

یوسف اسباط قدس سره صاحب محاسبه و مراقبه بود از برگ خرما زنبیل بافتی و ازان قوت کردی وی
گفته هر که قرآن خواند و دنیا برگزیند او استهزا کننده ست گفتند تواضع چیست گفت هر چه بینی از خود
بهتر داند گفت صدق را علامات ست راست داشتن دل با زبان و موافق بودن قول با فعل
و گذاشتن طلب محمدت و ریاست

ابوعثمان نهرجوری قدس سره جنید را دیده بود همواره در مجاهده می بود و یک لحظه نمی آسود گفت دنیا
و ریاست کناره او آخرت و کشتی تقوی و مردم مسافر گفتند تصوف چیست گفت تلك امة
قد خلت لها ما کسبت

سمنون محب محبت را بر معرفت تقدیم و ترجیح میدهد و گوید اصل راه محبت ست و باقی فرع اوست
و او خود را سمنون کذاب میگفت او را در عرب بوعظ تکلیف دادند هیچکس را مستمع قابل ندید و بقندیل کعبه
گردانید و گفت سخن محبت بشما می گویم قندیل متحرک شدند و پاره پاره گشتند گوییم حق تعالی در قرآن مجید
فرموده لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله پس حرکت و ریزه شدن
قندیل دور از منقول و معقول نیست وی گفته محبت را برنج و بلا مقرون کردند تا هر سفله دعوی محبت ما نکند
و گفت فقیر آنست که بفقر انس گیرد چنانچه جاهل بنقد و فقیر از نقد چنان گریزد که جاهل از فقر

ابو الحسین قوشنجی در قوشنج بزندقه مطعون گشت از انجا به نیشاپور رفت گویند براهی میرفت ترکی از عقب او گردنی بزد و بگذشت مردم گفتند این فلان بزرگست بمعذرت پیش آمد گفت تو فارغ باش از انجا که آمده ست بی خطاست عزیزی پرسید چگونه نگفت چگونه باشد کسی که دندانش از خائیدن لغت فرسوده و کند گشته و زبانش در شکایت تیز تر گفتند ایمان و توکل چیست گفت آنکه لقمه از پیش خود خورے و لقمهٔ خود بآرام دل نخائی و بدانی که انچه تراست از تو فوت نشود

علی بن سهل اصفهانی از طبقهٔ ثانیه ست با جنید بغدادی هم مراسلات بود وی گفته گمان مبرید که مرگ من همچو مرگ یکی از شماست که بیمار می شوید و مردم عیادت می کنند بلکه همین که مرا بخوانند اجابت کنم روزی برای میرفت لبیک گفت و سر بنهاد ابو الحسین گفت شیخا لا آله الا الله بگو تبسم کرد و بگفت بمن میگوئی بعزت او که میان من و او نیست مگر یک حجاب ۵

حجاب چهرهٔ جان میشود غبار تنم — خوشا دمی که ازین چهره پرده برفگنم

وی گفته هر که پندارد که نزدیکتر ست او دورتر ست چنانچه آفتاب بر روزنی تابد و ذره ها پدید آید کودکان مشت ازان پر می کنند چون باز کنند هیچ نبینند کل ما خطر بالک فهو اعلی من ذلک گفت از آدم تا خاتم همه از دل میگویند و من میخواهم که کسی بمن بگوید که دل چیست و چگونه ست و نمی بینم وی گفته التصوف التبری عن دونه والتخلی عمن سواه از وی حقیقت توحید پرسیدند گفت قریب من الظنون بعید من الحقائق

وانشد لبعضهم

فقلت لاصحابي هي الشمس ضوءها — قریب ولکن في تناولها بعد

ابو الحسن باروسی استاذ قصار مذکورست و از قدما مشایخ نیشاپور وی گفته لا یظهر علی احد شیء من نور الایمان الا باتباع السنة ومجانبة البدعة وکل موضع تری فیه اجتهاد اظاهرا بلا نور فاعلم ان ثمه بدعة خفیة وگفته نماز بسیار می بینم و روزه فراوان اما از نور ایمان چیزے نیست وگفت تاریکی ظاهر از تاریکی باطن ست

منصور عمار از حکما مشائخ ست تولدش در مرو بود و توطنش در بصره کاغذی که بسم الله الرحمن الرحیم برا و نوشته بود در راه دید و جای پاک ندید تا بنهد لاجرم بخورد در خواب شنید حرمتی که بنام ما کردی در حکمت بر تو گشادیم هارون رشید از وی پرسید عاقل تر کیست و جاهل تر گدام گفت مطیع ترسناک

عاقلتر ست وعاصی ایمن جا ہلتر وی گفتہ مردم عارف بخود اند یا عارف بخدا آنکہ عارف بخود بود کارش مجاہدہ وتطہیر باطن بود وکار عارف بخدا طلب رضا وخوشنودی خدا ست رضی اللہ عنہم ورضوا عنہ پس از مرگ ویرا بخواب دیدند گفتند حال تو چیست گفت مرا بنواختند ودر آسمان ہفتم منبر نہادند ومرا گفت بروانجا از من میگفتی اینجا با من بگوی وبا دوستان وفرشتگان من می باش

احمد النطاکی از طبقۂ اولی ست گفتہ امام ہر عمل علم ست وامام ہر علم عنایت وہم گفتہ او تعالی میگوید انما اموالکم واولادکم فتنۃ ونحن نستزید من الفتن وگفتہ وافقنا الصالحین فی الجوائح وخالفنا ہم فی الہموم وگفتہ اعمل علی ان لیس فی الارض احد غیرک ولا فی السماء واحد غیرہ

محمد بن منصور طوسی صوفی ست ومحدث استاد عثمان بن سعید دارمی اورا از حقیقت فقر پرسیدند گفت السکون عند کل عدم والبذل عند کل وجود وگفتہ یحتاج المسافر فی سفرہ الی اربعۃ اشیاء علم یسوسہ وذکر یونسہ وورع یحجزہ ویقین یحملہ

علی عکی از ین طائفہ بودہ ودر مکہ مجاور شدہ وی گفتہ من رضی من الدنیا بالدنیا فہو ملعون ومن رضی من العلم بالعلم فہو مفتون ومن رضی من الزہد بالثناء فہو محجوب ومن رضی من الحق بشیء ما دون الحق کائنا ما کان فہو طاغ واز مناجات اوست الٰہی ما را بر آگاہی فرو مگذار کہ آگاہی ہمہ شغل ست ودر دانش بندکہ دانش ہمہ در دست وبندہ تا با خود ست چوب خشک وآہن سرد ست

حاتم بن عنوان اصم از طبقۂ اولی ست جنید بغدادی گفت صدیق زماننا حاتم الاصم مرید شقیق بلخی ست وی گفتہ ہر بامداد شیطان میگوید چہ خواہی خورد میگویم مرگ میگوید چہ خواہی پوشید میگویم کفن میگوید کجا خواہی بودن میگویم در گور گوید ناخوش مردی وبرود آری ان عبادی لیس لک علیہم سلطان شخصی ازوی موعظت خواست گفت اذا اردت ان تعصی مولاک فاعصہ فی موضع لا یراک ازوی پرسیدند کہ از کجا میخوری گفت واللہ خزائن السموات والارض ولکن المنافقین لا یفقہون یکی بوی چیزی فرستاد قبول کرد گفتند چرا پذیرفتی گفت در گرفتن آن ذل خود دیدم وعزوی ودر ناگرفتن عز خود دیدم وذل وی پس عز او را بر عز خود گزیدم وذل خود را بر ذل وی حاتم ببغداد آمد خلیفہ را خبر کردند کہ زاہد خراسان ست اورا طلب کرد چون در آمد گفت زاہد تویی گفت نہ بلکہ تویی کہ با ندک قناعت کردہ قل متاع الدنیا قلیل منکہ بدنیا وعقبی سر فرو نمی آرم زاہد از کجا باشم وی شاگردان را گفت اگر پرسند کہ از حاتم چہ می آموزید

که نه علم دارد و نه حکمت بگوئید دو چیز یکی خورسندی بانچه داریم دوم ناامیدی از انچه بدست دیگران ست یکی گفت که وجه قوت برای تو مقرر کنم گفت می ترسم که ترا اجل فرا رسد و مرا باید گفت ای روزی دهندهٔ آسمان روزی ده زمین بمرد شخصی او را گفت از کجا میخوری گفت از خرمن خدا گفت از آسمان می آید گفت همه از آسمان می آید وفی السماء رزقکم وما توعدون وی گفته اول زهد اعتماد ست بر خدا و اوسطش صبر و آخرش اخلاص

احمد بن ابی الحواری دمشقی از طبقهٔ اولی ست جنید او را ریحانة الشام گفتی وی گفته دنیا مزبله و مجمع سگان ست و کمتر از سگ کسی ست که از و دور نمی شود سگ حاجت خود میگیرد و میرود و دوستدارش در هیچ حال از و جدا نمی شود گفت خوف مکر و استدراج لازم ست و گفت دوستی خدا دوستی طاعت اوست

سهیل تستری از طبقهٔ ثانیه ست خلیفهٔ ذوالنون مصری ست از و پرسیدند که نشان بدبختی چیست گفت آنکه ترا علم دهد و توفیق عمل ندهد و عمل دهد و اخلاص ندهد و عمل کنی و بیکار کنی و دیدار و صحبت نیکان دهد و قبول ندهد و گفته شیطان از خفته گرسنه بگریزد شخصی گفت خواهم با تو صحبت دارم گفت اگر بمیرم با که صحبت داری گفت با خدا گفت مرا مرده انکار و با خدا صحبت دار گفتند شیر بزیارت تو می آید گفت سگی پیش سگی می آید وی گفته سر همه آفتها سیر خوردن ست گفت قومی که بمقام اخلاص آیند آزمایش شان ببلا نمایند اگر جنبیدند جدا ماندند اگر آرمیدند پیوستند گفت علامت سخت دلی آنست که تدبیر کار با اندیشهٔ خود بینی و بخدا باز نگذاری گفت هیچ راه نزدیکتر از عجز نیست وی گفته خدا را مکانی شریفتر از دل نیست و هیچ عطای عزیزتر از معرفت نیست

عباس شکلی از قدماء مشائخ بغداد ست وی گفته هر که بحضرت حق مشغول ست از ایمان وی نباید پرسید ؎

اشغلت قلبي عن الدنيا ولذتها ... فانت والقلب شيء غير مفترق

وما تتابعت الاجفان عن سنةٍ ... الا وجدتك بين الجفن والحدق

ابو حمزهٔ خراسانی از طبقهٔ ثالثه ست در وجد و حال مثل نداشت چون آواز باد شنیدی وجدش رسیدی در خانهٔ حارث محاسبی آواز گوسفندی شنید در وجد آمد و گفت عز الله جل جلاله

ابو سعید خراز از طبقهٔ ثانیه ست خلیفهٔ سری سقطی و پیشین کسی ست که در علم فنا و بقا سخن گفت او را لسان التصوف گفته اند چار صد کتاب در علم تصوف تصنیف کرد مولدش بغداد ست ذوالنون را دیده بود علماء ظاهر بر و انکار کرده اند و تکفیر نمودند وی سخن در رویم می گفت مهدی عباسی بگذشت گفت شرم نداری

زیر بنا، دو افق نشینی و از حوض زبیده آب خوری و سخن دروغ میگوئی گفت راست میگوئی وی گفته مرا مخیر کردند در میان قرب و بعد من بعد را اختیار کردم از انکه طاقت قرب ندارم گفت دشمنی فقر ابعضی با بعضی از غیرت الهی ست که با یکدیگر آرام نگیرند گفت هر که گمان برد که بجهد بحق رسد خود را در رنج بی نهایت افگند و هر که خواهد بی جهد برسد خود را در تمنای بی غایت اندازد گفت خدا تعالی اولیا را که عتاب و مواخذه میکند از انجهت که ایشان جندا را بر همه گزیده اند و انداردکه واسطه در میان آید و ایشان را راحتی باشد از چیزی سوای او وی گفته من ظن انه ببذل المجهود یصل فمتعن و من ظن انه بغیر بذل المجهود یصل فمتعن ولنعم ما قیل ؎

بجستجوئی نیابد کسے مراد دلی ‌ ‌ ‌ کسی مراد بیابد که جستجو دارد

وهم وی گفته تدارک نمودن وقت ماضی ضائع کردن وقت باقی ست و من اشعاره ؎

الوجد یطرب من یحن الوجد راحته ‌ ‌ ‌ والوجد عند وجود الحق مفقود

قد کان یطربنی وجدی فاذهلنی ‌ ‌ ‌ عن رویة الوجد من بالوجد مقصود

ابو الحسین نوری ملقب بامیر القلوب از طبقهٔ ثانیه ست خلیفهٔ سری سقطی جنید گفته ذهب نصف هذا العلم بموت النوری همیشه تسبیح در دست داشتی و پیر اگفتند تستجلب الذکر گفت لا بل استجلب الغفلة وهم وی گفته لا یغرنك صفاء العبودیة فان فیه نسیان الربوبیة و پیر اگفتند خدا را چه شناختی گفت بخدا اگفتند عقل چیست گفت عاجزست راه نماید مگر بعاجز و گفته اذا استتر الحق عن احد لم یصل الیه استدلال و اخبر او نیز گفته نظرت یوما الی النور فلم ازل انظر الیه حتی صرت ذلك النور وی تصوف را بر فقر ترجیح داد و صحبت را بر عزلت تفضیل نهاد و ایثار در صحبت واجب گردانید وی گفته تصوف نه رسوم ست و نه علوم اگر رسوم بودی بمجاهده میسر شدی و اگر علوم بودی بتعلم حاصل شدی بلکه تخلق باخلاق الهی ست و گفت تصوف آزادی و جوانمردی و ترک تکلف ست گویم حق تعالی فرموده وما انا من المتکلفین

سید الطائفه جنید بغدادی مذهب ابو ثور داشت و گفته اند مذهب ثوری در میان صوفیه معروف ست بسلطان المحققین و اعدل المشایخ و طاؤس العلماء و لسان القوم و لسان التصوف ارادت و توسل اکثر اولیاء باوست در مناقب الاولیاء ترجمهٔ او ببسط نوشته روزی در ایام صغر با کودکان بازی میکرد سری سقطی گفت ما تقول فی الشکر یا غلام گفت الشکران لا تستعین بنعمته علی معاصیه جوانی در لباس سیاحان

بجهت او را ستاد و گفت ایها الشیخ ما معنی قول رسول الله صلی الله علیه و سلم اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله گفت مسلمان شو که وقت اسلام تو رسیده ست یا فعی گفته مردم پندارند که جنید را درین جواب یک کرامت ست و من میگویم که دو کرامت ست یکی اطلاع بر کفر آن جوان دیگر اطلاع بر آنکه وی در حال اسلام بیارد وی گفته استغراق الوجد فی العلم خیر من استغراق العلم فی الوجد وگفته اشرف المجالس اصلاحها المجالس مع الفکرة فی میدان التوحید او را پرسیدند که بلا چیست گفت هو الغفلة عن المبلی

عمر مکی از طبقهٔ ثانیه ست گفته المروءة التغافل عن زلل الاخوان و را گفتند ما قانون الذکر گفت وجود افراده مع معرفة اوصافه

ابو عثمان حیری از طبقهٔ ثانیه ست و خلیفه ابو حفص حداد وی را گفتند جوانمرد کیست گفت آنکه خود را نه بیند و هم وی گفته الشوق من شعائر المحبة وگفته التهاون بالامر من قلة المعرفة بالامر گویم و شاهد اوست قوله سبحانه و کذلک اتخذ الذین یحیطوا بعمله وی را هی میرفت کسی از بام یک طشت خاکستر بر او ریخت یاران خواستند که او را جفا کنند گفت شکر باید کرد آنرا که سزاوار آتش باشد بخاکستر صلح کنند شخصی او را دعوت کرد چون بدر سرایش رسید گفت ای شکم خواره برگرد چیزی نیست برگشت باز گفت بیا همچنین تا سه کرت بسخنان تلخ باز گردانید پس بر پای شیخ افتاد و مرید شد و گفت چه حلیم و صبوری گفت این کاری نبود سگان هم میکنند کار مردان دیگر ست وی گفته هر که سخن این طائفه بشنود و بران کار کند نور آن در دلش ظاهر شود و الا حکایتی ست که یاد گرفت و فراموش نمود و گفت عبودیت آنست که هیچ چیز از نفس نیکو نه بیند و خود را نکوهیده دارد و گفت خوف از عدل اوست و رجا از فضل او و گفت خوف خواص در حال بود و خوف عوام در استقبال و گفت علامت سعادت آنکه مطیع باشی و بر سعی که مبادا مردود شوم و علامت شقاوت آنکه عاصی باشی و امیدواری که مقبول شوم

ابو عثمان مغربی از طبقهٔ پنجم ست گفته الاحتکاف حفظ الجوارح بحسن الاقتداء و هم وی گفته العاصی خیر من المدعی لان العاصی ابدا یطلب طریق توبته والمدعی یغبط ابدا فی خیال دعواه

عباس بن مسروق از طبقهٔ ثانیه ست او را از تصوف پرسیدند گفت خلوا الاسرار عما سندت تعلقها بما لیس منه و هم وی گفته من ترک الفضل یستریح فی راحة

احمد مسوحی از اجلهٔ بغداد ست با یک پیرهن و یک رداء و نعلین حج میکرد وی گفته من فتح له شیء من غیر مسئلة فردّه وهو محتاج الیه اخوجه الله الی ان یاخذ مثله بمسئلة

رویم بن احمد از اجلهٔ مشایخ بغداد و خلیفهٔ جنید بغدادی ست عالم و قاری بود بر مذهب داود اصفهانی وی گفته التصوف ترك التفاضل بین الشیئین یکی او را گفت کیف حالك گفت کیف حال من کان جمیع همه وهمته دنیاه لیس یصالح نقی ولا یعارف نقی او را از انس پرسیدند گفت ان تستوحش من غیر الله حتی من نفسك گفته محبت چیست گفت الموافقة فی جمیع الاحوال ؎

ولو قلت لی مت مت سمعا وطاعة وقلت لداعی الموت اهلا ومرحبا

وگفته الرضا استلذاذ البلوی والیقین هو المشاهدة وهم وی گفته ادب المساوان یجاوز همته قدمه وحیثما وقف قلبه یکون منزله یکی از و وصیت خواست گفت کمترین کار بدل ارواح ست اگر خواهی تبرکات صوفیان مرو وی گفته کسی را که حق تعالی کردار روزی کند و گفتار بازگیرد او در نعمت ست و هر که را گفتار دهد کردار بازگیرد او در نقمت ست وچون هر دو بازگیرد در آفت ست

یوسف بن حسین رازی از طبقهٔ ثانیه ست وی گفته الخیر کله فی بیت ومفتاحه التواضع والشر کله فی بیت ومفتاحه الکبر و نیز فرموده مرد آنقدر قدم در مجاهده نهد که اگر دست رد باو رسد هنوز صاحب منزلت باشد واگر از پادشاهی بیفتد از وزیری نیفتد وگفت عزیز ترین چیزها اخلاص ست هر چند جهد میکنم تا ریا برآرم برنگی دیگر می آید نخست عزیز و عاشق شد وی بگریخت سحر که حضرت یوسف علیه السلام را بخواب دید بشارت ترقی مراتب شنید گویم هفت کس که آنها را روز قیامت زیر سایهٔ عرش جا دهند ازان میان یکی کسی ست که زنی صاحب جمال وحسب او را خواند و وی بخوف خدا باز ماند حق تعالی فرموده واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی

سمنون بن حمزه از طبقهٔ ثانیه ست خلیفه را بر وی متغیر گردانیدند فرمود تا ویرا بکشند سیاف آمد خواست تا فرمان بقتل او دهد زبانش بگرفت کشتن او را تاخیر کردند شب خلیفه را بخواب نمودند که زوال ملک تو در زوال حیات اوست صبح او را بخواند و عذر خواست از اشعار اوست ؎

وکان فؤادی خالیا قبل حبکم وکان بذکر الخلق یلهو ویمزح

فلما دعا قلبی هواك اجابه فلست اراه عن فنائك یبرح

رمیت بین صنك ان کنت کاذبا وان کنت فی الدنیا بغیرك افرح

وان کان شیء فی البلاد باسرها اذا غبت عن عینی یعنی یملح ؛

فان شئت واصلني وان شئت لا تصل فلست اري قلبي بغيرك يصطلي

عمرون بن الوثاب شیخی بود دیگه ویشام از دنیا رفته ویرا بخواب دیدند واز حالش پرسیدند گفت حاسبونا فدقفوا ثم منوا فاعتقوا

احمد بن جلا از طبقه ثانیه ست اورا از محبت پرسیدند گفت مالي والمحبة وانما اريد ان اتعلم التوبة ذوالنون مصری وجنید بغدادی را دیده بود گفت تقوی شکر معرفت ست وتواضع شکر عزت وصبر شکر مصیبت چون وفات اونزدیک رسید بخندید چون ببرد همچنان بود گویا می خندد طبیب گفت زنده ست چون نیک نگاه کرد مرده بود

ابو عبد الله سجزی از طبقه ثانیه ومشایخ خراسان ست وی گفته علامة الاولیاء ثلثة تواضع عن رفعة وزهد عن قدرة وانصاف عن قوة شخصے ویرا گفت دیناری دارم خواهم که بتو بدهم مصلحت چون می بینے گفت اگر بدهی ترا بهتر واگر ندهی مرا بهتر

محمد بن فضل دمشقی از طبقه ثانیه ست پس از وی از بلخ بهیچ صوفی نخاست وی گفته اعرف الناس بالله اشدهم مجاهدة في اوامره واتبعهم لسنة نبيه صلى الله عليه وسلم

محمد بن علی حکیم ترمذی صاحب نوادر الاصول از طبقه ثانیه ست حکیم الاولیاء لقب اوست وی گفته ما صنفت حرفا من تدبير ولا ينسب الى شئ منه ولكن كان اذا اشتد علي وقتي استلى به وهم وی گفته من جهل باوصاف العبودية فهو باوصاف الربوبية اجهل گفت بنده ست آدمی را همین عیب که شناوس سکند چیزی که زیان اوست وگفت عزیز کسی ست که معصیت اورا خوار نکرده الذين امنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم وآزاد آنکه طمع اورا بنده نساخته وخواجه کسی که شیطان اورا اسیر نکرده وهر که از خدا ترسد بخدا بگریزد

ع هم در تو گریزم ار گریزم ✦

ابو عبد الله حضرمی ویرا از تصوف پرسیدند گفت رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه گفتند صفت ایشان چیست گفت لا يرتد اليهم طرفهم وافئدتهم هواء گفتند محل ایشان کجاست گفت في مقعد صدق عند مليك مقتدر گفتند زیادت کن گفت ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولا گویم حق تعالے می فرماید ان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون متقی عبارت از ولی ست ومحسن اشارت از صوفی

ابو علی جوزجانی از طبقهٔ ثانیه ست وی گفته الخلق کلهم فی میادین الغفلة یرکضون وعلی الظنون یعتمدون وعندهم انهم فی الحقیقة یتقلبون وعن المکاشفة یغفلون وهم وی گفته بدبخت آنکس ست که که حق سبحانه گناه وی را بروی بپوشاند و وی آنرا اظهار کند

ابو یعقوب نهرجوری از طبقهٔ رابعه ست وی گفته الدنیا بحر والاخرة ساحل والمرکب التقوی والناس فی سفر وهم وی گفته اعرف الناس بالله اشدهم حیرة وگفته من اخذ التوحید بالتقلید فهو عن الطریق بعید

ابو یعقوب مزابلی از اقران جنید ست او را پرسیدند که تصوف چیست گفت حال تضمحل فیها معالم الانسانیة

ابو یعقوب کورنی پیری روشن بود جوبی در دست داشت در دستره یعنی رویمالی برمیان آن بسته گفتند این چیست گفت این هم فنی ست روزی بیگذشت جماعتی از معدلان نشسته بود بر ایشان خواند تحسبهم جمیعا وقلوبهم شتی و برگذشت

خیر نساج از طبقهٔ ثانیه ست جنید گفته خیر خیر ناسخی شافی ونفسی موثر داشت شبلی وابراهیم خواص در مجلس او توبه کردند صد و بست سال عمر یافت وی گفته خوف تازیانه خداست که بی ادبان را تادیب نماید وی را پس از مرگ بخواب دیدند گفتند خدا تعالی با تو چه کرد گفت لا تسألني عن هذا استرحت مرح نیاکم القدرة

محفوظ بن محمود از طبقهٔ دوم یا سوم ست گفته التوکل ان یاکل العبد بالطمع ولا شره وهم وی گفته من اراد ان یبحر طریق رشدة فلیتهم نفسه فی الموافقات فضلا عن المخالفات

محفوظ بن محمد بغدادی ست یکی از سالکان این طریق وی گفته من ابصر محاسن نفسه ابتلی بمساوی الناس ومن ابصر عیوب نفسه سلم من رویة مساوی الناس وهم وی گفته اکثر الناس خیرا اسلمهم للمسلمین صدرا

ابو محمد جریری از طبقهٔ ثالثه ست درویشی او را گفت بربساط انس بودم دری از بسط برمن بکشادند از مقام خود بلغزیدم ومحجوب شدم راه گم کرده خود چون یابم مرا براهی که بآن برساند دلالت کن ابو محمد بگریست وگفت ای برادر همه باین درد گرفتار اند و باین داغ مبتلا لکن بر تو بیتی چند بخوانم که بعضی ازین طائفه گفته اند ؎

قف بالدیار فهذه آثارهم ... تبکی الاحبة حسرة وتشوقا

كم قد وقفت بها أسائل مخبرا ... عن اهلها او صاحة قالا و مشفقا

فاجابني داعي الهوى في رسمه ... فارقت من تقوى فعزّ الملتقى

جریری معاصر و خلیفهٔ جنید ست و همصحبت سهیل بشتری وی مجلسی داشت جوانی برخاست و گفت دلم گم شده ست دعا کن تا بیابم گفت ماهمه درین مصیبتیم وی گفته در قرن اول معامله بدین بود دوین فرسوده شد و در دوم بوفا آنهم رفت و در سوم بمروت آنهم برخاست و در چهارم بحیا آنهم نماند اکنون معامله بدهشت میکنند و گفت توکل معاینه شدن اضطرار ست و صبر فرق نکردن در حال نعمت و حال نعمت و اخلاص ثمرهٔ یقین ست و ریا نتیجهٔ شک

غانم بن سعد از بغداد بود پس از وفات او را بخواب دید گفتند حق تعالی با تو چه کرد گفت بر من رحمت کرد و به بهشت در آورد گفتند بدان معاملتها گفت نی اگر بدان معاملتها باز نگریستی همانجا بودمی

غیلان سمرقندی در معارف صاحب سخن بود وی گفته عارف از حق بحق نگرد و عالم از دلیل بحق و صاحب وجد مستغنی بود از دلیل

غیلان موسوس از قدما مشایخ عراق ست در خرابها بودی و با کس نیامیختی و از کس چیزی قبول نکردی و کس ندیدی که چیزی خوردی را پرسیدند که بنده از خطر غفلت کی رهد گفت آنگاه که بدانچه او را فرموده اند مشغول باشد و از انچه نهی کرده اند غافل و در حساب نفس خود عاقل

ابو العباس بن عطا از ظریفان صوفیه ست سخن نیکو و زبان فصیح دارد و قرآن را تفسیر کرده از اول تا آخر بزبان اشارت وحی گفته در تفسیر قوله تعالی یمیتني ثم یحییني ای یمیتني عني ثم یحییني به و هم وی گفته در تفسیر قوله تعالی ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا ای استقاموا علی انفراد القلب بالله تعالی در مناقب الابدال گفته در علم ظاهر مفتی و مجتهد بود و در علم باطن محقق و موحد علما متکلمین گفتند صوفیان زبان متعارف گذاشته الفاظ غریب چرا اشتقاق کرده اند آیا در مذهب شما عیبی ست که بآن الفاظ می پوشند گفت آنمعانی بر ما عزیزتر بود نخواستیم که بقوالب الفاظ مستعمله در آریم ابن عطا را بکفر و زندقه نسبت کردند و وزیر مقتدر بالله با او جفاها نمود موزه از پایش کشیده بر سرش زد تا که از ین عالم بدر رود نمود بر زبانش جاری بود قطع الله یدیك و رجلیك بعد از چند روز بادشاه بر وزیر منحرف گردید و دست و پایش برید صوفیان درین نفرین بر ابن عطا سخن میکنند و بعضی تاویل وی گفته هر کرا از ادب محروم داشتند از همه چیزها محجور کردند قصور ادب در قرب سخت تر ست از قصور در بعد که از جمال کبائر در گذارند و صدیقانرا بالتقاتی مواخذه نمایند

ابوالعباس دینوری از طبقهٔ خامست در نیشاپور مردم را موعظت میگفت بزبان معرفت بخوب ترین بیان او را گفتند خدا را چه شناختی گفت بآنکه نشناختم یعنی معترفم بعجز و هم وی گفته اذا ذکر الذکران ینسی ما دونه و نهایة الذکران یغیب الذاکر فی الذکر عن الذکر و یستغرق بمذکوره عن الرجوع الی مقام الذکر وهذا حال فناء الفناء

ابوالعباس سیاری از طبقهٔ پنجمست عالم و فقیه و محدث بود و ویرا از پدر میراث بسیار بماند جمله بداد و دوتا موئی پیغمبر خدا صلعم بخرید ببرکت آن امام صنفی از صوفیه شد که ایشان را سیاریه خوانند چون از دنیا برفت وصیت کرد تا آن موها را در دهان وی نهادند وی گفته التوحید ان لا یخطر بقلبك ما دونه و هم وی گفته وسطی را نزدمرگ گفتند ما را وصیتی کن گفت احفظوا مراد الله فیکم وی گفته اگر روا بودی که در نماز بجای قرآن بیتی خوانند این بیت بودی ؎

امنی علی الزمان محالا ان تری مقلتای طلعة حرّ

ابوالعباس نهاوندی از طبقهٔ سادسست وی گفته با خدا بسیار نشینید و با خلق اندک ترسائی شنید که در میان مسلمانان اصحاب فراست باشند بخانقاه شیخ ابوالعباس قصاب در آمد شیخ گفت بیگانه در کوی آشنایان چه کار دارد ترسا باز گشت و گفت یکی معلوم شد از انجا عزم خانقاه نهاوندی کرد چار ماه وضو می ساخت و نماز میکرد بعده خواست که برود شیخ گفت جوانمردی نبود که چون خوان و نمک افتاد بیگانه بیائی و بیگانه روی ترسا مسلمان شد و بعد از شیخ بجای شیخ بنشست

حمزه بن محمد از مشایخ هرات ست مستجاب الدعوة بوده و سخاوتی عظیم داشته رفیق احمد بن حنبل بود و مذهب او را بهرات وی آورده میگوید هر که را صحبت اولیاء و مشایخ مهذب نکند وی هیچ پند مهذب نشود

حسین بن منصور حلاج از طبقهٔ ثالثه ست از بیضا بود که شهری در فارس ست ابوالمغیث کنیت دارد با جنید و نوری صحبت داشته مشایخ در کار او مختلف اند بیشتر ویرا رد کرده اند و ساحر و کافر گفته مگر چند تن که بکشتن وی رضا ندادند و فتوی ننوشتند و از متاخران ابوسعید ابوالخیر گفته که او در علو حال ست اما شیخ الاسلام هروی گوید که من او را نمی پذیرم موافقت مشایخ و رعایت شرع و علم را و در نیز نمیکنم شما نیز چنان کنید و او را موقوف گزارید و آنکه او را بپذیرد دوستر دارم از آنکه او را رد کند و نیز گفته بر حلاج بسیار سخنهای دروغ گویند و کلمات نامفهوم و ناراست بندند و کتابهای مجهول و حیل بوی منسوب دارند و آنچه

درست شود از وی پیدا بود گویم متقدمین او را ملحد دانند و متاخرین موحد شیخ الاسلام ابن تیمیه از متقدمین ست شاه حبیب الله قنوجی در مناقب الاولیای نویسد که چون آوازهٔ انا الحق شائع گشت علمای محضری نوشتند و بکشتن منصور فتوی دادند پیش بادشاه مقتدر بالله وزیرش علی بن عیسی بر منصور متغیر شده بود بزندانش فرستاد خلیفه گفت تا جنید فتوی ندهد او را نکشم شیخ فرید الدین عطار در منطق الطیر نویسد مرا عجب آید از کسیکه روا دارد که از درخت موسی انی انا الله برآید و درخت در میان نه چرا روا ندارند که از منصور انا الحق برآید و منصور در میان نه انتهی چون محضر پیش جنید آوردند بعضی صوفیان خواستند که تاویلی کنند جنید گفت وقت تاویل نماند لاجرم جنید لباس صوفیانه از خود برکشیده لباس علما پوشید و نوشت نحن نحکم بالظاهر و الله یتولی السرائر و باطن را خدا داند او را گفتند حال چیست گفت معراج مردان دار ست شبلی گفت ما التصوف گفت کمترین این ست که می بینی گفت بالاتر کدام ست گفت ترا آن راه نیست ؎ منصور بر سر دار این نکته خوش سراید * آن شافعی مپرسید امثال این مسائل شبلی گفت آن شب زیر دار بودم تا بروز از ها تفی شنیدم اطلعناه علی سرین اسرارنا فاشی سرنا فهذا جزاء من یفشی سر الملوک شبلی گفت الهی متعنی بقتل المحبین قال الی ان یجیء ما دیتی قال ما دیتك قال لقای وجمالی والله اعلم بحقیقة الحال شبلی زیر دار وی با ایستاد و گفت اولم ننهك عن العالمین قاضی که بکشتن او حکم کرده بود گفت او دعوی پیغمبری میکرد و این دعوی خدائی میکند شبلی گفت

من همان میگویم که او گفت لکن مرا دیوانگی برهاند و ویرا عقل در افگند ؎

بنگی زدیم سر انا الحق شد آشکار ما را ازین گیاه ضعیف این گمان نبود

گویم ذب از شرع منصب بس عالی ست انجا چنین ترهات عذر خواه نبود و هر گز کفری ظاهر و باطن در اسلام نگنجد *

ابو الفتاک بغدادی ویرا پرسیدند که توحید چیست گفت افراد القدم عن الحدث هروی گوید دانی که توحید صوفیان چیست نفی حدث و اقامت ازل و کان الجنید یکرمه

ابو عمرو دمشقی از طبقهٔ ثالثه ست یگانهٔ مشایخ شام بود وی گفته التصوف رویة الکون بعین النقص بل غض الطرف عن کل ناقص بمشاهدة من هو منزه عن کل نقص و هم وی گفته اذا صفت الارواح بالقرب اثرت علی الهیاکل انوار الموافقات

عبد الله خراز از طبقهٔ ثالثه و کبار مشایخ ری ست وی گفته الجوع طعام الزاهدین و الذکر طعام العارفین و هم وی گفته العبودیة الظاهرة و الحریة الباطنة من اخلاق الکرام و نیز گفته صیانة الاسرار عن الالتفات

الی الاغیار من علامات الاقبال علی الله تعالی

صائغ دینوری از طبقهٔ ثالثه ست وی گفته دو بار از دنیا بیزار باید شد یکبار بیرون آئی خلق بقبول رو بتو نهند باز بدنیا شوی چندانکه قبول خلق برود و بباطن منقطع باشی و هم وی گفته محبتك لنفسك هي التي اهلكها او را گفتند مرید کیست وصفت وی چیست این آیه برخواند ضاقت علیهم الارض بما رحبت وضاقت علیهم انفسهم وظنوا ان لا ملجأ من الله الا الیه

ابو الحسن صیبی اهل بصره اورا از بصره بیرون کردند بسوس رفت و همانجا بمرد وی گفته الغریب هو البعید عن وطنه وهو مقیم فیه وگفته الغریب هو الذي لا جنس له و بار دگر گفته الغریب من صحب الاجناس گویم الغریب من اصلح ما افسده الناس من السنن

ابراهیم قصار از طبقهٔ ثالثه ست از اجلهٔ مشایخ شام مردی اورا پرسید که هل یبدی المحب حبه او هل ینطق به او هل یطیق کتمانه وی در جوابش تمثل باین ابیات کرد ؎

ظهر الهوی بکتمان اللسان فمن لکم ... بکتمان عین دمعها الدهر یذرف

حملت جبال الحب فی قلبی وانثنی ... لاعجز عن حمل القمیص واضعف

ومن هذا الوادي ما انشده ابو عبد الله الطائي ؎

یبدو وفاؤهما ان اکاتمه ... فتبین في علامة الکتمان

خفقان قلبی وارتعاد مفاصلی ... وغبار لونی وانعقاد لساني

فمتی یکذبني شهود اربع ... وشهود کل قضیة اثنان

ومما انشدت بالفارسیة ؎

هر چند که مهرت بدلم سر مصون ست ... این نیست که رسوا نشوم بوی جنون ست

قصار گفته بسندست ترا از دنیا دو چیز صحبت فقیری وخدمت دوستی از دوستان او

احمد بن سنان از طبقهٔ ثالثه ست یگانه بود در خوف وورع وزهد وی گفته تکبر المطیعین علی العصاة بطاعتهم شر من معاصیهم واصر علیهم وهم وی گفته جمال الرجل في حسن مقاله وکماله في صدق فعاله وگفته علامة من انقطع الی الله علی الحقیقة ان لا یرد علیه ما یشغله عنه

ابو الحسین وراق از طبقهٔ ثالثه ست وی گفته حیات دل در یاد کردن زنده ایست که هرگز نمیرد و عیش

گوارنده زندگانی که با خدا بود نه با غیر او و هم وی گفته دوستی خدا متابعت دوست اوست رسول خدا صلعم وی گفته مردم سه قسم اند امرا و علماء و فقرا از تباهی امرا تباهی معیشت ست و از تباهی علماء تباهی دین و از تباهی فقراء تباهی امراء گفت هر فتنه را سبب آمیزش خلائق ست و هر سلامت را سبب عزلت مردی وصیت خواست گفت سنگی بردار و هر دو پا بشکن و کاردی برگیر و زبان ببر گفت اگر طمع را پرسند پدرت کیست گوید شک در مقدر و اگر گویند مال تو چیست گوید حرمان

ابو الحسین سبلامی مردی بزرگ صاحب تاریخ بوده وی گفته عیسی موصلی راهب بود میگفت بر مسلمانان آیتی فرود آمده ندانم که از پس آن آیت خدا را چون می آزارند ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم الآیة

ابو بکر شبلی از طبقهٔ رابعه ست عالم و فقیه و مذکر مجلس بود مذهب مالک داشت اصلش از فرغانه ست و نشو و نما در بغداد یافته جنید او را تاج اینقوم میگفت کسی شبلی را گفت دعاے کن این بیت بخواند ؎

مضی زمن والناس یستشفعون بی ... فهل لی الی الیلی الغداة شفیع

وی گفته آزادی آزادی دل ست نه تن و گفت عجب تر آنکه دلی که خدا را شناسد عصیان کند و گفت یاران سرمایهٔ وقت نگاهدارید رائگان ندهید که فردا یار با ما خواهد بود وی گفته در تفسیر قوله تعالی قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم یعنی ابصار الرؤس عن المحارم و ابصار القلوب عما سوی الله و یرا گفتند ترا خوش فربه می بینم و محبتی که دعوی میکنی تقاضای لاغری میکند گفت ؎

احب قلبی وما دری بدنی ... ولو دری ما اقام فی السمن

پرسیدند که مردی سماع میکند و نمیداند که چه میشنود این چیست جواب داد ؎

رب ورقاء هتوف بالضحی ... ذات شجو صدحت فی فنن

ولقد اشکو فما افهمها ... ولقد تشکو فما تفهمنی

غیر انی بالجوی اعرفها ... وهی ایضا بالهوی تعرفنی

ذکرت الفا ودهرا صالحا ... فبکت شجوا وهاجت شجنی

وی شنید که کسی میگفت الخیار عشرة بدانق فریاد کرد و گفت اذا کان الخیار عشرة بدانق فکیف بالشرار

ابو بکر ارموی از طبقهٔ رابعه ست در تصوف و یرا طریقهٔ خاص بود خدا را بخواب دید گفت خدایا حاجتی دارم گفت چه حاجت خواهی به ازان که ترا از دستبند صوفیان رهانیدم مراد بدستبند حال محالی و

اشارات باطلاست وی گفته الملائکة حراس السماء واصحاب الحدیث حراس السنة والصوفیة حراس الله وگفت المعرفة تحقق القلب بوحدانیة الله والمحبة اصلها الموافقة والمحب هو الذي یؤثر رضا محبوبه علی کل شئي وهم وی گفته من استغفر الله وهو مصر لازم للذنب حرم الله علیه التوبة والانابة الیه

ابو بکر حمیدلانی از اجلهٔ مشایخ ست شبلی او را بزرگ داشته وی گفته صحبت باحق وارید واگر نتوانید بانکس دارید که صحبت دارحق ست تا برکت صحبتش شما را بوئی برسد امید بوئی تو از نو بهار بود مراد دگرنه باگل وگلشن چه کار بود مرا

ابو بکر خباز از استادان جریری ست وی گفته العیال عقوبة تنفیذ شهوات الحلال

ابو بکر ابهری از طبقهٔ رابعه ست ازوی پرسیدند حقیقت چیست گفت همهٔ آن علم ست گفتند علم چیست گفت همهٔ آن حقیقت ست وی گفته الجمع جمع المتفرقات والتفرقة تفرقة المجموعات فاذا اجمعت قلت الله واذا فرقت نظرت الی الکون گفت مردی را دیدم که وداع کعبه میکرد ومیگریست واین بیت میخواند

الادب من یدنو ویزعم انه ... یحبك الناني اود واقرب

ابو بکر طرطوسی از طبقهٔ ششم ست گفت بمکه مهمان بودم میزبان کنیزکی داشت که چیزے می توانست خواند کنیز ک بخواند

لامني فیك معشر ... فاقلوا او اکثروا

درویشی برپاخاست بانگی چند بزد وبیفتاد واز دنیا برفت گویم ابو القاسم سائح باقوم درمهمانی بود گوینده بخواند

کل بیت انت ساکنه ... غیر محتاج الی السرج

وجهك المیمون حجتنا ... یوم یاتی الناس بالحجج

لااتاح الله لي فرجا ... یوم ادعو منك بالفرج

وی دست برآورد وبانگ زد وبیفتاد ونگریستند مرده بود یکی گفت درنیسابور حادثه بود مردم از شهر بیرون رفته بودند من درمسجدے بودم درکنج آن مسجد درویشی دیگر بود گوینده درآمد درویش وی را گفت چیزی بگو وی برخواند

الفیت بیني وبین الحب معرفة ... لاتنقضي ابدا اذ ینقضي الابد

لاخرجن من الدنیا وحبکم ... بین الجوانح لم یشعر به احد

درویش بیفتاد ومی طپید تامیان دو نماز انگاه بیامد چون نگریستم برفته بود

ابو بکر سوسی شبی گفت ما را کسی باید که چیزی برخواند تختی جستند نیافتند جوانی مطرب آمد و برخواند ؎

القوم اخوان صدق بینهم سبب	من المودة لم یعدل به نسب
تراضعوا درة الصهباء بینهم	واوجبوا الرضیع الکاس ما یجب
لا یحفظون علی السکران زلتهم	ولا یریبك من اخلاقهم ریب

شیخ را وقت خوش گشت شیخ الاسلام هروی گفته ذوالنون و شبلی و خراز و نوری و دراج همه در سماع رفته اند و سه تن از ایشان سه روز زیسته و غیر ایشان نیز از مشائخ و مریدان در سماع رفته اند چه در سماع قرآن و چه در سماع غیر آن ذره قاضی بصره در محراب بود دیگی برخواند فاذا نقر فی الناقور فذلك یومئذ یوم عسیر بانگی زد و مرده بیفتاد درویشی در جبال آذربیجان میرفت واین بیتها می خواند ؎

والله ما طلعت شمس ولا غربت	الا وانت منی قلبی ووسواسی
ولا جلست الی قوم احدثهم	الا وانت جلیسی بین جلاسی
ولا هممت بشرب الماء من عطش	الا رایت خیالا منك فی کاسی

ناگاه بیفتاد و بمرد ؛

ابو بکر موازینی وی گفته این خبر را شنیدم که گفت روز عید اضحی نزدیک جمره بودم درویشی دیدم استاده و بدست وی کوزه میگفت یا سیدی تقرب الناس الیك بدمائهم وقربانا تقرب الیك انا لیس الا نفسی فشهق شهقة ومات

ابو بکر اُشنانی وی در سماع برفت نوجوانی آمده بود دوقوالی میکرد این دو بیت خواند ؎

دف یذوب بدائه	والموت دون بلائه
ان عاش عاش منغصا	او مات مات بدائه

ابو بکر شنید و از بام بیفتاد پای بشکست و بمرد آری وفای دوستی در دوستی رفتن ست

ابو بکر همدانی وی گفته درویشی سه چیز ست طمع نکند و منع نکند و جمع نکند

ابو بکر دینوری بشام نشسته و با این جلا صحبت داشته وی گفته معده محل طعام ست اگر حلال در وی افگنی قوت طاعت یابی و اگر بشبهت بود راه حق پوشیده کند و اگر حرام بود معصیت زاید

ابو علی رودباری از طبقهٔ رابعه ست نسبت وی بکسری میرسد عالم و فقیه و محدث و ادیب و امام و

سید قوم بود در وقت نزع گفته ؎

وحقك لا نظرت الى سواكا ... بعين مودةٍ حتى اراكا

وهم وی گفته فضل بقال برفعال منقصت ست وعکس آن مکرمت وگفته علامة اعراض الله عن العبد ان یشغله بما لا ینفعه وگفته ما لم تخرج من کلیتك لم تدخل فی حد المحبة

ابو علی ثقفی از طبقهٔ رابعه ست اخص مشایخ بود در کلام در عیوب نفس وآفات اعمال وی گفته العلم بالله حیاة القلب من الجهل ونور العین من الظلمة ازوی پرسیدند ناخوشتر در زیست کیست گفت آنکه بزنوسیدی زید یعنی لا یباس من روح الله الا القوم الکافرون در اثنای مجالس خود بسیار گفتی ای همه ابهیچ بفروخته وهیچ را بهمه خریده روزی در محبت واحوال محبان سخن میگفت دران میانه این دو بیت خواند ؎

الی کم یکون الصد فی کل ساعة ... ولم لا تملّ القطیعة والهجرا

رویدك ان الدهر فیه کفایة ... لتفریق ذات البین فانتظر الدهرا

ابو علی کاتب مصری از طبقهٔ رابعه ست وی گفته خدا میگوید وصل الینا من صبر علینا اورا پرسیدند که ازین دو یعنی فقر وغنا بکدام یک مائل تری این دو بیت بخواند ؎

ولست بنظار الی جانب الغنی ... اذا کانت العلیاء فی جانب الفقر

واني لصبار علی ما یشینني ... وحسبك ان الله اثنی علی الصبر

ابو علی رازی وی گفته اذا رایت الله عزوجل یوحشك من خلقه فاعلم انه یریدان یونسك بنفسه

عبد الله ابو محمد مرتعش از طبقهٔ رابعه ست ازوی پرسیدند که تصوف چیست گفت اشکال وتلبیس وکتمان اورا گفتند کرامی الاعمال افضل گفت رؤیة فضل الله واین بیت برخواند ... ؎

ان المقادیر اذا ساعدت ... احمقت العاجز بالحازم

وهم وی گفته افضل الارزاق تصحیح العبودیة وملازمة الخدمة علی السنة وی گفته عارف صید معروف ست گفتند فلان بر هوا میرود گفت آنرا که خدا تعالی توفیق مخالفت هوا داد بهتر ازان ست که هوا رود آخر وقت وصیت خواستند گفت پیش کسی روید که شما را به از من بود ومرا بکسی گذارید که مرا به از شما بود

عبد الله منازل از طبقهٔ رابعه ست وی گفته اگر بنده را در همه عمر یکنفس درست شود که انه شکر دریا پاک باشد هر آینه برکات آن نفس در آخر عمر بوی سرایت کند وی در تجرید وتفرید یکتا بود ابو علی ثقفی از

تجرید سخن میگفت گفت اگر مرگ را آماده باشی این سخن درست ست ابو علی گفت تو ساخته مرگی گفت آری دست را بالین داشت و سر بران گذاشت و از عالم رحلت کرد وی گفته هر که سخن گوید از حال خود گوید والا فسانه گوست که حاکی احوال دیگران ست اثر درد لها کم کند و گفت هر که خواهد که در چشم خلق باقدر باشد واجب ست که نفس او در چشم او خوار بود

عبد الله نباذانی وی گفته مصطفی را صلعم بخواب دیدم گفتم یا رسول الله با کدام قوم بنشینم گفت با قومی که بهمانی شوند یعنی درویشان نه بقومی که مهمانی کنند یعنی تونگران

ابو الخیر تیناتی از طبقهٔ رابعه ست زنبیل بافتی و چون کسبی نبودی با شیر موانست داشتی و ویرا گفتند بلغنا ان السباع تانس بك قال نعم الکلاب یانس بعضها بعضا

ابراهیم بن مول از طبقهٔ رابعه ست یکی ویرا بخواب دید و گفت مرا وصیت کن گفت علیك بالقلة والذلة الی ان تلقی ربك وی گفته عجب آیدم از کسیکه بشناخت که ویرا راهی بخداست پس باغیر او چون نزدیکی میکند با آنکه او تعالی میفرماید وانیبوا الی ربکم واسلموا له

مظفر کرمانشاهی وی از طبقهٔ رابعه ست شب را سه حصه کرده بود یکی نماز کردی و یکی قرآن خواندی و یکی مناجات کردی وی گفته العارف من جعل قلبه للمولاه وجسده لخلقه وهم وی گفته باید که نظر تو در دنیا از برای اعتبار باشد و سعی تو دران بر حد اضطرار و ترک تو آنرا بر سبیل اختیار

ابو سعید اعرابی از طبقهٔ خامس ست ویرا جزوی ست در نکتهای توحید سخت نیکو در انجا گفته لا یکون قرب الاومة مسافة وی گفته التصوف کله ترك الفضول والمعرفة کلها الاعتراف بالجهل وهم وی گفته لا یکون الشوق الا الی غائب

ابو عمرو زجاجی از طبقهٔ خامس ست وی گفته لا ینقص من البشریة شیء احب الی من ان امشی علی الماء

ابو الحسن صوفی از طبقهٔ پنجم ست اعلم مشایخ بود در وقت خود بعلم توحید و علوم معاملات او را پرسیدند تصوف چیست گفت اسم و لا حقیقة وقد کان قبل حقیقة و لا اسم وی گفته مردم سه گروه اند اولیاء که باطن ایشان بهتر ست از ظاهر و علما که ظاهر و باطن ایشان برابر ست و جهال که ظاهر ایشان بدتر ست از باطن خود انصاف نمیدهند و از دیگران انصاف میخواهند وهم وی گفته لیس فی الدنیا شیء اسمج من محب بسبب وعوض

ابو القاسم نصیرآبادی از طبقهٔ پنجم ست وی گفته اذا بدالك شيء من بوادي الحق فلا تلتفت بها الى جنة ونار ولا تخطرهما ببالك واذا رجعت عن ذلك فعظم ما عظمه الله تعالى

ابو بکر رازی وی را در نیسابور قبول عظیم بود کسی ویرا گفت در سماع چگوئی گفت بس فتنه آمیزست و طرب انگیز خویشتن را از فتنه گوشه دار گفتند مشایخ آنرا کرده اند گفت جان پدر وقتی که وقت تو چون وقت ایشان شود تو هم چنان کن که ایشان کرده اند

ابو اسحق گازرونی پدرش شهریار مسلمان شد وی صوفی و محدث ست وی آنحضرت صلعم را در خواب دید پرسید که یا رسول الله ما التصوف فرمود ترك الدعاوي وكتمان المعاني دیگر پرسید که ما التوحید فرمود كل ما هجس ببالك او خطر في خيالك فالله سبحانه بخلاف ذلك دیگر پرسید که ما العقل فرمود اداء ترك الدنيا واعلاه ترك التفكر في ذات الله ووی گفته التوحيد تنزيهه عن الشك والشرك والتعطيل

شیخ روزبهان گازرونی بقلی باشیخ ابو النجیب سهروردی در سماع صحیح بخاری در اسکندریه شریک بوده ویرا تصانیف بسیارست وی صاحب سماع بود در آخر عمر ازان باز ایستاد در معنی سخن گفتند گفت اني اسمع الان من ربي عز وجل فاستعرض هما سمعت من غيره اکثر اوقات در مقام استغراق می بود در مصر گفته قيل لي مرارا اترك الصلوة فانك لا تحتاج اليها فقلت يارب اني لا اطيق ذلك كلفني شيئا آخر

عبد الله بلیانی فرزند ابو علی دقاق ست و در کمالات شهره آفاق وی گفته خدای دان باشید و اگر خدادان نشید باری خوردان نیز مباشید وی گفته ؎

تا حق بدو چشم سر نه بینم هردم — از پای طلب می ننشینم هردم
گویند خدا بچشم سر نتوان دید — آن ایشانند من چنینم هردم

محمد طوسی از طبقهٔ پنجم ست یگانهٔ وقت بود در طریقت و کرامات وی گفته طوبى لمن لم يكن له وسيلة اليه غيره وهم وی گفته ترك الدنيا للدنيا من جمع الدنيا

ابو علی دقاق زبان وقت بود و امام فن خود ابو القاسم قشیری داماد و شاگرد اوست کسی ویرا از نزول پرسید باین دو بیت جواب داد ؎

خليلي هل ابصرتما او سمعتما — باكرم من رب تمشي الى عبد
اتى زائرا من غير وعد وقال لي — اصونك من تعليق قلبك بالوعد

روزی بری رسید یکی وی را بشناخت و گفت این ابو علی دقاق ست بزرگان آمدند و درس خواستند قبول نکرد الحاح بسیار نمودند و منبر نهادند تا وعظ گوید بمنبر بالا رفت و اشارت براست کرد و گفت الله اکبر و روی بقبله کرد و گفت و رضوان من الله اکبر و بجانب چپ اشارت کرد و گفت والله خیر دایق خلق بیکبار بهم برآمدند و غریو برخاست و چندکس برجای بمردند دران مشغله از منبر فرود آمد و برفت بعده وی را طلب کردند نیافتند

ابو الحسن خرقانی یگانهٔ روزگار و قبلهٔ وقت خود بود از وی پرسیدند که صوفی کیست گفت بمرقع و سجاده صوفی نبود صوفی آن بود که نبود ؎

کمال شوق بتی آن بود که خود نبود ‌ ‌ ‌ ‌ وگرنه طالب و مطلوب در جهان همه جاست

وی گفته اند وه طلب کنید تا بگریه آئید که حق تعالی گریندگان را دوست میدارد پرسیدند صدق چیست گفت آنست که دل سخن گوید گفتند اخلاص چیست گفت هرچه برای حق کنی اخلاص ست و هرچه برای خلق کنی ریاست وی گفته هرگز با کسی صحبت مدارید که شما خدا گوئید و او گوید چیزی دیگر و هم وی گفته اگر کسی سر وی گوید و بآن حق را خواهد بهتر ازان بود که قرآن خواند و بآن حق را نخواهد و گفته وارث رسول آنکس بود که بفعل رسول اقتدا کند نه آن بود که روی کاغذ سیاه کند و گفته علما و عباد در جهان بسیار اند ترا باید که روز بشب آری چنانکه حق پسندد و شب بروز بری چنانکه او خواهد

ابو سعید ابن ابی الخیر فضل الله نام دارد سلطان وقت و جمال اهل طریقت بود همه مشایخ ویرا مسخر بودند گفت بدرس بو علی فقیه آمدم او را اول درس این بود قل الله ثم ذرهم في خوضهم يلعبون دراندم وی در سینهٔ من کشادند و بسماع این کلمه ما را از ما فرستادند در باعیات او جهانگیرست او را گفتند که فلان کس بر روی آب میرود گفت سهل ست بزغی و صعوه نیز بر آب رود گفتند فلانی در هوا می پرد گفت زغنی و مگسی نیز در هوا می پرد گفتند فلانی در یک لحظه از شهری بشهری میرود گفت شیطان نیز در یک نفس از مشرق بمغرب میرود این چنین چیزها را قیمتی نیست مرد آن بود که در میان خلق نشیند و داد و ستد کند و زن خواهد و با خلق درآمیزد و دمی از خدای خود غافل نشود او را پرسیدند که تصوف چیست گفت آنچه در سر داری می بنهی و آنچه در کف داری بدهی و از آنچه بر تو آید نجهی وی گفته معنی تفکر ساعة خیر من عبادة ستین آنست که اندیشه نیستی خود بهتر ست از عبادت یکساله در هستی خود مردی گفت خدا را کجا جویم گفت کجاش هستی که نیافتی گفت بخدمت شیخ

ابو العباس قصاب سالتمام گذرانیدم گفت باز گرد بهمنه روتا روزی چند این علم بر در سرای تو زنند بنا بر آن بهمنه آمدم در مناقب الاولیاء گفته مهنه موضعی ست به نیشاپور و هم وی گفته الله بس و ما سواه هوس و انقطع النفس

ابو سهل صعلوکی امام وقت بود در علوم شریعت او را از سماع پرسیدند گفت یستحب لاهل الحقائق و یباح لاهل العلم و یکره لاهل الفسق و هم وی گفته قد تمنی من تمنی ان یکون کمن تعنی و گفته من تصدر قبل اوانه فقد تصدی لهوانه و گفته در همه قرآن مرا این شگفت تر می آید که او تعالی موسی را گفت و اصطنعتك لنفسي هر وی گوید مرا حسد ست برین سخن که وی گفته

ابو القاسم قشیری صاحب رساله ست و مصنف تفسیر لطائف الاشارات در هر فنی تصنیفی دارد وی گفته مثل الصوفي كمثل البرسام اوله هذيان واخره سكوت فاذا تمكن خرس و هم وی گفته التوحيد سقوط الرسم عند ظهور الاسم و فناء الاغيار عند طلوع الانوار و تلاشي الخلائق عند ظهور الحقائق و فقد رؤية الاغيار عند وجد قربة الجبار و مما انشد لنفسه

سقى الله وقتا كنت اخلو بحكم ... و ثغر الهوى في روضة الانس ضاحك

اقمنا زمانا و العيون قريرة ... و اصبحت يوما و الجفون سوافك

ابو العباس شقانی عالم بود باصول و فروع و از کبار صوفیه بزرگی گفته هرگز از هیچ صنف کسی ندیدم که شرع را نزدیک وی تعظیم بیشتر بود از انکه نزدیک وی پیوسته از دنیا و عقبی نفور بودی و گفتی اشتهی علما یجول روزی در خانقاه شیخ ابو سعید ابو الخیر شد سید اجل پهلوی شیخ نشسته بود شقانی را بالای او بنشاندند سید رنجه شد شیخ گفت شما را که دوست دارند از برای مصطفی صلعم دوست دارند و اینها را که دوست دارند از برای خدا دوست دارند

محمد ختلی با وجود آیات و کرامات لباس و رسوم متصوفه نداشتی و با اهل رسم سخت بود وی گفته الدنیا یوم ولنا فیها صوم

شیخ الاسلام حافظ ابو عبد الله اسمعیل بن ابی منصور محمد الانصاری الحنبلی الهروی رح امام صوفیه و شیخ فقرا ست کتاب او منازل السائرین در تفسیر سورهٔ فاتحه محتوی حالات و مقامات سلوک کتاب بی نظیر ست حافظ ابن القیم تلمیذ شیخ الاسلام ابن تیمیه رح بران شرحی مبسوط نوشته و مدارج السالکین نام کرده این شرح نیز در باب خود بی مثل و مثال ست و شیخ عبد الله انصاری هروی دیگر ست و بالجمله شیخ الاسلام گفته من بعلی ام

در وقت بهار زاده ام و بهار را سخت دوست دارم آفتاب بهند هم در جه ثور بود که من زاده ام هر گاه که آفتاب انجا رسد سال من تمام گردد و آن میانه بهار بود و وقت گل و ریاحین باشد ه

بیاد زلف و رخش می روند و می آیند صبا بغالیه سائے و گل بجلوه گری

وی گفته من از سیصد تن حدیث نوشته ام همه سُنّی بوده اند نه صاحب رای و نه مبتدع بلکه صاحب حدیث و گفته بس اسانید عالیه دارم که بگذاشته ام و ننوشته که آنمرد صاحب رای بود یا از اهل کلام ابن سیرین گوید ان هذا العلم دین فانظروا عمن تاخذونه

یحیی بن عمار شیبانی رسوم علم را بهرات وی آورد و مجلس داشتن و دین را باسنت موافق کردن از وی تازه گشت قاضی ابو عمرو گفته طفت الدنیا شرقا و غربا فوجدت الدین غضا بهراة

ابو الحسن نجار در ترجمهٔ او مذکور ست که عادت شیخ الاسلام چنان بود که هر چه شنیده بود دی از خصال حمیده و افعال پسندیده چه در حدیث و چه در حکایات مشایخ البته خواستی که آنرا بکند وی گفته چون سنتی بشمار سد از پیغمبر صلعم اگر نتوانید که آنرا ورد کنید و دائم بورزید باری یکبار بکنید تا نام شما در زمرهٔ سنیان کنند

مختار هروی از بزرگان هرات ست جامع بود میان علم ظاهر و باطن وی گفته طعام چنان خور که تو او را خورده باشی نه او ترا که اگر تو او را خوری همه نور شود و اگر او ترا خورد همه دود گردد و جامه چنان پوش که رعونت و فخر و خیلا را در نهاد تو بسوزد نه آن که آتش او علتها را بر افروزد و هم وی گفته اصل عبودیت آنست که چنان باشی بظاهر که از تو همه شرع ظاهر بود و چنان باشی بباطن که در تو یاد غیر را گنجایش نبود

شیخ ابو ذر بوزجانی از کبار عرفا ست وے گفته ه

یعرفنا من کان من جنسنا وسائر الناس لنا منکرون

وهم از اشعار وی ست ه

چون بعلم ازل مرا دیدے دیدی انگه بعیب بخریدے

تو بعلم آن و من بعیب همان رد مکن انچه خود پسندیدے

ابو بکر نساج از اصحاب ابو القاسم گرگانی ست از وی پرسیدند که دیدار مطلوب را بچه توان دید گفت بدیدهٔ صدق در آیینهٔ طلب وی گفته تصور آب تشنگی ننشاند و فکرت آتش گرمی نبخشد و دعوی طلب بمطلوب نرساند وهم وی گفته تا هستی موهوم سوخته نشود دیدهٔ دل بسوزن غیرت از غیر او دوخته نشود خلوتخانهٔ جان

بشمع تجلیات جانان افروخته نگردد زیرا که تخم در زمین کاشته نگارند و نقش بر کاغذ نوشته نگارند وی گفته توکل آنست که منع و عطا جز از خدا نه بیند وی در مناجات گفت خداوندا در آفریدن من چه حکمت ست گفت حکمت آنست که جمال خود را در آیینهٔ روح تو به بینم و محبت خود را در دل تو بیفگنم

محمد بن محمد غزالی شهرت و قبول او مستغنی ست از بیان حال او خلیفه ابو علی فارمدی ست وی از شیخ خود ابو القاسم گرگانی حکایت کرده که ان الاسماء التسعة والتسعین تصیر اوصافا للعبد السالك وهو بعد فی السلوك غیر واصل کتاب احیا العلوم او معروف و مقبول ست آنحضرت صلعم در واقعه بتغیر بعض منکران آن کتاب امر فرموده و با موسی و عیسی بغزالی مباهات کرده و بالجمله بعد از اسقاط مادهٔ فاسده کتاب مذکور بی نظیر ست ترجمهٔ حافلهٔ او در اتحاف النبلاء و نسیم الریاض مرقوم ست حاجت اطالت در ینمقام نیست اگر او را هیچ نباشد مگر کتاب احیا را برای ثبوت فضل او در علم ظاهر و باطن بسنده ست فکیف که کتب نافعه ممتعه بسیار دارد مثل کیمیای سعادت و جز آن وقت وفات صحیح بخاری بر سینهٔ او بود آغاز او بر علم کلام شد و انجام او بر درست حدیث خیر الانام این رباعی از وست ؎

فدیتك لو لا الحب کنت فدیتنی	ولکن بحر المقلتین سبیتنی
اتیتك لما ضاق صدری من الهوی	ولو کنت تدری کیف حالی اتیتنی

در شنبه ۵ ازین عالم بآن عالم شتافت

احمد غزالی از اصحاب ابو بکر نساج و برادر امام غزالی ست تصانیف معتبر دارد از انجمله سوانح ست روزی در مجلس وعظ وی قاری این آیت خواند یا عبادي الذین اسرفوا الخ گفت شرفهم بیاء الاضافة الی نفسه بقوله یا عبادي تر انشد ؎

وهان علی اللوم فی جنب حبها	وقول الاعادي انه لخلیع
اصم اذا نودیت باسمي وانني	اذا قیل لي یا عبدها لسمیع

گویم و از غرائب استنباط ست انچه در دیباچهٔ کتاب در اسات اللبیب بذیل نعت نبوی صلعم گفته الناذر رقیقه وبن لك ینادی بامر الحق حیث قال له قل یا عبادي فلا یشارکه فیهم احد سواه ویعاملهم بالصلاح الاعظم علی ما یراه وقت احتضار اسپان طویله اش رسیدند اطلاع یافت گفت فردا آدیم هر که خواهد سوار شود در شنبه ۵ وفات نمود عین القضاة همدانی مرید اوست

یوسف همدانی فقیه و محدث بود سپس ترک همه کرد و طریق عبادت پیش گرفت روزی در نظامیه بغداد وعظ میگفت فقیهی ابن السقا نام در مجلس برخاست مسئله پرسید گفت بنشین که در سخن تو بوی کفر می یابم و شاید مرگ تو بر دین اسلام نباشد و همچنان شد که وی نصرانی گردید در مرض موت از وی پرسیدند که هیچ از قرآن بر خاطر تو مانده ست گفت هیچ باقی نمانده الا این آیت ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین

عبد الخالق غجدوانی روش ایشان در طریقت حجت ست و قبول همه فرق علی الدوام در متابعت شرع و سنت و مجانبت و مخالفت بدعت و هوا کوشیده اند و روش خود از اغیار پوشیده جمعی در خدمت او نشسته بود و وی در معرفت سخن میگفت ناگاه جوانی در آمد خرقه در بر و سجاده بر گفت و در گوشه بنشست بعد از ساعتی آن جوان برخاست و گفت آنحضرت فرموده ست اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله ستر این حدیث چیست فرمود سرش آنست که زنار ببری و ایمان آری گفت معاذ الله که مرا زنار باشد فرمود تا خادم خرقه از سر او برکشید زیر آن زناری پیدا شد وی فی الحال ایمان آورد خواجه فرمود ای یاران بیائید تا ما نیز بر موافقت این نو عهد زنار ها ببریم و ایمان آریم او زنار ظاهر برید ما زنار باطن قطع کنیم حالتی عجیب بر یاران ظاهر شد و تجدید توبه کردند وی گفته فنا نفس آنکس را مسلم شود که روی براه حق دارد و کتاب خدا عز و جل بدست راست و سنت رسول بدست چپ و در میان این دو روشنای راه رود و صایای خواجه متداول ست و بران شرحی ست از شیخ خواجه الله آبادی رح

علی رامیتنی لقب وی حضرت عزیزان ست بصنعت بافندگی مشغول بود از وی پرسیدند که ایمان چیست گفت کندن و پیوستن گفتند مسبوق بقضا کی برخیزد گفت پیش از صبح

قثم شیخی از مشایخ ترک ست از غایت انقطاع و بی تعلقی که داشت در آخر حیات بخارا در آمد و بر دکانچه نشست و آنان که با وی بودند همه را بخواند و گفت زمان نقل ما رسیده ست کلمه توحید را بر موافقت بگوئیم بگفت و دیگران بگفتند در حال جان تسلیم کرد

رفت نواب و همان کلمه توحید بلبب — کس ندیدست ز گیتی سفری بهتر ازین

خواجه بهاء الدین نقشبند محمد بن محمد بخاری ست شیخ او محمد بابا سماسی ست و شیخ او امیر کلال و شیخ او خواجه عبد الخالق غجدوانی و بحسب حقیقت او یسی بود وی گفته در همه احوال قدم بر جادهٔ امر و نهی و عمل بعزیمت و سنت بجا آری و از رخص و بدع دور باشی و دائما احادیث مصطفی را صلعم پیشوای خود سازی

وتفحص وتجسس اخبار وآثار رسول وصحابه او باشی او را پرسیدند که درویشی شما را موروث ست یا مکتب
گفت بحکم جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین باین سعادت مشرف گشتم گفتند در طریقه شما ذکر
جهر وخلوت وسماع می باشد فرمودند باشد گفتند آخر طریقه شما چیست گفت خلوت در انجمن یعنی بظاهر با خلق
وبباطن باحق رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله اشارت باینمقام ست خواجه را هرگز غلام و
کنیزک نبوده ست چون پرسیدند گفت بندگی با خواجگی راست نمی آید کسی گفت سلسله حضرت شما بکجا میرسد
گفت کسی از سلسله بجائی نمیرسد گفتند فلان بیمار ست در یوزه توجه دارد گفت اول بازگشت خسته باید
انگاه توجه خاطر شکسته یعنی اول او را توبه باید کرد تا توجه را اثری باشد فرمود نفس را متهم دارید که هر که بدیها
نفس وکما او شناخت عمل بآسانی یافت وگفت طریقه ما صحبت ست چه در خلوت شهرت ست ودر شهرت
آفت وفرمودیا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله اشارت باینست که در هر طرفة العین نفی این وجود طبیعی
حسی میباید کرد واثبات معبود حقیقی میباید نمود وگفت نفی وجود نزدما اقرب طرق ست لکن جز تبرک اختیار
ودید قصور اعمال حاصل نمیشود وتعیفرمود تعلق باسوی رونده این راه را حجابی بزرگ ست اهل حقیقت
ایمان را چنین تعریف کرده اند که الایمان عقل القلب بنفی جمیع مانقلت القلوب الیه من المنافع
والمضار سوی الله تعالی وی گفته طریقه ما عروه وثقی ست چنگ در ذیل متابعت حضرت رسالت صلعم
زدن واقتدا بآثار صحابه کرام کردن ودرین طریقه باندک عمل فتوح بسیار ست اما رعایت سنت کاری
بزرگ ست هر که از طریقه ما رهنگرداند خطر دین دارد فرمود لا اله نفی آله طبیعت ست والا الله اثبات
معبود بحق ومحمد رسول الله خود را در مقام فاتبعونی درآوردن فرمود مقصود از ذکر آنست که بحقیقت
کلمه توحید برسند وحقیقت کلمه آنست که از گفتن کلمه ماسوی بکلی نفی شود بسیار گفتن شرط نیست از ایشان
طلب کرامات کردند فرمود کرامات ما ظاهرست که باوجود چندین گناه بر روئی زمین میتوانیم رفت توفی رح
فی لیلة شب دوشنبه بستم ماه ربیع الاول خواجه محمد پارسا ویعقوب چرخی از خلفاء او بیند رحمهم الله تعالی
علاء الدین عطار محمد بن محمد بخاری خلیفه خواجه بهاء الدین نقشبند ست سید شریف جرجانی گفته تا من بصحبت
زین علی کلا نرسیدم از رفض نرستم وتا بصحبت خواجه عطار نه پیوستم خدای را نشناختم کلمات قدسیه او را
خواجه پارسا در رقیه کتابت آورده واندکی ازان در نفحات ذکر نموده وی گفته اگرچه قرب صوری مدار زیارت
مشاهد آثار بسیار ست اما در حقیقت توجه را بارواح مشاهد بعد صوری مانع نیست در حدیث نبوی صلوا علی

حیثما کنتم بیان و برهان این سخن ست و مشاهدهٔ صور مثالیه اهل قبور اعتبار کم دارد در جنب شناختن صفت ایشان و با اینهمه خواجه بزرگ فرموده مجاورت حق سبحانه بودن احق و اولی ست از مجاورت خلق و این بیت بر زبان مبارک ایشان بسیار گذشتی ؎

تو تا کی گور مردان را پرستی　　بگرد کار مردان گرد رستی

خواجه محمد پارسا بخاری خواجه بزرگ گفته مقصود از ظهور ما وجود اوست او را هر دو طریق جذب و سلوک تربیت کرده ام و نیز گفته هر چه او میگوید حق تعالی آن میکند ان من عباد الله من لو اقسم علی الله لابره مولانا جامی پنج ساله بود که او را دیده میگوید امروز شصت سال ست هنوز صفای طلعت منور او در چشم من ست و لذت دیدار مبارک در دل من و می گفته فصوص جان ست و فتوحات دل هر که فصوص را نیک میداند و یرا داعیهٔ متابعت حضرت رسالت صلعم قوی میگردد فصل الخطاب تصنیف اوست او را گفتند سلوک این راه چیست گفت اذا سکت اللسان عن فضول الکلام نطق القلب مع الله و اذا نطق اللسان سکت القلب و گفت خموشی زبان از ناگفتنی ست و خموشی دل از خطرات هر که خواهد دست جان در گردن جانان کند در خموشی گفتگوئی هست ترک آن کند ؎

بخاطر هیچ مضمون بر لب بستن نمی آید　　خموشی معنئ دارد که در گفتن نمی آید

مولانا یعقوب چرخی از اولاد امام علی موسی رضا ست چرخ از قرای غزنین ست از اصحاب خواجه بزرگ و عالم و صوفی سترگ طریقهٔ او چنان بود که ساعة فساعة از خود غائب می شد و چون حاضر می آمد این بیت میخواند ؎

چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم　　نه مشیم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم

خواجه عبید الله احرار پیر طریقت مولانا جامی ست و در صوفیه خیلی سر بلند و نامی ؎

چو فقر اندر لباس شاهی آید　　بتد بیر عبید الله آید

وی گفته برخورداری از حیات کسی را ست که دلش از دنیا سرد باشد و بذکر حق سبحانه گرم و حرارت قلبش نگذارد که محبت دنیا گرد حریم دل او گردد تا چنان گردد که اندیشه اش جز حق سبحانه هیچ نباشد در نفحات کلمات او بسیار ایراده نموده و در اتباع سنت سخن رانده و گفته طریقهٔ ایشان اعتقاد اهل سنت و جماعت ست و اتباع احکام شریعت و اتباع سنن سید المرسلین صلعم و دوام عبودیت که عبارت ست از دوام آگاهی بجناب حق بی مزاحمت شعور بوجود غیر و می جامی نوشته گردهی که یعنی این عزیزان کنند بواسطهٔ آن خواند بتو

کہ ظلمت ہوا و بدعت ظاہر و باطن ایشان را فرو گرفتہ و ریم حسد و عصبیت دیدۂ بصیرت ایشان را کور ساختہ لاجرم انوار ہدایت و آثار ولایت ایشان را نہ بینند و این نابینائی بجحود و انکار آن انوار و آثار کہ از مشرق تا مغرب گرفتہ ست اظہار کنند ہیہات ہیہات ؎

نقشبندیہ عجب قافلہ سالارانند — کہ بر ند ازرہ پنہان بحرم قافلہ را
از دل سالک رہ جاذبۂ صحبت شان — می برد وسوسۂ خلوت و فکر چلہ را
قاصری گر زندین طائفہ را طعن قصور — حاشش اللہ کہ برآرم زبان ایں گلہ را
ہمہ شیران جہان بستۂ این سلسلہ اند — روبہ از حیلہ چسان بگسلد این سلسلہ را

عین القضاۃ ہمدانی فضائل و کمالاتش از مصنفات عربی و فارسی او ظاہرست آنقدر کشف حقائق و شرح دقائق کہ وی کردہ کم کسی کردہ ست و از وی خوارق عادات چون احیا و اماتت بظہور آمدہ در کتاب زبدۃ الحقائق نوشتہ بعد ازان کہ از گفتگوی علوم رسمی ملول شدم بمطالعہ مصنفات حجۃ الاسلام غزالی اشتغال نمودم و مدت چہار سال دران بودم چون مقصود خود ازان حاصل کردم پنداشتم کہ بمقصود خود واصل شدم با خود گفتم ؎

انزل بمنزل زینب و ربابہ — وارتع فہذا مربع الاحباب

ناگاہ احمد غزالی در ہمدان آمد و صحبتش دریست روز چیزی بر من ظاہر شد کہ از من و طلب من غیر خود را ہیچ باقی نگذاشت الی آخرہ و در مناقب الاولیا گفتہ سید احمد غزالی ست و نعمت از حضرت شیخ عبد القادر جیلانی یافت گویند او مردہ را زندہ کردہ بود وی گفتہ ای عزیزان کاری کہ بغیر خدا منسوب بمنیت مجازی دانید تحقیقی کہ فاعل حقیقی خداست قل یتوفاکم ملک الموت مجازست واللہ یتوفی الانفس حقیقت نسبت یک فعل بہر دو فاعل حقیقت نتواند بود

شیخ مجد الدین بغدادی از کبار مشایخ ست خلیفہ نجم الدین کبری بود و خوارزم مسکن داشت در حدود ۶۱۶ در بغرق در دریا شد در رسالہ وی گفتہ در واقعہ حضرت رسالت را صلعم پرسیدم کہ ما تقول فی حق ابی جہل فرمود ہو رجل اراد ان یصل الی اللہ بغیر واسطتی فجعلہ ہباء منثورا ہکذا فاسقطہ فی النار و مولانا جمال الدین حلبی گوید در خواب پرسیدم کہ یا رسول اللہ ما تقول فی ابن سینا فرمود رجل اضلہ اللہ علی علم گفتم ما تقول فی حق شہاب الدین المقتول گفت ہو من متبعیہ بعدہ گفتم از علماء اسلامی نیز

بپرسم گفتم ما تقول في حق فخر الدين الرازي گفت هو رجل معانب گفتم ما تقول في حجة الاسلام الغزالي گفت هو رجل وصل الى مقصوده گفتم ما تقول في حق امام الحرمين الجويني گفت هو من نصر ديني گفتم ما تقول في حق ابي الحسن الاشعري گفت انا قلت وقولي صدق الايمان يمان والحكمة يمانية بعد ازان كسيكه نزديك من بود مرا گفت كه اين سوالها چه ميكني دعاي درخواست كن كه ترا فائده كند گفتم يا رسول الله مرا دعائي بياموز فرمود قل اللهم تب علي حتى اتوب واعصمني حتى لا اعود وحببني الى الطاعات وكرهني الى الخطيات شيخ ركن الدين علاؤ الدوله گفته مولانا جمال الدين مردي عزيز بود و او را تصانيف مشهوره در علوم بسيار ست وميان او و غزالي دو واسطه بيش نبوده و اين حكايت وي دليل ست مر صحبت واقعه شيخ مجد الدين را گويم اين حكايت را شيخ عبد الحق دهلوي نيز باختصار در مرج البحرين بحواله بعض ارباب كشف آورده و نام مولانا نبرده و ما را بخاطر ميرسد كه در جاي درين حكايت اين زيادت هم ديده ايم كه گفتم ما تقول في الجنيد واصحابه فرمود اولئك هم الفلاسفة حقا

سعد الدين حموي از اصحاب شيخ نجم الدين كبري ست صاحب احوال و رياضات و اصحاب و مولفات بود در شجر الارواح سخنان مرموز و كلمات مشكل گفته كه نظر عقل و فكر از كشف و حل آن عاجز ست و همانا تا ديدهٔ بصيرت بنور يقين منفتح نشود ادراك آن متعذر ست وي گفته بشرني الله سبحانه وقال من اصغى كلامك بحسن القبول والاعتقاد في ذكري وتعريفي فقد اندرجت فيه نقطة العلم والمعرفة وان التبس عليه في الحال فقد ثبت له النصيب في طور من اطوار درسنه ٦٥٠ از دنيا رفته

سيف الدين باخرزي از خلفاء نجم الدين كبري ست اورا رباعيات خوب ست روزي بجنازه درويشي حاضر شد گفتند تلقين فرمائيد پيش روي ميت آمد واين رباعي فرمود ؎

گر من گنه جمله جهان كرده دستم — لطف تو اميدست كه گيرد دستم
گفتي كه بوقت عجز دستت گيرم — عاجز تر ازين مخواه اكنون هستم

نجم الدين رازي معروف بدايه در فتنهٔ چنگيز خان از خوارزم بروم رفت وقتي شيخ صدر الدين قونوي و مولانا جلال الدين رومي در يك مجلس بودند نماز شام قائم شد ازوي التماس امامت كردند در هر دو ركعت سورهٔ كافرون خواند چون نماز تمام كردند مولانا رومي با شيخ قونوي بروجه طيبت گفت ظاهرا يكبار براي شما خواند دو بار براي ما وي گفته ؎

شمع ارچه چو من داغ جدائی دارد | با گریه و سوز آشنائی دارد
سر رشتهٔ شمع به ز سر رشتهٔ من | کان رشته سری بر و شنائی دارد

شیخ رضی الدین علی الالاوی بصحبت بسیاری از مشایخ رسیده بود و سفر هندوستان کرده و صحبت ابو الرضا رتن دریافته علاؤ الدوله گفته صحب علی الا الا با الرضا رتن بن نصر فاعطاه مشطا من امشاط رسول الله صلعم و خود علاؤ الدوله آن شانه را در غرقه پیچیده و بران بخط خود نوشته هذا مشط من امشاط رسول الله صلعم وصل الی هذا الضعیف من صاحب رسول الله صلعم وهذه الخرقة وصلت من ابی الرضا رتن الی هذا الضعیف انتهی گویم رتن هندی را که دعوی صحبت نبوی و عمر دراز کرده کل و جل اهل حدیث انکار کرده اند و اورا وضاع کذاب دجال گفته و هو الحق و مراد انکار صحبت ست نه انکار وجود زیرا که شیخ مجد الدین فیروز آبادی صاحب قاموس فرزین او بچشم خود بیان میکند و حمه الله الصوفیة الصافیة الی این ذهب بهم رحب الله والرسول حتی وقعوا فیما یکذبه الشرع والعقول

محمد آد کانی مرید علاء الدوله ست عمر وی بهشتاد سال رسیده بود وی گفته در حدیث علیکم بالسواد الاعظم ای بالقرآن یعنی قرآن جامع جمیع معارف و حقائق ست و رنه مشهور میان این طائفه آنست که سواد اعظم رسانیدن خود ست بمقام فنا

مولوی معنوی جلال الدین بلخی رومی مرید شمس الدین تبریزی ست زادش در بلخ در ۶۰۴ بوده وی گفته مرغی که از زمین بالا پرد اگر بآسمان نرسد اما اینقدر باشد که از دام دور تر گردد همچنین اگر کسی درویش شود و بکمال درویشی نرسد اما اینقدر باشد که از زمرهٔ خلق و اهل بازار ممتاز شود و از زحمتهای دنیا برهد و بسکسار گردد که بنی المخففون و هلك المثقلون یکی از ابناء دنیا پیش وی عذر خواهی کرد که در خدمت مقصر گفت حاجت باعتذار نیست آنقدر که دیگران از آمدن تو منت دارند ما از نا آمدن تو منت داریم ع منت نا آمدن از آمدن افزون بود دیگی گفت فلانی میگوید که دل و جان من در خدمت مولوی ست گفت خمش باش که این دروغ میان مردم شائع ست او چنان دل کجا یافت که در خدمت مردان باشد وی از خادم می پرسید که در خانه چیزی هست اگر گفتی نیست گفتی که خانهٔ ما بخانهٔ پیغمبر می ماند و اگر گفتی هست اندوهگین گشتی و گفتی از خانهٔ ما بوی قاروني می آید وی گفته آزاد مرد آنست که از رنجانیدن کسی نرنجد و جوانمرد آن باشد که مستحق رنجانیدن را از نجاند روزی میگفت که ما آواز صریر باب بهشت از رباب می شنویم منکری گفت که ما نیز همان

آواز شنوم چون ست که گرم چنان نمی شوم که مولانا فرمود کلا و حاشا انچه مامی شنویم آواز باز شدن آن
درست و انچه تو میشنوی آواز فراز شدن ست صائب گوید ؎

هوالغفور ز جوش شراب می شنوم — صریر باب بهشت از رباب می شنوم
تفاوت ست میان شنیدن من و تو — تو لبتن در و من فتح باب می شنوم

وی فرموده کسی بخلوت درویشی در آمد و گفت چرا تنها نشسته گفت امیدم تنها شدم که تو آمدی و مرا از
حق مانع شدی و هم وی گفته که شمس الدین تبریزی فرموده علامت مرید مقبول آنست که اصلا با مردم
بیگانه صحبت نتواند داشتن و اگر ناگاه چنین افتد چنان نشیند که منافق در مسجد و کودک در مکتب و اسیر در زندان
وی در وصیت احباب چنین گفته اوصیکم بتقوی الله فی السر والعلانیة وبقلة الطعام وقلة
المنام وقلة الکلام وهجران المعاصي والاثام ومواظبة الصیام ودوام القیام وترک الشهوات
علی الدوام واحتمال الجفاء من جمیع الانام وترک مجالسة السفهاء والعوام ومصاحبة الصالحین
والکرام وان خیر الناس من ینفع الناس وخیر الکلام ماقل ودل والحمد لله وحده مثنوی شریف او
خیلی پر مغز واقع شده وسبب وصول جمعی جم بمعارف گردیده وقبول غریب یافته گفت یاران ما را انجناب
می گفتند و مولانا شمس الدین آنجناب میخواندند یا قومنا اجیبوا داعی الله ناچار رفتنی ست توفی فی ۶۴۲
شیخ شهاب الدین سهروردی از اولاد ابوبکر صدیق ست بصحبت شیخ عبدالقادر جیلی رسیده و آنجناب
در باب او فرموده انت آخر المشهورین بالعراق عوارف ورشف النصائح تصنیف اوست در تصوف سنی کتابی
بهتر از عوارف نیست شیخ فریدالدین گنج شکر او را دیده و دریافته شیخ سعدی شیرازی مرید اوست میگوید ؎

مرا پیر دانای مرشد شهاب — دواند ز فرمود بر روی آب
یکی آنکه بر خویش خود بین مباش — دگر آنکه بر غیر بد بین مباش

خلیفه رشید او شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی ست عمر او نود و دو سال بود چهارم محرم ۶۶۲ وفات یافت
مرقد شریف در بغداد ست سعد الدین حموی را پرسیدند که ابن عربی را چون یافتی گفت بحر مواج لانهایة
له گفتند سهروردی را چگونه یافتی گفت قد متابعة النبي صلعم في جبین السهروردي شيء آخر
گویم در کتاب ست سیماهم في وجوههم من اثر السجود از اشعار اوست ؎

وقد کنت لا ارضی من الوصل بالرضا — واخذ ما فوق الرضی متمدما

فلما تفرقنا وشط مالنا قنعت بطيف منك ياتي مسلما

عزالدین محمود کاشی وی صاحب ترجمه عوارف وشارح قصیده تائیه فارضیه ست در دیباجه قصیدهٔ گفته لواراجع في املائه الى مطالعة شرح كيلا يرتسم منه في قلبي رسوم واثار تسد باب الفتوح وتتشبث باذيال الروح فانلوحينئذ تلوالغير واحذ وحذوه في السير ودابي في التحرير تفريغ القلب من مظان الريب وتوجيه وجهه تلقاء مدين الغيب استنزالا للفيض الجديد واستفتاحا لابواب المزيد گویم این ترجمه نزد محرر سطور موجود ست بغایت نغز وچست واقع شده

شیخ علاء الدوله سمنانی ملک اده سمنان بود در خدمت بادشاه منصب وشغلی داشت ترک کرده بخدمت شیخ نورالدین در بغداد رسید وبارشاد مشرف گردید از مقالات اوست تمام جهد آنست که یک لقمه بغفلت فرو نبرد هرکه تخم اعمال خود بغفلت اندازد ممکن نیست که جمعیت وهوشیاری بردهد وگفت درویشان که بکار مشغول اند باید که بطالان وبیکاران را با ایشان راه نباشد که یکمرد بیکار صد مرد کار را از راه براند وگفت همه انبیا مبعوث اند که چشم امت بکشایند بعیب خود ها وجمال حق وبعجز خود وقدرت حق وبظلم خود وعدل حق وبجهل خود وعلم حق وبمذلت خود وعزحق وبفنای خود وبقای حق وعلی هذا القیاس وشیخ نیز بهمت آنست که چشمهای مریدان باینمعنی بکشاید اگر کسی رایک لحظه نظر بکمال خویش افتد از دیدن کمال حق کور شود وگفت انبیاء از ارتکاب گناه عمدا معصوم اند واولیا از حقیر شمردن گناه محفوظ وهیچ گناهی بدتر ازین نیست که خود را بیگناه داند چون عمرش بهفتاد رسید در سنه هفصد وسی وشش این عالم را پدرود نمود گویم وی اول کسی ست که انکار وحدت وجود کرد وقائل شد بوحدت شهود وتحقیق آنست که درحقیقت مآل هردو یکی ست ونزاع لفظی ست وغایت آن مطابق شرع شریف ست اگرچه شرع احدی را بقول بدان مکلف نساخته تفصیل این اجمال را از کتاب دمغ الباطل تالیف شاه رفیع الدین دهلوی بن مسند الوقت شاه ولی الله محدث دهلوی باید جست که درین باب بغایت بی نظیر ست والله اعلم بالصواب

شیخ کمال الدین عبدالرزاق کاشی جامع بود میان علوم ظاهری وباطنی شرح دارد بر فصوص وبرمنازل السائرین میان وی وشیخ رکن الدین علاء الدوله در قول بوحدت وجود مخالفات ومباحثات واقع شده ودران معنی یکدیگر مکتوبات نوشته اند خلاصه هردو نامه این ست کمال الدین نوشته هرچه نه برقانون کتاب وسنت مبتنی بود نزد این طائفه اعتباری ندارد چه ایشان طریق متابعت می سپرند بنا راین معنی برین دو آیت

یکی سنریهم ایاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق وگیرا ولم یکف بربك انه علی کل شیئ شهید الا انهم فی مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شیئ محیط ومردم در سه مرتبه اند یکی مرتبه نفس واین طائفه اهل دنیا واتباع حواس اند واصحاب حجاب که چون حق وصفات او را نشناسند قرآن بزبان محمد میگوید صلعم حق تعالی ایشان را فرمود قل ارایتم ان کان من عند الله ثم کفرتم به من اضل ممن هو فی شقاق بعید واگر کسی از ایشان ایمان آرد رستگار شود واز دوزخ خلاص یابد دوم مرتبه قلب واهل این مقام ازان مرتبه ترقی کرده وعقول ایشان صافی گشته بدان رسیده اند که بآیات حق استدلال کنند وتفکر در آیات وانفس وآفاق بقران وحقیت آن معترف شوند حتی یتبین لهم انه الحق واین طائفه اهل برهان باشند ودر استدلال ایشان غلط محال بود واینچه طائفه اول دانند این طائفه بینند وزجوان نکون منهم سوم مرتبه روح واهل این مقام از مرتبه تجلی صفات گذشته بمقام مشاهده رسیده اند اولم یکف بربك انه علی کل شیئ شهید واین طائفه خلق را آیینه حق بینند یا حق را آیینه خلق وبالاتر ازین استهلاک ست در عین احدیت ذات ومحجوبان مطلق را فرمود الا انهم فی مریة من لقاء ربهم وماندگان در مقام تجلیات اسماء وصفات هرچند بسبب یقین از شک خلاص یافته اند اما از بقاء علی الدوام ومعنی کل من علیها فان ویبقی وجه ربك ذو الجلال والاکرام قاصر اند ومحتاج تنبیه الا انه بکل شیئ محیط وبشهود این حقیقت وبمعنی کل شیئ هالك الا وجهه جز طائفه اخیر ظفر نیافته ودرین حضرت هو الاول والاخر والظاهر والباطن عیان ست ودر کل متعینات وجه حق مشهود ودر وجوه اسماء وتعینات آن تنزیه فاینما تولوا فثم وجه الله محقق ایشان شود

هر نقش که بر تخته هستی پیداست — آن صورت آنکس ست کان نقش آراست
دریای کهن چو برزند موجی نو — موجش خوانند ودر حقیقت دریاست

ومن لم یصدق الجملة فهان علیه التفصیل وانا واایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین علاء الدولة در جواب این مکتوب نوشت که مدت سی ودو سال شرف صحبت شیخ نور الدین اسفراینی یافته ام پس اینچه درین مکتوب ازوی روایت کرده هرگز آن معنی بر زبان او نرفت بلکه پیوسته از مطالعه تصنیفات ابن عربی منع فرموده تا آنکه نسخه فصوص را بدریدو اینچه بصاحبقران اعظم حوالت کرده پس وی گفته که من ازین اعتقاد ومعارف بیزارم در وقت خوش خود کتاب فتوحات را محشی میکردم بدین تسبیح رسیدم که گفته ست سبحان من اظهر الاشیاء وهو عینها نوشتم که ان الله لا یستحیی من الحق ایها المسیح لو سمعت من احد انه

يقول فضلة الشيخ عين وجود الشيخ لا تسامحه البتة بل تغضب عليه فكيف يسوغ لعاقل
ان ينسب الى الله تعالى هذ الهذيان تب الى الله توبة نصوحا التنجو من هذه الورطة الوعرة التي
يستنكف منه الدهريون والطبيعيون واليونانيون والكثمانيون والسلام على من اتبع الهدى
واما انچه نوشته كه در عروة وثقى بريان برنهج مستقيم نيست پس چون سخن مطابق واقع باشد خواه ببريان منطقى
راست باش گوخواه مباش وچون نفس الاطمينان درسئله حاصل شود ومطابق نفس الامر بود وشيطان انجا
اعتراض نتواند كرد ما را كافى ست والحمد لله على المعارف التي هي تطابق الواقع عقلا ونقلا بحيث
لا يمكن للنفس تكذيبها والشيطان تشكيكها وتطمئن القلوب على وجوب وجود الحق ووحدانيته
ونزاهته ومن لم يومن بوجوب وجوده فهو كافر حقيقي ومن لم يومن بوحدانيته فهو مشرك حقيقي
ومن لم يومن بنزاهته عن جميع ما يختص به الممكن فهو ظالم حقيقي لانه ينسب اليه ما لا يليق بكمال
قدسه والظلم وضع الشئ في غير موضعه ولذلك لعنهم الله في كتابه بقوله الا لعنة الله على
الظالمين سبحانه وتعالى عما يصفه به الجاهلون بعده در بيان بطلان اين عقيده بسط لائق كرده
وگفته وانچه بيان نموده كه آخر مقامات در منازل السائرين توحيد ست پس چنين ست بلكه او در مبتدا در مقام افتاده ست
واخر المقامات المائة العبودية المعهودة وهو عود العبد الى بداية حاله من حيث الولاية المفتوح
واوهادائما مع الحق في شيون تجلياته تمكنا والرجوع الى الحق خير من التمادي في الباطل والاتصوفوا
الا مثال انتهى المراد منها ملخصا والحق هو ما قاله الاخر

شيخ نظام الدين اولياء وى از مشاهير مشايخ هندست اصلش از سادات بخاريست در احمداد اعلى باحمر
سطور متصل ميشود چنانكه از كتب انساب ظاهرست شبى در جامع دهلى بسر مى برد چون وقت سحر موذن بمناره
برآمد اين آيه برخواند الم يأن للذين امنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله وما نزل من الحق وى شنيد
وحال بروى متغير شد بامداد بى زاد وراحله روبدر يافت خدمت شيخ فريد الدين شكر گنج نهاد ورسيد بجائى
كه رشيد حسن علاى سنجرى فوائد الفواد در ملفوظات او نوشته وبسيار خوب نوشته خسرو دهلوى از اعظم
اراد تمندان او بود در فوائد گفته بر لفظ مبارك وى راند كه تائب متقى برابرست متقى آنست كه مثلا در همه عمر خويش
شرب نكرده باشد ومعصيتى بوجود نياورده وتائب آنست كه كرده باشد وانابت آورده بعد ازان فرمود
كه هر دو برابر باشند بحكم اين حديث التائب من الذنب كمن لا ذنب له حسن علاء گويد اين معنى

هم دران محل فرمودند آنکه معصیتی کرده باشد و از ان معصیت ذوقها گرفته چون تائب شود طاعت کند هر آیینه از طاعت نیز ذوقها گیرد ممکن ست که یکذره ازان راحت که در طاعت یابد آن ذره خرمنهاے معاصی را بسوزد لختی سخن در جد و اجتهاد افتاد دران معنی این دو بیت از لفظ دربار ایشان استماع شد

گر چه ایزد دهد هدایت دین | بنده را اجتهاد باید کرد
نامه گان بحشر خواهی داد | هم از ینجا سواد باید کرد

لختی سخن دران افتاد که مردان خدا خود را پوشیده داشته اند و حق تعالی ایشان را ظاهر گردانیده بر لفظ مبارک راند که خواجه ابو الحسن نوری در مناجات می گفت الهی استرنی فی بلادک بین عبادک از ها تفی آواز شنید یا ابا الحسن الحق ما لا یستره شیء وی گفته در ین راه خواجگی و غلامی در میان نیست هر که در عالم محبت درست آمد کار او ساخته شد

شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره شهرت او بی نیاز میکند از ذکر او حنبلی مذهب بود و در علم ظاهری بمرتبهٔ اجتهاد رسیده و در باطن کمتر کسے باو میتواند رسید یافعی گفته کرامات خارجة عن الحصر و قد تواترت او قد ثبت من التواتر سلسلهٔ ارادتش او واسطه بحضرت جنید بغدادی میرسد و بنده او واسطه با امام علی رضا وی از جانب پدر حسنی ست و از طرف مادر حسینی قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله مشهور آنست که مراد اولیا همه عصر اند اما شیخ احمد نقشبندی گفت که این حکم مخصوص با ولیاء آنوقت ست اولیاء تقدم و تاخر ازین حکم خارج اند چنانکه از کلام شیخ حماد معلوم می شود و در مناقب الاولیاء گفته همیشه وقت اوست تا که ولایت باقی ست گویم صحیح همان اول ست زیرا که در حدیث آمده در صفت این امت که لا یدری اوله خیر ام آخره و آخر شامل ست تا غایت عالم و الله اعلم کتاب ستین از ملفوظات وی رحمه ست در حق شهاب الدین سهروردی گفته انت آخر المشهورین بالعراق و بالجمله مرتبهٔ او در علم و ولایت بغایت رفیع ست اما نچندان که خداوند تعالی شانه را گذاشته دوگانه او گذارند و دعا را و بلفظ شیئا لله نمایند مریدان او را تا قیامت حکم بغیریت خاتمه فرمایند سند قصیدهٔ سقانی الحب تا بجناب او بصحت نرسیده و لفظ غوث الثقلین و قطب الاقطاب و غوث اعظم و امثال آن هر چند بر زبان خامهٔ بسیاری از ترجمه نویسان دانشمند جاری شده اما خالی از کراهت و بدعت بلکه نوعی از شرک نیست اسم اعظمش همین عبد القادر بسنده ست که خبر از عبودیت نامهٔ او میدهد عامهٔ خلق بلکه بعض اهل خصوصیت نیز دروغ بسیار و حکایات بی شمار

خلاف نقل وعقل بربسته اند وجهانی را گمراه کرده عفا الله عنا وعنهم اجمعین ورحمنا وایاهم فهو علم الراحمین
در مناقب الاولیا نوشته خلفاء وی بسیار بودند یکی از انجمله علی جامع ست که پیر شیخ محی الدین بن عربی
بعده گفته خلیفهٔ رشید او سید شهاب الدین بود از و سید شمس الدین خلافت یافت از و سید احمد خلافت
داشت از و سید عبد الجلیل بغدادی خلافت داشت از و شاه صادق گنگوهی خلافت یافت از و شاه
عبد الجلیل الٰه آبادی خلافت یافت واز واین فقیر حبیب الله قنوجی خلافت یافت انتهی وبالجمله در اخبار الاخیار
ومناقب الاولیا در ترجمهٔ او اطالت بسیار کرده وچیزی ذکر نموده که عقل وشرع بدان دستوری نمیدهد
ولکن چون از وادی حبک الشیء یعمی ویصم درخور التفات نیست وبران ابتنای حکمی وفهمی نمیتوان کرد شیخ
رح در غنیة الطالبین مسئلهٔ استواء رب العالمین بر عرش برین برحسب فحوای قرآن کریم بسیار خوب
نوشته وامام ابو حنیفه را از مرجیه نشان داده وگفته از مشرق تا مغرب هیچ ولی از اولیاء حنفی المذهب
نیست جز فلان والله اعلم سعدے در گلستان گفته ؎

بر درِ کعبه سائلے دیدم — که همیگفت ومیگریستی خوش
من نگویم که طاعتم بپذیر — قلمِ عفو بر گناهم کش

گویند باین سائل مراد حضرت جیلانی ست رح فی نفسه رضے الله عنه

ابو مدین مغربی شیخ ابن عربی ست ذکرش در فتوحات کرده وی گفته اذا ظهر الحق لم یبق معه
غیرة وهم وی گفته لیس للقلب سوی وجهة واحدة فالی ای وجهه تو جهت حجبت عن غیرها وهم وی گفته
ما وصل الی صریح الحریة من علیه من نفسه بقیة

احمد رفاعی از نسل امام موسی کاظم ست مقامات علیه وحالات سنیه داشت جامی گفته خرق الله سبحانه
علی یدیه العوائد وقلب له الاعیان واظهر العجائب فی لکن فی اصحابه الجید والردی یدخل بعضهم
النیران ویلعب بالحیات وهذا ما عرف الشیخ ولا صلحاء اصحابه ونعوذ بالله من الشیطان انتهی
وی گفته الحمد لله الذی اراني عتق اصحابي من النار فی الدنیا قبل الاخرة

شیخ عمر بن الفارض حموی از قبیلهٔ بنی سعد ست که حلیمه مرضعهٔ ازان قبیله بود نزد ما از اهل سکر ست
از کبار علماء مصر بود قصیدهٔ تائیه او کما بیش هفصد وپنجاه بیت ست ودرمیان مشایخ صوفیه ودیگر علماء حقیقت
خیلی شهرت یافته وجامع جمیع حقائق ودقائق ومعارف ومسالک آمده گویند چون قصیده باتمام رسانید پیغمبر

ما صلام در خواب فرمود این را چه نام کردی گفت روائح الجنان فرمود نظم السلوک نام کن و او را دیوانی مشهورست که درین نزدیکی بمصر قاهره مع الشرح مطبوع گشته و فات او در سنه سیصد وسی و دو بود شیخ الاسلام ابن تیمیه و حافظ ابن القیم و شوکانی در بدء الامر او را و ابن عربی و ابن سبعین و امثال ایشان را تکفیر کرده اند و بالحاد نامیده بنا بر شطحیات این قوم و کلمات و مسائل مخالف شرع ولکن الشرع رفع القلم عن الثلثة الذین منهم المجنون فما لنا ولهؤلاء السکاری ومن کلامه رح ؎

هنیا لاهل الدیر کم سکروا بها ... وما شربوا منها ولکنهم هم ا

علی نفسه فلیبک من ضاع عمره ... ولیس له فیها نصیب ولا سهم

ابراهیم جعبری صاحب آیات ظاهره و مقامات فاخره بود مذهب وی محو کلی و نفی وجود و افلاس و نا داشت ست شاگردی او را گفت که دو بیت شنیده ام که مرا بسیار خوش آمده ست گفت کدام ست وی برخواند ؎

وقائلة انفقت عمرک مسرفا ... علی مسرف فی بیعه ودلاله

فقلت لها کفی عن اللوم انني ... شغلت به عن هجره ووصاله

شیخ گفت این مقام نیست و نه مقام شیخ تو گویند چون اجل وی نزدیک شد بموضع قبر خود آمد و گفت یا قبیر قد جاءک زبیر

شیخ محی الدین بن عربی رح خلیفه علی جامع ست و علی جامع خلیفه شیخ عبد القادر جیلانی ست وی قدوهٔ قائلان بوحدت وجود ست جامی گفته بسیاری از فقها و علما اظهار دردی طعن کرده اند و او را از فقها و جماعتی از صوفیه و یرا بزرگ داشته فخوه تفخیما عظیما و مدحوا کلامه مدحا کثیرا و صفوه بعلو المقامات واخبروا عنه بما یطول ذکره من الکرامات انتهی او را با شیخ شهاب الدین سهروردی ملاقات واجتماع افتاده هریکی در دیگری نظر کرده جدا شدند بی آنکه سخنی درمیان آید بعده وی را از سهروردی پرسیدند گفت رجل محلو من وقد الی قدمه من السنة و سهروردی را از وی پرسیدند گفت هو بحر الحقائق اعظم اسباب طعن در وی کتاب فصوص الحکم ست جامی گوید وهمانا منشا طعن تقلید و تعصب ست یا عدم اطلاع بر مصطلحات وی یا غموض معانی بعده در ترجمهٔ او بسط بسیار کرده در مناقب الاولیا نوشته شیخ بحر الحقائق وخاتم الاولیا بود ولایت مقیده محمدی بر وختم شد شیخ مؤید الدین جندی در شرح فصوص

آورده ومن دلائل ختمیته انه کان بین کتفیه علامة بعضی در تکفیر وتضلیل شیخ مبالغه دارند شیخ عزالدین بن عبدالسلام گفتی شیخ زندیق ست انتهی گویم علامهٔ شوکانی اولا قائل بود بکفر کلام او اما بعد از چهل سال ازان رجوع فرمود وگفت سخنش احتمال تاویل دارد وشیخ احمد ولی الله نیز در بارهٔ او قائل بتکفیر نیست واز وی درگذر میکند والله اعلم من نیز اینقدر میدانم که وی را در اتباع سنت وجدی بالغ وحرصی قوی وحشی متین ست وبر تقلید مذاهب خیلی لوم ونفرین وآین دلیل ست بر آنکه هرچه از وی خلاف ظاهر سنت آمده حسن ظن آنست که مدسوس ست در کتاب او یا محمول ست بر حالت سکر شعرانی در یواقیت وجواهر قصد توفیق کلام او باظاهر شرع کرده وجهد بسیار نموده جزاه الله خیرا وفات شیخ در ۶۵۸ بود مدفنش صالحیه دمشق ست

شیخ صدر الدین قونوی جامع بود میان علوم عقل ونقل وفنون ظاهر وباطن میان وی ونصیر الشرک طوسی رافضی اسوله واجوبه واقع شده قطب شیرازی در حدیث شاگرد اوست جامع الاصول را بخط خود نوشته بروی خوانده ست وبدان فخر میکرد یکی از وی پرسید که من این الی این وما الحاصل فی البین گفت من العلم الی العین والحاصل فی البین تجرد نسبة جامعة بین الطرفین ظاهرة بالحکمین در مناقب الاولیا گفته وی فرزند ومرید شیخ محی الدین بن عربی ست هرگاه شیخ از روم بقونیه رسید بعد از ولادت صدر الدین ووفات پدرش مادرش در نکاح شیخ محی الدین آمد وصدر الدین در خدمت شیخ تربیت یافت نقاد کلام شیخ ست مسئلهٔ وحدت وجود مطابق عقل وشرع از تتبع تحقیقات او توان یافت از مصنفات او نصوص وفکوک ونفحات الهیه مشهور ست با جلال الدین رومی اختصاص بسیار داشت ومولانا روم وصیت نماز خود بوی نمود

شیخ ابو الحسن شاذلی از کبار اولیا وصاحب سلسله ست یافعی گوید چون کسی از وی دعای خواست گفت کان الله لك واین کلمه با وجود کوتاهی جامع همه مطلوبات ست کما قال صلعم من کان لله کان الله له وی گفته انا لا نری مع الحق من الخلق شیئا وان کان ولابد فکالهباء فی الهواء ان فتشته لم تجد شیئا وگفته لا یکن حظك من دعائك الفرج بقضاء حاجتك دون فوحك بمناجاتك بمحبوبك فتکون من المحجوبین در ۶۵۶ از دنیا برفته

عفیف الدین تلمسانی ویرا بزندقه والحاد منسوب داشته اند اما سخن او واز وادی ذوق ووجدان ست واورا دیوان شعری ست در کمال لطافت وعذوبت هرکه آنرا مطالعه کند داند که از سرچشمه کدر هرگز

چنان زلال صافی نجوشد و از شجرهٔ خبیث ز نهار چنان میوهٔ طیب نیاید قائل بود بوحدت وجود لهذا درمیان متقشفه فقهاء مردود شد والله اعلم بحاله وقاله گویم توحید الهی نزد این طائفه آنست که او تعالی در ازل از آن بنفس خود بتوحید دیگری همیشه بوصف وحدانیت ونعت فردانیت موصوف بود و منعوت کان الله ولم یکن معه شیء والکنون همچنان بر نعت ازلی واحد و فرد ست الان کما کان وتا ابد الآباد بر همین وصف خواهد بود کل شیء هالك الا وجهه ونگفت یهلك تا معلوم شود که وجود همه اشیاء در وجود او امروز هالك ست وحوالهٔ مشاهدهٔ اینحال بفردا در استقبال در حق محجوبان ست ورنه اصحاب بصائر وارباب مشاهدات که از مضیق زمان ومکان امکان خلاص یافته اند این وعده در حق ایشان عین نقد وقت ست واین توحید الهی ست که از وصمت نقصان بری ست وتوحید خلائق بنا بر نقصان وجود ناقص شیخ الاسلام هروی قدس سره کتاب منازل السائرین را باین سه بیت ختم کرده ؎

ما وحد الواحد من واحد	اذ کل من وحده جاحد
توحید من ینطق عن نعته	عاریة ابطلها الواحد
توحیده ایاه توحیده	ونعت من ینعته لاحد

امام عبد الله یافعی یمنی الاصل حرمی النزول ست عالم وشیخ کبیر بود عبرة الیقظان ومرآة الجنان و روض الریاحین وجز آن تالیف اوست واشعار نیز نیکو گفته میگوید در اوائل حال متردد بودم که بطلب علم مشغول باشم که موجب فضیلت وکمال ست یا بعبادت که ثمر حلاوت وسلامت از آفت قیل وقال ست کتابی داشتم درین کشاکش آنرا کشودم ورقی دیدم که هرگز ندیده بودم ودر وبیتی چند نوشته که از کس نشنیده بودم چون آنرا خواندم گویا آبی بر آتش من زدند وشدت قلق وحرارت مرا نشاندند آن ابیات این ست ؎

کن عن همومك معرضا	وکل الامور الی القضا
فلربما اتسع المضیق	ولربما ضاق الفضا
ولرب امر متعب	لك فی عواقبه رضا
الله یفعل ما یشاء	فلا تکن متعرضا

شهاب الدین مقتول سهروردی مرید مولانا شمس الدین تبریزی ست در حکمت مشائیان و اشراقیان

متبحر بوده و در هریک ازان تالیفات رائقه دارد و یرا منسوب بسیمیا داشته اند و حکایتی ازین باب بارها سرگوسفند آورده که بی قیمت بفن سیمیا از ترکمانی ستده یا فعی گفته بداکارها که اینهاست و بداکسانی که این کارها کنند و بداعلمی که مقتضی چنین کارها گردد از کلام اوست حرام علی الاجساد المظلمة ان یلجن في ملکوت السموات فوحد الله سبحانه وانت بتعظیمه ملان واذکره وانت من ملابس الکوان عریان ومن ابیاته

خلعت هیاکلها بجرعاء الحمی ... وصبت لمعناها القدیم تشوقا
وتلفتت نحو الدیار فشاقها ... ربع عفت اطلاله فتمزقا
وقفت مسائلة فرد جوابها ... رجع الصدی ان لا سبیل الی اللقا
وکانها برق تالق بالحمی ... ثم انطوی وکانه ما ابرقا

در مناقب الاولیا گفته جمعی او را صاحب کرامات می گفتند و اهل ظاهر او را بتکفیر نسبت کردند شمس تبریزی گفته حاشا و کلا که او کافر باشد یا فعی گفته ویرا بخلل در عقیده و باعتقاد حکما متقدمین متهم داشته اند چون بحلب سید علما بقتل وی فتوی دادند و کشته شد و در ۶۹۸ از دنیا برفت گویند عقلش بر عقل غالب بود با آنکه عقل میباید که بر علم غالب باشد در مثل ست که یک من علم را ده من عقل باید

اوحدالدین کرمانی بسی بزرگوار بود در فتوحات ازوی حکایتهاست شیخ شهاب الدین سهروردی گفته نام وی پیش من مبرید که مبتدع ست یعنی در شهود حقیقت توسل بمظاهر صوری می کرده و جمال مطلق را در صور مقیدات مشاهده مینموده چنانکه شمس تبریزی ازو پرسید که در چه کاری گفت ماه را در طشت آب می بینم شیخ گفت اگر بر قفا دمل نداری چرا بر آسمان نمی بینی در مناقب الاولیا گفته جمال حق یکی مطلق ست که عارفان او را در فنا فی الله مشاهده می شود دوم مقید و آن بحکم تنزل در مظاهر حسیه یار وحانیه مشهود میگردد و یشاهدون بالبصیرة الجمال المطلق المعنوي کما یعاینون بالبصر الحسن المقید الصوري انتهی گویند وی شاهد باز بود اما پاکباز می زیست ۵

زان می نگرم بچشم سر در صورت ... زیرا که ز معنی ست اثر در صورت
این عالم صورت ست و ما در صوریم ... معنی نتوان دید مگر در صورت

و بالجمله چون این سخن با او رسانیدند گفت هر چند شیخ مرا مبتدع گفت اما مرا این مفاخرت بس که نام من

بر زبان او رفت و درین باب این بیت خواند ؎

ماساءني ذكرك لي بمسيئة ٭ بل سرّني اني خطرت ببالكا

گر بگذرم بخاطر عاطر شگفت نیست ٭ خاشاک بین که بر دل دریا گذر کند

جامی گفته حسن ظن بلکه صدق اعتقاد نسبت بجماعتی از اکابر چون شیخ احمد غزالی و اوحدالدین کرمانی و فخرالدین عراقی که بمطالعه جمال مظاهر صوری حسی اشتغال می نموده اند آنست که ایشان در انجا مشاهدهٔ جمال مطلق حق سبحانه میکرده اند و بصور حسی مقید نبوده اند و اگر از بعض کبرا نسبت بایشان انکاری واقع شده است مقصود ازان آن بوده باشد که محجوبان آنرا دستوری نسازند و قیاس حال خود بر حال ایشان نکنند و جاویدان در حضیض خذلان و اسفل سافلین طبیعت نمانند و الله اعلم از رباعیات اوست ؎

اوحد دردل میزنی آخر دل کو ٭ عمریست که راه میروی منزل کو

در دنیا دون بی وفا میگردے ٭ پنجاه و دو چله داشتی حاصل کو

شیخ اوحدالدین اصفهانی که مصنف جام جم ست مرید اوست میگوید ؎

اوحدی شصت سال سختی دید ٭ تا شبی روی نیکبختی دید

سرگفتار ما مجازے نیست ٭ باز کن دیده کاین بازی نیست

حکیم سنائی غزنوی از کبرا شعرا صوفیه ست نامش مجدود کنیتش ابوالمجید بود مرید خواجه یوسف همدانی ست و سخنهای او را باستشهاد در مصنفات آورده اند حدیقة الحقیقة بر کمال وی در شعر و بیان اذواق و مواجید و معرفت و توحید دلیلی قاطع و برهانی ساطع ست همواره منزوی و منقطع می بود و از مخالطت اهل دنیا معرض یکی از ارباب جاه و جلال را عزیمت ملازمت او شد شیخ مکتوبی بوی نوشت مشتمل بر بسے لطائف از انجمله آنکه این داعی را عقل و روح در پیش خدمت ست و بنیه ضعیف دارد که طاقت تفقد و قوت تعهد ندارد ان الملوك اذا دخلوا قریة افسدوها از رباعیات اوست **رباعی**

ای عشق ترا روح مقدس منزل ٭ سودای ترا عقل مجرد محمل

سیاح جهان معرفت یعنی دل ٭ از دست غمت دست بسر پای بگل

مولوی فرموده ؎

عطار روح بود سنائی دو چشم او ٭ ما از پی سنائی و عطار میرویم

شیخ فریدالدین عطار نیشاپوری مرید شیخ مجدالدین بغدادی ست وهم اویسی بود مولوی روم در سنگامی
که بچ میرفت بخدمت شیخ رسید وی کتاب اسرارنامه خود بمولوی داد که پیوسته باخود میداشت مولوی
گفته نور منصور بعد از صد و پنجاه سال بر روح عطار تجلی کرد و مزبی او شد آنقدر اسرار توحید و حقائق اذواق
و مواجید که در مثنویات و غزلیات وی اندراج یافته در سخنهای هیچکی ازین طائفه یافت نمی شود پندنامهٔ او
عالمگیرست در سنهٔ ۶۲۷ بردست کفار تاتار در سن صد و چهارده شهید شد رح

شیخ شرف الدین مصلح بن عبد الله السعدی الشیرازی از افاضل صوفیه و اعاظم شافعیه بود از علم بهره
تمام داشت و از آداب نصیب کامل سفر بسیار کرده و اقالیم را گشته و در بتخانه سومنات هند در آمده بت
بزرگ را چون ابراهیم خلیل شکسته و مشایخ بسیار را دریافته و بارها بسفر حج پیاده رفته و بصحبت شیخ
شهاب الدین سهروردی رسیده و با وی در یک کشتی سفر دریا کرده کتاب گلستان و بوستان او جهانگیرست
و تا انجا در قبول لفظ و معنی رسیده که در السنهٔ مختلفه ترجمه گردیده و جهانی در اصلاح ظاهر و باطن بمضامین بلاغت
آگینش گرویده و بمعارف بلند و حقائق ارجمند رسیده این نوع پذیرائی و دلربائی در کلام هیچکی نتوان یافت
در سنهٔ ۶۹۱ از دنیا رفته میگوید ؎ گفتی برهم نشین یا از سر جان برخیز + برگردست گردم بنشینم و برخیزم

شیخ فخرالدین عراقی صاحب کتاب لمعات صوفی شاعر و عارف ماهرست در ملتان رسیده صحبت شیخ
بهاء الدین زکریا دریافته در ده اول از چله او را وجدی بهم رسید و حالی مستولی شد این غزل گفت ؎

نخستین باده کاندر جام کردند — زچشم مست ساقی وام کردند
چو خود کردند رازِ خویشتن فاش — عراقی را چرا بدنام کردند

شیخ گفت کار او تمام شد برخاست و بدر خلوت وی آمد و گفت عراقی مناجات در خرابات میکنی بیرون
آئی و خرقه از تن مبارک خود کشید و در وی پوشانید و دختر را بعقد او در آورد در سنهٔ ۶۸۸ از دنیا برفت و در
قفای ابن عربی در صالحیه دمشق بیاسود

حافظ شمس الدین شیرازی لسان الغیب و ترجمان الاسرارست بسی رموز عینیه و معانی حقیقیه را در
کسوت صورت و لباس مجاز باز نموده و سخن وی بر مشرب این طائفه چنان واقع شده که هیچکس را آن اتفاق نیفتاد
هیچ دیوان در دنیا بهتر از دیوان او نیست زمانی یزدی جواب هر یک غزل او گفته پیش شاه عباس ماضی برد و گفت
دیوان خواجه را جواب گفته ام شاه فرمود خدا را چه جواب خواهی گفت محرر سطور را دیوانش از طفلی دلبستگی تمام ست و بمبانی

ومهمانیش ذوق بسیار و سمر دره ۵

این حدیثم چه خوش آمد که سحر گه میگفت　　بر در میکده با دف و نی ترسائی

گر مسلمانی همین بست که حافظ دارد　　وای گر در پی امروز بود فردائی

ذکر النساء العارفات الواصلات الی مدارج الرجال در فتوحات گفته کل ما ذکرته من هولاء الرجال باسم الرجال فقد یکون منهم النساء ولکن یغلب ذکر الرجال و بالجمله از زنان یکی رابعه عدویه ست از اهل بصره سفیان ثوری از وی مسائل می پرسید و بموعظت و دعائی او رغبت می نمود وی گفته اندوه من ازان نیست که اندوهگینم اندوه من ازانست که اندوهگین نیستم دیگر مریم بصریه ست بارابعه همنشین بود گفت تا این آیت شنیدم وفی السماء رزقکم وما توعدون هرگز غم روزی نخوردم و در طلب آن رنج نکشیدم دیگر معاذه عدویه ست در روز چیزی نخوردی و در شب خواب نکردی گفتند بجان خود بسیار گرندمیرسانی گفت هیچ ضرر نمیرسانم خواب شب را بروز انداخته ام و خوردن روز را بشب افگنده دیگر شعوانه ست از عجم بود آواز خوب داشت و وعظ میگفت و از مجتهدات خافیات و باکیات میکیات بود و یرا گفتند می ترسیم که از بس گریه چشم تو نابینا شود گفت کور شدن در دنیا از گریه بسیار مرا دوست تر ست از کوری از عذاب نار وی گفته چشمی که از لقای محبوب　　باز ماند و بیدارش آرزومند باشد بی گریه نیک نمی نماید دیگر فاطمه نیشابوریه ست در فهم معانی قرآن سخنها میگفت وی گفته من لم یکن الله منه علی بال فانه یتخطی فی کل میدان و یتکلم بکل لسان و من کان الله منه علی بال اخرسه الا عن الصدق و الزمه الحیاء منه و الاخلاص له و هم وی گفته من عمل لله علی المشاهدة فهو عارف و من عمل علی مشاهدة الله ایاه فهو المخلص دیگر فاطمه بردعیه ست در اردبیل می بوده یکی او را از معنی حدیث انا جلیس من ذکرنی پرسید گفت ان الذکر ان تشهد المذکور لك مع دوام ذکرك له فیفنی ذکرك فی ذکره و یبقی ذکره لك دیگر تحفه ست رح در نفحات در ترجمه وی اطالت کرده یکبار می گریست کسی او را گفت خدائتعالی ترا رهائی داد که همه مال صدقه کردی گریه چیست ۵

هو یبعث منه الیه　　و یکیت منه علیه

و حقه و هو سولی　　لا زلت بین یدیه

حتی انال و احتظی　　بما رجوت لدیه

هذا واقول سبحان الذي لا تقوم الحادثات لتجلي نور جلاله الا بتشبيته ولا تستقر الكائنات لظهور صفاته الا بتائيده بل اختطفت سبحات قدسه ابصار العقول و اخذت نفحات بهائه الباب الفحول

ابراهیم ابن احمد کنیعی از اولیاء یمن ست شوکانی رحمه الله تعالی کتاب بدر طالع را بذکر او آغاز نموده او را کلمات نافعه ست که اصلاح قلوب قاسیه را دوای مجرب بوده کقوله لیس الزاهد من لا یملک شیئا انما الزاهد من لا یملکه شیئ وهم وی گفته یا اخي جدد السفینة فان البحر عمیق واکثر الزاد فان الطریق بعید واخلص العمل فان الناقد بصیر او را بعد از مرگ درخواب دیدند ووی در مکانی ارفع از مکان ابراهیم بن ادهم ست گوینده گفت لو کان منازل الانبیاء لا یعلمها غیرهم لکان بها ابراهیم الکنیعي وبود مجاب الدعوات واو را درین باب حکایات و روایات بسیار ست در ۱۳ شه از دنیا برفت

ابراهیم بن حسن یعمری یمنی زاهد عصر و ناسک دهر بود و در ورع وحسن سمت وتواضع واشتغال بخاصه نفس نظیر نداشت شوکانی گفته هو الان حسنة الزمن وزینة الیمن مع المحافظة علی الشرع والاقتداء برسول الله صلعم والاستکثار من النوافل والاوراد مات في ۱۲۳ شه

احمد بن عبد الحلیم بن تیمیة تقی الدین الدمشقی شوکانی گفته شیخ الاسلام امام الائمة المجتهد المطلق ولد في ۶۶۱ شه ولا اعلم بعد ابن حزم مثله وما اظن سمح الزمان ما بین عصری الرجلین بمن یشابههما او یقاربهما وذهبی گفته کانت السنة نصب عینیه وعلی طرف لسانه وکان آیة من آیات الله في التفسیر وکان قوالا بالحق لا تاخذه في الله لومة لائم شوکانی گوید اتفقت الالسنة بالثناء علیه الا من لا یعتد به بعده فتنه او وحکم ابن مخلوف قاضی مالکیه در بارهٔ او ذکر کرده وگفته هذا الامام الذي سمح الزمان به وهو بمثله بخیل چون او را در قلعه محبوس کردند نزد در آمدن در سور حصن این آیه برخواند فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله العذاب در سلوک شانی عظیم داشت حکایات کرامات و روایات برکات او بیش از حصرست در ۷۲۸ شه بجوار رحمت حق آسود

احمد بن عطا شاذلی در زمان خود بر زبان صوفیه سخن میراند شوکانی گفته وهو ممن قام علی شیخ الاسلام ابن تیمیة رح فبلغ ذلک حکم او مشهورست بحکم ابن عطاء الله بسیاری از متصوفه زمان کلماتی ازان یاد دارند وحکایت وعظ و روایت کرامانش مینمایند

احمد مکرر از اهل یمن ست شوکانی او را دیده وگفته صار في سن عالية اخبرني انه في مائة سنة واربع وعشرين سنة ونصف سنة ومعه ذهن صحيح العقل والحواس مستقيم القامة حسن العبارة او را تعلق تام بود بتصوف وهم شوکانی گفته رايته كثير المكاشفة وبعد هذه السن تزوج وولد له ورايت رجلا اخر على راس القرن الثاني عشر وقد صار في مائة سنة وسبع وعشرين سنة ونصف سنة وهذا العمر خارج عن العادة المعروفة في هذه الازمنة انتهى

اسمعیل بن حسن شامی از خیار زهاد یمن ست شوکانی را با او اجتماعات نفیسه اتفاق افتاده میگوید له يد في المعارف العلمية وعمل بما يقتضيه الدليل وانصاف في جميع مسائل الخلاف توفي رح في سنه ۱۲۳۴

اسمعیل بن ابی بکر شرجی زبیدی علامهٔ وقت خود بود در جمیع علوم عقل ونقل وباوجود ذکا غایت بود در نسیان تا آنکه آنچه در اول روز میگذشت در آخر روز بیادش نمی ماند شوکانی گفته وكان منكر نحلة ابن عربي واتباعه وبينه وبين متبعيه معارك وله في ذلك رسالتان وقصائد وترجمته تحتمل كراريس مات في سنه ۸۳۷

ایمن بن محمد وبعد محمد سیزده کس بهمین اسم بیک نسق بوده ابن حجر گفته لم يوجد له نظير في ذلك ان كان ثابتا مادح نبوی بود ومجاور مدینه چون خواست که از انجا رحلت کند آنحضرت را صلعم در خواب دیده میفرمایند یا ابا البركات كيف ترضى بفراقنا پس رحیل ترک کرده بمدینه مقیم شد شوکانی گفته وقد سمى نفسه عاشق النبي صاحب تونس عود او بوطن خواست وی گفت اگر ملک مشرق ومغرب بمن دهند هرگز از جوار رسول خدا صلعم رغبت نکنم وآنحضرت را دیده که سه لقمه باو خورانید وگفت مرا سخنی فرمود که هیچکس را نگویم جز آنکه در آخر کلام گفت واعلم اني عنك راض پس قصیده گفت منها ؎

زرت من الدنيا الى ساكن الحمى ... فزار محب عائذ بحبيبه

لجأت الى هذا الجناب وانما ... لجأت الى سامي العماد رحيبه

ابن فضل الله گفته وذكر ابو البركات انه رأى النبي صلعم فاتكل بين يديه هذا البيت ؎

لولاك لم ادر الهوى ... ولولاك لم اد الطريق

حسن بن اسمعیل مغربی حنفی شارح بلوغ المرام شوکانی در ترجمهٔ او گفته والحاصل انه من العلماء

الذين اذا رايتم ذكرت الله عز وجل وكل شئونه جارية على نمط السلف ورثيته بابيات اولها ؎

جفن المعارف من فراقك سافح ... والعذب منها بعد بعدك مالح

حسن بن علی شهاری از کبار امرا و علماء و مشایخ قطر یمن ست شوکانی بعد از ترجمه وی گفته والحاصل انه للدولة بجمال ولاهل العلم جلال وللفقراء ذخيرة افضال طالت ايامه ومدت اعوامه وحصل له نسيان وكثرة سهو توفي في ۱۳۰۵

حسین بن عبد الرحمن اهدل عالم عارف بود شوکانی گفته له مؤلف في مروق ابن عربي وابن الفارض واتباعهما وهو من مشاهير علماء اليمن توفي في ۱۳۰۵

حسین بن علی بن الامام المتوكل على الله اليمني شاعر كبير وعالم شهير ست شوکانی گفته قد حبب الله اليه الانعزال عن بني الدنيا حتى عن ولده ومن شعره ؎

لاتحسبن لباس الصوف في ملأ ... تدعي به بين اهل الفضل بالصوفي

وانما من صفى قلبا ومال الى ... صقالة النفس من اوساخها صوفي

واورا قصيده ايست كه بدان قصيده ابن الوردي را معارضه كرده اولها ؎

اترك الدنيا ودع حنك الامل ... طال ما عن نيله حال الاجل

مات في ۱۳۰۵

صالح بن مهدی المقبلی ثم المکی از ائمهٔ مجتهدین صنعاست شوکانی گفته لكلامه وقع في الاذهان قل ان يمعن في مطالعته من له فهم فيبقى على التقليد بعد ذلك وقد اكثر الخطا على المعتزلة في بعض المسائل الكلامية وعلى الاشعرية في بعض اخر وعلى الفقهاء في كثير من تعريفاتهم وعلى الصوفية في غالب مسائلهم وعلى المحدثين في بعض غلوهم ولا يبالي اذا تمسك بالدليل بمن يخالفه كائنا من كان ومعذلك فهو بشر يخطى ويصيب ولكنه قد قيد نفسه بالدليل لا بالقال والقيل وكان قد الزم نفسه سلوك مسلك الصحابة وحدم التعويل على التقليد لاهل العلم في جميع الفنون و نسبوه الى الزندقة بسبب عدم التقليد والاعتراض على اسلافهم

صدیق بن علی مزجاجی زبیدی پنجاه ساله بود که از شوکانی اجازت گرفت و وی سی ساله بود و گفته لا اعتقد صحة ما يخالف الدليل وان قال به من قال ولا ادين الله بما يقوله ابو حنيفة واصحابه

اذا خالف الحديث الصحيح شوكاني گفته وكان ذكيا فطنا ساكنا متواضعا جيد الفهم قوي الادراك
گويم نام من نيز صديق ست و وي فرزند علي ست و من فرزند حسين بن علي و او بلا واسطه تلميذ شوكاني ست
و من بيک واسطه و معهذا درين طريق که ذکر يافت من نيز رفيق اويم و بالله التوفيق

صلاح بن حسين عالم محقق و زاهد متعفف از علماء يمن ست در راه خدا انديشه لوم لائم نميکرد و با حدي نزد
مخالفت او با حق مبالات نمي نمود در زهد ضرب المثل ست شهرت عظيمه در ديار يمن داشت در سنه ۱۱۸۸ از دنيا
رفت از دحام مردم بر جنازهٔ او بسيار شد و اسواق را بند کردند

عبد الرحمن بن احمد الجافي عالم بود صحبت مشايخ صوفيه دريافته و در جميع معارف بارع برآمده در خراسان شهرت
عظيم داشت تا آنکه سلطان روم بايزيد خان او را از براي حکم بودن در اختلاف صوفيه و علماء کلام و حکما طلبيد
تا همدان رفته برگشت شوکاني گفته له مصنفات و نظم بالفارسية يتنافس في حفظها اهل تلک اللسان
توفي بهراة في سنه ۸۹ شرح کافيه او در علم نحو و سلسلة الذهب و تحفة الابرار و يوسف و زليخا معروف ست

محمد بن ابراهيم معروف بابن الوزير علامهٔ عصر و مجتهد دهر خود ست در جميع علوم تبحر عظيم داشت صاحب مطالع
بدور گفته و قد ترجم له الطوائف و اثرله المؤالف و المخالف ترجم له ابن حجر العسقلاني في الدرر الكامنة
و ترجم له مصنف سيرة العراقي علامة وقته بمكة انتهى لکن شوکاني گفته ترجمهٔ او در دُرَر بي اصل ست
بلکه در امم بالغمر ترجمهٔ او نوشته آري سخاوي او را ترجمه کرده و تقي بن فهد در معجم نيز ترجمه اش نگاشته سخاوي
گويد صنف في الرد على الزيدية العواصم و القواصم في الذب عن سنة ابي القاسم و اختصره في الروض
الباسم ابن حجر درباره گفته مقبل على الاشتغال بالحديث شديد الميل الى السنة بخلاف اهل بيته انتهى
شوکاني گفته و لو لقيه الحافظ ابن حجر بعد ان تبحر في العلوم لاطال عنان قلمه في الثناء عليه و كذلك
السخاوي لو وقف على العواصم لرأى فيها ما يملأ عينه و قلبه و لكن لعله بلغ الاسعدون المسمى گويم
منت خداي را عز و جل که اين عاجز را وقوف بر عواصم و مختصرش روض باسم و ديگر مولفات جليله اش دست بهم
داده و غالبها موجود عندي و لله الحمد در رد زيديه و شيعه انچه نوشته يکي از کرامات اوست و ما احسن ما قال
الشوكاني في البدر الطالع ان في ديار الزيدية من ائمة الكتاب و السنة عددا يجاوز الوصف يتقيدون
بالعمل بنصوص الادلة و يعتمدون على ما صح في الامهات الحديثية و ما يلتحق بها من دواوين الاسلام
المشتملة على سنة سيد الانام و لا يرفعون رؤسا و لا يشربون دينهم بشيء من البدع التي

لا يخالفوا اهل مذهب من المذاهب من شيء منها بل هم على نمط السلف الصالح في العمل بما يدل عليه كتاب الله
وما صح من سنة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مع كثرة اشتغالهم بالعلوم التي هي آلات علم الكتاب والسنة
من نحو وصرف ومعان وبيان واصول ولغة وعدم اخلالهم بما عدا ذلك من العلوم العقلية ولو لم
يكن من المزية الا التقييد بنصوص الكتاب والسنة وطرح التقليد فان هذه خصيصة خص الله بها
اهل هذه الديار في هذه الازمنة الاخيرة ولا توجد في غيرهم الا نادرا ولا ريب ان في سائر الديار لا سيما
المصرية والشامية من العلماء الكبار من لا يبلغ غالب اهل ديارنا هذه الى رتبته ولكنهم لا يفارقون
التقليد الذي هو حجاب من لا يعقل حجج الله ورسوله ومن لم يفارق التقليد لم يكن لعلمه كثير فائدة
وان وجد منهم من يعمل بالادلة ويدع التعويل على التقليد فهو القليل النادر كابن تيمية وامثاله واني
لاكثر التعجب من جماعة من اكابر العلماء المتاخرين الموجودين في القرن الرابع وما بعده ممن يتفقهون على
تقليد عالم من العلماء ويقدمونه على كتاب الله وسنة رسوله مع كونهم قد عرفوا من علم اللسان ما يكفي في
فهم الكتاب والسنة بعضه الى آخر ما قال وفي بيان ذلك قد اطنب واطال واين عبارت دلالت دارد بر آنكه
علما ومشايخ يمن در عمل بادله ظاهري محض نبودند بلكه جمع ميكردند درميان علوم آليه وفنون سنيه وهمين سبك داب
تلامذه اين گروه سيما شاگردان شوكاني رح على الخصوص داب اين بنده وبعض ياران وفرزندان او وچون در
مذهب ما تقليد احدى نيست در بعض مسائل ميان اين عاجز وحضرت شوكاني وشيخ الاسلام ابن تيميه وحافظ ابن القيم
خلافي بوده ست وظاهر آنست كه اين خلاف از راه قصور فهم ما وقلت درايت ماست وبالجمله ابن الوزير رح از فرم
گوشه گير وبعبادت وعلم روشن ضمير بود ودر معارف وحقائق ايماني وبياني بي نظير توفي رح في سنة

سيد محمد بن اسمعيل بن صلاح الامير امام صنعا وعلامه يمن وشاعر مجيد ومجتهد مفيد ومحدث كامل وعارف اصل ست
عامل بود بكتاب وسنت بحسب اجتهاد نفس خود تقييد احدى از اهل علم نداشت شوكاني گفته وكانت العامة
ترميه بالنصب مستدلين على ذلك بكونه عاكفا على الامهات الست وسائر كتب الحديث عاملا بما فيها
ومن صنع هذا الصنع رمته العامة بذلك لا سيما اذا نظروه يفعل شيئا من سنن الصلوة كرفع اليدين وضمها
ونحوها فانهم ينفرون عنه ويعادونه ولا يقيمون له وزنا وليس الذنب في معاداة من كان كذلك العامة
الذين لا تعلق لهم بشيء من المعارف العلمية فانهم اتباع كل ناعق اذا قال لهم من له هيئة اهل العلم ان
هذا الامر حق قالوا حق وان قال باطل قالوا باطل انما الذنب لجماعة قرؤا شيئا من كتب الفقه الى آخر ما قال

بعده ذکر تصانیف او کرده وگفته وبالجملة فهو من الائمة المجتهدین لعالم الدین وقد رایته فی المنام فی سنة وهو یمشی راجلا وانا راکب فی جماعة معی فلما رایته نزلت فسلمت علیه فلم اربینی وبینه کلام حفظت منه انه قال لی دقق الاسناد وتاق فی تفسیر کلام رسول الله صلعم ثم سالته عن ذلک عن اهل الحدیث ما حالهم فی الاخرة فقال بلغوا بحیث یتهم الجنة او بلغوا بحیث یتحیرون بین یدی الرحمن الشک منی ثم بکی بکاء عالیا وضمنی الیه وفارقنی فقصصت ذلک علی بعض من له ید فی التعبیر وسالته عن تعبیر البکاء والضم فقال لابد ان یجری لک ما جری له من الامتحان فوقع من ذلک بعد تلک الرویا عجائب وغرائب کفی الله شرها وتوفی رح فی سنة ۱۲۵۰ ووالده کان من الفضلاء الزاهدین فی الدنیا الراغبین فی العمل للاخرة وله عرفان وشعر جید گویم تاریخ وفات شریفش در نظم چنین ست ع محمد فی جنان الخلد قد نزلا + والحمد لله که بعض اوفاد با مانیز همان اندیشیدند که با این هر دو بزرگوار از امتحان و ابتلا خواستند بجهت آنکه حمایت سنت میکنیم و در برابر ادله تقلید بمذهب نمی شناسیم وشکایت وحکایت را از بلدهٔ سورت تا لندره و روم رسانیدند ولکن حفظا وصونا الی کفایت شرور این اشرار کرد وکفی الله المؤمنین القتال وبالجملة سنت الله در بارهٔ عباد مخلصین متبعین خود چنان جاری وساری بوده ست که هر که دامن سنت بدست محکم میگیرد واقعه طلبان تقلیدکیش در پی آزار او میشوند واز زبان وبیان بتقصیری از خود در ازالهٔ عرض ومال وجاه بلکه دم او رضا نمیدهند خواه این بلا با و رسد یا نرسد اللهم انت ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین واحشرنی فی زمرة المحمدیین المتبعین

محمد بن ابی بکر شمس الدین ابن القیم علامهٔ کبیر مجتهد مطلق ست در جمیع علوم بارع بود در اقران ومشهور شد در آفاق بمعرفت مذاهب سلف تبحر داشت شوکانی گفته غلب علیه حب ابن تیمیة حتی کان لا یخرج عن شیء من اقواله بل ینتصر له فی جمیع ذلک وهو الذی نشر علمه واعتقل معه واهین وطیف به علی جمل مضروبا بالدرة فلما مات ابن تیمیة افرج عنه وامتحن محنة اخری بسبب فتاوی ابن تیمیة وکان ینال من علماء عصره وینالون منه او را مؤلفات ممتعه نافعه بسیار ست وبیشتری ازان موجود نزد این خاکسار ست منازل السائرین را که از شیخ الاسلام هروی ست شرح نوشت مدارج السالکین نام تبحر او در علم سلوک ازان معلوم میشود زبدة رطائع گفته کل تصانیفه مرغوب فیها بین الطوائف کما قال ابن حجر فی الدرر ولیس لجعله غیر الدلیل معول فی الغالب وقد یمیل نادرا الی مذهبه الذی نشأ علیه ولکنه لا یتجاسر

على الدفع في وجوه الادلة بالمحامل الباردة كما يفعله غيره من المتمذهبين بل لا بد لمن مستند في ذلك وغالب ابحاثه الانصاف والميل مع الدليل حيث مال وعدم التعويل على القيل والقال فاظنها سرت اليه بركة ملازمته لشيخه ابن تيمية في السراء والضراء وبالجملة فهو واحد من قام بنشر السنة وجعلها بينه وبين الاراء المحدثة اعظم جنه ورأى شيخه في المنام وسأله عن منزلته فقال انت في طبقة ابن خزيمة مات في ثالث شهر رجب سنة ۱۲۵۰ رضي الله عنه

شيخنا وشيخ شيوخنا بواسطة واحدة وبواسطتين محمد بن علي بن محمد بن عبد الله الشوكاني اليماني نسبيل يمن وعلامهٔ زمن ومجتهد مطلق آندیار وامام ایمهٔ جمله اقطار فخر خلف بقیهٔ سلف صاحب مؤلفات نفیسه و کمالات غیر متناهیه عارف بالله واصل الی رحمة الله ست ترجمهٔ شریفهٔ خود در بدر طالع مبسط تمام نوشته وجمعی جم بافراد ترجمه او در مولفات خافله پرداخته وی از اولاد هود علیه السلام ست و در صنعا معروف بشوکانی شده نسبت بشوکان که قریه ایست بر مسافت یکروز از صنعا و آنرا هجرة شوکان گویند و آنکه در اتحاف شوکانی نسبت بقبیله نوشته شده پس بجای قریه لفظ قبیله سهو القلم کاتب یا طابع ست در قاموس گفته شوکان حصن بالیمن واین حصن از اعاظم حصون یمن ست صاحب ترجمه ازانجاست ومیان هجره وشوکان کوهی بزرگ دراز واقع ست واین هجره معمور ست باهل فضل وصلاح ودین از قدیم زمان ودر هیچ زمان از وجود عالمی خالی نبوده وایشان را نزد امیر یمن جلالتی عظیمه ست ودر انجا روسا کبار گذشته اند اگرچه سه قریه دیگر گرد صنعا باین نام شوکان شهرت دارند وبالجمله صاحب ترجمه در سنه سبع وسبعین ومائة والف متولد شده اورا مولفات بسیار ست ودر نظم ید بیضا داشت امام منصور بالله اورا قاضی القضاة صنعا کرد وقتی که میان سی وچهل سال بود اما وی این قضا را ابتلامی انگاشت تاریخ وفات او بعضی سنه ۱۲۵۵ نوشته اند وبعض سنه ۱۲۵۰ صحیح ثانی ست محرر سطور ده سال پیش از وفات شریفش متولد شد واز مولفات لطیفش قسط عظیم فیوض ظاهر وباطن درگرفت در اول نیل الاوطار مطبوع مصر ودر اتحاف النبلاء وابجد العلوم ترجمه حافل اش مرقوم ست اگر زیادت علم خواهی بدان رجوع کن این مختصر گنجایش بسط آن همه فضائل واحوال ندارد وبالجمله حضرت وی قدس سره بست وسه سال از قرن دوازدهم وپنجاه سال از قرن سیزدهم دریافته وذوالقرنین عهد خود بوده وباین حساب عمر شریفش هفتاد وسه سال میشود والله اعلم از انچه وی در آخر ترجمه خودش تحریر فرموده ست واضح میشود که قسطی عظیم از ذوق صحیح ووجد صریح وحصهٔ بزرگ از دریافت معارف وحقائق داشت قال

وهو الآن يسأل الله الذي لا اله الا هو الحكيم الكريم رب العرش العظيم ان يحسن خاتمته وينيله من خيري الدارين مرامه ويسدده في اقواله وافعاله وينزع حب الدنيا من قلبه حتى ينظر الى الحقيقة فيفوز بنيل دقائق الطريقة اللهم اجذبه الى جنابك العلي جذبة يصحى عندها من سكر غروره وافتح له فوخة يتخلص بها عن حجاب المظلم الى المعارف الحقيقية ولا تخرجه من هذه الدار الا بعد ان يسبح في بحار حبك ويغسل ادران قلبه بمياه قربك فانت اذا شئت جعلت المريد مرادا ؎

اذا كان هذ الدمع يجري صبابة ... على غير ليلى فهو دمع مضيع

ولست اقول كما قال من قال ؎

وكيف ترى ليلى بعين ترى بها ... سواها وما طهرها بالمدامع

وتلتذ منها بالحديث ورقة جوى ... حديث سواها في خروق المسامع

بل اقول كما قال الاخر ؎

الا ان وادي الجزع اضحى ترابه ... من المسك كافورا واعوده رندا

وما ذاك الا ان هندا عشية ... تمشت فجرت في جوانبه بردا

واقول ؎

انا راض بما قضى ... واقف تحت حكمه

سائل ان افوز بما ... لخير من حسن ختمه

وما احسن قول من قال ؎

العفو يرجى من بني ادم ... فكيف لا يرجى من الرب

واقول مجيزا لهذا البيت ؎

فانه ارأف بي منهم ... حسبي به حسبي به حسبي

واين عبارت صريح ست در حصول مقام تسليم ورضا وبلوغ درجات فنا وبقا ووصول بمنازل حقائق على اللهم ارزقني منها ما رزقته واجعله متاعا وبلاغا الى حين والحقني بالصالحين واجعل لي لسان صدق في الاخرين

ابراهيم بن علي الفشلي از مردم ساحل بحرست كه با وادي زبيد قرب دارد صاحب كرامات سائره

واحوال ظاهره بود جامع میان شریعت وحقیقت موثر عبادت وخلوت شیخ عارف زین الدین احمد بن احمد الشرجی مولف طبقات الخواص فی ذکر اهل الصدق والاخلاص که کتابی در مناقب اولیاء یمن ست نوشته ظهرت علیه الکرامات وتواترت عنه الاشارات وصحبه جمع کثیر من الاکابر احمد صیاد روزی بمجلس او سخن میگفت دویرا زجر نمود باز نماند گفت اللهم اعقل لسانه در حال زبانش بند شد بسوی بریه برآمد وگفت یارب وحقک لابرحت من هذا الموضع حتی ترد علی ما وهبت لی او تعالی زاری او شنید ورد بسط کرد چون نزد فشلی آمد گفت یا الصدحت الی موضع کذا وشکوتنی

ابراهیم بن عبد الله بن زکریا امام کبیر صاحب علم وصلاح وعبادت وزهد وورع ست وی آنحضرت را بخواب دید فرمود ای ابراهیم بر من سورهٔ مریم بخوان چون باین آیت رسید وان منکم الا واردها فرمود نعم الامام اهل الیمن گفت کدام اهل یمن فرمود سوره را تمام کن چون تمام کرد فرمود من المحالب الی حیس گفت وبم نالوا ذلک یا رسول الله فرمود بصبرهم علی جوعهم ولاهم اسمعیل حضرمی چون از نزدیک مزار وی میگذشت از مرکب فرود می آمد وزیارتش میکرد وبمسجد خود آمده بر بستر خاک دراز میشد وباین ابیات کثیر تمثل مینمود ؎

خلیلی هذا ربع عزة فاعقلا ... قلوصیکما ثم احلا حیث حلت

ومسّا ترابا طال ما مس جلدها ... وبیتا وظلا حیث باتت وحلت

ولا تیأسا ان یغفر الله ما مضی ... اذا انتما صلیتما حیث صلت

احمد عجیل عالم کبیر وعارف شهیر ست از اولیاء یمن میمون او را کرامات بسیار بود روزی نزد او مصروعی حاضر شد بروی این آیه برخواند قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون شیطانش فریاد برآورد وگفت لا والله لا والله بعد فوت احمد یکی از حضار آن مجلس بر مصروع همان آیت خواند شیطان خندید وگفت الا ایة الا ایة والرجل غیر الرجل در نشئهٔ ازدنیا برفت

احمد صیاد از کبار اولیاء واصحاب احوال ست حکایت بود یکی در خوابش نداکرد یا صیاد انت ترید نا قال نعم فقال انقطع الینا فی المفازات قال فترکت الاهل والاولاد وانقطعت الی الله تعالی وی گفته بعض مشایخ گفته اند که در دل من خطور شد که حقیقت مخالف شریعت ست هاتفی آواز داد ای فلان کل حقیقة تخالف الشریعة فهی باطل وی گفته العارف مع الخلق بارکانه ومع الحق بجنانه

وهم وی گفته العارف مفارق المخمصه وهو نائم و ناطق وهو صامت وحاضر وهو غائب او را از محبت پرسیدند گفت المحبة حالة تنال لیست بمقالة تقال

احمد بن ابی الخیر شامخی از علماء و عرفاء یمن ست بعض صلحاء آنحضرت را صلعم در خواب دیدند و در پهلوی وی مردی نشسته ست فرمود این را می شناسی گفت نه فرمود ابن احمد بن ابی الخیر ست که لم یزل بر سنت من ست

احمد بکری شیخ عارف و محقق علم طریقه و متفنن در علوم شریعه بود در تصوف و تراجم احادیث نبویه و مدایح مصطفویه قصیدها دارد وی گفته الفقراء هم قوم فزعوا عن الکل وما دخلوا من حیث خرجوا ولا خرجوا من حیث دخلوا

اسمعیل بن محمد حضرمی قدوهٔ فریقین وعمدهٔ اهل طریقین ست وی گفته رسول خدا را صلعم در خواب دیدم و پرسیدم که الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون کدام کس اند فرمود در سه گفتم کدام در سه فرمود در سهٔ علم گفتم در سه قرآن فرمود اولئك اصفیاء الله

علی طواشی از کرام عرفاء و شیوخ اولیاء ست روزی برای نماز جمعه با جماعهٔ از اصحاب میرفت بر مردی منسوب بسوی فلسفه گذشت وی او را دشنام دادن آغاز کرد خواستند که بوی بیاویزند شیخ گفت دعوه معه ما یکفیه در دم آتشی در وی زد آنهارا نخیتند منطفی نشد تا آنکه بعض جسم بسوخت صاحب طبقات الخواص گوید وذلك مما استفاض بتلك البلاد اذ کان علی ملأ من الناس یا فعلی از وی حکایت کرامات بسیار کرده و اشعار او در سلوك وجز آن نقل نموده

جمال موصلی از واصلان طریقت وصاحب جمالان حقیقت ست شیخ فرید الدین عطار در تذکرة الاولیاء ذکر کرده که وی عمری خون خورد و جان کند و مال وجاه بذل نمود تا در محاذات جوار روضهٔ مصطفی صلعم یک گور جای یافت انگاه وصیت کرد که بر سر خاکم بنویسند وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید ۔ او ندانستی قدمی چند برابر دوستان تو زدن او را در کار ایشان کردی ؎

سگ اصحاب کهف روزی چند ۔۔۔ پی نیکان گرفت مردم شد

من نیز دعوی دوستی دوستان تو دارم بحق السائلین علیك من بیچاره و دردشت ایجاد آواره را از برکات این قوم بحرمان مگزین وازان نظر خاص که بایشان میرسد محجوب مگردان انك علی ما تشاء قدیر وبالاجابة جدیر ؎ عمر بگذشت بحرومی اگر روز پسین ۔ ختم بر دولت دیدار شود باکی نیست ۔

مالک دینار از مشاهیر زهاد ست و از کملاء عباد خلیفه حسن بصری ست سعدی گوید ؎

ترا که مالک دینار نیستی سعدی ✓ طریق نیست بجز زهد مالک دینار

وی گفته ای نفس رنجی که بتو میدهم نه از راه عداوت ست بلکه غایت شفقت تا فردا در آتش غضب نسوزی چند روز صبر کن تا نعمتهای لایزال بیابی وی چون در نماز ایاک نعبد و ایاک نستعین خواندی بگریستی گفتند ازین می شوم از انکه استعانت از دیگران میخواهم درج وقت لبیک گفتن بنالید که مبادا جواب آید لا لبیک وی گفته اگر ندا کنند که هر که از همه بدتر باشد از مسجد بدر آید اول من برآیم گفت هر که با مردم سخن گفتن دوست دارد از مناجات علمش اندک بود و عمرش ضائع و گفت هر که طالب شهوت بود شیطان از و فارغ ست هر که او را دیدی در نماز دیدی باخود میگفت انت منافق بعد از یکسال شبی بتماشا بیرون آمد او را انداکردند یا مَالِكُ مالَكَ ان لا تتوب بمسجد برگشت شبی آتشی در بصره افتاد مالک بالا رفت و نظاره کرد دید گروهی در پنج و تعب افتاده و گروهی رخت میکشد گفت نجا المخففون و هلک المثقلون بقیامت نیز چنین خواهد بود وقتی زنی او را گفت ای مرائی جواب داد بست سال ست که مرا کسی بنام من نخواند الا تو نیک دانستی که من کیم بعد از مرگ او را در خواب دیدند پرسیدند که خدا با تو چه کرد گفت خدا تعالی دیدم با همه گناه اما بسبب حسن ظن که بخداوند داشتم و بگمان نیکو که بوی بردم همه محو کرد

حبیب عجمی ولی قبه غیرت و صفی پرده وحدت ست او را گفتند یکی را از ین پنج نماز نمازی فوت شد و نداند که کدام ست چه باید کرد گفت این دل کسی بود که از خدا غافل ست او را ادب باید کرد و هر پنج نماز را قضا باید نمود وی در گوشه نشسته بود و میگفت هر که با تو خوش نیست خوشش مباد و هر که با تو انس نیست با هیچکس انسش مباد گفتند تو عجمی و قرآن ندانی گریه از چیست گفت زبانم عجمی ست اما دلم عربی ست درویشی گفت او را دیدم در مرتبه عظیم گفتم آخر عجمی این مرتبه از کجا یافتی آواز آمد آری عجمی ست اما حبیب ست

فضیل عیاض عارف مشهورست در ابتدا حال برزنی عاشق بود هر چه در راهزنی می یافت بر او صرف میکرد و نماز میگزارد و این آیه می خواند و امتازوا الیوم ایها المجرمون الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان و خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا روزی کاروانی از بیابان میگذشت در میان آن حافظی این آیه برخواند الم یأن للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله و ما نزل من الحق گویا تیری بر جان او آمد گفت آن وحان فتاب و اناب شبی هارون رشید بدر خانه او رسید این آیه میخواند ام حسب الذین اجترحوا السیئات ان نجعلهم کالذین امنوا و عملوا الصالحات

سواء محیاهم ومماتهم ساء ما یحکمون هارون گفت اگر پندی میطلبم این کفایت ست چون دست او
بر دست فضیل آمد گفت ما ادراک ما این هذا الکف لو نجا من النار درعرفات از و پرسیدند که حال این خلائق
چون می بینی گفت آمرزیده اند اگر فضیل و رسیان نبودی سفیان ثوری گفت شبی پیش او رفتم و آیات
و اخبار می گفتم پس گفتم مبارک شبی که امشب بود و ستوده نشستی که دوش بود همانا که نشستی چنین بهتر
از وحدت بود فضیل گفت بدشبی که امشب بود و تباه نشستی که دوش بود گفتم چرا گفت زیرا که تو همه شب
در بند آن بودی تا سخنی گوئی که مرا خوش آید و من در بند آن بودم تا از کجا جوابی نیکو گویم که پسندیده خاطر
تو آید بسخن یکدیگر از خدائتعالی باز ماندیم تنهائی بهتر و مناجات با حق خوشتر مردی بزیارت او آمد گفت
بچه کار آمده گفت تا از تو آسایشی یابم و موانست کنم گفت بخدا که این بوحشت نزدیکتر ست و نیامده
مگر از برای آنکه مرا بدروغ بفریبی و من ترا فریبم بدروغ وی گفته مردم که از یکدیگر بریده شدند بسبب تکلف
شدند هرگاه تکلف از میان برخیزد دستاخ با یکدیگر توانند زیست یکی او را گفت مرا وصیتی کن گفت ارباب
متفرقون خیر ام الله الواحد القهار وی گفته هر که را خدا دوست دارد اندوهش افزاید و هر که را
دشمن دارد دنیا بروی فراخ گرداند اللهم لا تجعل الدنیا اکبر همنا و هر که از خدا ترسد همه چیز از و بترسد
ابراهیم ادهم سید الطائفه جنید بغدادی او را مفاتیح القلوب گفتی و امام ابو حنیفه او را مولانا و سید ابراهیم گفت مرید خواجه فضیل عیاض است
او را گفتند دائم بحق مشغولی چرا حدیث نمیخوانی گفت هنوز از یک حدیث فارغ نشدم ترک الدنیا راس کل عبادة گویم یا نیمه حدیث
مروی یا لعنی باشد و رنه بالفظ در کتب حدیث موجود نیست بعضی میگویند قبر او در شام ست و برخی میگویند در بغداد و سلسله ادهمیه
از وست و حذیفه مرعشی خلیفه او ست وی گفته پانزده سال سختی و مشقت کشیدم تا ندا شنیدم کن عبدا
فاستراحت یعنی فاستقم کما امرت او را چون واردی از غیب فرود آمدی گفتی کجا اند ملوک دنیا بینند
تا این چه کاروبار ست و از ملک خود شان ننگ آید و هم وی گفته هر که دل خود حاضر نیابد در سه موضع این
نشان آنست که در بر و بسته اند یکی در وقت خواندن قرآن دوم در وقت ذکر گفتن سوم در وقت نماز
کردن شقیق او را گفت چرا از خلق میگریزی گفت زین خود در کنار گرفته ام و از ین شهر بآن شهر میگریزم
و از ین کوه بآن کوه تا هر که مرا بیند پندارد که حمال یا وسواس دارم تا باشد که دین از دست ابلیس نگاه دارم
و بسلامت از دروازه مرگ بیرون روم معتصم از و پرسید که چه پیشه داری گفت دنیا را بطالبان دنیا
گذاشته ام و عقبی را بخواستاران عقبی و در ینجهان ذکر خدا گزیده ام و در ان جهان لقای خدا دیگر

پرسید چه حرفه داری گفت ندانی که کارکنان خدای را حاجت به پیشه نیست وی گفته زاهدی متوکل را دیدم
پرسیدم تو از کجا میخوری گفت این علم هنر و یک من نیست از روزی دهنده بپرس مرا باین فضول چه کار ست
از و پرسیدند که تو بنده کیستی بر خود لرزید و بر خاک بیفتاد پس برخاست و گفت ان کل من فی السموات
والارض الا آتی الرحمن عبدا گفتند چرا اول جواب ندادی گفت ترسیدم که اگر گویم بندهٔ اویم او حق
بندگی طلب کند و اگر گویم که نیم نتوانم که گویم یکی از وی وصیتی خواست گفت بسته باشی یعنی کیسه و کشاده
در بند یعنی زبان وی بصحرا رفته بود لشکری پیش آمد و گفت آبادانی کدام طرف ست اشارت بگورستان کرد

ابو عبد الله مغربی از قدما مشایخ ست از طبقه ثانیه ابراهیم شیبانی خلیفه اوست صد و بست سال عمر یافت
پیوسته در سفر می بود و دائم احرام میداشت و هرگز جامهٔ او چرکین نمیشد و موی او نمی بالید گفت هر که دعوی
بندگی کند و را هنوز مرادی بود دروغ زنست بندگی آنزمان درست باشد که از مراد خود فانی شود گفت
درویشان راضی امینان حق اند ببرکت ایشان بلا از خلق مندفع میشود و گفت منصف تر از دنیا ندیدم تا که او را
خدمت کنی خدمت کند و هرگاه ترک کنی ترک کند

ابو بکر کتابی قدس سره ختم قرآن بسیار کردی و در شبانروز یکبار وضو نمودی گفت در خواب جوانی جمیل
دیدم گفتم کیستی و کجایی باشی گفت تقوی ام در دل اندوهناکان میباشم باز زنی زشت رو دیدم گفتم کیستی
و کجایی باشی گفت خنده ام در دل اهل نشاط می باشم گویم اعمال هر چند در بیخا اعراض انداما در انجا جواهر گردند و
موزون نموده شوند پس اولیا را گاهی در منام عالم مثال مینمایند و بر حقائق آن اعمال می آگاهند وی گفته پیغمبر را
صلعم بخواب دیدم گفتم چه دعا کنم که دلم نمیرد فرمود هر روز چهل بار بگو یا حی یا قیوم لا الٰه الا انت گویم لفظ حدیث
ما تو چنین ست یا حی یا قیوم برحمتک استغیث لا تکلنی الی نفسی طرفة عین واصلح لی شانی کله و بالجمله این کلمه مبارک را
اثرها دیدم که در هیچ شی نیافتم بلاها از گفتن او دور شده و سرورها از راندن او بر زبان نقد وقت آمده
کتابی گوید تصوف همه خلق ست هر کرا اخلق بیشتر تصوف بیشتر و گفت فراست پیدا شدن یقین ست
و توکل در حقیقت کامل شدن یقین ست و گفت وردی بوقت انتباه از غفلت و لرزیدن از بیم قطیعت
فاضلتر از عبادت ست گفت باد صبا مخزون ست در زیر عرش چون صبح بدمد باد صبا بوزد
تا نالهای استغفار برساند

ابو عبد الله محمد بن خفیف بغدادی قدس سره مرید ابو محمد رویم ست گفت رضا دو قسم ست رضا در

ورضا از و رضا در و در تدبیر ست و رضا از و در تقدیر گفتند عبودیت کی درست آید گفت وقتی که همه کارها بخدا گذارد و در بلا صبر نماید وی از طبقهٔ خامسه ست شافعی مذهب بوده امام زمانه خود بود در انواع علوم وی گفته التوحید الاعراض عن الطبیعة جنید و ابن عطا و جریری و حسین حلاج و غیرهم را دیده بود

لقمان سرخسی قدس سره و اول حال صاحب مجاهده بود تا که حالی بر او غلبه نمود که عقل را در ربود مجذوب شد از وی پرسیدند این چه حال ست گفت هر چند بندگی کردم بیش می بایست در ماندم گفتم خداوندا پادشاه مجاز را چون بنده پیر میشود آزادش کنند تو پادشاه حقیقی در بندگی تو پیر شدم اکنون آزادم کن آوازی شنیدم که آزادت کردم و نشان آزادی آنست که عقل از و برگرفتند و از عقلا و مجانین ست در وقت مرگ یکی او را گفت بگو لا اله الا الله تبسم کرد و گفت ای جوانمرد ما خراج داده ایم و برات گرفته ایم و باقی بر تو حیدریم

شیخ عبد الله انصاری از فرزندان ابی ایوب انصاری ست با احنف بن قیس در خراسان آمد و در هرات سکونت فرمود و از موعظت و هدایت هرات را گلزار نمود از یحاست که مشایخ هرات را با نخه انصاریان گویند تصنیفات او اعتبار تمام دارد در رساله او مشهد ست و نزد این عاجز موجود وی گفته اگر یکبار بگوید بنده من از عرش بگذرد خندهٔ من و گفت کاسنی اگرچه تلخ ست ولی از بوستان ست عبد الله اگرچه مجرم ست ولی از دوستان ست گفت التصوف هو الخلق ابو سهل صعلوکی گفته خلق اعراض ست از اعتراض مناجات وی در رساله عجب تمکی و شورے دارد

احمد جام از فرزندان جریر بن عبد الله بجلی ست خلیفه شیخ ابو سعید ابو الخیر ست بتربیت باطن و در ظاهر مرید ابو طاهر فرزند ابو سعید مذکور بود ابو سعید وقت وفات وصیت کرد که خرقه من بوی دهید ابو طاهر آرزو کرد که این ولایت و ولایت نصیب او شود گفت این کار بآرزو راست نیاید آزادبگیری دادند و علم شیخی ما را بر در خراباتے زدند و آن احمد جام بود که با اهل فسق خراباتے بود ؎

مناجاتیان ذکر خوان من اند خراباتیان خود ازان من اند

وی امی بود در بست و دو سالگی توبه نمود ؎

توبه از باده در ایام جوانی کردم اول مستی من بود که هشیار شدم

در چهل سالگی حق تعالی او را علم لدنی عطا فرمود کتابها تصنیف کرد در سراج السالکین نوشته اکنون شصت و دو ساله ام که این کتاب تصنیف کرده ام و صد و هشتاد هزار کس بدست من توفیق توبه یافته گویم سبحان الله

این چنین دولت ست که او را دست بهم داده آنحضرت صلعم می فرماید لان یهدی الله بک رجلا خیر لک من حمر النعم وفات او در ۵۰۰ بود

سالار مسعود غازی در مناقب الاولیا، نوشته وی از اولاد محمد بن حنفیه ست مادرش ستر معلی خواهر سلطان محمود غزنوی بود پدرش ساهو سالار اکثر کفار را تیغ آورد بقیه گریخته بقنوج در پناه رای جیپال آمدند خطبه بنام سلطان محمود خواند وعیال خود ستر معلی را باجمیر طلبداشت ۱۲ رجب ۴۰۵ سالار مسعود متولد شد قول ناصر دین تاریخ ست چون سلطان برای مذکور غالب آمد واموال وامتعه گرفته بغزنی رفت مسعود در هندوستان ماند واکثر مواضع فتح کرد واموال بسیار وسپاه بیشمار بهمرسید رای جیپال که راجه دهلی بود وپسرش گوپال جنگ عظیم کردند از دست گوپال زخمی بر بینی سالار مسعود رسید ودندان هم شکست گردید اما فتح بدست سالار ماند سالار مرید ابو محمد چشتی ست مردم هر چند گفتند که بر تخت دهلی نشیند گفت مطلوب مرا بمثال امر الهی ست نه پادشاهی خطبه بنام محمود خواند وبقنوج برلب آب گنگ دائره لشکر کشید اجیپال بنیازمندی پیش آمد وملازمت نمود وبخدمت راهداری ممتاز گشت سالار دریا عبور کرد واکثر رایان اطراف را شکست داده در اطاعت اسلام آورد ودر ۴۲۳ ۱۷ شعبان بجهت شکار بهرایچ رفت وفرمود از اینجا بوی محبت می آید استقامت نمود وسوریج کند که معبد عظیم کفار بود هم فرمود باشی عظیم بنا راست رایان بدر ایان جنگی عظیم درمیان آوردند قضا کار دران معرکه روز یکشنبه وقت عصر ۱۴ رجب ۴۲۴ تیری بر شهرک سالار مسعود رسید کلمه شهادت گویان شربت شهادت چشید ودرهمان باغ دفن شد ورواج بت پرستی دادند تا آنکه حضرت خواجه معین الدین چشتی در ۵۹۳ در اجمیر در وقت رای پتهورا قدوم فرمود واسلام را از سر نو تازگی بخشید ولله الحمد انتهی جاهلان هندوستان مسیله بهرایچ میکنند وشرکها وکفرها باگور آن شهید بمیان می آرند واینچه از برای همه اولیا تصرف ثابت میکنند همچنان اعتقاد مشرکانه وارادت کافرانه بجناب او نیز دارند ووی وجمله اولیا، بهزار دل ازین حرکات دورند

شیخ نجم الدین کبری قدس سره از اجله مشایخ خوارزم ست از مریدان شیخ عمار بن یاسر واز شاگردان تلامذه محی السنه در زمان طلب علم باهر که مناظره کردی غالب آمدی چندانکه بطامه کبری لقب کردند بعده طامه اقتا و کبری ماند او را ولی تراش ازان گویند که در غلبه حال بهرکه نظر می افگند ولی میشد با فرخ جامه خود باو پوشانید وگفت ترا وقت دفتر خواندن نیست وقت آنست که سر دفتر جهان شوی وی گفته رسول خدا را صلعم بخواب دیدم التماس کینت نمودم فرمود ابو الجناب گفتم بتشدید یا بتخفیف فرمود مشدد دانستم که از دنیا اجتناب باید کرد

تجدید اختیار کردم وی پادشاه را بدعا نمود تا چنگیز خان برادر خروج نمود خلفا رخود را گفت بلاد خود ها
زود بدکه آتشی از سمت مشرق فروزان شده ست تا مغرب خواهد سوخت درین امت بجوان این فتنه واقع
نشده گفتند شیخ دعا کند تا این بلا مندفع گردد فرمود بلا مبرم ست دعا اثر نکند گفتند شیخ هم بیاید گفت
مرا حکم نیست همین جا شهید خواهم شد خلفا، بلاد خود ها رفتند چنگیز خان وکفار مغول در خوارزم در آمدند
خوارزم شاه بگریخت کشته شد مملکت تاراج گشت شیخ مقاتله کرد چند کفار را کشته پرچم کافری برکشید
ناگاه تیر قضا بر سینه رسید شربت شهادت چشید بعد از شهادت پرچم از دست شیخ باز کردن نتوانستند
تا که آنرا بر بندند در مناقب الاولیا گفته پرچم موی سر را میگویند مولوی روم گفت ؎

ما زان محتشمانیم که ساغر گیرند — نه ازان مفلسکانی بزلا غر گیرند
یکی دست می خالص ایمان نوشند — بیکے دست دگر پرچم کافر گیرند

شهادت شیخ در سنه سیصد و هژده هجری بود مجد الدین بغدادی خلیفه اوست

شیخ علی ابو الحسن مغربی قدس سره وی گفته در منامی گفتم الهی ترا کی شاکر باشم ندا آمد وقتی که غیر خود را
منعم علیه نه بینی گفتم چگونه که تو پیغمبران، وعلماء وملوک انعام کرده آواز آمد اگر پیغمبران نبودند راه از که می یافتی
واگر علمائی نبودند اقتدا بکه میکردی واگر ملوک نبودند ترا امین که کردی پس این همه نعمت من ست بر تو از
مقالات اوست رح باید که خوشی تو بیافتن مراد و برآمدن حاجات نباشد بلکه خوشی بدعا و مناجات وعرض
حاجات باشد والا از مجوبان باشی وفاتش در سنه ششصد و پنجاه وچهار واقع شد

مخدوم اخی جمشید راجگیری سالک صاحب جذبه بود گویند ارشاد از شاه شرف بوعلی قلندر یافت وبعضی
میگویند خلافت از مخدوم جهانیان داشت در اصل از قدوائیان اطراف لکنؤ بود از طرف پادشاه منصبی
داشت ترک کرده بمجاهده وریاضت پرداخت وفات او روز چهارشنبه دهم شوال در سنه هشتصد وچهل
ودو بوقوع انجامید راجگیر محله ایست انوشهر قنوج مدفن او انجاست وی صاحب لفظ ست والد مرحوم رضی الله
عنه در مجموعه ملفوظات او را بقلم خود نوشته از انجمله این ست که وی گفته او تعالی هرگز جاهلی را ولی نگرفته ودر
کتاب خود گفته واعرض عن الجاهلین پس اعراض از صحبت جهال واجب ست ؎

صحبت بد کار دیگر تبه میکند — دیگ سیه جامه سیه میکند

وهم وی گفته رجل ونصف رجل ولا شئ فالرجل الواصل ونصف الرجل الطالب ولا شئ طالب الدنیا

گفت طالب صادق را باید که قدم در متابعت شریعت حضرت رسالت صلعم زند و در اعمال پیروی او کند
و انچه وی صلعم فرموده ست ازان برابر سوزنی تجاوز ننماید و همیشه بر جادهٔ سنت مستقیم باشد و اگر کسی بر روی
دریا میرود یا در آتش درمی آید و خارق عادت بخلق مینماید و فریضه از فرائض الله عمدا ترک میدهد یا سنتی از
سنن محمد رسول الله صلعم نقصان میکند بدانکه او شیطان و ضال مضل ست و کرامت نمودن او استدراج اوست
و ذره دعوی کذاب ست اتقوا من الصوفیة الجهلة فانهم لصوص الدین و قطاع طریق المسلمین ؎

جنگ دجال از درون و رنگ ابدال از برون دام دزدان در ضمیر و رمز شاهان در خطاب

او را در ذم دنیا سخنهای بسیار خوب ست و کلام مرغوب میفرماید با چندین زهد اگر ذره محبت دنیا در دل وی
باشد هرگز لائق جوار حضرت پادشاه قدیم نگردد لواری في قلبه حبة من محبة الدنیا لا ذیقه حلاوة
محبتی لان الملوث لا یصلح للحظیرة القدسیة والحضرة الربانیة ؎

خمار عشق تو اندر دماغ ازان باقی ست که صورت لمن الملک هر زمان ساقی ست

بشر حافی محدث صوفیست و منتحل این طائفه علیه الما روایت نکرده گفت در خود شهوت آن می بینم اگر شهوت
در خاموشی بینم روایت کنم او را گفتند بغداد مختلط شده ست بلکه بیشتر حرام ست تو از چه میخوری گفت از همین
که شما میخورید گفتند باین منزلت چون رسیدی گفت بلقمه کمتر از لقمه و بدستی کوتاه تر از دستی و کسیکه خورد و
خفت و با کسیکه خورد و گریه برابر بود و حلال اسراف نپذیرد و هم وی گفته رسول خدا را بخواب دیدم فرمود
هیچ میدانی ترا از میان اقران چرا برگزیده اند گفتم نه فرمود از بهر آنکه متابعت سنت من کردی و صالحان را
حرمت داشتی و برادران را نصیحت کردی و یاران و اهل بیت مرا دوست گرفتی وی گفته سیاحت کنید آب
چون روان شود خوش باشد و چون ساکن بود متغیر شود یکی او را بخواب دید و پرسید خدا با تو چه کرد گفت یامرزید
و نیمهٔ بهشت مرا مباح گردانید و باجمله وی خلیفه جنید بغدادی ست مولدش مرو و مسکنش بغداد بود مردم گفتند
که با قونیه رویم گفت بسه شرط آنکه زاد نگیرید و از کسی نخواهید و اگر دهند نستانید گفتند همه کنیم اما اگر فتوحی رسد
رد نکنیم گفت پس توکل بر زاد حاجیان کردید گفتند پادشاه را که ظالم ست چرا وعظ نگوئی گفت خدا بزرگتر
ازان ست که پیش کسی که او را نداند یاد کنیم وی گفته سخت ترین کارها سه چیز ست سخاوت در تنگدستی
ورع در خلوت حق گفتن پیش کسی که از و بترسی گفت هر که عزت خواهد از سه چیز احتراز کند حاجت از خلق
خواستن و مردم را بد گفتن و بمهمانی رفتن او را بخواب دیدند و پرسیدند خدائتعالی با تو چه کرد گفت فرمود

چرا چندین می ترسیدی اما علمت ان اکرم صفتی

امام اعظم ابو حنیفه کوفی وی چنانکه در علم دین منصب امامت دارد همچنان در زهد و عبادت امام سالکان است توجه بقبلهٔ حقیقی داشت و روی از خلق گردانیده بر ترک قضا ممتحن شد و شکیبا ماند یکی از ظلمه بیامد و گفت مرا قلمی تراش گفت نتراشم گفت چرا گفت ترسم که از ان قوم باشم که حق تعالی فرموده احشروا الذین ظلموا وازواجهم کودکی را دید در گل مانده گفت گوش دار نیفتی کودک گفت افتادن من سهل ست اگر بیفتم تنها باشم اما تو گوشدار اگر پایت بلغزد همگنان که از پس تو آیند بلغزند و برخاستن همه دشوار بود امام را عجب آمد و یاران گفت زنهار اگر شما را در مسئله چیزی ظاهر شود و دلیلی روشن تر بنماید در ان متابعت من نکنید و تقلید من تحقیق خود را مانید شیخ عارف فریدالدین عطار گفته و این نشان کمال انصاف ست تا الاجرم ابو یوسف و محمد بسی اقوال دارند در مسائل مختلفه انتهی گویم برین اساس حنفی کسی ست که اتباع دلیل میکند نه پیروی قال و قیل مردی مالدار حضرت عثمان را دشمن داشتی امام او را گفت خواهم که دختر ترا بفلان جهود دهم وی گفت تو امام مسلمانان باشی روا داری که دختر مسلمانی بجهودی دهی من خود هرگز ندهم گفت سبحان الله روا باشد که محمد رسول الله دو دختر خود بجهودی بدهد آنمرد در حال دانست که سخن از کجاست توبه کرد و از ان اعتقاد برگشت گویند خلیفه عبدالملک را در خواب دید و پرسید که از عمر او چند مانده ست وی اشارت کرد به پنج انگشت پیچیده پس تعبیرش نتوانست گفت از امام پرسید گفت اشارت باین آیت ست ان الله عنده علم الساعة وینزل الغیث ویعلم ما فی الارحام وما تدری نفس ماذا تکسب غدا وما تدری نفس باي ارض تموت معاذ را دید گفت پیغمبر صلعم را در خواب دیدم گفتم این اطلبك فرمود عند علم ابی حنیفة گویم علم او اتباع دلیل و ترک تقلید بود کی تقدم و مناقب او بسیار و مجاهدات او بیشمار ست پوشیده نیست

محمد بن ادریس شافعی مطلبی وی شعبه شجر نبوی ست و شجر بوستان مصطفوی شیخ عطار میفرماید هم کریم زمان بود و هم جواد زمان هم افضل وقت و هم اعلم عهد هم حجة الاسلام و هم مقدم الائمه باصابت کرامت کرد او را که این کتاب حمل آن تواند کرد در پانزده سالگی فتوی داد احمد حنبل که امام جهان بود و شاگرد وی احمد گفت ما هر چه یاد داریم معانیش او میداند شافعی رسول خدا را صلعم در خواب دید فرمود کیستی گفت یکی از کودکان مطلب گفت نزدیک آی نزدیک شد آب دهن خود بگرفت و تا دهن بارکرد بدهن او انداخت نبی یاران را دید مناظره میکرد زبیده گفت ای دوزخی هارون گفت اگر من دوزخیم ترا طلاق ست از یکدیگر جدا شدند علماء

بغداد را حاضر کردند هیچکس جواب ننوشت شافعی را پرسیدند وی هارون را پرسید که هرگز بر هیچ معصیتی قادر شده و از بیم خدا استاده گفت بلی شافعی گفت و اما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هي المأوی یکی پیش از مرگ او در خواب دید که آدم علیه السلام بر در معبری گفت اعلم زمانه وفات کند چه علم خاصهٔ آدم ست وعلم آدم الاسماء کلها او را بعد از وفات در خواب دیدند و پرسیدند که خدا با تو چه کرد گفت مرا بر کرسی نشانید و زر و مروارید بر من افشاند و رحمت کرد

احمد حنبل امام سنت و مقتدای ملت ست عطار قدس سره فرموده هیچکس را در علم احادیث آن حق نیست که او راست در ورع و تقوی و ریاضت و کرامت شانی عظیم داشت و مستجاب الدعوة بود و جمله فرق او را مبارک داشته اند و از انچه شبهه بدوی افتر کردند مبرا و مقدس ست ذوالنون و بشر حافی و سری سقطی و معروف کرخی و امثال ایشان بسیار مشایخ را دیده بود امتحان او در قول بخلق قرآن و ثبات او بر عدم آن معروف ست روز مرگ او هجوم مردم بر جنازه از ملوک در گذشت و الوف گبر و ترسا مسلمان شدند محمد بن خزیمه گفته احمد را بعد از وفاتش در خواب دیدم پرسیدم خدا با تو چه کرد گفت بیامرزید و تاج کرامت بر سر من نهاد و نعلین بپایم کرد و گفت احمد این از برای آنست که قرآن را مخلوق نگفتی گویم او را مذهبی نبود جز حدیث و ببرکت همین حدیث رسید بجائیکه رسید و چندان مجتهدین که در طریقهٔ او بر خاستند در هیچ مذهب معلوم نیست و اگر هیچکسی نباشد مگر ابن تیمیه و ابن قیم از برای موازنه با تمام علماء زمان و اهل سلوک جهان کفایت ست خصوصاً وجود شیخ عبد القادر جیلانی در طبقهٔ او و الله اعلم

مالک بن انس امام دار الهجره ست و امامی از ایمهٔ مذاهب در تذکرة الاولیاء ذکر او نکرده با آنکه سلام امام را برده ترجمهٔ شریف او چندان ست که این نامه متحمل آن نمیتواند شد در اتحاف وجزآن ببسط نوشته ایم وی گفته حق تعالی فرموده قالوا حسبنا الله ونعم الوکیل خواستم که مضمون این کلمه نقش ضمیر من باشد پس در نگین خاتم آنرا کنده کرد و بر دروازهٔ خود این کلمه نوشته بود ماشاء الله پرسیدند چرا چنین کردی گفت او تعالی فرموده ولولا اذ دخلت جنتك قلت ماشاء الله وجنت من خانهٔ من ست خواستم که هر بار که بخانه در ایم این کلمه بیاد من آید و بر زبان من رود خانهٔ او در مدینه خانهٔ ابن مسعود بود و مجلس او در مسجد نبوی مجلس عمر فاروق وی گفته من تمام عمر با سفیهی و سبک عقلی همنشینی نکرده ام امام احمد گوید این امر عظیم ست که جز از مالک دیگری را میسر نشد و این بیت بسیار می خواند ؎

وخیر امور الدین ما کان بسنة وشر الامور المحدثات البدائع

در اتباع سنت و سد ذرائع بدعت آیتی بود از آیات خدا وی گفته لیس العلم بکثرة الروایة انما هو نور یضعه الله فی القلب واین کلمه تحقیقی دارد بس عمیق هارون رشید خواست تا بخانهٔ او آمده اطفال او را روایت موطا کند گفت العلم یوتی ولا یاتی شافعی شاگرد اوست واحمد شاگرد شافعی ست عمر شافعی در خواب دید که کسی میگوید که امشب آنکه از همه زمینیان در علم وفقه افزون بود بمرد چون آنشب راشمردند شب وفات او بود نزد وفات خود میگریست پرسیدند این گریه چراست گفت دوستدارم که فتوی نمیدادم بر هر مسئله که از رای خود گفته ام مرا تازیانه می بایست زد در احیاء العلوم حکایات زهد وسلوک او بسیار آورده ووی اول کسی ست که در حدیث کتاب موطا جمع نموده واین کتاب اوکتابی مبارک قدیم ست وهمه محدثان جهان درین باب متطفل او یند رحمهم الله تعالے اجمعین

سید عبد الرحمن بن سلیمان الاهدل سعد بن عبد الله سهیل در ترجمهٔ او کتابی مفرد نوشته وفتح الرحمن فی مناقب سید عبد الرحمن نام وی گذاشته اورا اجازتی ست از برای بنی شوکانی وی گفته العلم ذباب احمر جید شفاء والاخضر داء یعنی چیزی نیست که اورا اصلاحی وفسادی پیش نیاید وبحسب عینیات گاهی خیر ست وگاهی شر وهم وی گفته لیس العلم بلقلقة اللسان ولا بطول الاطناب وبدیع البیان ولا فی الکرار لیس الکثیرة والمجلدات الضخیمة انما العلم ما افادته الملکة التامة والرسوخ وکان مما ینفع صاحبه هدایة وبقربه الی رب العالمین وی گفته در قوله تعالی الذین یومنون بالغیب اشارت بسوی علم عقائد ست ودر قوله ویقیمون الصلوة اشارت بسوی علم فقه ودر قوله ومما رزقناهم ینفقون اشارت بسوی علم تصوف وی گفته السلامة کل السلامة فی الحافظة الکاملة علی الفاظ الکتاب والسنة واستفادة العلوم والاسرار من الفاظهما فهذا هو الصراط المستقیم واما جعل ما فهم من کتاب الله وسنة رسوله وروی بالمعنی هو الاصل الاصیل وجعل الاستفادة منه فمرتبة دون المرتبة الاولی وگفته واذکر ربك فی نفسك این را معنی قریب آنست که من عرف نفسه عرف ربه یعنی هر که نفس خود را بحدوث شناخت رب خود را بقدم شناخت ومن عرف نفسه بالفقر عرف ربه بالغنا ومن عرف نفسه بالسنة والنوم عرف ربه بانه لا تاخذه سنة ولا نوم فمن عرف حقیقة نفسه بالکشف الربانی والتوفیق عرف ربه فمعرفة النفس بارمعرفة الله عز وجل فمن عرفها حق معرفتها فقد ذکر الله فی نفسه

علی بن حسام شاذلی چشتی معروف بعلی متقی در معرکهٔ هزیمت سلطان بهادر از همایون پادشاه بحرین رفت شیخ ابن حجر مکی هم استاذ و هم مرید اوست در حالت احتضار حکم کرد که تا حین انزهاق روح مقابله کتاب جامع کبیر از دست ندهند شیخ گفت سبحان الله الی الان یصنف کتب الحدیث والی هذا الوقت یصححها ویتتبع سنن رسول الله صلعم وی گفته که انچه از وجه حلال کسب کنند هرگز ضائع نشود و اگر آزاگم کنند باز یابند **اتحاف التقی فی فضل الشیخ علی المتقی** کتابی ست که خلیفهٔ ایشان عبدالوهاب متقی در مناقب ایشان نوشته و دران گفته توفی فی ۹۷۵ و شیخ عبدالحق دهلوی در زاد المتقین فی سلوک طریق الیقین بابی در حال و مآل وی عقد کرده و محمد طاهر فتنی بمدح او در عنوان مجمع البحار پرداخته و بالجمله بسی بزرگ و عالم و عارف کامل بود و در باب کتب حقائق و اشارات توحید و امثال آن از کلمات شطح و طامات طریقه ایشان سکوت و تسلیم بود و در اعتقاد سماع همان تفصیل و تقسیم بود که در کتب متقدمین قوم ست و در عمل آن توقف و اجتناب داشتند جوامع سیوطی را برابواب فقه ترتیب بخشیده گفته اند للسیوطی منة علی العالمین وللعلی منة علیه شیخ عبدالوهاب گفته خانه دیدم در وی شیخ علی متقی نشسته و انبار و جداول مختلف در صغر و کبر در صحن خانه جاری اند اشارت بنهری کردند که این جامع کبیر ست و بنهری دیگر که این جامع صغیر ست و بجدولی اشارت نمودند که این فلان رساله ست و بجدول دیگر که این فلان مقاله ست همچنین کتب و رسائل خود را نام بردند و هریکی را بنهری و جدولی تعیین نمودند

عبدالوهاب متقی خلیفهٔ اوست ترجمهٔ او در بابی مفرد در زاد المتقین نوشته و گفته طریقهٔ ایشان در تصوف اتباع شریعت و تحکیم کتاب و سنت و استقامت بر آداب طریقت و کتمان اسرار حقیقت و تصحیح نیت و حفظ ورد و تعلیم علم و تکلم بر قدر عقول و تسلیم حال و اقتصاد در عمل و احتیاط در جمیع احوال ست و می گفته طریقتنا کما قال النبی صلعم کل مفید یفید لکل مستفید و هم وی گفته مشایخ ما ذلیه گفته اند المقصود موافقة الحق لا مخالفة النفس یعنی اگر شهوت نفس باطاعت حق موافق افتد زهی سعادت این موافقت بحکم مخالفت شیر باشکر دارد ؎

لذت همه در مناسبتها ست از شیر دل شکر کشاید ؎

می فرمودند علی صحیح که بران اطلاع افتد لااقل یکبار خود عمل بدان می باید کرد تا باری از جملهٔ عاملان آن عمل باشد اینمعنی را از دست نباید داد وی گفته ازان باز که باصرهٔ ما رفته ست عجب حضوری نصیب ما شده ست در مدة العمر انچنین خلوتی نیافته بودیم شیخ عبدالحق گفته بعد از حصول وداع انا نحضرت صلعم و قدوم بمکهٔ معظمه چون بخدمت

ایشان رسیدم خوشحال شدند و مبارکباد گفتند و فرمودند الحمد لله که باری بمشاهدهٔ آثار و ملاحظهٔ انوار آنحضرت صلعم مشرف شدید و این دو بیت فرو خواندند ؎

یا عین ان بعد الحبیب و دارہ ۔۔۔ و نأت مراحله و شط مزارہ

فلقد ظفرت من الزمان بطائل ۔۔۔ ان لم تزاہ فطن ہ آثارہ

و در وقت وداع پیراهن خاصه عنایت کردند و فرمودند که این خرقهٔ شیخ عبد القادر ست و شمار انجدا سپردیم و دعا و وداع خواندند ؎

دلی از سنگ باید بسر راه وداع ۔۔۔ که تحمل کند آن لحظه که محمل برود

ابو الحسن بکری جامع علم و عمل بود و هو ممن یتفق علی ولایته و جلالة شانه شیخ عبد الحق گفته در علم پایهٔ اجتهاد داشت و با وجود آن دائم نظر در کتاب میگماشت و هرگز کتاب از دست او مفارقت نکردی

زین العابدین حفید اوست وی گفته در بعض مجالس نعتقد ان ابا بکر افضل من علی و لکن المحبة و الانجذاب شیء آخر و میگفت مواهبنا کلها علی ید سیدنا علی و هم وی گفته نعتقد ان الفضیلة بین الاصحاب علی ما ذکره العلماء و هذا هو المذهب و لکن للقوم ذوقا و حالا آخر یجدون و یدرکون به اشیاء

ابو بکر بن سالم یمنی حضرمی هو ممن جمع بین العلم و الحال و الولایة و السیادة له کلام عال و اشعار فائقة فیما ینبی عن حاله و مقامه وی قصیدهٔ ابن فارض را معارضه کرده و در ان گفته ؎

فلولا وجود السر ما کان کائن ۔۔۔ فقمت بذاك السر کل البریة

تمسك بنا و الزم دقائق حسننا ۔۔۔ و زدني بصرف الود تسعد و زدني

ولي شرف بالمصطفی سید الوری ۔۔۔ بنسبته فقنا جمیع الخلیقة

و صل علی الهادي النبي و آله ۔۔۔ و اصحابه و التابعین بجملة

شیخ احمد ابو الحرام از اکابر علماء و عرفاء مدینهٔ منوره ست پسر او فوت کرد گریستند وی گفت ای پدر گریه مکن اگر من رفتم غم نیست تو باقی بمان که در وجود تو نفع خلق ست و این آیه برخواند اما الزبد فیذهب جفاء و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض شیخ در ازالة المتقین گفته اکنون چون باین آیه میرسند گریه میکردند و قصه فوت پسر یاد می آوردند

شیخ محمد بهلنسی از دیهات مصر ست و از دیهات عصر بمکهٔ معظمه توطن کرد شاگرد رملی شاگرد سیوطی ست

وی میگفت که عمل من بر اکثر کتب احادیث ست از صحاح و در مسائل فقه اجتهاد و استنباط کردی

شیخ عیسی مغربی متوطن مدینهٔ منوره شیخ عبدالحق دهلوی او را بعد تیکه عربان دارند بگفت لا تعنفوا من دجاکم فرمود سبحان الله لست انت ممن تنسی در زاد المتقین نوشته دیوانه بود که در مسجد حرم می آمد و نخنان غریب می گفت در پیش باب کعبه پائها دراز کرده خواب میکرد گویا که خانهٔ پدرش هست از مشاهدهٔ او حالتی عجیب و ذوقی غریب دست بهم میداد بعده گفته این فقیر هر بار در طواف بر پای او بوسه میزدم و میگذشتم و وی در خواب نابود

خوش آنکه زمی مست شوی بیخبر افتی پنهان ز تو من بوسه زنم آن کف پا را

و بعده گفته یکی از غرائب اوقات و حالات آنمقام شریف طواف نیم شبی ست و تجلی خاص و عظمتی مخصوص بر در و دیوار آنمقام می افتد که تعبیر ازان جز بلسان وقت ممکن نگردد معنی بی کم و کیف که میباشد در حال آنخانه مدرک میگردد و مشاهده می افتد تا آنکسانی که بصاحب خانه آشنا باشند چه میدیده باشند خدا داند که دران در و دیوار چه عظمت نهاده اند و ذلک سر عظیم انتهی گویم درین فهمیدن این حقیر نیز همزبان حضرت شیخ رحمه الله تعالی ست در حالت طواف نیم شبی این برکات و آثار را بچشم سر خود دیده اللهم ارزقنا بامرة اخری دیگر **زنی** بود غالب آنست که از دیار یمن بود ضعیفهٔ کبیر السن در وقت دعا گریها میکرد و شوقها مینمود گویا تمام خانه را در شکم خواهد فرو برد دیگر **حبشی** بود که بحرم می آمد و برای خود اذان و اقامت میگفت و نماز میکرد و تمام شب بالکعبه در سخن بود و الله اعلم شیخ عبدالحق دهلوی گوید در مدینهٔ مطهره از جنس مجاذیب کمتر دیده شد غالب بر حاضران آنمقام و ساکنان آن بلده سعادت فرجام ادب و وقار و تواضع و انکسارست و وجود مجاذیب در مکه معظمه بسیار و با وجود آن مردی یمنی بود مجذوب مشکل در عین هوای زمستان با آن سردی هوا که دران مقام شریف میباشد جاهارا از بدن برکنده در یک ازار میگشت و در مسجد شریف می آمد و نخنان غریب با اداهای نادر و شیرین میگفت و با حاضران خطاب میکرد و تحریص بر رعایت ادب و حضور و توجه بجناب نبوت صلعم مینمود و اشاره بحجرهٔ شریفه میکرد و میگفت هذا رسول الله صلعم جالس فیه و حاضر فیکم و انتم بین یدیه فتادبوا معه و شاهدوا جماله هذا رسول الله هذا چنان مینمود که گویا بحس بصر آنحضرت را می بیند و بالجمله هیچکس را در مدینهٔ منوره اشارت بجانب آنحضرت صلعم جز حسی نیست و در محاورات غیر هذا رسول الله و هذا نبی الله نمیگویند و در مسجد شریف آواز بلند نمیکنند روزی از ترهٔ فروشی می شنیدم که میگفت و ترهای خود را آب می پاشید یا برکة النبی تعالی و انزلی ثمرک تعالی و جنازه میت را بر در حجرهٔ شریفه می برند و ساعتی می ایستند و استغفار و استشفاع مینمایند و یکی از اوقات ذوق و حضور وقت

خطبه ست که خطیب در اثنای خطبه روئی خود را گردانیده بجانب آنحضرت صلعم می بیند و میگوید هذا النبی صلعم
قال گویم انچه من شنیده ستم از خطیب این لفظ ست صاحب هذا القبر المطهر و المرقد المعطر و مانند آن
وحق آنست که اینجا هرچه گویند کمتر ست و انچه بسیار سرایند مختصر یا بی هو اولی صلعم

میر زکریا اصل وی از هندست و نشو و نما در بلاد یمن یافته بعد از ان بمکه معظمه شتافته و توطن گزیده
و با فادهٔ علم حدیث شریف کمر بسته یکی او را پرسید چه سرست که حق سبحانه دلهای خلائق را رجوع بخانه کعبه
داده و میلان ارواح مومنان بوی کرده گفت روح اعظم و عقل کل را که این عقول افراد یه و ارواح جزئیه
از وی استفاده و اقتباس دارند تعلق باین خانه داده اند از انست که تمام عقول و قلوب را میلان و رجوع
بسوی اینخانه گویم ؎

زجام مهر بود همچو ماه مستی ما بقدر وصل شود جوی یار هستی ما

حاجی نظر الله بدخشی از مردم سلوک ست در مکه معظمه ساکن بود وی گفته درین جبال مکه معظمه و نواحی
آن که می بینند بارها نهاده اند که آسمان طاقت برداشت آن نتواند داشت و یکی از نامهای این بلدهٔ عظیمیه
مکه ست لانها تمك الرجال ای تذلهم و تقصمهم سکونت اینمقام مردم را پست و پامال کند و از هستئ او
چیزی باوی نگذارد خاصیت این مکان اینچنین واقع شده که جمیع انوار و آثار اینجا محو و متلاشی میگردند ولیکن
در اینجا آنچنان باشند که آحاد الناس و لهذا عقاقیر را درین شهر آن تندی و تیزی نبود که در جاهای دیگر ست

مولانا نظر الله شیرازی از صلحاء وقت خود بود و عالم بعلوم دینیه تمام عمر بزهد و توکل و عبادت گذرانیده
و قوت از وجه کتابت کرده و از جهت تقوی از شبهات و جوه اوقاف و وظائف را قبول نکرده یکباری در
بغداد او را امام میگردند گفت آن وظیفه بر من چنان دشوار آمد که گویا کفر و شرک ست و همچنین اگر کسی پیش ما
چیزی می آرد چنان مکروه مینماید که گویا برای کشتن ما می آید و اگر یکی کارد بر حلق ما اندآسان تر ازان مینماید که زر
در دست نهد یکباری ایشان نقل کردند که امام ابوحنیفه پیش مالک چیزی خوانده اند و استماع حدیث نموده
شیخ عبدالحق دهلوی گوید چون این حکایت پیش فقیر غریب نمود روز دیگر که بملازمت مولانا رفته شد گفت
که از شما بوی تعصب می آید در واقع اگر امام ابوحنیفه از مالک استماع حدیث کرده باشد چه نقصان دارد این
تعصب چیزی نیست و اعتقاد ما این ست که هر کمال ولایت و قرب الهی که بایزید و جنید را حاصل ست
ابوحنیفه و شافعی را نیز میسر علاوهٔ فقه و اجتهاد

عبدالله سندی از اصحاب ملا متقی ست و شاگرد ابن حجر مکی در علم عربیت استفاده میکرد و اکثر احوال میگفت اعربوا لناطق الکلام دانشمند بود و مرد خدا از هیچکس طمعی و با هیچکس کاری نداشت ؎

بهشت انجا که آزاری نباشد کسے را با کسے کاری نباشد

برای خدا درس و افاده نمودی و تصحیح کتب حدیث کردی نسخهٔ مشکوتی بدست خود بغایت صحت نوشته و ورق ورق ساخته تا بسیار کس در یک مجلس ازان استفاده نمایند انتساخ میکرد و میگفت که در تمام عمر خود کاریکه کرده ام این مشکوة ست امید دارم که خدا تعالی مرا بدان بخشد مات رح فی ۹۶۰

میان خدا بخش دکنی فقیر هندی ست پنجاه سال مجاور مدینهٔ رسول بود از افراد این راه و مردان این طریقه ست شیخ عبدالحق دهلوی روزی قوال ملتانی را همراه گرفته بملازمت او رفت وی همان لفظها را بنیاد کرد ایشان خاموش نشسته بودند شیخ گفت که این سرود عجب چیزیست موثر و رباینده سر بالا کرد و بعظمت تمام گفت بلی بدعتی ست که بعد از پیغمبر خدا صلعم پیدا شده شیخ گفت این ضعیفان و مسکینان که حالت ذاتیه نداشته باشند چه کنند حیلها برانگیزند و دست و پای زنند تا مگر سرگرمی در وقت پیدا شود مثل کسیکه اشتهار طعام غالب ندارد اچار و مانند آن بخورد تا بامداد آن رغبتی در کار شود یا مرد ضعیفی که قوت شهوت او سست افتاده ست زن را بزیور و خوشبو آرایند تا شهوتی حادث گردد و آن قوت و حالت کامل کجا یافت شود بی حیله و تکلف پس باین چیز ها دائم در ذوق باشد شیخ گوید امثال این کلمات از فقیر در غلبهٔ حال سر بزد وی گفت خدا سلامت دارد شما اینجا از برای تاراج خزائن جواهر آمده اید معمور باشید

شیخ احمد شناوی وی پسر علی بن عبدالقدوس بن محمد عباسی ست جامع بود میان علم شریعت و حقیقت علم حدیث از شمس رملی و پدر خود و محمد بکری گرفته و از سید صبغة الله خرقه پوشیده و بدرجات عالیه رسیده وی گفته لو کان الشعرانی حیا ما وسعه الا اتباعي وهم وی گفته عهدنا بحفظ وان لم نحفظ در انسان العین فی ذکر مشایخ الحرمین نوشته که قبول بیعت را در عرف متاخرین اهل حرمین اخذ عهد گویند یعنی هر که مشایخ صوفیه بیعت او قبول کردند برکت مشایخ آن طریقه چه احیا و چه اموات شامل حال وی میشود روزی در حجرهٔ خود خفته بود دوزغی را دید که بر دیوار حجره میرود بحکم شرع خواست که او را بکشد شهود وحدت این داعیه را مضمحل ساخت باز خواست که او را بکشد باز شهود وحدت آن داعیه را مضمحل ساخت بالجمله میان این دو خطره متردد شد و بآخر امتثال شرع را مصمم ساخته سنگی بجانب او انداخت آن سنگ خطا شد و دوزغ بگریخت بسیار خوشوقت شد

وگفت الحمد لله الذي جمع لنا بين الامرين شیخ احمد قشاشی عقب این حکایت گفت اگر من انجا می بودم هیچ توقف نمیکردم وسر آن وزغ را بسنگ می کوفتم شیخ احمد ولی الله دهلوی گفته مراد قشاشی آنست که وحدت در حقیقت بوجهی واقعست که با کثرت و احکام آن هیچ تنافی ندارد گو آب و نار همه در وجود یکی باشند اما چون هر یکی فرازهٔ فیض خاصی باشد و مظهر استعدادی خاص آمد آب از آتش معدوم شود و آتش از آب منطفی گردد حکم شرع در ضبط احکام این کثرت ست و شهود کامل آنست که آن وحدت کثرت را منافی احمت نکند و نه کثرت وحدت را توفی رحمه الله تعالی فی ۱۰۲۸ سنة و دفن بالبقیع

شیخ احمد قشاشی وی پسر محمد بن یونس ست اصلش از قریهٔ دجانه مضاف بیت المقدس بوده بسیار بزرگ بود قشاشی ازان گویند که برای ستر و اخفا در مدینه قشاشه فروختی و قشاشه سقط متاع را گویند چون دوات و پاپوش کهنه و مانند آن وی امام ست در علم شریعت و حقیقت چون در حقیقت سخن گفتی بآیات و احادیث آنرا مبرهن کردی شنا وی چون او را دید گفت مرحبا بمن جاء یقتبس منا علوما بخط وی یافته شد الذي یتحقق وجدانه ان الخمیة الخاصة مرتبة الهیة ینزل بها کل احد حسب وقته و زمانه غیر منقطعة ابد الآباد الی ان لا یبقی علی وجه الارض من یقول الله الله لعدم خلو المراتب الالهیة عن القائمین بها سید محمد بن علوی بوی نوشت رایت النبي صلی الله علیه وسلم یقول لي سلم علی احمد القشاشي و بشره بالشفاعة و فردای آنروز آمده گفت رایت النبي صلی الله علیه وسلم ثانیا و سمعته یقول لي سلم علی احمد القشاشي و قل له انه جلیسي في الفردوس گویند چون ذکر مقامات درمیان آمدی گفتی نحن لا مقام لنا لانا من اهل یثرب و قد قال تعالی یا اهل یثرب لا مقام لکم گویا اشارت میکرد بمقام بی نشان و آنکه وی بر قدم حضرت خاتمیت ست صلعم یکی از عجائب روزگار قشاشی آنست که قرآن شریف بتمامه در سنام بر حضرت پیغمبر صلعم خوانده بود و همچنین مقدمهٔ عثمانیه در فقه مالکیه شیخ ابراهیم گفته روزی وی بر خاطر من سخن گفت بدلم خطور شد که کاش این معامله پیش از یوقت بودی قشاشی بمن التفات کرد و فرمود لو شاء الله ما تلوته علیکم ولا ادراکم به و مثل این اشراقات از وی بسیار روایت کرده اند و سیرت وی آن بود که نه بر نمط فقهای زمانه بودی و نه بر وضع زهاد متقشف بلکه بر طریقهٔ توسط و بی تکلفی که نهج سنت همان ست و هرگز بخانهٔ امرا نرفتی و اگر ایشان بخانهٔ وی آمدندی بخوشخوئی و بشاشت تلقی کردی و بقدر منزلت هر یکی معامله فرمودی و کریم قوم را بمزید اکرام مخصوص نمودی و امر بمعروف بنهایت لین ادا کردی و زائران خود را از نصیحت خالی نگذاشتی شیخ عیسی مغربی

گفته ما خرجت من عند القشاشي قط الا والدنيا في عيني احقر من كل حقير ونفسي اذل من كل ذليل ولو تكرر دخولي عليه مرات تو فی رح فی شعشنہ

سید عبدالرحمن ادریسی مشہور بمحجوب مولدش کمناسہ ست از بلاد مغرب مصر و روم و شام را سیاحت کرد بعدہ سالہا بحرمین مجاورت نمود و بیمن رفت تا اولیاء انجا را زیارت کند زیرا کہ میگویند الیمن بینبت فیہ الاولیاء کما ینبت فی الارض البقل و او را با ایشان وقائع عجیبہ و صحبتہای رنگین پیش آمد و بعد ازان بمکہ باز آمد و حل اقامت انداخت اہل مکہ از وی مستفید شدند و خرقہ پوشیدند از وی کرامات بسیار روایت کنند ہر کہ با وی نشستے مفارقت دوست نداشتی بحسن عذوبت گفتار و نیک خلقی او و عاقل بود و قوی الفطانہ و ہر کہ بزیارت او آمدی بقدر استعدادش بر وجوہ خیر دلالت میکرد از درود و تلاوت و استغفار و اوراد و ہر کرا استعد دانستی بر مطالعہ کلام صوفیہ تحریص فرمودی محجوبش ازان لقب کردند کہ نزدیک سماع روئی خود می پوشید چون گرم میشد پردہ از چہرہ می افگند انوار عجیب ظاہر میشد و اثر وی در مجلسیان در میگرفت

محمد بن علاء بابلی حافظ حدیث بود در زمانہ خود استاد مصر و حرمین و باخلاق مرضیہ متصف در مبدء حال شب قدر را دریافت و بعض آثار عجیبہ آنشب مشاہدہ نمود در انوقت دعا کرد کہ بارخدایا ما را مانند حافظ ابن حجر عسقلانی گردان این دعای وی مستجاب شد وی گفتہ لا یؤلف احد تالیفا الا فی احد اقسام سبعۃ اما ان یؤلف فی شیء لم یسبق الیہ یخترعہ او شیء ناقص یتممہ او شیء مغلق یشرحہ او طویل یختصرہ دون ان یخل من معانیہ بشیء او شیء مختلط یرتبہ او شیء اخطأ فیہ مصنف یبینہ او شیء متفرق یجمعہ والا کان اضاعۃ الوقت بمصداق حدیث نبوی صلعم نضر اللہ امرأ سمع منا الحدیث از جلالت و عظمت و بزرگی و احترام امری عجیب دادہ شدہ بود شرفاء و باشوات و وزراء ہمہ بوی تبرک می جستند و از قول وی انحراف نمی توانستند و بر تلاوت قرآن عظیم مواظبت داشت در شعشنہ از دنیا برفت بابل دہلی ست بمہر رحمہ اللہ تعالے و ایانا بمنہ و کرمہ

شیخ عیسی مغربی عالم کامل بود و جزائر و قسطنطنیہ و مصر را پی سپر کردہ متجرد شد و بمکہ وطن گرفت سبحی دارد مقالید الاسانید نام استاذ جمہور اہل حرمین ست و یکی از اوعیہ حدیث و قراءت سید عمر با حسن در حق وی گفتی من اراد ان ینظر الی شخص لا یشک فی ولایتہ فلینظر الی ہذا از عمل بر سنت و مواظبت حضور جماعہ و کثرت طواف و صیام و قیام چیزی عجیب او را روزی شدہ بود و متوسط بود در جمیع امور نہ مبالغہ داشت

ونه تساهل میکرد احزاب شاذلیه را لازم گرفت تا آخر عمر و آن طریقه بروی غلبه داشت و در ۱۱۳۸ برفت از دنیا

محمد بن محمد بن سلیمان مغربی حافظ حدیث بود و جامع فنون علم ریاست دین و دنیا هر دو جمع کرده طریق تصحیح کتب حدیث و اتقان در معرفت آن بحرمین وی آورده استاد جمهور اهل حرمین و یکی از ثقات متبحرین بود شیخ تاج الدین قلعی گفته وی چنانکه علم روایت بکمال داشت صناعات عجیبه و علوم غریبه نیز میدانست و مصداق قوله تعالی وزاده بسطة فی العلم والجسم افتاده بود و عقل معاش نیز بکمال داشت بآخر حل و عقد مکه بوی افتاد و حاسدان راه یافتند و شدا نچه شد شیخ احمد ولی الله دهلوی رح از وفد الله ابن شیخ مذکور اجازت جمیع مرویات والدش حاصل کرده بحق اخذه عن والده قراءة وسماعا ونیز موطا را تمامه بروی خوانده بحق سماعه لجمیعه من الشیخ حسن العجیمی وغیره من المشائخ وگفته والحمد لله

شیخ ابراهیم کردی عالم بود و عارف و شیخ حدیث و پیر طریقت سیاحتها کرده و تالیفها نموده و قشاشی را ملاقات کرده و هر یکی را بدیگری خصوصیت عجیب پیدا شد زبان فارسی و کردی و ترکی و عربی همه میدانست و بتوقد ذهن و تبحر علم و زهد و تواضع و صبر و حلم متصف بود استاذ پادشاه روم که آنرا خواجه گفتندی بزیارت مدینه منوره آمد و با جماعه کثیر از علما روا بهت عظیم بصحبت شیخ رسید و گفت من در شام بدعتی آشکارا دیدم در قلع و قمع آن سعی بلیغ کردم فرمود آن بدعت چه بود گفت ذکر جهر در مساجد میکردند شیخ این آیه برخواند ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه وسعی فی خرابها قیافه خواجه متغیر شد و بروی بغایت دشوار آمد و بعض بقول فقیه که از فتاوی قاضی خان وغیره نوشته بود از جیب برآورده بدست شیخ داد شیخ گفت اگر تقلید بخن میگوئید من مقلد کسی ام و شما مقلد کسی حجت شما بر من لازم نیست و اگر از تحقیق سخن میگوئید اینک گوی و میدان و عنقریب دران باب رساله نوشت و شبهات خواجه را قطع کرد یاران شیخ از تغیر مزاج خواجه که در دولت عثمانیه پایه بلند داشت ملاحظه کردند و گفتند چندین مبالغه در رد مناسب نیست شیخ گفت از حق نتوان گذشت هر چه شود گو شود آخر الامر خواجه و اصحاب وی سخنی نتوانستند و مبهوت ماندند و کلمه الحق یعلو ولا یعلی بظهور پیوست گوییم ذکر جهر ذکر متواتر و ثابت است در هر جا همان باید کرد که انجا آمده و باین طریق حاصل میشود و جمع میان روایات و قصر عمل بر مورد و الله اعلم

شیخ یحیی شاوی بحرمین آمده بود با شیخ ابراهیم ملاقات کرد بعده بروم رفت و زیر روم که معتقد شیخ بود ویرا گفت کیف وجدت شیخنا ابراهیم وی گفت وجدته مجسما و زیر بخشم آمد و او را از ان مجلس باهانت

بدر کرد یحیی را با شیخ حقد قوی افتاد خواست که بقصد ایذا بحرمین آید این قصه را بسمع شیخ رسانیدند فرمود یحسبه حابس الفیل آخر چنان شد که در راه بگذشت و بالجمله سیرت شیخ آن بود که از زی صوفیه و متقشفهٔ روزگار هیچ تکبیر عمامه و تطویل اکمام و لباس خوخ و کاوک بیزار بود ثیاب متوسطه و عمامهٔ متقاربه و کوفیهٔ لاطیه چنانکه عامهٔ اهل حجاز عادت دارند می پوشید و هرگز اظهار حیثیت نقصد در مجلس و تقدم در کلام و امثال آن نمیکرد و افادهٔ وی اصحاب خود را بر هیئت مناظره و مباحثه می بود میگفت اما هو کذا او کذا الیس یفهم من کذا کذا او کذا و چون در مسئله با وی ادنی مراجعت کردندی متوقف میشد تا آنکه بطریق انصاف و تحقیق رفع آن اشکال نماید عبد الله عباسی گفته کان مجلسه روضة من ریاض الجنة و نزد تقریر مسائل حکمت البته حقائق صوفیه در ضمن آن ذکر کردی و کلام صوفیه را بر تحقیق حکما ترجیح بیان نمودی و گفتی هولاء الفلاسفة قاربوا عثروا علی الحق و لم یهتدوا الیه یکی از خطبا در تاریخ وفاتش گفته والله انا بفراقك یا ابراهیم لمحزونون

شیخ حسن عجیمی یکی شیخ حدیث و جامع فنون و فائق در فصاحت و حفظ و جودت فهم بود صحبت و استفادهٔ وی از شیخ عیسی مغربی ست اگرچه مشایخ بسیار را مثل قشاشی و بابلی و زین العابدین دریافته و حنفی بود اما در سفر جمع میکرد و در میان ظهر و عصر و میان مغرب و عشا و در حالت اقتدا فاتحه میخواند و وصیت میکرد که نساء خود را تنگ نگیرید بلکه بعضی از رخص حنفیه ایشان را فرمائید تا نماز توانند کرد در انسان العین گفته غرض آنست که با وجود این همه علم التزام مذهب معین در جمیع امور لازم نمیدانست و تلفیق جائز میداشت بی ملاحظه آنکه حقیقی متمنعه نزدیک فریقین متحقق شود یا نه انتهی گویم پیش ازین صد سیزدهم اکثر اهل علم از عرب و عجم همین شیوهٔ مرضیه گذشته و بوده اند و اینچنین تقیید بتقلید که امروز نمایان شده در ایشان دیده و شنیده نشده الا من لا یعتد به شیخ ابو طاهر مدنی گفته لم یکن سیدی حسن العجیمی بجمیل و کانت فی عینیه هنة و کان مع ذلك اذا قرئ الحدیث رُئی علی وجهه الانوار و صار کاجمل من رُهی فی الدنیا و ذلك سر قوله صلعم نضر الله امرأ سمع الحدیث اسانید خود در رساله ضبط کرده از انجا قوت تبحر وی معلوم توان کرد وی گفته یقول الناس لو ان العالم نصف العالم و صدقوا فان العالم له نصفان عالم و لم و لیس لواحد منهما معنی فکانهم قالوا لو ان العالم لا معنی له هر سال بماه رجب بزیارت مدینهٔ مشرفه می آمد و در مسجد نبوی کتابی از کتب ستة بطریق سرد ختم میکرد قاری وی شیخ ابو طاهر می بود و اهل مدینه از وی روایت میکردند و اگر دیگری قرارت میکرد خوش نمی شد رحمه الله تعالی

شیخ احمد نخلی جامع بود میان علم ظاهر و باطن و صحبت بسیاری از مشایخ طریقه و علماء شهر دریافته و منزقه
از محبوب و محمد رومی و عبد الله سقاف و میر کلان لحجی پوشیده و حدیث از بابلی و شیخ عیسی مغربی و طبقه ایشان
روایت کرده و تسلسل در سماع بخاری و موطا حاصل نموده و از اول نشو و نما بصلاح و محبت علم و التزام صحبت
علماء و اعتقاد مشایخ و تثبت بر اعمال و اشغال ایشان متصف بود و مشهور است ببرکت و استجابت دعوات
غرضکه یکی از اعیان مکه معظمه بود رحمه الله تعالی زیرا که ابتدا بطریقه خلوتیه بود از شیخ عیسی بن احمد بن علی و صیل
دلش بطریقه نقشبندیه بود بمدینه منوره رفت بعد از نماز جمعه آنحضرت صلعم را بخواب دید که میفرماید هذه
سجادة الشیخ تاج اجلس علیها گفت و نشستم که اشارت بطریقه نقشبندیه ست و اجازت ست دران

عبد الله بن سالم بصری عالم مکه بود احیاء بسیاری از کتب حدیث کرد از انجمله مسند امام احمد ست نزدیک بود
که بروجه ارض نسخه کامله ازان یافت نشود وی از مصر و عراق و شام از خزائن قدیم اجزاء و اطراف آن جمع
کرد و از انهمه یک نسخه نوشت و آنرا صحیح کرد و اصل را خست و هم تصحیح کتب ستة از اصول پرداخت بر بخاری
شرحی دارد مسمی بضیاء الساری که بسبب ضعف پیری اتمام آن نتوانست همه عمر بروایت کتب حدیث سرد
و بحثا گذرانید و بالجمله بحقیقت حافظ درین زمانه متاخر وی بود هیچ وقت خالی نبودی از درس یا تلاوت یا
نماز یا سخن ضروری دو بار بخاری را در جوف کعبه معظمه ختم کرد و مسند احمد را نزد سر مبارک نبوی در مسجد شریف
در پنجاه و شش روز بخواند عمری طویل یافت و آنهمه در مرضیات الهی گذشت و تا آخر عمر بوفور عقل و حفظ و صحت
حواس متصف بود الا سامعه که فی الجمله فتور یافته بود در آخر عمر شیخ عبد الله مغربی کتب ستة را بروی گذرانید
و اکثر اهل مکه سماع آن بروی کردند در سنه ۱۱۳۲ از دنیا برفت

شیخ ابو طاهر مدنی فرزند سعاد تمند ابراهیم کردی ست و شیخ الحدیث شاه ولی الله محدث دهلوی خرقه از
پدر پوشید و پدر برای او اجازت از بزرگان ابیار گرفت کتب عربیه از سید مغربی که سیبویه زمان خود بود
حاصل کرد و فقه شافعی از علی طولونی مصری و معقول از منجم باشی که از مشاهیر منجمان روم بود و علم حدیث
از والد خود برگرفت بعده از حسن عجیمی و احمد نخلی و شیخ عبد الله بصری و بروی سند احمد در اقل از دو ماه
شنید و از وارد ین حرمین بسیار اخذ کرد کتب ملا عبد الحکیم سیالکوٹی را از شیخ عبد الله لاهوری روایت کرد
و بهمین واسطه کتب شیخ عبد الحق دهلوی را از سیالکوٹی سند گرفت و بالجمله متصف بود باصفات سلف صالح
و اجتهاد در طاعت و اشتغال در علم نزد مذاکره در ادنی مراجعت تا تامل وافی نکردی و تتبع کتب ننمودی

جواب ندادی و رقیق القلب بود چون احادیث رقاق خواندی چشم پر آب کردی و در لباس و وجز آن هیچ تکلف نداشت در انسان العین نوشته در اثنای قرات صحیح بخاری سخن در اختلاف روایات حدیث و فقها افتاد گفت اینهمه ازان ست که حقیقت آنحضرت صلعم در نهایت جمعیت ست و از فرط جمعیت اضداد را جمع میتواند کرد او کما قال و این نکته عمق دارد تدبر کن روزی سخن در احوال صوفیه افتاد که بعض ایشان با بعض نقاری داشتند و این نقار در تابعان نفوذ میکند گفت من از انکار صوفیه بغایت می ترسم و هر چند بعض اسلاف من با بعض نقاری داشته باشند من هیچگونه با آن بعض گران خاطر نمی باشم انگاه گفتند که شیخ محی الدین بن عربی درین باب وصیتی عجیب فرموده ست و باب الوصیة را از فتوحات که بخط مصنف بود برآوردند و آن مبحث خواندند حاصلش آنست که شیخ گفته با شخصی عداوت داشتم بجهت آنکه طعن میکرد در شیخ ابو مدین مغربی و کنت علی بصیرة منه روزی آنحضرت صلعم را بخواب دیدم گویا می فرمایند لم ابغضت فلانا گفتم لانه یبغض ابا مدین و انا علی بصیرة منه فرمود الیس یحب الله و رسوله گفتم نعم فرمود فلم ابغضته لبغضه ابا مدین و لم تحبه لحبه الله و رسوله شیخ گوید فتبت الی الله من تلك البغضة و دخلت علیه فی داره و اعتذرت الیه و قصصت القصة و اهدیت له ثوبا عالیا و استرضیته و سالته ما کان سبب وقوعك فی ابی مدین فذکر سببا لا یصلح للوقیعة فعلمته حقیقة الحال فتاب الی الله و رجع عما کان یقول و سرت ببرکة رسول الله صلعم فی الجمیع و لله الحمد شیخ احمد ولی الله محدث دهلوی فرموده روزی که این فقیر از برای وداع نزدیک شیخ ابو طاهر رفت این بیت برخواند ؎

نسیت کل طریق کنت اعرفه ... الا طریقا یؤدی لربعکم

بمجرد شنیدن آن بکا بر شیخ غالب آمد و بغایت متاثر شد تو فی شیخنا فی رمضان ۱۱۴۵ الهجریة رحمه الله تعالی

شیخ تاج الدین قلعی حنفی مفتی مکه مکرمه پسر قاضی عبد المحسن ست بصحبت بسیاری از مشایخ حدیث رسیده و از ایشان اخذ علم نموده و از هریکی اجازت یافته شاگرد عبد الله بن سالم بصری ست در علم حدیث وی گفت در مجلس درس شیخ محمد بن سلیمان مغربی وقت ختم سنن نسائی حاضر شدم بعد از ختم جمیع حضار مجلس خود را اجازت دادند من نیز مشمول آن اجازت شده ام و صحیحین بر عجمی خوانده و اجازت جمیع ما یصح له روایته ازوی حاصل کرده شاه ولی الله دهلوی گفته در مجلس درس وی دران ایام که مذکور بخاری میکردند دو سه روز متصل حاضر شدم و اطراف کتب سته و طرفی از موطا و مسند دارمی و جز آن ازوی شنیدم و اجازت سائر آن کتب بجمیع اهل مجلس داد فقیر نیز

داخل آنجماعه بود و حدثنی بالحدیث المسلسل بالاولیة عن الشیخ ابراهیم الکردی وهو اول حدیث سمعته منه بعد خودی من زیارة النبی صلعم فی سنة ۱۱۴۳

شیخ احمد بن ادریس از مشاهیر علماء ست ابوطاهر مدنی وغیره شاگرد او بیند اما می از تلامذهٔ وی در محراب شریف مسجد نبوی سورهٔ تبت خواند چون نزدیک سید آمد بروی بسیار عتاب کرد و گفت لا اراك تقرع بین یدي رسول الله صلعم سورة ذکر فیها عمه بما ذکر فان الله یخاطب رسوله بما یشاء ولیس ذلك حدنا شاه ولی الله دهلوی گفته امثال این چیزها اگرچه ناشی از محبت پیغمبر صلعم میشوند اما از باب تعمق فی الدین اند میزان درین چیزها عادات صحابه و تابعین ست چرا نگویند که درین سوره منقبت عظیمه و فضل کبیر ست حضرت پیغمبر را صلعم زیرا که دریغا خدا تعالی لعنت کرده ست اعدای الاعادی آنجناب بسبب سوء ادب وی در آنجناب اکنون گوییم اینچنین محبت از وادی غلو در دین ست که ازان نهی آمده و هیچ سودی بران مترتب نیست خدا رحمت کند بر کسیکه حدیث لا تطروني کما اطرت النصاری عیسی بن مریم را نصب العین دارد و برا شهد ان محمدا عبده و رسوله اقتصار نکند

شیخ احمد ولی الله محدث دهلوی فرزند ارجمند شیخ عبدالرحیم ست در نسب فاروقی و در سلسله مجددی نقشبندی و در حسب علامهٔ یگانهٔ روزگار و در علم حدیث و فقه و معقول مسند الوقت و در طریقت شیخ مشایخ هند ست خود ترجمهٔ خویش نوشته و بجز و لطیف فی ترجمة العبد الضعیف مرسومش کرده و خلیفهٔ ایشان شاه محمد عاشق بن عبید الله بارهوی سهلیتی القول الجلی فی ترجمة الولی نوشته سخن در مناقب و فضائل او دراز کردن بی سود ست زیرا که بیش ازان ست که شناء او در قلم آید و علوم ظاهر و باطن او را احاطه میتوان کرد گوئی در سرزمین هند نظیر او در وفور عقل و علم و سلوک کسی برنخاسته مجتهد عصر و مجدد دین بود باتفاق علما و مشایخ آنهند تالیفاتش بسیار ست و همه در باب خود بی مثل و مثال اگر نزدیکی هیچ نباشد مگر مولفات وی در دین و دنیا از برای علم ظاهر و باطن کفایت ست وی در ترجمهٔ خود گفته بعد ملاحظهٔ کتب مذاهب اربعه و اصول فقه ایشان و احادیثی که متمسک ایشان ست قرار داد خاطر بمدد نور غیبی روش فقهای محدثین افتاد بعد ازان شوق زیارت حرمین شریفین در سر پیدا شد و بحج مشرف گردید و یکسال بمجاورت مکه معظمه و زیارت مدینهٔ منوره و روایت حدیث از شیخ ابوطاهر مدنی قدس سره وغیره از مشایخ حرمین موفق گشت و دران میان بروضهٔ منورهٔ حضرت خیر البشر متوجه شد و فیضها یافت و با متوطنان حرمین شریفین از علماء و مشایخ صحبتهای رنگین اتفاق افتاد و خرقه

جامعہ شیخ ابوطاہر کہ حاوی جمیع طرق صوفیہ تواں گفت پوشید و بوطن در کنف صحت و سلامت برگشت نعمت عظمی بریں ضعیف آنست کہ او را خلعت فاتحیہ دادند در فتح دورۂ بازپسین بردست وی کردند و ارشاد فرمودند کہ مرضی در فقہ چیست آنرا جمع کردہ فقہ حدیث از سر نیا د کرد و اسرار حدیث و مصالح احکام و تعلیلات و سائر انچہ حضرت پیغامبر صلعم از خدای آوردہ ست و تعلیم فرمودہ بیان نمودہ و آن فنی ست کہ پیش ازین فقیر مضبوط تر از سخن کسی آنرا ادا نکردہ ست با وجود جلالت آن فن اگر کسی را درین حرف شبہ باشد گو کتاب قواعد کبری ببین کہ شیخ عزالدین انجا چہ جہدہا کردہ بعشر عشیر این فن فائز نشدہ و طریقۂ سلوک کہ این زمان مرضی حق ست و درین دورہ فائز میشود ویرا الہام فرمودند آنرا در دو رسالہ ضبط کردہ یکی لمعات و دیگر الطاف القدس و عقائد قدمار اہل سنت بدلائل و حجج اثبات کردہ و آنرا از خس و خاشاک معقولیان پاک ساخت و بوجہی مقرر نمود کہ محل بحث نماند و علم کمالات اربع یعنی ابداع و خلق و تدبیر و تدلی را با این عرض و طول و علم استعدادات نفوس انسانیہ را بجمیعہا و کمال و مآل ہر کسی افاضہ فرمودند و این ہر دو علم جلیل اند کہ پیش ازین فقیر کسی گرد آن نگشتہ و حکمت عملی کہ صلاح این دورہ دران ست بوسعتی تمام افادہ نمودند و توفیق تشییدآن بکتاب و سنت و آثار صحابہ دادند و بر تمیز انچہ علم دین ست منقول از حضرت پیغامبر صلعم و انچہ مدخول ست و محرف و انچہ سنت ست و انچہ ہر فرقہ بدعت کردہ ست افادہ ساختند ؎

ولو ان لي في كل منبت شعرة ۔۔۔ لسانا لما استوفيت واجب حمده

سنہ بلفظ الشریف وفات او در ۱۱۷۶ بود رحم کتاب حجۃ اللہ البالغہ و ازالۃ الخفاء و ترجمۂ فارسی قرآن حجت نیرہ ست بر کمال علم او و وی از مشایخ ماست و کفی بذلك لي فخرا وثناءً و اولاد امجاد او شاہ عبدالعزیز مولف تفسیر عزیزی و تحفۂ اثنا عشریہ و شاہ رفیع الدین مولف رسالہ تکمیل و دمغ الباطل و شاہ عبدالقادر مولف موضح القرآن و حفیدا و محمد اسمعیل بن شیخ عبدالغنی جامع صراط مستقیم و رسالۂ امامت و تنویر العینین و رد الاشراک و تقویۃ الایمان و فرزندان دختر شاہ عبدالعزیز محمد اسحق مولف مائۃ مسائل و اربعین و محمد یعقوب مہاجر مکہ معظمہ رحمہم اللہ تعالی ہر یکی از ایشان در عمد خود آیتی در علم و عمل و تقوی و ریاضت بود در امجد العلوم و یانع جنی و دیگر رسائل بعض تراجم ایشان مضبوط ست این مختصر ذکر آنہمہ برنمی تابد

سید احمد بریلوی قدس سرہ وی از اولاد شاہ علم اللہ ساکن رای بریلی بود در اوائل حال بطلب علم وارد دہلی شد و در مسجد اکبر آبادی زانوی ادب بخدمت شاہ عبدالقادر بن مسند الوقت شاہ ولی اللہ دہلوی

تا کرد و چیزی از علم صرف و نحو قرات کرد لکن چون شوق علم باطن در دلش تخمیا شی بود علیه داشت بخدمت
شاه عبدالعزیز دهلوی حاضر شد و دست بیعت بدست شریف ایشان داد و کمالات باطن اکتساب نمود و
سلسلهٔ مشایخ ایشان در کتاب انتباه فی سلاسل اولیاء الله مذکور است بعده چندی در لشکر نواب امیر خان
والی ٹونک بسر برد و آخر ترک روزگار گفته راه مجاهده و ریاضت و سلوک پیمود و بار دیگر بدهلی رسید
مولوی اسمعیل و مولوی عبدالحی و دیگر اکابر و اعیان انجا از اهل علم و فضل مرید او شدند و در رکاب وی
از راه دار الامارة کلکته سفر حجاز میمنت طراز کردند جمعیت هفصد مردم بود چون اتفاق مراجعت از حرمین
شریفین شد هوای جهاد در سر ایشان افتاد در هند این معرکه بحسب قواعد شرعیه راست نمی آمد ناچار اول
مردم را بوعظ و نصایح بر ترک امور شرکیه و بدعیه آوردند و جهانی بزرگ با ندرز ایشان حق بین و حق گزین گردید
و بسی اقوال و اعمال شرک و بدع ازین دیار برافتاد ثانیا عامهٔ اهل اسلام را تحریض نمودند بر جهاد و فضیلت
آنرا بزبان و بیان و تحریر بنان آنچنان در دلهای ایشان راسخ کردند که جوق جوق مردم ترک خانمان گفته
همراه ایشان بر مفارقت اوطان و اخوان رضا دادند و میگفتند جمعیت بهم رسیدازین دیار هجرت نموده بکوهستان
افغانستان پیوستند و قتال و جدال را در دیار هند که زیر حکومت دولت انگلشیه بود جهاد نمیدانستند و چندی
در انجا هنگامهٔ حرب و ضرب برپا ماند و شورشی در خراسان افتاد تا آنکه در ۱۲۴۶ در جنگ قوم سکهه سید احمد
با محمد اسمعیل شربت شهادت چشیدند و مولوی عبدالحی مرحوم پیش ازین معرکه در راه کابل بعارضهٔ تپ لرزه
فوت شدند و ازان باز آن هنگامه بکلی خاموش گشت ع آنقدح بشکست و آن ساقی نماند و اگر چه بعض
خلفای ایشان مثل مولوی ولایت علی و عنایت علی عظیم آبادی درین باب کوشش ها داشتند اما کار بجائی نرسید
ولادت محرر سطور بعد از دو سال از معرکهٔ مذکور اتفاق افتاده و وفات شاه عبدالعزیز شیخ سید احمد در
۱۲۳۹ بوده و وفات پدر شاه عبدالعزیز یعنی شاه ولی الله محدث دهلوی در ۱۱۷۶ گشته و وفات پدر محرر
سطور در ۱۲۵۳ بوده و ولادت شان در ۱۱۷۰ و باین حساب عمر ایشان چهل و سه سال میشود این بنده نزد وفات
ایشان پنج ساله بودم و بالجمله سید احمد مرحوم در علم ظاهر دستگاه تام نداشتی هر چند بعض کتب درسی حصین
وغیره خوانده بود دگر در علم باطن بدرجهٔ کمال و تکمیل رسیده و در هدایت خلق و انابت بسوی خدا آیتی از آیات
الهی ظاهر شده جهانی بزرگ و عالمی بیشمار بتوجه قلبی و قالبی او بمرتبهٔ ولایت فائز شده و تو و حفاظ خلفاء وی
سرزمین هند را از خس و خاشاک شرک و بدع پاک ساخته و بر شاهراه اتباع کتاب و سنت آورده که

هنوز برکات آن نصایح جاری و ساری ست مقامات حضرت سید در سلوک ظاهر و باطن عالی تر از آن ست
که بمقامات و حالات فلان و بهمان ماند اگر خواهی که نمونه از آن به بینی بیا و کتاب صراط مستقیم و رد الاشراک
و رساله امامت و تقویة الایمان را ملاحظه کن و دریاب که اینهمه بیان هر چند در ظاهر از زبان خلفا، و مریدان
اوست اما در حقیقت از جنان او فائض گشته ؎

خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

تشدید و تقریب صوری و معنوی علما، موحدین متبعین این سرزمین را منبع و معدن همین فیوض خاطر اوست
و معذلک چون شوق غزو در دل داشت و در تدبیر آن مشغول بود این بیت بر زبان او بسیار گذشتی ؎

گر نثار قدم یار گرامی نکنم گوهر جان بچه کار دگرم باز آید

تا آنکه در همین غوغا جان در راه جان آفرین سپرد حکایت حیات و غیبوبت او در کوهسار افغانستان موضوع
مقرری ست هرگز با نقل و عقل موافقت ندارد علامه عبد الله خان علوی را که شاگرد شهید مرحوم محمد اسمعیل خلیفه
سید احمد بود قصیده ایست در مدح سید مطلع اش این ست ؎

صاحبدلان که دل ز ولائی تو یافتند دل آفریده بهر ثنائی تو یافتند

مومن خان دهلوی نیز ابیات مدح دارد حاصل کلام آنکه درین قرب زمان ایچنین صاحب کمالی در قطری
از اقطار جهان نشان نداده اند و چندان فیوض که از این جماعه منصوره بخلق رسید عشر عشیر آن از دیگر مشایخ
و علماء این ارض معلوم نیست لکن از انجا که باطل را با حق عداوت ست گور پرستان و پیر پرستان هند بجرد
دیدن جهاد از وی در حدود افاغنه طریقه او را بر دامن محمد بن عبد الوهاب نجدی بستند و گفتند انچه گفتند
و نوشتند انچه نوشتند و کردند انچه کردند حاشا و کلا که او را هیچ علاقه ظاهر و باطن با مشار الیه باشد جهاد نه ایجاد
شیخ نجد بود بلکه این مسئله در جمله کتب اسلام از کتاب و سنت و فقه و جز آن مرقوم ست اما تا شروط و قیود آن موجود
نگردد روا نیست و لهذا سید احمد در هند جهاد نکرد و با دولت برطانیه طرف نشد هجرت نمود و بیرون از زمین معموله
میدان صف با سکهان و افغانان آراست آین تفرقه یاد داشتنی ست تا فتن و محن که از عوام هند و مانند
ایشان سر بر میزند آنرا جهاد نشمری و از شرکت در ان و اعانت آن کسان محترز باشی و بالله التوفیق و هو المستعان

شیخ احمد بن عبد الاحد بن زین العابدین سهرندی معروف بمجدد الف ثانی عالم عارف و کامل مکمل بود طریقه
نقشبندیه را امام عهدست و برای صوفیه در مسالک سلوک مجدد خلیفه خواجه باقی بالله دست سلسله او از هند

تا ماوراء النهر و شام و روم و اقصی مغرب رسیده مکتوبات که در سه مجلد ست دلیل واضح اند بر علو علم و کمال تبحر او در معرفت و بلوغ غایت مقامات در ترجمهٔ شریفه او رسالها ساخته اند این موضع مختصر ذکر آنهمه کمالات را نمی تواند گنجید از افادات اوست فرق میان وحدت وجود و وحدت شهود و باین تفرقه طریق الحاد را بر بسیاری از متسترین بزی صوفیه مسدود کرد حریص بود بر اتباع سنت و ترک بدعت مکتوبی در رد احتفال مولد شریف نوشته و داد حق پرستی داده جزاه الله خیرا وجود امثال شاه ولی الله میرزا مظهر جانجان در اصحاب طریقه او کفایت ست از برای دریافت قدر و منزلت وی رضی الله عنه شیخ عبد الحق دهلوی را در بدایت حال بر قال و حال او انکار بود اما آخر الامر رجوع کرد ازان و اعتراف نمود بفضل او در ظاهر و باطن و السلطان جهانگیر پادشاه او را بر عدم سجده و تعظیمی تا سه سال در قلعه گوالیار محبوس داشت وی در سن قرآن کریم را از بر گرفت و در ۳۴ سالگی در عمر شصت و سه سالگی از دنیا برفت و بالجمله وی امام اهل سنت بود در عهد خود شیخ عبید الله بن نوح بن آدم الهٰ آبادی حنفی نقشبندی در جواهر اللغات در باب الباء مع التاء در تحت معنی لفظ بدعت میفرماید گفته اند که بدعت بر دو نوع ست حسنه و سیئه حسن آن عمل نیک را گویند که بعد از زمان آنسرور صلعم و خلفاء راشدین پیدا شده باشد و رفع سنت ننماید و سیئه آنکه رافع سنت باشد درین باب حضرت شیخ احمد کابلی قدس الله سره میفرماید که این فقیر در هیچ بدعتی ازین بدعتها حسن و نورانیت مشاهده نمی کند و جز ظلمت و کدورت احساس نمی نماید اگر فرضاً عمل مبتدع را امروز بواسطه ضعف بصارت بطراوت و نضارت بینند فردا که حدید البصر گردند دانند که جز خسارت و ندامت نتیجه نداشت ؎

بوقت صبح شود هجر روز معلومت که با که باخته عشق در شب دیجور

الی قوله هرگاه که هر محدث بدعت باشد و هر بدعت ضلالت پس معنی حسن در بدعت چه بود و ایضا انچه از احادیث مفهوم میگردد آنست که هر بدعت رافع سنت ست تخصیص بعض ندارد و ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة فتمسك بسنة خير من احداث بدعة و حسان گفته ما ابتدع قوم بدعة فی دينهم الا نزع الله من سنتهم مثلها ثم لا يعيدها اليهم الی يوم القيامة انتهی کلامه ملخصا و درین کلام ذکر بدعت بودن عامه در کفن و نیت نماز بلفظ کردن ذکر نموده و گفته که این بدعات رحسنه گفته اند حالانکه رافع سنت ملکیه اند فرض ست بعده گفته و الاجتهاد ليس من البدعة في شيء فانه مظهر لبعض النصوص لا مثبت امرا شد فاعتبروا يا اولی الابصار چه نعمتی ست که محبان و مخلصان بهگی همت خود متوجه احیای سنتی از سنن مصطفویه

علی صاحبها الصلوة والتحیه باشند و بقلب خود خواهان رفع بدعتی از بدع منکره نامرضیه شوند سنت و بدعت ضد یکدیگرانند وجود یکی مستلزم نفی دیگرست واحیاء یکی مستلزم اماتت دیگری بود و بدعت حسنه گویند یا سیئه مستلزم رفع سنت ست جمیع سنن مراضی حق اند بهل سلطانه واضداد آنها مرضیات شیطان آمروز این سخن بواسطه شیوع بدعت بر اکثر ان گران ست اما فرداً معلوم خواهند کرد که ما بر هدایتیم یا ایشان منقول ست که حضرت مهدی در زمان سلطنت خود چون ترویج دین نماید واحیاء سنت فرماید عالم مدینه که عادت بعمل بدعت گرفته بود آنرا حسن پنداشته ملحق بدین ساخته باشد از تعجب گوید که این مرد رفع دین نموده واماتت ملت کرده حضرت مهدی رضی الله عنه امر بکشتن آن عالم فرماید حسنه او را سیئه انکار ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم دیگر آنکه محدثات را امور حسنه میدانند و آن بدعتها حسنات میشمارند و تکمیل دین وملت و تتمیم آن نعمت ازان حسنات می جویند و در اتیان آن امور ترغیبات مینمایند هدانا الله سواء الصراط مگر نمیدانند که دین پیش ازین محدثات کامل شده بود و نعمت تمام گشته و رضای حق تعالی بحصول پیوسته کما قال سبحانه وتعالی الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا پس کمال ازین محدثات جستن فی الحقیقت انکار نمودن ست انتهی و بالجمله مکاتیب عالی جناب حضرت مجدد قدس سره مالامال ست در رد بدعت وانکار تقسیم آن بسوی حسنه وسیئه وطریقه علیه وی رحمه الله مبنی ست بر اتباع کتاب وسنت در ظاهر و باطن و نپذیرفتن چیزی که مخالف این هر دو اصل محکم باشد و این مکتوبات اصول عظیمه ست از برای وصول بمنازل معرفت و قبول طالب صادق و سالک راغب را در هیچ وقتی از اوقات از مطالعه آن بی نیازی حاصل نیست

شیخ عبد الحق دهلوی فقیه حنفی و علامه دین حنیفی ست اما بمحدث مشهورست و ترجمه او بر مشکوة و جز آن از مؤلفات نافعه ممتعه معروف طریقه قادریه داشت خرقه از شیخ عبد الوهاب متقی و شیخ موسی قادری گرفت متصف بود بکمالات ظاهر و باطن دستگاهش در فقه بیشتر از مهارت در علوم سنت سنیه ست و لهذا جانب داری اهل رای جانب او گرفته معهذا جا بجا حمایت سنت صحیحه نیز نموده طالب علم را باید که در تصانیف وی خذ ما صفا ودع ما کدر پیش نظر دارد و زلات تقلیدی او را بر محامل نیک فرود آرد و از سوء ظن در حق چنین بزرگوار ان خود را دور گرداند که ان الحسنات یذهبن السیئات بنده عاجز در دهلی بر تربت شریف او رسیده نمیتوانم نگفتن که کرام روح وریحان برکاتش مشاهده نموده رحمه الله تعالی رحمة واسعة وی در ترجمه مشکوة زیر حدیث ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة فتمسك بسنة خیر من احداث بدعة نوشته چون احداث بدعت رافع سنت باشد همین قیاس

اقامت سنت قامع بدعت خواهد بود بعده گفته پس چنگ در زدن بسنت اگرچه اندک باشد بهتر ست از نو پدید
کردن بدعت اگرچه بسنه بود زیرا که باتباع سنت پیدا میشود نور و بگرفتاری بدعت در می آید ظلمت مثلا رعایت
آداب خلا و استنجا بر وجه سنت بهتر ست از بنای رباط و مدرسه چه سالک برعایت آداب سنت ترقی کند بمقام
قرب و بترک او تنزل کند ازان و این معنی سیگردد بترک افضل ازان تا بمرتبه مقاومت قلب که آزارین و طبع
وختم گویند پیرسد نعوذ بالله من ذلک انتهی رواه احمد عن خضیف بن الحارث النمالی و فرعاوحق این ست
که شیخ عبدالحق رحمه الله تعالی در ترجمه عربی بفارسی یکی از افراد این امت ست مثل او درین کار و بالخصوص
درین روزگار احدی معلوم نمیست والله یختص برحمته من یشاء در ۱۰۵۸ متولد شد و در ۱۱۵۱ وفات یافت
میرزا مظهر جانجان شیخ تبعی از علما و درویشان و اصحاب دل ست در ۱۱۹۵ متولد شد و در ۱۱۹۵ وفات یافت
میرزا جان را گفت که چون پسر جان پدر پیدا شد نامش جانجان مقرر کردیم شاد حمد نعیم الله و سعد الله نقش کنایی
نوشته و شاه غلام علی رح در حالات و مقاماتش مجموعه فراهم آورده و قاضی ثناء الله پانی پتی تفسیر خود را که مشتمل
بربسیاری از احوال اوست مظهری نام کرده اگرچه در ظاهر علوی نسب حنفی مذهب بود اما در اتباع قدم راسخ داشت
و تقلید و بدعات صوفیه را کان لم یکن پنداشت و طریقه شاه ولی الله دهلوی را بحیث کمال متابعت سنت سنیه
بسیار می ستود وی گفته هر مریضی که طالب صحت کامل بود یعنی نسبت محمدیه جوید باید که اتباع سنت نبوی را بهمه
از جمیع ریاضات و مجاهدات شناسد و برکاتی که بران مترتب گردد افضل از همه فیوضات داند و گفته پیرزادگان
آن غرض گیرند که دلالت بشریعت نمایند نه آنکه مریدان هرچه دانند کنند و هرچه خواهند خورند و پیران سپر انها گردند
و از عذاب نگاهدارند که این تمنای محض ست انجایی از ذکی شفاعت نتواند کرد و جای دیگر گفته پیر آنست که در
متابعت کتاب و سنت و آثار سلف صالحین ترغیب فرماید و وصول مطلوب ابی متابعت محال داند و تصحیح
عقاید بمقتضای آرای فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت نصیحت نماید و گفته الظاهر کلها ادب الباطن بی ادب
بخدا نرسد و دست در نماز برابر سینه می بست و فاتحه خلف امام بخواند و رفع سبابه میکرد و سفر السعادة را بسیار
می پسندید و بموجب آن کار میکرد و مسئله وحدت وجود و وحدت شهود را از مسائل عقاید ضروریه می انگاشت
و میفرمود که در جمیع احوال عمل سنت را باید گزید و از بدعت مهما امکن احتراز باید نمود و هم وی گفته هر حدیثی صحیح
که از نظر گذرد مهما امکن بر مواظبت عمل آن بکوش ورنه هر قدر که توانی بران عمل کن اگرچه در تمام عمر یکبار باشد
تا از نور آن محروم نمانی و گفته بر سمیات عرفی از عرس وغیره مقید نباید شد کرد را رتکاب آن شناعت بسیار ست

ویکی را از خلفا خرقه داد و گفت این خرقه که ترا میدهم کمتر از لنته زنان حائض نمیدانم مگر آنکه عادت مشایخ سلف
بران جاری ست که وقت رخصت و اجازت خرقه عنایت میفرمایند و فرمودند کار طریقه اکابر استقامت ست
که فوق کرامت ست ؎

بر اهل استقامت فیض نازل میشود مظهر ‌ ‌ ‌ نمیدانی تجلی گر دکوه طور میگردد

کشف را در ین راه بازیست و کرامت را اعتبار نه وجد و سماع قدر و مقداری ندارد و عرس و چراغان منزلتے
ندارد و خلافت این خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و مریدی این برگزیدگان بیعت و رسوم نه در جنب
جمعیت باطن اذواق و مواجید متعارفه را اعتباری نه و در پیش اتباع کتاب و سنت آثار و احوال عرفی را قدری
و مقداری نه و از اخلاق شریفه آن بود که طعام بازار میخوردند و جامه دیگر نمیداشتند و در خانه عاریت یا کرایه
زندگانی مینمودند و میگفتند که از برای گذاشتن خانه خویش و بیگانه برابر ست طعام خانه اغنیا نمیخوردند و نذر
و نیاز ایشان نمی پذیرفتند نظام الملک آصف جاه سی هزار روپیه نیاز آورد و سماجتها کرد قبول نکردند ؎

بی نیازی همتی دارد کریمان واقف اند ‌ ‌ ‌ ما هم از دست رد خود چیزها بخشیده ایم

و میگفتند فقیر شقی و سعید را از جبین مردم می شناسم بوته اکسیر را که یکی نذر آورد باز پس دادند و میفرمودند الحمد لله
که دنیا داران این وقت با فقرا سری ندارند ورنه ایشان زانه حال میماندند نه فراغ وقت و ملقب بودند بالقب
سنی تراش و می گفتند که الحمد لله فقیر از سماع غیر مباح تائب و سماع مباح را تارک ست و عملی که بطور سنت صادر میشد
آنرا غنیمت میشمردند در باره طریقه نقشبندیه میفرمودند که من این طریقه را منطبق بر کتاب و سنت یافتم و الحمد لله
که تا این زمان این طریقه عالیه چنانکه باید از جمیع طرق بدعت محفوظ ست ؎

قدر گل و مل باده پرستان دانند ‌ ‌ ‌ نی خود منشان و تنگدستان دانند

از نقش تو ان بسوی بی نقش شدن ‌ ‌ ‌ این نقش غریب نقشبندان دانند

وی گفته عجب ست که مردم از مرگ می ترسند حالانکه در حدیث صحیح ست که روح را بمجرد انقطاع از قالب شرف
التقاء از خدا میسر میشود فقیر را بسیار آرزوی این امر ست از برای حصول ملاقات با رواح طیبات هفتم محرم
در سنه ۹۵ الف شیعی طنجه بر سینه مبارک زد روز سوم وقت شام شب دهم روز عاشورا جان فدای جان بخش کردند
عاش حمیدا مات شهیدا تاریخ وفات ست در وصیت نامه نوشته اند که مخلصان مراهین وصیت جامع
کافی ست که تا دم اخیر در اتباع سنت کوشند و مقصود حقیقی غیر از حق تعالی و متبوع واجب الاتباع غیر از رسول

خدا صلعم ندانند و از رسوم درویشان متعارف و اختلاط با دنیاداران در اجتناب و احتراز باشند و از تشغل
علوم دینی خود را معذور ندارند اللهم فقهها انتهی قاضی ثناء الله فرمود در بیقراری خبر شهادت حضرت ایشان
این آیه از غیب بر دل ریخت اولئک مع الذین انعم الله چون حساب کرد تاریخ بود دیوان آنجناب میسر و
مطبوع دلهاست بسی معارف را در انجا کسوت عبارت پوشانیده و طائفه از حقائق را در صورت اشارت
قبول معنی بخشیده کتاب معمولات و کتاب حالات و مقامات که اول از مولانا نعیم الله و ثانی از مولانا غلام علی
مسمی بعبد الله ست هر چند در ظاهر مشتمل بر ذکر آن عالیجناب ست اما در مطاوی فحاوی این هر دو مجموعه نکات سلوک
و بیان مسالک صوفیه و مسائل طریقهٔ این طائفهٔ علیه بسیار ست معلوم نیست که درین آخر زمان بعد از مؤلفات
حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی کسی اینچنین نقش ساده و پرکار بسته باشد دیدن او و نظر کردن در ان
نشانی از برکات صحبت شریفهٔ او میدهد اگر یکی را شیخی میسر نیاید که ازوی استفاده این فواید و علوم نماید
مطالعه همچو کتب و سواد برگرفتن آن خضر راه ست و بی تکلف و تکلیف و بی زحمت حرکت عنیف با صدق و
صفا و معرفت و وفا بر دل طالب اغب می گشاید اما توفیق این کار بدست پروردگار ست نه باختیار ما و شما
یهدی الله لنوره من یشاء و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور

شیخ محمد فاخر الهٰ آبادی ثم المکی رح ترجمهٔ حافلهٔ او در اتحاف و شمع انجمن و دیگر مؤلفات این هیچکاره
مرقوم ست وی معاصر میرزا مظهر جانجان بود و یکدیگر را باهم رابطهٔ محبت قوی شاه غلام علی دهلوی در حالات
مظهریه او را از کبار علمای حدیث شمرده و سید غلام علی آزاد بلگرامی در کسب علم حدیث از شیخ محمد حیات سندی
مدنی شریک او بوده و حضرت میرزا مظهر جانجان گفته که بسیاری را از کبراء دین مشاهده نمودم بعد از یازده
سال یک شخص که عبارت از شیخ محمد فاخر باشد سوا فق کتاب و سنت دریافتم الحاصل وی رحمه الله تعالی
امام ایمهٔ متبحرین سرزمین هندست و شیخ المشایخ اکابر علماء ارجمند الله تصانیفها دارد و سخن منظومش در مدح حدیث
و ذم رای نور بخش دلهای تاریک ست و افکار صحیحهٔ او در اتباع قرآن و حدیث بغایت لطیف و باریک
خورشید تاریخ ولادت اوست و زوال خورشید سال وفات او یعنی سنهٔ ۱۲۶۴ ظاهرش محدث بود و باطنش
صوفی در برهانپور مدفون ست و با رحمت رحمن مقرون محرر سطور او را در خواب دید که بر سریری با جامهٔ
کفن سفید چنان خوشحال خفته ست که گویا عروسی در خواب نوشین رفته طریقهٔ او از شیخ بدر الدین کمال مریدی
و از شاه غلام جیلانی مرید شیخ بدر الدین و از شیخ اسمعیل مهمی مرید شاه غلام جیلانی هنوز جاری ست در سر و آزاد

گفته تشرع بدرجه کمال داشت و همیشه همت بتعدیل قسطاس شریعت میگماشت بسیار کشاده دست و شگفته پیشانی بود فتوح ذخیره نمی ساخت و یگانه و بیگانه را باحسان بیدریغ می نواخت جوهر فهم و ذکا را و بس عالی افتاده بود در مقدمات غامضه علم بسرعت هر چه تمامتر میرسید جدامجدش شیخ محمد افضل او را در صغرسن مرید ساخت و تربیت او حواله شیخ محمد یحیی کرد وی در ظل پدر بزرگوار تربیتها یافت و مجاز و مرخص گردید و بعد ارتحال والد ماجد جانشین گشت و بمصداق فعز زنا بثالث زیب سجاده ابوین و فرع آسمان سای اصلین طیبین ست صاحب صفات رضیه و مناقب سنیه اساس محکم مدارج علیا قیاس منتج ولایت کبری میزان عدل نقلیات برهان نقد عقلیات بود در سنه ۱۱۶۴ از دهلی روانه شده ببرهانپور رسید فلک ناتوان بین فرصت نداد بعد عبور دریای نربدا بیماری سرسام او را عارض شد یازدهم ذیحجه روز یکشنبه وقت اشراق جان عزیز در راه بیت الله فداساخت و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله در حالت مرض وصیت کرد که از مشایخ برهانپور شیخ عبداللطیف قدس سره که کمال تشرع بودند و بر مرقد مبارک ایشان بدعتهای اهل زمان بعمل نمی آید مرا در جوار ایشان دفن سازند موافق وصیت بعمل آوردند و احسنتا که چنین صاحب کمال در ایام شباب ازین عالم رحلت کرد و داغ مفارقت بر دل یاران گذاشت سپهر دوار اگر عمرها چرخ زند مشکل که چنین ذات قدسی صفات بهم رساند انتهی گویم زائر صاحب دیوان ست علاوه شاعری مضامین ذم رای و اتباع سنت خیلی خوب بسته رحمه الله تعالی **تمام شد فصل اول**

و عقد آن از برای التقاط ترجمه و ملفوظ مشایخ و علما پیشین بود اما بعد از ختم دیده شد که جمعی از متاخرین هم بدان ملحق شده اند که آخر با اول نسبتی دارد و همچنین در فصل ثانی که عقد آن از برای تذکار مشایخ پسین بوده ست جرگه از متقدمین خزیده که ازل را با ابد تعلقی هست و کذلک دو سه ترجمه در هر دو فصل مکرر شده در اثنا تحریر این رقیمه کتاب طبقات کبری از شیخ عارف عبدالوهاب شعرانی و دیگر مؤلفات مشیخه ربانی میسر آمد اما قلت فرصت و کثرت غصص نگذاشت که انتخاب بعض معانی و مبانی ازان کتب بوجود آید ناچار این بیاض را همچنان برصراحت تالیف غیر مهذب عمداً گذاشته آمد که این هم فنی ست و اهل انصاف و طلبهٔ معارف را با هر سلمان حسن ظنی و هر چند حکایت حالت پریشانم در انجام این نامه بیاید و خامهٔ واقعه نگار ما جرای دل اندوهگین انجا بسراید اما انچه درخور ذکر بپایان این فصل ست در ینمقام بگوئیم تا از رفاقت جلوه آرایان این بزم محروم نمانیم ولادت این جزو محقر با خاک برابر روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاولی سنه ۱۲۴۸ هجری در شهر بانس بریلی اتفاق افتاده و نشو و نما ظاهری در بلدهٔ قنوج که موطن آبای کرام ست بوده در نسب با امام حسین بن علی شهید کربلا علیهما السلام می پیوندد

و در حسب پایهٔ حدیث و مشایخ نقشبندیه رحمهم الله تعالی میرسد معنی حدیث انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی ما تمسکتم بهما کتاب الله و اهل بیتی او کما قال در اینجا جلوه گر ست و در اصول عقاید ما شی بر طریقهٔ سلفیم و در فروع مذاهب متمسک باخبار و آثار صحیحه جناب سالت اساتذهٔ ما همه مجتهد عصر و علامهٔ دهر ایمهٔ سنت و نجبهٔ امت گذشته اند و جز اتباع دلیل و طرح تقلید و ترک قال و قیل بذهبی و مشربی دیگر کاروباری نداشته اند و لله الحمد تنگه هنوز دست بیعت بدست کسی نداده ام شاگرد بلاواسطهٔ حضرت قرآنم و مریدهٔ جناب رسول انس و جان صلی الله علیه و آله و سلم ست ؎

چو سایه در قدم سرو سعد زانوام — مرید سلسلهٔ گیسوی دراز توام
نگاه تست بآزاد بیش از دگران — غلام مقتدر حسن امتیاز توام

از بدو شعور تا حال عمر مستعار در مطالعهٔ اسفار هر علم و فن گذشته و بر دواوین لاتعد و لاتحصی از مولفات سلف و خلف غابر و ابنا و عصر حاضر عبور و اطلاع دست بهم داده و از جملهٔ صنایع علمیه علی اختلاف انواعها بقدر مقدور بهره ربوده ؎

تمتع ز هر گوشهٔ یافتم — ز هر خرمنی خوشهٔ یافتم
من کل شیء لذ بدا احتسیت قدحا — وکل ناطقة فی الکون یطربنی

و عون الهی کتب علوم تفسیریه و حدیثیه را فراوان بمن ارزانی داشته و در نور دین احوال توفیق تالیف رسائل و مسائل بسیارم در علوم کتاب و سنت و لغت و ادب و انچه از آلات و معدات این فنون شریفه ست بخشیده در طبع تفسیر فتح البیان خاصةً بست هزار و در طبع نیل الاوطار بست و پنجزار مبلغ در شمار آمده و در بکالیف طبع دیگر کتب و رسائل تا حال مقدار مصارف بمبلغ هزار سکه رسیده اگر او سبحانه این خدمت را که خالصاً لوجه الکریم بامید نصح امت مودی شده بپذیرد از برای نجات آخرت کافی و وافی ست انشاء الله تعالی خدا امیدانم که مقصود درین رست و خیز و نشست و برخاست نه بلند نامی و سمعه و ریاست بلکه هدایت خود و ارشاد دیگر اصحاب صدق و صفا چه انچه اهل زمان را مواد شهرت و نام آوری باشد این کس بسر این همه بحمده تعالی نقد کف ست و تا قدم از عالم لاهوت بعرصهٔ ناسوت گزاشته ام جز علم و مطالعه و بحث کتب کاری دیگر با خود نداشته ام ؎

شربت الحب کاسا بعد کاس — فما نفد الشراب ولا رویت

هرگز هوای تحسین اکل و شرب و تزئین مرکب و مسکن و توفیر دولت و تدبیر حکومت و خورستند بجهت ابنا زمان

دماغ مرا پریشان نکرده واز اسباب عیش ومسرت دنیا هیچ شی بخودش مرا دلبستگی وربودگی وشیفتگی نداده

دولت دنیا که تمنا کند　　با که وفا کرد که با ما کند

نه بر وجود چیزی ازین اجناس وفصول خرسندم ونه بر عدم آن دردمند هردم در اندیشهٔ دریافت مسائل علوم وذکر مذاکرهٔ رسائل منطوق ومفهوم بسر می آید وهر ساعتم در نگارش علمی ودانشی وگذارش معرفتی وبینشی روز بشب میرساند ؎

یارا مارا غم تو هر شب　　بمخوابه مغزا ستخوان است

اگر در سفرم سفر در دستم واگر در حضرم کتاب در کنارم شب در همین اندیشه میخوابم وصبح در همین طلب برمیخیزم آری حیفی که بر من میرود قصور عمل بر مقدار علم است در ۱۲۸۵ ملتزم را در کعبه ملتزم گشته دعا در زیادت علم کردم وآب زمزم را بکلو ربب زدنی علما خوردم وربب اشرحه لعطشی یوم القیامة درنیت آوردم دریغم آید که دران هنگام توفیق زیادت عمل چرا نخواستم واز بیغمت چه قسم بغفلت درساختم اکنون اگر توفیق ایزدی رفیق ارادت سفر ثانی حجاز میشود درین کرت همین عمل مسئله کنم وحصول رتبه اعلای تقوی در یوزه نمایم وگرد معصیت از دامن دل وتن بآب دیده بشویم انشاء الله تعالی ومعذلک از خداوند عز اسمه که رحمت او بر غضب سابق ست تمنای آنداریم که محبت خدا ورسول واصحاب وعترت مقبول والفت ائمهٔ حدیث ومشایخ سلوک صافی موجب حط وزر وجالب عفو وعافیت از برای من شود ؎

شنیدم که در روز امید وبیم　　بدان را بنیکان ببخشد کریم

در حدیث ست المرء مع من احب وانت مع من احببت وقید مساوات در عمل در نیجا مذکور نیست خوردن وآشامیدن وجز انها مک در علوم بکار دیگر پرداختن بر من چندان گران ست که بر دیگران اشتغال بعلم سنت نمودن چکنم که در بنی آدم زاده ام ورنه تنی خواهم که محتاج آب ونان نبود وجانی خواهم که جز ذکر وفکر جان آفرین وشغل تلاوت کلام خدا او در است حدیث سید المرسلین شغلی دیگر او را پیرامون خاطر نگردد امیدانم که یاران عصر این حرف را از من پذیرا نگنند وآنرا حمل بر ستایش نفس خود نمایند اما با حرف راست اندیشه تکذیب کسی زیبا نی در اصل کار نمیکند وصادق را این سوء ظن مبتدع عز علام الغیوب کاذب نمیگرداند اگر تمامهٔ دنیا بمن ارزانی دارند مسرتی در خود نیابم واگر پاره آب ونانی قانعم سازند اندوهی حوالی دل را فرا نگیرد آری فقری که مقنع باشد وخلق را از خالق برگرداند ودستی که پیش کسی فراز گردد نمیخواهم وخدا را عز وجل منت که مرا ازین مذلت تا حال

نگاه داشته و در تمام عمر که امروز به پنجاه سال نزدیک ست حاجتمند و ام ستدن و چیزی از کسی خواستن و استمالی آسودگان نمودن و اسباب رفاه و جاه اندیشیدن و در سر آن اوقات پگاه و بیگاه بر باد دادن نفرموده ؎

نه یار آمد بکار من نه اغیار نیم ممنون کس منت خدارا

دلی دارم از رد و قبول همگنان آزاد و خاطری دارم از فکر سود و زیان این و آن نامراد نه دوستی با کسے که دوستیش در آخرت بکار نیاید و نه دشمنی با کسی که دشمنیش نقصان عقبی کند و آنکه کمتر مراد دوست دارند و بیشتر دشمن انگارند و بسیاری بپذیرند و اندکی رد کنند موجبش عروج بمعارج دنیا و ابتلای من بسیاست ریاست از طرف ولی نعمت ست مرا خود درین میان تدبیری نیست هر چه هست از وست و همه نیکوست ؎

نقاب عارض گل جوش کردهٔ ما را تو جلوه داری و رو پوش کردهٔ ما را

صورت پرستان که بوئی معنی بدماغ ایشان نرسیده و ظاهر بینان که شراب باطن در ایاغ ایشان نریخته ست ظاهر و صورت دیگران را حمل بر باطن و معنی خود کنند و اندیشه هزار فتنه و ستیزه را بخود راه دهند و سری بسوی دریافت حقائق امور و دقائق نفس الامر برنمیدارند و بیگناهان غفلت طبیعت را بتردستی فکر بر اندیش خود مبتلای هزاران بلا میخواهند گاهی بتهمت دردین و گاهی بافترا در دنیا بدنام می کنند و باین حیل و جمل بسیط کامیابی خود بر مرادات این سپنجی سرای اندیشند اما حمایت الهی و برکت رسالت دستگاهی چون در صدد کار خود ست و عون و صون عزوجل همراه حال این پریشان دل عداوت اعدا مضمحل ست و بغض و شخار ایشان معطل ولولا فضل الله و رحمته علیکم لکنتم من الخاسرین وان عبادي ليس لك عليهم سلطان من چه باشم که درین طوفان خیزی و گرد باد فتنه انگیزی حفظ خود تواستم کرد و از مکائد و مصائد شیاطین الانس والجان شیاطین بنی آدم تواستم رست باری شکر منعم حقیقی ست که معاملهٔ او با بندگان خویش بر وفق ارادات دلهای ایشان ست و لطف خفی و مرحمت جلی او مرهم زخم دلهای پریشان سبحان الله و بحمده کجا بودم و کجا افتادم و کجا انشسته ام و کجا استاده ام چون بی بضاعتی خود را از تحصیل معاش بهرهٔ کافی دارم و نه از فکر معاد حصهٔ وافی و نه در مراتب حسد و تعقب و عداوت تدبیر شافی محض بتفضل باری تسمه این نفس چند را که در دام هوا و هوس گرفتار ست قرین هزار عفو و عافیت بسر می آرم در روز خود را متوکلا علی الله و بر کته غافلانه از بازی جهان و جهانیان بشب میرسانم ؎

شایستگی عداوتم نیست بس منفعلم ز کینه ورها ۔

شکر این نعمت بی پایان را اگر هر موی تن زبان سخن گردد پایان نبود و سپاس این احسان گرانمایه را اگر هزار دل همزبان یکدیگر شود اندکی از فراوانش نمودی نگردد الهی مرا از برای کاری که آفریده و دران مشغول داشته تا آخر عمر همیران دار و چنانکه تا حال حفظ حضور و غیبت من فرموده و بر همان منوال نگهبان من از آفات دارین باش و الله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین بست و هشت سال ست که خامه بدست گرفته ام و پنجاه و نه کتاب نوشته و اکثری ازان مطبوع دلهای اهل اتباع گردیده و عرب و عجم را تا بلاد دور دست جهانگیر و عالمستان آمده درین مؤلفات برکت روز افزون بخش و این مجامیع را که نخبهٔ علوم علماء و اولیاء سلف و خلف تست تلقی کرامت و قبول بر سر گزار و اگر هیچ توشه راه بدست ندارم همین عمل را که خالصة لذی الاداد بر روی کار آورده ام

سرمایهٔ هزار مغفرت و رضوان خود میشناسم ؎

کریمان را نظر بر زشتی مهمان نمیباشد ۔۔۔ مبر از باغ بیرون سبزهٔ بیگانه را

درین دور صد سیزدهم از هجرت طرفه ماجریات در پیش ست و غریب آفات دامنگیر هر بیگانه و خویش یکسو مقلدین رجال در صدد خرابی احوال اهل اتباع اند و طرف دیگر مبتدعه در فکر از الهٔ اعراض اهل سنت جانب آخر فساق دنیا طلب حربها برارباب صلاح میکنند و جانب دیگر ملوک بر ملوک پیشدستی مینمایند یکی را اگر مسموم کردند دیگری را بفسون کشتند آن دیگر را در بیچاپیچ انداخته اند و آن آخر را در کشاکش هیچ در هیچ ؎

سلیم از دست بیداد کنالم ۔۔۔ بکشت ما گزار شکر افتاد

دنیا از جور و ستم پر گشته و نصفت و عدل از طبع همگنان رخت بر بسته و امر و آسایش یکقلم از دفتر جهان برخاسته و هوای نرد و سیم هر یکی را بر کینه و عداوت دیگری برداشته و اقامت بر شعائر اسلام سخت تر از صبر بر اخگر گردیده و در عصر ما سکوت و شکیبائی هم صورت نجات نمود از نگفته ؎

صبر ست دوائی دل بیمار تو واقف ۔۔۔ افسوس کم داری و بسیار ضرورست

بگوئید که چه میتوان کرد که ایمان بسلامت و جان بعافیت ماند کسی را از کجا بدست می توان آورد که قدر راستی داند و مقدار دینداری بشناسد نه در علم برکتی مانده و نه در عمل اخلاصی و نه در عقیده صحتی و نه در سلوک اثری و نه در ملوک انصافی و نه در عوام صلاحیتی و نه در خواص انسانیتی گوئی همگنان بهائم سیرت و وحوش سریرت مگس طینت گشته اند الا الشاذ و النادر من قبائل شتی و بلاد لا یحیط بها العد و حق مهر اگر جویند جز جائی که انجا خون و مال مسلم شیر مادر باشد میسر نمی آید و امن اگر خواهند جز مکانی که انجا تکفیر و تضلیل و تبدیع و سنی متبع نمانند دست بهم نمیدهند ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس کدام ماه ست که فلک نادره کار کاری نادر بر روی کار نمی آرد و کدام

سال ست که چرخ دوار گردش گرگون بروزگار نمیدهد

غم چه استاد و تو بر در ما ۔ اندر آیار ما برباد ما

صورتحال زمانه چنان میخواهد که آسمان بتر قدوزمین بشگافد وصور را بدمند وستارگان برریزند درین شورش دهر و یورش اهل عصر هرکه جان بعافیت وایمان بسلامت تالب گور برد رستم جهان وسام نریمان زمان ست ما را که بتجربهٔ فقر و آسودگی هر دو نواز شناکرده وگلگشت خزان و بهار روزگار عبرتها روزی ساخته معلوم شد که فقر و سکوت درین زمانه که لایحیی فیه ولایموت صفت اوست هزار درجه برآسودگی واختیار عمل می چیده وقلت همنشینی وگریز از یار واغیار صدمرتبه براختلاط من وتو می بالد اما توقع وفا باین کار از ابنای روزگار

کجا و وجود اینچنین عزیزان کدام جا ست

دوستانی که اندرین عهد اند ۔ مالهم ذمة ولا اِلّ

همه در خون یکدگر شده اند ۔ ثم افتوا بانه حِلّ

نگوئی که تراجم حال و نامهای مقال تو همه پراز شکوهٔ غربت اسلام واوضاع انام باشد این چه صنیع ست و رسائل ومسائل تو جمله مملو از حکایتهای مظالم زید وعمرو این کدام هنجار بود زیرا که تا از شکم مادر بکنار پدر شتافته ایم

هیچ وقتی دست برمراد دل نیافته ست

زخمه برتارم پریشان میرود ۔ کین نواهای پریشان میزنم

درحالت فقر و تهیدستی غم نانم بود واکنون که حالت آسودگی و فراغبالی ست غم جهان الحمد لله علی کل حال ست

یک نیمهٔ عمر در بطالت بگذشت ۔ یک نیمه بتشویش وخجالت بگذشت

عمری که از و دل جهانی آزرد ۔ بنگر بچه حیلت وچه حالت بگذشت

آدمی زاد را هیچ مصیبتی بالاتر از سه هنگام نیست روزی که متولد شود و روزیکه بمیرد و روزیکه از گور برخیزد تا پیدا شد نخست غم مکتب نشینی سپس صدمهٔ معیشت گزینی درپیش آمد و نمیداند که عمر با فلاس و ریا بگذرد یا بدولت و اخلاص و تازنده ست واسیر این خاکدان گنده هزار دشمن در پی ست و تا بمیرد احوال برزخ و اهوال محشر درصدد وی باز چون برخیزد حساب و کتاب اعمال این خانهٔ خراب و تباب دامنگیر و معامله هر عالم ازین هر سه عوالم بر وفق قضا و قدر علیم خبیر چیزها که کند مگر آنکه رحمت عامهٔ الهی دستگیر وی شود و مضمون علیوی را درحق بندگان عاصی خالف راجی خود جلوه اظهار دهد والسلام علی یوم ولدت ویوم اموت ویوم ابعث حیا

اکنون بنظارهٔ دگرگونی حالات خلق و دیدآفات گیتی دل از همه آرزوها خالی ست و بقیهٔ انفاس حیات مستعار

نورکشاکش غم وغصه از خوف و دهشت مالی ست

بدنامئ حیات دوروزی نبود بیش — گویم کلیم با تو که آنهم چسان گذشت

یک روز صرف بستن دل شد باین و آن — روزی دگر بکندن دل زینچنان گذشت

چون بحکم ما ابعد ما فات و ما اقرب ما هو آت درسیاق امر ناگزیریم و هنگام رحیل ازین خاکدان فنانشان معلوم نداریم و بار گران گناهان بیشمار پشت طاقت را خم کرده و انواع عداوات دنیاداران و دین گذاران خاطر را بستوه آورده چاره کار جز آن نیست که غم وغصهٔ خود را که تعلق بدین و دنیادار دبرخداوند حقیقی عرض کنیم و بهزار زبان و دل از تبعات گرفتاری این آب وگل توبه نمائیم و از موفق جل مجده دریوزهٔ توفیق خیریت دارین و سعادت نشاتین بسازیم و بزبان حال و جنان قال بمناجات مستطاب حضرت رب الارباب پردازیم و با دای بندگانه

وندای نیازمندانه سررشتهٔ عرض حال بکشائیم و گوئیم

ای کریم بخشنده عطا و ای رحیم پوشنده خطا ای خالق خلق را راهنما ای قادر خدائی را سزا جان ما را صفای توحیده و چشم ما را ضیای سنت بخش و ما را آن ده که آن به این بنده چه داند که چه می باید خواست دانندهٔ توئی هرچه دانی آن ده انچه پیغمبران و ده سنان تو از تو خواسته اند و دران خیریت دارین پنداشته اند آن همه بمن بی برگ ارزانی دار و تیرگی گناه و آلودگی بدعت از دل و تن من بشر مندهٔ بردار عذرهای ما بپذیر و ما را بر عیبهای ما مگیر ترسانیم از بدی خود ما را بیامرز بخودی خود بنیاد توحید ما خراب مکن باغ امید ما بی آب مکن بیتو جای شادی نیست و جز از تو روی آزادی نه دلی ده که در کار تو جان بازیم جانی بخش که کار آنچنان سازیم یقینی لطف کن که در آز بر ما باز نشود قناعتی مرحمت فرما که کنجشک حرص ما باز نگردد دست مرا بگیر که دست آویز نداریم پوزش من بپذیر که پای گریز نیاریم بگو که چه آورده که در واشویم مپرس که چه کرده که رسوا شویم آخری ده که از اولی بیزار گردیم توفیقی در کار کن که در دین استوار گردیم یا رب تو بساز که دیگران نسازند و تو بنواز که فلان و بهمان نوازند قلبی ده که طاعت افزون کند طاعتی بخش که به بهشت رهنمون کند علمی ده که در و آتش هوا نبود عملی ده که در و آب ریا نبود دیدهٔ کرامت فرما که جز ربوبیت تو نه بیند جانی بخش که جز عبودیت تو نگزیند نفسی ده که حلقهٔ بندگیت در گوش کشد لبی ده که زهر حکمت تو نوش کند یافت تو آرزوی ماست دریافت تو نیاز روی ما

ما هست امروز معصیت کردیم دوست تو محمد رسول الله صلعم غمگین و دشمن تو ابلیس شاد دست فردا اگر عقوبت نئی

باز دوست تو حزین و عدو تو مسرور گردد پس دوشادی بدشمن مده و دواندوه بر دل دوست منه گفتی که مکن و بران داشتی و فرمودی که بکن و بران نگذاشتی علمی که خود شل افراختی نگونسار مکن و چون در آخر عفو خواهی کرد در اول شرمسار مکن آمرزیدن مطیعان چه کار است و کرمی که همه را برسد چه بمقدار است این بنده سخت گناهکار است وصفت تو در ازل و ابد غفار است رباعی

من بندهٔ عاصیم رضائی تو کجاست ... تاریک دلم نور و صفائی تو کجاست
ما را تو بهشت گر بطاعت بخشی ... آن بیع بود لطف و عطائی تو کجاست

یارب جمال ترا بست باقی همه زشتند عاصیان امید وار و زاهدان مزدور بهشتند اگر و مبادا بدوزخ فرستی دعوی داریم و اگر بهشت بری بی دیدار تو خریدار نیم خداوندا ابوجهل از کعبه آمد و ابراهیم از بتخانه کار بعنایت ست باقی بهانه گرفتیم که نور در طاعت ست اما اگر راست پرسند کار بعنایت ست بر عجز خود آگاهم و بر بیچارگی خود گواه خواست خواست تست من چه خواهم و جز در تو درگاهی نیست که انجا پناهم این چراغ افروخته را مکش و این دل سوخته را مسوز و این پردهٔ دوخته را مدر و این بندهٔ آموخته را مران و نوا خته خود را مینداز چون تو انستم ندانستم و چون دانستم نتوانستم بحرمت آن نامی که تو آنی و بتفصیل آن صفاتی که آنچنانی بفریادم رس که میتوانی رباعی

یارب ز تو انچه من گدا می خواهم ... افزون ز هزار بار شا میخواهم
هر کس ز در تو حاجتی میخواهد ... من آمده ام کز تو ترا میخواهم

کار بدل آگاه ست نه بدستار و کلاه یارب همه از تو ترسند و من از خود چه از تو همه نیک آید و از من همه بد تو نه ظالمی که گویم زنهار و نه مراهقی که گویم بیار این میگویم که چون در اول برداشتی بآخر فرو مگذار گناه در جنب کرم تو زبون ست زیرا که کرمت قدیم و گناه من اکنون ست اگر حاضرم بانگی و اگر غافلم هزار سخن بدانگی گفتی کریم امید بران تمام ست چون کرم تو در میان ست نومیدی حرام ست سری که در سجودی نیست سفجه به از دستی که در وجودی نیست کفجه به از و چون بید میلرزم که مبادا فردا هیچ نیرزم الهی فریاد از کمینه طاعت عادتی و حکمت تجربتی و حقیقت عاریتی الهی این چاشنی که کام شوق دادی تمام کن و این برق که در جان بتابیدی مدام کن

اللهم انا بتهٔ وغفرا ...

ان ختم الله بغفرانه ... فکل ما لاقیته سهل

فصل در ذکر بعضی از مشایخ متاخرین رحمة الله علیهم اجمعین

محقق و متقرر ست که موثر ترین حالات بلکه افضل ترین مقامات مصاحبت اهل کمال و مجالست بمقربان آستانهٔ ذوالجلال ست زیرا که بمشاهدهٔ استقامت احوال ایشان و سماعیهٔ صحت اقوال درویشان سالک را همتی دست دهد که تحمل اعبای عبادت و برداشت مشاق ریاضت که لازم این طریق و خادم این فریق ست آسان شود بلکه بواردید جمال باکمال ایشان اگر دست دهد نوری در دل می افتد که ظلمت ریب و ارتیاب را که علت بعد و حجاب معرفت ست زائل میگرداند هم القوم لا یشقی جلیسهم و اگر فرضاً این شخص استعداد این کار و قابلیت استفاضهٔ انوار ندارد تا تاثیر صحبت بوجود آید و فائدهٔ محاذات رو نماید لکن بقیاس و استدلال بر وجود لذت و کمال که مخصوص ارباب حال باشد از گرویدن باین طریقه که قسمی از ولایت ست محروم نماند ؎

ای که از کشمکش قال و مقال — نیستت حالت ارباب کمال
هیچ ناپافته در خود اثرے — نشنیده ز کسان جز خبرے
قابل کار نه معذور بے — یا خود از کوشش آن بس دورے
باش کین را هگذاری دگرست — هر کسے قابل کاری دگرست
لیکن اندر پے انکار مرو — از جهان منکر این کار مرو
بنگر این حالت درویشان را — کوشش و سوز و غم ایشان را
که درین ره چه طلبها دارند — در طلبها چه تعبها دارند
زین طلب گر نخدا یافته اند — این همه بهر چه بشتافته اند
در طلب اینهمه جانبازی چیست — مال و اسباب فداسازی چیست
کشف اگر نیست قیاس تو کجاست — عقل کو درک حواس تو کجاست
باری از نیست ترا وجدانے — معتقد باش و بیارا یانے

و بعد از حرمان دولت صحبت کاملان و مشاهدهٔ جمال عارفان استماع اخبار و تتبع آثار ایشان در همت فزائی و غلبت زدائی همان تاثیر دارد که صحبت و مجالست بلکه این خود نوعی از صحبت ست که جمال وقت در وی از غبار کدورت بشری و حجاب صورت عنصری بصفاست و صفای حسن عقیدت از مشاهدهٔ جادیات و اطلاع بر زلات متنزه و مبرا

ولهذا جمعی از اخلاف قرنا بعد قرن حفظ اخبار و آثار اسلاف نموده در محافل و مجالس بیان میکرده اند و در دفاتر گرانمایه و صحائف بلند پایه فراهم آورده ذیوری دیگر بر جمال آن میافزوده اند ؎

ذات من نقش خیال خوش تست ... من مگر خود صفت ذات توام
نقش اندیشهٔ من جلوهٔ زلست ... گوئی الفاظ و عبارات توام

و وراء تسلیهٔ فواد و تثبیت مراد و اتعاظ و اعتبار آنرا دیگر فوائد و منافع بسیار است یکی آنکه وجود اولیاء رحمت شامل و نعمتی بست بهر جوینده و اصل پس ذکر مناقب و احوال ایشان که در معنی شکر این نعمت عظمی و عطیهٔ کبری بست لازم باشد و اعتقاد و محبت این صفا کیشان صدق اندیشان واجب و متحتم وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ دیگر آنکه ذکر این محبوبان آله و محبان بارگاه سبب نزول رحمت و موجب وصول قربت بست زیرا که هر محبوب را ذکر محب خود خوش آید و دوست را وصف دوست محبوب نماید قرآن کریم را ببین که مملو از ذکر انبیاء بست و مشحون بقصص اولیاء و اصفیاء بر دوستان هر جا آفرین بست و بر دشمنان ایشان هزار نفرین دیگر این عبادتی که بهر حال در جمیع محال بی کلفت و محنت از دست هر کس حاصل بست و با وجود ش جزای جزیل که عبارت از قرب رب جلیل بست علاوه بران و اصل دیگر چون نقل اخبار و حکایات ماضی و حال و اضاعت اوقات بذکر احوال اواخر و اوائل مالوف عادت و مانوس طبیعت هر کس و ناکس بست پس اشتغال بذکر احوال اهل کمال که مثمر سعادت مبدء و منتج رشادت مآل بست در همه حال بهتر باشد تا قضای مقتضای جبلت و عادت متضمن نوعی از طاعت و عبادت باشد دیگر لابد میان ذاکر و مذکور علاقه مناسبتی و رابطهٔ محبتی باشد که باعث بر ذکر گردد پس ذکر حکایات صالحین بهمت آنکه مشعر از مناسبت باطن و مخبر از محبت اندرون بست ذاکر را در ظاهر نیز از ایشان نماید و بزی صلاح و حلیهٔ فلاح بیاراید دیگر هر کس که حالات اسلاف استماع نماید بالضرورة دریابد که چندین کس که بعد از مضی قرون و آدوار و تمادی دهور و اعصار هنوز ذکر فضائل پیشینیان میگویند سبب آن جز حسن عمل و کردار نیک و گفتار راست نیست پس داند که حیات ابدی و سعادت سرمدی در حسن عمل بست و شاید که تصور این معنی منجر و باعث گردد بسبب خیرات و عمل صالحات و تحصیل مبرات ؎

جانا نلبم از ذکر تو خاموش مباد ... یاد تو ز خاطرم فراموش مباد
هر جا ز شما بلب حدیثی گزرد ... ذرات وجود من بجز گوش مباد

دیگر تواند که ذکر خیر این طائفه علیه سبب ترویح ارواح مقدسهٔ ایشان گردد و همچنانکه وی ایشانرا در جنان

بخیر ذکر میکنند ایشان نیز ابدا ما من الله بکرمه تخلق باخلاق الهی او را در ایشان بنیکی یاد نمایند ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک رؤف رحیم دیگر آنکه چون وی نشر مناقب و ذکر محامد گذشتگان میکند بمقتضای حکمة الدین تدان امید وار باید بود که بعد از وی باوی نیز همین معامله کنند ؎

چو من بخیر کنم یاد رفتگان دارم — امید آنکه مرا هم بخیر یاد کنند
چو شاد میکنم ارواح دیگران شاید — کسان رسند و مرا نیز روح شاد کنند

رب هب لی حکما و الحقنی بالصالحین واجعل لی لسان صدق فی الآخرین بعلاقهٔ این امور و ملاحظهٔ اینمعنی مرا هوس آن شد که بذکر حال و قال چندی از اهل کمال بر طریقهٔ اختصار و شیوهٔ اعتبار از اخبار الاخیار و جزآن بالکم و بیش بسیار در بن فصل زبان کشایم و از حکایت و شکایت روزگار بر در توبه و استغفار آیم و تقدیم و تاخیر را در ذکر وقید موالید و وفیات را در بیان ملحوظ نگنیم که مراد در یافتن حالات و معارف ایشان ست نه مجرد سال ولادت و وفات و معهذا در کتب معتمده این وطرز مقتضی ست طالب بدان رجوع میتواند کرد و علی کل حال امید آنست که اگر فقیری مجردی وقت خود را باین کتاب خوش کند جای آن دارد و اگر سالکی خدا جوئی مطلوب خویش را ازین فصل و باب جوید روئے بجریان نیارد و بقبول خداوندی جلت عظمته مقبول گردد و بحصول مقصود دلی موصول شعر و ان الله لا یضیع اجر المحسنین

شیخ الاسلام محی الدین ابو محمد عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلانی از احفاد عبد الله محض بن حسن مثنی بن حسن سبط ست رضی الله عنهم در ۴۷۰ھ متولد شد گیلان وطن او ست سی و سه سال تصدر و تدریس کرد و فتوی داد چهل سال سخن بر مردم در ارشاد فرمود نود سال زیست و در ۵۶۱ھ از دنیا برفت عالم قرآن و حدیث بود و جمیع علوم را اصولا و فروعا و مذهبا و خلافا نیکو میدانست تا آنکه گویند گفت فاق الکل فی الکل و صار مرجع الجمیع فی الجمیع و در قلوب خاص و عام قبول عظیم و عظمت تمام یافت وی گفته قد می هذه علی رقبة کل ولی الله و این سخن از وی اگر بصحت رسد خدا داند که مراد وی بدان چیست یا از وادی سکر ست که اهل حال را پیش می آید روزی در تفسیر آیتی یازده وجه ذکر کرد تا اینجا علم حضار بزم همراه بود بعده در بیان دیگر وجوه شروع نمود و بر چهل وجه تمام فرمود و گفت گذاشتیم قال و با آمدیم بحال لا الٰه الا الله محمد رسول الله این کلمه گفتن و شور و اضطرابی در دلهای حاضران افتادن از نفائس اجوبه اوست که یکی سوگند کرد بر طلاق زن اگر خدا تعالی را چنان عبادت

نکند که دران فردی از انسان در هیچ مکان انبازاو دران عبادت نبود کدام عبادت او نامیده بعد از انکه
علماء عراقین در جواب ازین مسئله درماندند وی بمجرد نظر دران مسئله فرمود یخلی له المطاف ویطوف
وحده ویحل بمینه طریق وی تحکیم کتاب وسنت بود در هر خطره ولحظه ووارد وحال وثبوت مع الله در جمله
احوال وحفظ احکام شریعت بامشاهدهٔ اسرار حقیقت وانچه از خوارق وکرامات وعجائب وغرائب ازوی رح
نقل کرده اند شاید بسیاری ازان مبنی برخیال محبان ست همچو تجلی نبوی از برای ترهیب وتائید در مجلس وی
وحضور ارواح جملهٔ انبیاء واولیاء وگفتن وی قف یا اسرائیلی واسمع کلام المحمدی بخضر ونحو آن که این
احوال نزد اهل بصیرت واصحاب شریعت درخور پذیرائی وثبوت نیست ولیس الخبر کالعیان آری اینقدر
ضرور ست که کمل مشایخ اورا ستوده اند وازوی کرامات وحالات سنیه بسیار ملاحظه نموده شیخ بزرگ شهاب الدین
سهروردی گفته کان سلطان الطریق علی التحقیق ویافعی گفته کراماته بلغت حد التواتر ومعلوم ست که انکار
کرامت اولیاء کار مسلمان نیست اما این کرامات آن ولی را تا آن درجه نمیرساند که معبود عباد ومسجود ملائک گردد ودر همه عالم
تصرف وتصریف او باشد حیاً ومیتاً ونعوذ بالله من جمیع ماکره الله می بینیم که احوال نویسان وی در ذکر حالات شگرف
چندان مبالغه کرده اند وجادهٔ اغراق پیموده که از مرتبهٔ بندگی بخدائی رسانیده اند واز درجهٔ غلامی باوج خواجگی برده
واین آفت از اهل علم ظاهر شده ست تا بعوام کالانعام چه رسد وازین جهت ست ضامن شدن وی رح تا روز قیامت
بمغفرت برای جمیع مریدان ومنتسبان خود دگر دینی ست بر انکه این ضمان رسول انس وجان از برای امتیان وعاصیان
اسلامیان نکرده وهمگنان را برمشیت خدا گذاشته وبحق سبحانه وتعالی سپرده پس انچه از شیخ آمد از رسول هم زیاده
وما اقبح هذا المنقول واسوءه فی العقول اللهم ثبت قلوبنا علی دینک ولا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا
ترجمهٔ شریفهٔ او که تعلق دارد بمراتب علم در تاج مکلل نوشته ایم وهمچنین تراجم هم مشربان او همچو ابن عربی وابن فارض
وابن سبعین وامثال ایشان در انجا ذکر نموده ان شئت زیادة الاطلاع فارجع الیه وادرک ما
اشتباه من تراجم الحدثین هناک وحول علیه

خواجهٔ بزرگ سید معین الدین بن سید غیاث الدین الحسنی الحسینی السنجری امام سلسلهٔ چشتیه وسر حلقهٔ مشایخ
این طریقهٔ علیه ست اگرچه مرید خواجهٔ عثمان هرونی مرید حاجی شریف زندنی ست اما بعد از انکه از مدینه ببغداد آمد
شیخ عبد القادر جیلانی را ملازمت نمود وپنج ماه وهفت روز در خدمتش ترقی حاصل کرد ونجم الدین کبری را دید
خوارزم دید وخواجه یوسف همدانی را در همدان وشیخ ابو سعید تبریزی را در تبریز وشیخ حسن سنجانی را بوستان

دیدار انجا بدہلی آمد بعد ازان در ۵۸۳ باجمیر رفتہ اقامت نمود خواجہ قطب الدین بخدمت او رسیدہ بست سال
در خدمت خواجہ عثمان ہرونی بود وی اول کسی ست از اولیا اللہ کہ در اقلیم ہند سلسلہ ولایت بر پا کرد و انوار
شریعت و طریقت نشر ساخت و لاریب بزرگان چشت عنبر سرشت را حقی ست قدیم بر رقبہ ولایت ہند چہ سلطان
محمود غزنوی دست توسل بدامن حضرات چشتیہ زد و بہم قدسیہ ایشان کر بغزا ہند بربست و در غزای سومنات
خواجہ محمد چشتی بذات مبارک خود با سلطان متوجہ ہند گردید و این سرزمین را بقدوم میمنت لزوم شرف اندوز
جاوید ساخت خواجہ از جانب غزنین باجمیر تشریف ارزانی فرمود و بار اقامت در نیمقام کشاد و بعبادت مشغول
شد و این آمدن در زمان پتھورا رای ہندوستان بود پتھورا او را بعدم قبول سفارش مسلمانی رنجانید و گفت
این مرد در نیجا آمدہ ست و سخنہا از غیب میگوید خواجہ برآشفت و بر زبان مبارک آورد کہ او را زندہ گرفتیم و دادیم
ہمدران ایام لشکر سلطان معز الدین سام غوری از غزنین در رسید و وی اسیر گشتہ کشتہ شد و ازان تاریخ باز درین
دیار اساس اسلام استحکام یافت و بیخ دینیاد کفر و فساد بر افتاد و لہذا حضرت خواجہ را مجدد مائہ سابعہ گویند
و بالجملہ وجود اولیا رامت در ہر اقلیم بر وفق فتح بلاد و جلوہ افروزی شعائر اسلام ست و پیداست کہ از ابتدا
طلوع آفتاب جہانتاب اسلام درین آفاق ہیچ عصر خالی از وجود اولیا رامت و اصفیا ملت نباشد احوال این
طائفہ علیہ از مبادی مائہ سابعہ مضبوط ست و آثار اکابر متقدم بوجوہ مشتی در نقاب خفا ماندہ و وصف ہل اتی علی الانسان
حین من الدہر لم یکن شیئا مذکورا بہم ساند مگر حال بعضی در لباس قال بر سبیل ندرت یافت میشود مثل ابو حفص
ربیع بن صبیح السعدی البصری کہ از اتباع تابعین و ثقات محدثین ست صدوق بود و عابد و مجاہد و اول کسی کہ در
اسلام تصنیف پرداخت حدیث را از حسن بصری و عطا شنید و از وی سفیان ثوری و وکیع و ابن مہدی
روایت کردہ اند صاحب مغنی گوید مات بارض السند سنۃ ستین و مائۃ و صاحب کشف المحجوب علی بن عثمان الہجویری
المتوفی سنۃ خمس و ستین و اربعمائۃ و شیخ فخر الدین زنجانی پیر ارشاد شیخ سعد الدین حموی کہ ہر دو بزرگوار در لاہور
آسودہ اند و شاہ یوسف گردیزی کہ در سنہ خمسین و خمسمائۃ از گردیز کابل بملتان آمدہ طرح اقامت ریخت اول
اولیا رہند چنانکہ گذشت خواجہ معین الدین چشتی اجمیری ست قدس اللہ سرہ و وی رح در سنہ ۶۳۳ از دنیا برفت
از کلمات قدسی سمات اوست کہ دل عاشق آتش زدہ محبت ست ہر چہ در و فرود آید آنرا پاک بسوزد و ناچیز
و ہم وی گفتہ از جویہای آب روان آوازی میشنوند چگونہ آوازی برآید ہمین کہ بدریا رسید ساکت
خود خواجہ عثمان نقل فرمودہ کہ در ہر کس کہ این سہ خصلت باشد تحقیق بدان کہ حق تعالی را

دوست ست تحاوت چون دریا شفقت چون آفتاب تواضع چون زمین و فرمود صحبت نیکان از کار نیک و صحبت بدان بدتر از کار بد و گفت نشان محبت آنست که مطیع باشی و بترسی که نباید دوست برانند و گفت گناه شما را چندان ضرر نه دارد که بیحرمتی و خوار داشتن برادر مسلمان و فرمود عبادت اهل معرفت پاس انفاس ست و فرمود علامت شناخت حق تعالی گریختن ست از خلق و خاموش شدن در معرفت فرمود علامت شقاوت آنست که معصیت کند و امید دارد که مقبول خواهد بود فرمود عزیزترین چیزها در جهان آنست که درویشان با درویشان بنشینند مسکین جالس مسکینا ع ما للغریب سوی الغریب انیس و بدترین چیزها آنکه درویشان از درویشان جدا گردند با آنکه این از عاقلی خالی نباشد فرمود متوکل بحقیقت کسی ست که رنج و محنت از خلق برگیرد نه از کسی شکایت و نه با کسی حکایت فرمود فاضلترین اوقات آنست که وسواس از خاطر رسته باشد فرمود خدا کجا و بنده کجا علم خدای راست و معرفت بنده را فرمود مردم از منزلگاه قرب نزدیک نشوند مگر فرمان بر داری در نماز زیرا که معراج مومن همین نماز ست

خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی قدس سره خلیفه بزرگ خواجه معین الدین چشتی ست از اکابر اولیاء و اجلهٔ اصفیا ست بغایت ترک و تجرید و فقر و فاقه موصوف بود و نهایت استغراق داشت شیخ محمد نور بخش در سلسلة الذهب گفته له في احوال الباطن شان کبیر بین المکاشفین و دلیل العارفین گفته سخن در حکایت ملک الموت بود فرمود که دنیا بی مرگ بجه نیرزد گفتند چرا گفت از انکه الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب نزد خلافت خواجه او را فرمود چهار چیز گو هر نفس ست اول درویشی که تونگری نماید دوم گرسنه که سیری نماید سوم اندوهگین که شادی نماید چهارم با کسیکه دشمنی بود دوستی نماید وی رح در دهلی آمد و ساکن شد قوالی بیت شیخ احمد حامد را برخواند خواجه را آن بیت در گرفت چارشبانه روز در تحیر بود و بران بیت ذوق داشت شب پنجم رحلت کرد میر حسن دهلوی در غزلیکه درین زمین گفته ست اشارت باین قصه کرده

جان برین یک بیت داد ستان بزرگ — آری این گوهر زکان دیگرست

کشتگان خنجر تسلیم را — هر زمان از غیب جانی دیگرست

و این واقعه در ۶۳۳ روداده در مناقب الاولیا گفته آوش موضع ست از فرغانه و کاکی ازان گویند که نان کاک یعنی خشک از و برآمده بست سال در خدمت پیر ماند بعده سیاحی کرد چون ببغداد رسید شیخ شهاب الدین سهروردی را دید و در ملتان شیخ بهاء الدین زکریا را دریافت شخصی بخدمت او آمد به نیت آنکه دنیا متوجه او شود فرمود برو دستان

خدا می آیند و دشمن گرفته خدا را می طلبند

شیخ الاسلام بهاء الدین ابو محمد زکریا الحاج الملتانی القرشی خلیفهٔ شیخ شهاب الدین سهروردی ست پیش از اوا وقت در تحصیل و تدریس مشغول بود بعد ازان در مجاهدات سعی نمود و رسید بجائیکه رسیدند اکابر اولیاء هندست صاحب کرامات ظاهره و مقامات باهره و برکات شامله بود میر حسینی صاحب تحفة الارواح و شیخ فرید الدین عراقی صاحب لمعات بملازمت او رسیده اند و تربیت یافته وی از اغنیا شاکرست و این کرمید حق او صادق و اتیناه فی الدنیا حسنة و انه فی الاخرة لمن الصالحین بعضی از مشایخ وقت را دریاب فقر و غنا با وی گفتگوی واقع بود فرمود دنیا تمام چه قدر دارد قل متاع الدنیا قلیل و معلوم ست که از ان قلیل چه قدر پیش ما باشد و گاهے میفرمود صحبت مار کسی را ضرر کند که افسون ما نداند و میفرمود که غنا میل رخسارهٔ حال ماست پیش فرید الدین قصه گذشت یک سخن این بود که میان ما و شما عشقبازی ست وی در جواب گفت میان ما و شما عشق ست بازی نیست شیخ فرید الدین را افطار کم بودی اگر چه تب آمدی یا فصد کردی و شیخ بهاء الدین را صوم کمتر بودی اما طاعت و عبادت بسیار بودی و این آیه فرو خواندی یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا شیخ نور بخش در سلسلهٔ او را رئیس اولیاء هند و عالم بعلوم ظاهره و صاحب احوال و مقامات نوشته و گفته له فی الارشاد و هدایة الناس من الکفر الی الایمان و من المعصیة الی الطاعة و من النفسانیة الی الروحانیة شان کبیر و در مجمع الاخبار وصایای او آورده و گفته من وصایاه المحبة نار تحرق کل دنس فاذا تحقق المحبة کان الذاکر ذکرا مع مشاهدة المذکور و هذا هو الذکر الکثیر الموعود به الفلاح فی قوله سبحانه و تعالی و اذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون و در بعض رسائل اوست سلامة الجسد فی قلة الطعام و سلامة الروح فی ترک الاثام و سلامة الدین فی الصلوٰة علی محمد خیر الانام ق فی روح فی سلمه

سید نور الدین مبارک غزنوی خلیفهٔ شیخ شهاب الدین سهروردی ست در زمان سلطان شمس الدین او را میر دهلی میگفتند در سنه ۶۳۲ از دنیا برفت وقتی امساک باران شد او را لازم گرفتند که دعا باران کن برسه نیزه آبد و دعا کرد بعده روی باسمان نمود و گفت بامد اگر تو باران نفرستی من پیش ازین در هیچ آبادی نباشم این بگفت و فرود آمد.

حق تعالی باران فرستاد ؎

تند و پر شور و سیه مست نگهسار آمد　　میکشان مژده که ابر آمد و بسیار آمد

شیخ محمد اجل شیرازی گوید سید مبارک مذکور نعمت از و یافته وقتی در غزنین استسقاء شد خلقی بروی آمدند

وگفتند دعا بکن تا باران ببارد وی از خانه برون آمد وخلقی دنبال او شد شیخ را باغی پیش آمد انجا رفت باغبان زیر درختی خفته بود شیخ او را بیدار کرد وگفت درختان خشک میشوند بر خیز وآب ده وی گفت باغ من ودرختان من آنزمان که حاجت آب دادن خواهد بود خواهم داد شیخ باغبان را گفت پس این خلق را منع کنی که دنبال من گرفته اند ما بندگان خداوزمین زمین خدا آنزمان که حضرت عزت خواهد خواست باران خواهد فرستاد این سخن بگفت وباز گشت عقب آن چندان باران بارید که نهایت نبود رحمه الله تعالے

شیخ حمید الدین ناگوری لقب او سلطان التارکین ست خلیفه خواجه اجمیرست در تجرید وتفرید قدمی راسخ داشت همت عالی او از دنیا وعقبی برترست از بندگان خاص مولی عزاسمه بود از اولاد سعید بن زیدست که از عشرهٔ مبشره باشد سن طویل یافته وی گفته اول مولودی که بعد از فتح دهلی در خانه مسلمانان آمد منم شیخ نظام الدین اولیا کلمات او را انتخاب نموده بخط خود نوشته بود مرقد او در ناگورست در سنهٔ از دنیا برفت او را تصنیفات ومکتوبات بسیارست در کتاب اصول الطریقه نوشته مردان راه که روی ایشان بدرگاه ست سه طائفه اند چنانکه در کلام مجید آمده الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات معذور نرسند که بعد الایمان بالله والاقرار بالتوحید بحضرت حاضر نیایند واگر آیند دیر آیند وآهسته آیند واز خطاب ساد عی اغافل باشند ومشکور اند که با ایمان همعنان آیند وبا اقرار هم رکاب وفانیانند که خطاب الست بربکم را دارند وجواب آن که قالوا بلی ست فراموش نکرده اند ودر همان پیش از دعوت بحکم ازل اجابت کرده اند ودر بدایت کار بطلب نهایت اسرار برآمده اند یکی از ایشان ابوبکر صدیق ست که پیش از دعوت بطلب رسالت برآمد ودر خود را دواطلب کرد دیگر علی مرتضی ست که پیش از بلوغ مستعد قبول دعوت گشت دیگر اویس قرنی ست که اگر پیغمبر صلعم تعریف او نکردی نام او از هیچ دیوان نبر آمدی ونشان او در هیچ دفتری ثابت نکردندی زهی کمنت که در حضرت عزت داشته در دنیا چیزی نهاد واز دنیا چیزی نبرداشت آزاد آمد وشاد رفت دیگر سلمان فارسی ست که پیش از دعوت در طلب هدایت پوئید وصدق عهد میثاق از خویشتن جوئید وهم وی رحم گفته راه را مرتبهاست اول آن علم ست که بی علم عمل درست نیاید دوم عمل ست که بی علم نیت بکار نیاید سوم نیت صحیح ست که بی نیت عمل جز باطل نیاید چهارم صدق ست که بی صدق عشق رو ننماید پنجم عشق ست که بی عشق توجه درست نیاید ششم توجه ست که بی توجه سلوک راست نشاید هفتم سلوک ست که بی سلوک دروازه پیشگاه نگشاید هشتم کشاد درپیشگاه ست که تا نکشاید روی مقصود ننماید وهم وی گفته راهی در پیش تو نهاده اند هم باریک وهم دراز وترا عمری داده اند هم تاریک وهم کوتاه ودرین عمر

کوتاه ترا امر کرده اند برفتن این راه دراز و شب دنیا اگرچه تاریک ست که الدنیا کلها ظلمة اما درین تاریکی بهر تو ماهتابی از مطلع عنایت برآورده اند الله نور السموات والارض برخیز و بشتاب و این ماهتاب را دریاب و غنیمت دار و این عمر کوتاه را گذاشته و رفته انکار و خود را یکی از مردکان بشمار و اگر نمرده مردنی میدان و پیوسته این بیت بر دل میخوان ؎

جانی ست هر آیینه بخواهد رفتن　　اندر غم عشق تو رود او نے تر

خواجه بر بستر غفلت در خواب عطلت خوش خفته ست و نمیداند که دعوی محبت که کرده ست او را سوال و جواب است که پاره ازان در اخبار الاخیار ذکر کرده بعضی ازان اجوبه این ست این تفاوتی که تو می بینی در فیض و فائض نیست بلکه در قبول و قابل ست ظالم را شادی بحصول مراد دنیا ست مقتصد را شادی بحصول مراد عقبی ست سابق را شادی بوصول مراد مولی ست دین ظالمان گریختن از معاصی و آویختن بطاعات ست و دین مقتصدان بریدن از دنیا و آرمیدن بعقبی ست و دین سابقان بتبرا از ماسوی الله و تولا با لله ست قل الله ثم ذرهم في خوضهم يلعبون طریقت جان شریعت ست چنانکه تو جان و تن خود را یکی میدانی نزاد و منزل شریعت از نفس و مال برآمدن ست و بنعیم مقیم درآمدن ان الله اشتری من المومنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة و راه و منزل طریقت از جان و دل برآمدن و تبتل الیه تبتیلا و بذروهٔ اعلای وحدت برآمدن و ان الی ربك المنتهی فردا کار بر خلاف روزگار امروز خواهد بود ظاهر باطن خواهد گشت و باطن ظاهر بالا بفرود و بدل خواهد شد و فرود بالا عوض خواهد پذیرفت پیغمبر فرمود یحشر الظالم یوم القیامة علی صورة الذر گناهی ست که بمرگ مکفر شود و گناهی ست که بطول مکث در گور مکفر شود و گناهی ست که بعذاب قبر مکفر شود و گناهی ست که تا دوزخ نه بیند و آتش دوزخ آنرا نسوزد هیچ سود ندارد مرد باید که از نیخا چندان نور برد که آن نور نار دوزخ را فرو خورد آتش دوزخ با درویشان چه کار دارد که او را از برای متکبران و فرعون صفتان در وجود آورده اند النار مثوی المتکبرین ؎

بروز حشر خانی نه بار پرس مترس　　تو بیکسے و غریبی ترا کی پرسد

اما فقر کو و فقیر کجا مولانا نصیر الدین برمولانا شمس الدین شکر عدم قوی و قدرت باین صفت گفتی الحمد لله علی عدم الا مکان و بپارسی فرمودی مباد که آدمی را ناخن انگشت دراز شود که اگر ناخن خود را دراز بیند خواهد که شکم برادر مسلمان پاره کند ؎

کجا خود شکر این نعمت گزارم　　که زور مردم آزاری ندارم

محمد بن عطا معروف بقاضی حمید الدین ناگوری رح از مشایخ متقدمین هندوستان گزین ست جامع بود میان علم ظاهر و باطن از اصحاب خواجه قطب الدین ست اگرچه مرید و خلیفه شهاب الدین سهروردی بود و مولع بود بسماع زیکس در زمان او اینقدر تو غل در سماع نداشت که او داشت ؎

چه خوش باشد آواز نرم حزین — بگوش حریفان مست صبوح
به از بوی زیباست آواز خوش — که این حظ نفس ست و آن قوت روح

علما عصر بر سر او محضر ساخته بودند و بعد از وی شیخ نظام الدین اولیا این سلسله را بر پا داشت و در زمان تغلق شاه بر سر ایشان نیز محضر شده و شک نیست که حق آنست که سماع از برای اهل آن جائز و مباح ست قاضی را تصانیف بسیار ست بزبان عشق و ولوله سخن میکند و سخنان بلند و بدل نزدیک بسیار میگوید در رشتهٔ از دنیا برفت طوالع شموس از تصانیف او مشهور ست در وی شرح اسماء حسنی میکند در اخبار الاخیار گفته حقیقت آنست که اختصار و انتخاب از آن کتاب حقیقت مآب که هر جا موج موج از اسرار حقیقت و فوج فوج از معانی طریقت ست متعسر ست جمیع مواضع او در متانت و حرارت و حالت متشاکل و متشابه واقع شده کلمه چند ایراد می باید کرد که وقت کاتب حروف از احاطه آن قاصر ست باری هر چه آمد نیکو ست انتهی بعده انچه بخامه از ان کتاب سپرده شرح اسم هو ست

شیخ جلال الدین تبریزی خلیفه شیخ شهاب الدین سهروردی ست ذکر او در کتب مشایخ چشت بسیار ست. در زمان خواجهٔ قطب الدین بدهلی تشریف آورد شیخ الاسلام دهلی نجم الدین کبری او را بامری متهم کرده جانب بنگاله روان ساخت وی گفته چون من درین شهر یعنی دهلی آمدم زر صرف بودم این ساعت نقره ام تا بیشتر خواجه شد و در مکتوبی بجانب شیخ بهاء الدین زکریا نوشته من احب الخفاذ النساء لم یفلح ابدا قبر او در بنگاله ست

شیخ نظام الدین ابو المؤید از مشاهیر بزرگان ست در زمان سلطان شمس الدین معاصر خواجه قطب الدین بود شیخ نظام الدین اولیا نیز او را دیده ست جد او را شمس العارفین میگفتند و شیخ جمال که مقبرهٔ او در کول ست از اولاد اوست وی گفته بخط بابای خود نوشته دیده ام انگاه این دو مصراع بگفت . . . . . ؎

بر عشق تو و بر تو نظر خواهم کرد — جان در غم تو زیر و زبر خواهم کرد

بعده گفت ای مسلمانان دو مصراع دیگر این رباعی یاد نمی آید چکنم این سخن بر طریقی گفت که در همه جمع اثر کرد انگاه قاسم مقری آن دو مصراع را بیاد داد ؎

پر درد دلی بخاک در خواهم شد — پر عشق سری ز گور بر خواهم کرد

شیخ برهان الدین محمود بن ابی الخیر بلخی از اکابر علماء عهد سلطان غیاث الدین بلبن بود انصاف داشت بوجد و سماع و علم شریعت و طریقت مشارق حدیث را پیش مصنف سند کرده بعالم شعر نیز میلی دارد بعضی شعرا درویشانه از وی نقل میکنند چنانکه این بیت ؎

گر کرمت عام شد رفت ز برهان عذاب ‌ ‌ ‌ ور بعمل حکم شد وه که چها دیدنی ست

وی بار با گفتی که خداوند جل مرا از هیچ کبیره نخواهد پرسید مگر از یک کبیره گفتند کدام ست گفت بسماع چنگ ست که بسیار شنیده ام و این ساعت اگر باشد هم بشنوم قبر او در دهلی ست آنرا تختهٔ نور گویند

شیخ احمد نهروانی مردی بزرگ بود با فنده مرید قاضی حمید الدین ناگوری شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا کم کسی را پسندیدی اما در بارهٔ او گفتی که اگر مشغولی احمد بسنجند مایهٔ ده صوفی باشد او را گاه گاه سر کارگاه حالی پیدا شدی که از خود غائب گشتی و دست از کار بداشتی و جامه خود بافته شدی قبر او در دیالوست رحمه الله تعالی

شیخ بدر الدین غزنوی خلیفه خواجهٔ قطب الدین ست از اهل سماع بود تذکیر گفتی و سخن گیرا داشت و بیشتر سخن از محبت گفتی شیخ فرید الدین شکر گنج در مجلس تذکیر او بسیار حاضر شدی از غزنین او بدلی بلاهور آمد و از انجا بدهلی رسید و مرید خواجه شد سلطان المشایخ گفته از وی شنیدم که میگفت خواجه قطب الدین این دو بیت بسیار گفتی ؎

سودائی تو اندر دل دیوانه ماست ‌ ‌ ‌ برهان حدیث تست ثنا نامهٔ تو است

بیگانه که از تو گفت آن خویش من ست ‌ ‌ ‌ خویشی که نه از تو گفت بیگانه ماست

وی در عمر بزرگ بود و مسن شده گفتند شیخ پیر شده مست چه شکل میر قصد گفت شیخ نمیر قصد عشق میر قصد

شیخ فرید الدین گنج شکر نام او مسعود ست پدرش شیخ عز الدین محمود از اولاد امیر المومنین عمر بن الخطاب بود و مادرش دختر مولانا وجیه الدین خجندی وی قدس سره خلیفهٔ خواجه قطب الدین ست و از خواجهٔ بزرگ معین الدین چشتی نیز نعمت یافته از اعیان اولیاء و ارکان اصفیاء ست بغایت ریاضت و مجاهده و فقر و تجرد داشت و در کشف و کرامات آیتی بود و در ذوق و محبت علامتی از شهری بشهری میگشت تا در اجودهن سکونت کرد و قتی یکی از حرمها گفت که ای خواجه امروز فلان پسر بسبب گرسنگی بمعرض هلاک رسیده ست سر برآورد و گفت مسعود بنده چه کند اگر تقدیر حق در آید و از جهان سفر کند رسنی در پای او به بندید و بیرون افگنید گویم این کمال مرتبه تسلیم و رضاست که فوق آن متصور نیست در وجه تسمیهٔ او بشکر گنج چیزها گفته اند که از جنس کرامات ست والله اعلم بصحته مات رحمه الله فی سنه ۶۶۴ عمر شریفش نود و پنج سال شد وی گفته چهار چیز از هفت صد پیر پرسیدند هر یک

جواب فرمود ما عقل الناس تارك الذنب اكيس الناس الذي لا يغر بشيء اغنى الناس القانع افقر الناس تارك القناعه وفرمود ان الله يستحيي من العبد ان يرفع اليه يديه ويردهما خائبتين وگفت اگر نيست غم نيست واگر نيست غم نيست وفرمود روزنامرادی شب معراج مردان ست وگفت کار گرم خود را بسخی سرد مردمان نباید گذاشت وگفت چون فقير جامه پوشد چنان پندارد که کفن می پوشد وفرمود آن نماکه باشی ورنه باز نمایدت چنانکه باشی فرمود جذبة من جذبات الحق خير من عبادة الثقلين وگفت الصوفي يصفو به كل شيء ولا يكدره شيء فرمود

دوشينه شبم دل حزينم بگرفت ❊ اندیشهٔ یار نازنینم بگرفت ❊
گفتم ببرود دیده روم بر در تو ❊ اشکم بدوید و آستینم بگرفت ❊

نقل ست که پیش او در باب اباحت وحرمت سماع که دران اختلاف علماء ست گفتند فرمود سبحان الله یکی سوخت وخاکستر شد ودیگری هنوز در اختلاف ست وفرمود آفت در تدبیر ست وسلامت در تسلیم وگفت العلماء اشرف الناس والفقراء اشرف العلماء واشرف الناس من اشتغل بالاكل واللباس وی گفته فردای قیامت دنیا را بدوزخ اندازند تا اهل دنیا و دوستان خدا به بینند خواری دنیا را وگفت هر روز بر دنیا پنج بار ندا میشود که تلخ باش بر دوستان من تا در تو نیک ننگرند وشیرین باش بر طالبان خود که ذکر تو بسیار کنند وگفت معراج الفقراء [illegible] شاد بحبیب الله قدس الله سره العزیز خلیفهٔ خانوادهٔ فریدیه نیز هست سلسلهٔ خود را بدین قسم الاد میرساند

شیخ نظام الدین بدایونی خلیفهٔ شیخ فرید الدین گنج شکر ست نام او محمد بن احمد بن علی البخاری ست ولقب او سلطان المشایخ ونظام اولیا دنی از محبوبان ومقربان درگاه الهی ست دیار هند وستان مملو بود از آثار برکات او در دهلی علم آموخت وحدیث خواند ومقامات حریری یاد گرفت وباجود هن رفت وشش پاره پیش گنج شکر تجوید کرد وشش باب عوارف نیز سند نمود پرسید فرمان چیست ترک تعلم کنم وباوراد وتوافل مشغول شوم فرمود ما کسی را از تعلم منع نکنیم آن هم کن این هم کن تا غالب که آید درویش را قدری علم باید بعده نعمت خلافت مشرف شد ودر دهلی بموضع غیاث پور که الآن خانقاه در انجاست ساکن شد وقبول عظیم یافت وابواب فتوح بروی مفتوح گشت وی شب تنها در حجره بودی ودر بستی وتمام شب در راز و نیاز بودی چون روز شدی هر کرا نظر بر جمال او افتادی تصور کردی که گرمستی طالع ست واز بس بیداری شب چشمهای مبارک او سرخ بودی گوینده

بسر خسرو این بیت در وصف او گفته ست ❊

تو شبینه می نمائی ببر که بودی امشب ❊ که هنوز چشم مستت اثر خمار دارد

وی فرمود مرا در واقعه کتابی دادند دران مسطور بود تا توانی راحتی بدل میرسان که دل مومن محل ظهور ربوبیت
وگفته در بازار قیامت هیچ کالا را آنچنان رواج نخواهد بود که دریافت دلها را متعلمی همراه هدایای دیگر این قدری
خاک راه برداشت و در کاغذی پیچید چون بخدمت او رسید هر کس چیزی پیش نهاد و آن متعلم کاغذ پاره پیچیده را
نهاد خادم آن هدایا را برداشتن گرفت خواست که آن کاغذ را نیز بردارد فرمود این را همین جا بگذار که این سرمهٔ
شریف خاص از برای چشم ماست آن متعلم تائب شد وقتی شخصی رقعه نوشت که خط او بغایت منقوش بود و بدست
شیخ داد شیخ را در مطالعهٔ او درنگی واقع شد فرمود مولانا این خط شماست مولانا بمعذرت پیش آمد و گفت آری
مخدوم خط بنده طبعی ست شیخ تبسم نمود و گفت زهی طبع در آخر وقت که از عالم میرفت می گفت وقت نماز شد ست
و من نماز گزارده ام اگر میگفتند که شما نماز گزارده اید میفرمود که بار دیگر بگذاریم هر نماز را مگر میگذارد مات رح
فی شهر شاه حبیب الله قنوجی در مناقب الاولیا سلسلهٔ ارادت خود را بوی رسانیده وی گفته سماع علی الاطلاق
حلال نیست و نه علی الاطلاق حرام ست از بزرگی پرسیدند سماع چیست فرمود تا استماع کیست، سماع صوتی ست موزون
چرا حرام باشد آری سماع مزامیر حرام ست او را از منصور حلاج پرسیدند فرمود جنید بقتدای وقت بود زنار و رد
همه شد یعنی مرد و دست و لکن از شیخ عبد القادر جیلانی نقل کنند که وی گفته کان ولیا مقربا عند الله زلت
قدمه ولم یکن فی عهده من یاخذ بیده گویم درین نقل ما را نظر ست زیرا که جنید در وقت او بود اما هیچ نکرد
بلکه رد نمود و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله تعالی درین باب موافق نظام اولیا ست والله اعلم بحقیقة الحال
وی گفته نقل سعادت را کلید ها ست همه کلید ها تمسک باید کرد اگر از یکی نکشاید شاید بکلید دیگر گشاده شود فرمود
در وقتی که خواجهٔ من مرا خلافت داد گفت حق تعالی ترا علم داد عقل داد عشق داد هر که در وی این سه صفت بود
شایان خلافت مشایخ باشد و از وی این کار نیکو آید

شیخ نجیب الدین برادر و خلیفه گنج شکر ست سخت معامله داشت و بغایت متوکل بود هفتاد سال در شهر بود
هیچ پنیر از جنس ادرار نداشت با وجود عیال و فرزندان عیش و خوشی کردی تا بحدیکه ندانستی که امروز کدام روز ست
و این ماه کدام ماه ست و این درم چه درم ست شیخ نظام الدین اولیا پیش از انکه بخدمت گنج شکر رسد در مجلس وی
شد و دو بار عرض کرد یکبار سورهٔ فاتحه و اخلاص بخوانید به نیت آنکه من قاضی جائی شوم یکبار اغماض کرد و
کرت دوم تبسم نمود و فرمود تو قاضی مشو چیز دیگر شو روزی بخدمت شیخ فرید الدین عرضه کرد که مردمان چنین
میگویند که شما در مناجات یا رب میگوئید جواب می شنوید لبیک عبدی فرمود خیر بعید گفت الا زجاف

مقدمة الکون قبر او مقابل بدیع منزل از عمارات سلطان محمد عادل در حوالی دهلی ست

سید جلال الدین بخاری بزرگ اور اسید جلال سرخ نیز گویند مرید شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا ست وجد سید جلال الدین ملقب بمخدوم جهانیان جهان گشت از بخارا ببکر آمد و سید بدر الدین بکری که از اکابر و اعیان انجا بود وصلت کرد گویند در خواب از جانب جناب رسالت صلعم بشر شد بتزویج دختر سید مذکور و سید بدر الدین نیز باین دولت بشارت یافت و جگر گوشهٔ خود را بوی عقد تزویج بست و از انجا بجهت حسد و نزاع اخوان بنجاب آمد چه تشریف آورد و اولاد صوری و معنوی بهم رسید و ابواب برکات کثیر بر روی او مفتوح شد قبر او هم در اچه ست این چنین ست در اخبار الاخیار و در تاریخ فرشته نوشته او سید صحیح النسب است و نسب او بامام علی هادی چنین میرسد سید جلال بخاری ابن سید علی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمود بن عبد الصمد بن علی اشقر بن جعفر بن امام علی الهادی گویند از بخارا باهتمان آمده در خانقاه شیخ فرید الدین گنج شکر فرود آمد همان روز شیخ بهاء الدین زکریا از آنجناب خرقهٔ خلافت یافته بملکوت رحلت نموده چه مامور شده مقبره او در انجاست انتهی حاصله و در ترجمه مخدوم جهانیان نوشته که پون سید جلال رخصت یافته باچه آمد و بمقتضای شریعت نبوی متاهل شد او را سه پسر تولد گشت یکی سید احمد کبیر دوم سید بهاء الدین سوم سید محمد و از سید احمد کبیر که سجاده نشین پدر خود بوده دو فرزند سعادتمند بوجود آمد یکی مخدوم جهانیان سید جلال الدین بخاری دوم سید صدر الدین را جو قتال انتهی محرر سطور از اولاد مخدوم جهانیان ست بچهار ده واسطه بآنجناب و بشانزده واسطه بسید جلال سرخ میرسد چنانکه از رساله زیدیه و جز آن واضح ست والله اعلم

شیخ صدر الدین بن شیخ الاسلام زکریا بعد از پدر بر مسند ارشاد و تربیت نشست میر حسینی سادات مرید او ست کنوز الفوائد ملفوظات اوست که خواجه ضیاء الدین نام یکی از مریدان او جمع کرده ست و در ان وصایای او بمریدان در عربی و فارسی آورده وی گفته در کلام قدسی ست بحکایة عن الله تعالی لا آله الا الله حصنی من دخل حصنی امن من عذابی یکی حصن ست دیگر حصار ست حصار آنست که گرد برگرد در گیرد و اما گاه نگاه دارد و گاه ندارد و حصن آنست که گرد گیرد و نگاه دارد بعده گفته در آمدن در حصن بر سه نوع ست ظاهر و باطن و حقیقت ظاهر آنکه خوف و رجا بجز از خدا از دل بگرداند که اگر همه عالم خصم شوند یا دوست گردند بغیر حکم او هیچ نفع و ضرر و خیر و شر نتوانند رساند وان یمسسك الله بضر فلا کاشف له الا هو وان یردك بخیر فلا راد لفضله باطن آنکه تحقیق گردد که همه پیش از مرگ زندگانی درین سرای فانی را بقا و دوامی نیست و رقم قلم عدم بر رو رفته کل من علیها فان وثباتی ندارد پس بهستی و نیستی آن التفات ننماید بلکه در باطن آن در آمده باشد حقیقت آنست که آرزوی بهشت و خوف دوزخ

در دول نیارد وجنبه بحق قرار نگیرد فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر چون انجا رسد بهشت خود در تبع او گردد
ودوزخ ازوی گریزان باشد انتهی ونعم ماقیل ؎

تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن ؛ که خواجه خود روش بنده پروری داند

شیخ رکن الدین ابوالفتح بن شیخ صدرالدین موصوف ست در فتاوی صوفیه که یکی از مریدان ایشان تصنیف کرده ست ذکر او بسیار میکند ودر مجمع الاخبار ملفوظات او ایراد نموده در انجا می نویسد که مجموع آدمی عبارت ست از دو چیز صورت وصفت وحکم مر صفت راست نه صورت را ان الله لاینظر الی صوركم واعمالكم ولكن ينظر الى قلوبكم اما ظهور صفت بسبیل تحقیق جز در دار آخرت صورت نه بندد چه انجا حقائق اشیا ظاهر گردد واین صورت متلاشی شود وهر کس را در صورتی که ملائم صفت او باشد حشر کنند چنانچه بلعم باعور را باچندان هیبت صورت سگی برانگیزند فمثله كمثل الكلب وهمچنین صاحب ظلم وتعدی خویشتن را در صورت گرگ بیند وصاحب کبر در صورت پلنگ وصاحب بخل وحرص در صورت خوک فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد این باشد وتا انگاه که مرد ازین اوصاف ذمیمه تزکیه نیابد هنوز وی در عداد بهائم وسباع ست اولئك كالانعام بل هم اضل وتزکیهٔ نفس حاصل نشود مگر بالتجا واستعانت در حضرت عزت وما ابرئ نفسي ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربي ان ربي غفور رحيم وتا فضل ورحمت او دستگیری نکند تزکیه حاصل نگردد ولولا فضل الله عليكم ورحمته ما زكى منكم من احد ابدا اعلامت ظهور این فضل ورحمت آنست که او را بعیوب نفس خودش بینا کنند وپرتوی از انوار عظمت الهی که همه مکونات در جنب آن متلاشی ست بر درونهٔ او بتابد تا همه دنیا وبزرگیهای آن در نظر او خاک بود واهل آنرا در دل او سنگی نماند چون اینحالت بر درونه مستولی گشت هر آینه از او صفات سبعی که ارباب دنیا بدان گرفتار اند او را نفرت آید وخواهد که بجای آن اوصاف واخلاق ملکی رونماید چنانچه بجای ظلم وغضب وکبر وبخل وحرص همه عفو وحلم وتواضع وسخاوت وایثار پدید آید وهنوز این معامله طالبان عقبی راست کار طالبان حق بالاتر ازین ست تخلقوا باخلاق الله مر ایشانرا مسلم ست فهم هر کس بدان نرسد ؎

عهدیست مرمرا که نگیرم بجز تو دست ؛ شرطیست مرمرا که نخواهم بجز تو هیچ

مولانا ظهیر الدین لنگ پرسید که حکمت در سنت مضمضه واستنشاق چیست فرمود آب را سه صفت باید تا مطهر افتد ومزیل جنابت شود لون وطعم وریح لون بدیدن آب در دست معلوم گردد وطعم بمضمضه تحقیق شود وبوی باستنشاق بعده فرمود مولانا از علوم قالی بالی ست اما از علوم حالی خالی ست

مولانا بدرالدین اسحق دهلوی خادم وخلیفه ودامادشیخ گنج شکرست ازمشایخ زمان خود بود وردرزهد وورع وفقر وعشق نظیر نداشت ویرا رساله ست مسمی باسرار الاولیا، دروی ملفوظات گنج شکر راجمع کرده ودرعلم تصریف کتابی نظم نموده وغایت تبحر وفصاحت رادرانجا کارفرموده مدفن وی درصحن مسجد جامع قدیم اجودهن ست که بیشتر احوال درانجا مشغول بودی رحمه الله تعالے

شیخ جمال الدین احمد الهانسوی الخطیب انتساب او بامام اعظم ابوحنیفه کوفی ست ازاعاظم خلفای گنج شکرست جامع کمالات ظاهر وباطن بود شیخ درحق او فرموده جمال جمال ماست وگاهی فرمودی جمال میخواهم که گرد سر توگردم وهرکرا شیخ خلافت دادی بروی فرستادی اگراوقبول کردی خلافت اودرست شدی واگر رد کردی باز شیخ اورا قبول نکردی وفرمودی پاره کرده جمال را فرید نتواند دوخت روزی شخصی ازهانسی بخدمت گنج شکر آمد ازوی پرسید که جمال ما چگونه ست عرض کرد مخدوم ازان روز که بخدمت پیوندکرده ست مواضع واسباب وشغل خطات بکلی ترک داده ست وگرسنگیها وبلاهای سخت میکشد شیخ خوشحال شد وفرمود الحمدلله خوش میباشد گویند که ازان روز که اینحدیث شنیده بود القبر روضة من ریاض الجنة اوحفرة من حفر النیران بغایت متلهف بودی وازسبب این وعید بیقرار چون بجوار رحمت حق پیوست خواستند که بربالای قبراوگنبد بنا کنند کاویدن گرفتند چون نزدیک بلحد رسیدند غرفه بجانب قبله پیدا شد که ازانجا بوی بهشت می آمد همان ساعت ازانجا دست بشستند وهمچنان پوشیدند وآنرا ببستند وی رح بعض رسائل واشعار دارد ازانجمله رساله ملهمات معروف ست قبراو درهانسی ست باسه کس ازاولاد خود دریک جا خفته ست اورا درخواب دیدند وازاحوال او پرسیدند فرمود که چون مرادرگور کردند دو فرشته دیگر درپی آمدند وفرمان رسانیدند که ما اورا بدو رکعت نماز که متصل سنت نماز شام بقراءت سوره بروج وطارق بعد از فاتحه بگذارد وآیة الکرسی که بعد از فرض میخواند بخشیدیم رح

مولانا کمال الدین زاهد سند مشارق الانوار درعلم حدیث بیکواسطه تا مصنف دارد وازوی شیخ نظام الدین اولیا سماع کرده وبرای وی اجازت نامه بخط خود نوشته نسخه آن درسیر الاولیاست سلطان غیاث الدین بلبن اورا گفت ما را بر کمال علم ودیانت وصیانت شما اعتقاد تمام ست اگر با ما موافقت کنید ومنصب امامت نماز قبول نمائید محض کرم باشد وما را بر قبول نماز خود وثوقی تمام حاصل شود مولانا فرمود که درما جز نماز چیزی دیگر نمانده ست اکنون پادشاه چه میخواهد که اینهم ازما برود سلطان ساکت شد رحمه الله تعالی

شیخ ضیاء الدین رومی ازمشایخ کبارست خلیفه مهرورد یست وپیر سلطان قطب الدین وی گفته

مرا یاری بود او را در سماع حالی و ذوقی بود بعد نقل او در خواب دیدم که در بهشت مقام رفیع یافته ست اما مغموم نشسته تهنیت آن مقام کردم و پرسیدم چرا مغموم نشسته گفت این همه یافتم اما الذتی و حالی که در سماع بود نمی یابم

مولانا نورترک قاضی منهاج در طبقات ناصری ذکر او را برنگی دیگر آورده ست که از انجا تفویض حال و تشنیع مذهب لازم آید اما در فوائد الفواد مذکور ست که شیخ نظام الدین اولیا فرموده که بعضی از علما در باب وی چیزی فرموده اند اما وی از آب آسمان پاکیزه تر بود با علمای شهر تعصبی تمام داشت بسبب آنکه ایشان را آلوده دنیا دیدی او را سخنی گیرا بود و اما دست بکسی نداد هر چه گفتی بقوت علم گفتی و بقوت مجاهده شیخ گنج شکر در تذکیر او حاضر شده

خواجه علی مرید شیخ جلال الدین تبریزی ست صاحب نفس بود و قبول عظیم داشت شیخ نظام الدین اولیا فرمود وی هیچ ندانستی همین پنج وقت نماز گزاردی و بس اما صادق بود جمله مشایخ و علما و خلق او را گزیدند و ترک میکردند و پای او می بوسیدند قبولی در روی پیدا شده بود هر که او را دیدی تحقیق دانستی که مرد خداست هم در بدایون بود و در بدایون بزرگان بسیار بودند چنانکه امروز اشرار بسیار اند و ابدال بدایت در شگرف بیش از شمار

خواجه حسن افغان مرید شیخ الاسلام زکریا ست وقتی روزی در کوشکی میگشت در مسجدی رسید مؤذن تکبیر گفت امام پیش رفت خلقی بجماعت پیوست خواجه نیز در آمد و اقتدا کرد چون نماز تمام شد و خلق باز گشت وی نزدیک امام رفت و گفت ای خواجه تو در نماز شروع کردی و من تو پیوستم تو از بجا بدهلی رفتی و برده ها خریدی و باز گشتی و این برده به تبیان بردی و از انجا بملتان آمدی من در دنبال تو سرگشته شده میگشتم آخر این چه نماز ست شیخ وی را گریانیده فرموده اگر فردا مرا گویند بدرگاه ما چه آوردی من گویم حسن افغان را آورده ام وی امی بود هیچ نخوانده اما در میان سطرها اگر آیتی می بود آنرا میشناخت و اگر نه از کجا میشناسی که این آیه قرآن ست گفت نور یکه درین سطری بینم در دیگر سطرها نیست

شیخ محمد تقی الدین نظام اولیا گفته مردی صاحب حال دائم الاستغراق بود او را خبر چیزی نبود وقتی مردی بروی کاغذ آورد و گفت شیخ نام خود درین کاغذ بنویس قلم برداشت و متحیر ماند خادم دانست که نام خود فراموش کرده ست گفت نام شیخ محمد ست بعده نام خود بران نوشت روزی در مسجد جمعه رفته بود بر در رسید و متحیر ماند خادم دریافت که شیخ پای راست خود فراموش کرده ست گفت پای راست شیخ این ست بعده پا در مسجد نهاد گویم این حکایت از عالم استغراق است مستم چنان بکن که ندانم نیچوی + در عالم خیال که آمد کدام رفت +

شیخ برهان الدین بلخی در فوائد الفواد گفته دانشمندی کامل حال بود اگر شاگردی بخدمت او بیامدی تا چیزی بخواند او گفتی که اول بر من سه شرط بکن تا چیزی ترا بیاموزم از ان سه شرط اول این ست که طعام کیوقت خوری

تا وعای علم خالی ماند دوم آنست که ناغه نکنی اگر یک روز ناغه کنی دوم روز ترا سبق نگویم سوم آنست که چون مرا در راهی پیش آئی جلد همین سلام کنی و بگذری دست و پا افتادن و زیاده تعظیم کردن درمیان راه نکنی

شمس الملک از صدور افاضل روزگار بود و در زمان خود بعلم و فضل ممتاز نظام اولیا مقامات حریری از و یاد گرفته و بروی تلمذ کرده و گفته چون من سبق ناغه میکردم و روز دیگر پیش او میرفتم میفرمود ؎

آخر کم از آن که گاه گاهی ‌ ‌ ‌ آئی و بما کنی نگاهی

تاج زمرد که از شعراء وقت بود برائی او گفته ست ؎

صدر اکنون بکام دل دستان شدی ‌ ‌ ‌ مستوفی ممالک هندوستان شدی

قاضی جمال ملتانی در بدایون بود وقتی در خواب دید حضرت رسالت را صلعم در سواد بدایون گوئی که در موضعی نشسته وضو میسازد چون بیدار شد بفور انجا رفت زمین تر شده دید گفت گور من همین جا بکاوید بعد از فوتش همدران مقام دفن کردند ؎ کشتی که عشق دارد لنگر ندارد بینیاز بجنازه گرنیائی بمزار خواهی آمد

شیخ صوفی بدهنی تارکے عظیم بود تا بجائے که ستر عورت هم نداشت ؎

تنم ز بند لباس تکلف آزاد ست ‌ ‌ ‌ برهنگی ببرم خلعت خداداد ست

سلطان المشایخ فرموده اگر یکی سد جوع را که بدان قوام تن باشد و خرقه جامه را که بدان عورت بپوشند تارک شود هم معاقب گردد و ازانها بود که ازینها هم دور بود این چنین ست در فوائد الفواد وی معاصر گنج شکرست روزی دانشمندی را پرسید که در بهشت نماز خواهد بود گفت نه آنجای خوردن و تمتع کردن بیش نباشد هر عبادت که هست در دنیاست وی چون شنید که در بهشت نماز نخواهد بود گفت مرا آن بهشت چه کار آید که دران نماز نباشد

قلندرانه حدیثی ست زاهدا معذور ‌ ‌ ‌ تو غرهٔ به بهشتی که جای ریدن نیست

در خیر المجالس گفته ذوق طاعت بسیار داشت در مسجد بودی پیش محراب شب و روز همین نماز گزاردی و گر هیچ نکردی انتهی گویند در انوقت که او مشغول شدی حالی پیدا گشتی که سر جدا دست جدا پای جدا گردیدی حکایه نظام الاولیا رح گویم این حالت محتاج بیان و برهان ست شاید در نظر خلق همچنان آمدی والله اعلم ؎

بهستی تو امیدست نیستی هارا ‌ ‌ ‌ که گفته اند اگر هیچ نیست اللهست

قاضی منهاج جرجانی صاحب طبقات ناصری دانشمند و بزرگ بود از اهل وجد و سماع نظام اولیا گفته من در تذکیر او رفتمی روزے در تذکیر او بودم این رباعے بگفت ؎

لب بر لب لعل دلبران خوش کردن　　آهنگ سر زلف مشوش کردن
امروز خوش ست لیک فردا خوش نیست　　خود را چو خسی طعمهٔ آتش کردن

من چون این رباعی شنیدم بیخود گونه گشتم ساعتی بایستا تا بخود آمدم

شیخ احمد بدایونی نظام اولیا گفته امی بود همه روز در تحقیق مسائل شرعیه مشغول می بود چون از دنیا رحلت کرد شبی او را در خواب دیدم همچنان بر حکم معهود از من مسائل و احکام می پرسید گفتم اینکه تو می پرسی در حالت حیات کار آید آخر نه تو مرده گفت تو اولیای خدا را مرده میگوئی

مولانا احمد حافظ مرد خدای بود و دانشمند نظام اولیا فرموده وقتی مرا عزیمت زیارت شیخ شکر گنج بود در حدود قصبهٔ سرسی او را با من ملاقات واقع شد گفت چون بروضهٔ متبرک شیخ برسی سلام من برسانی و بگوئی که من دنیا نمی طلبم طالبان آن بسیارند و عقبی نیز همین حکم دارد همین میخواهم که توفنی مسلما والحقنی بالصالحین

شیخ نصیر الدین چراغ دهلوی هم نامش محمود ست و هم کامش محمود خلیفهٔ نظام الدین اولیا ست و صاحب سر و وارث احوال او و بغایت اتباع شیخ داشت و طریقهٔ او فقر و صبر و رضا و تسلیم بود وی از مجلسی که در آن مریدان شیخ او سرودی شنیدند برخاست تا برآید یاران تکلیف نشستن کردند گفت خلاف سنت ست گفتند از مشرب پیر خود برگشتی گفت حجت نمیشود دلیل از کتاب و حدیث باید بعضی از غرض گویان این سخن بخدمت شیخ رسانیدند که شیخ محمود چنین میگوید شیخ راصدق معامله او معلوم بود فرمود راست میگوید حق آنست که او میگوید سیر الاولیاء می نویسد که در مجلس نظام اولیا مزامیر نبودی و تصفیق نکردندی بلکه یاران را از آن منع کردی و میگفت که خوب نمیکنند انتهی چراغ دهلی گفته غم ایمان باید خورد و در پی کرامت نباید بود و نیز میگفت حیرانم که خلق بی مشاهده چگونه میزیند در خیر المجالس گفته عزیزی او را پرسید حالی که درویشان را می باشد از کجاست و چگونه گفت حال نتیجهٔ صحت اعمال ست و عمل دو گونه ست یکی از جوارح و آن معلوم ست دیگر عمل قلب و آنرا مراقبه خوانند والمراقبة ان تلازم قلبك العلم بان الله ناظر اليك وی گفته اگر درویش شب گرسنه خفته باشد آخر شب بیدار شود و مشغول گردد و تعلق باطن او بهیچ چیز نباشد نزول انوار بر ارواح مشاهده کند خواه همین زمان کسی برود و ترک علائق کند و مجاهده اختیار کند این حال پیدا شود در بن شبی نیست و فرمود نظر بر دل داشته و دل طرف حق متوجه شمرده و بد و مشغول گردانیده و غیر حق را از دل نفی کرده باید نشست تا چنانچه پیدا شود فرمود آستین کردن درویشان کوتاه کنند آنست که صوفی چون در سلوک در آمد این تقاضا کرد که دست خود را قلم کند تا پیش مخلوقی دست فراز نکند

دناگر فتنی نگیرد و اما اگر دست را قلم کند از چندین عبادات محروم ماند چنانچه وضو و غسل و مصافحه با برادر مسلمان پس چکند انچه نزدیک دست ست یعنی آستین را کوتاه کند تا او را مذکر شود ببریدن دست و انچنین کوتاه کردن دهن جامه و موی سر تراشیدن آنست که چون در طریقت آمد بایستی سر خود را قلم کند زیرا که اول قدم درین راه سربازی ست اما اگر سر قلم کند از جمله چیزها ماند پس چه کند از سر موی برخیزد آنکه موی سر تراشید گوئی سر خود را برید چنانکه از سر برید هیچ کاری نیاید باید که از سر تراشیده نیز همچنان نامشروعی در وجود نیاید پرسیدند مرادا زجاهد فینا چیست فرمود میگویم در بیان آن تقریری برگرفتند که فهم مستمعان بدان نرسید فرمود فردا تعلیم تقریری آسان برگرفت وگفت فینا ای لاجلنا و فی الله ای لاجل الله در کلمه فی شدت اتصال ست که در کلمه لام نیست فی برای ظرفیت ست و در ظرف مظروف ست و مستشهد را این آیه خواند انما الصدقات للفقراء الی قوله و فی الرقاب فرمود این را بکلمه فی گفت و در دیگران بکلمه لام زیرا که در رقاب شدتی ست که در انها نیست این بیان علم و نحو و معنی و بیان بود اما بیان شایخ آنست که مجاهد کننده از سه حال خالی نیست یا از ترس دوزخ یا بامید بهشت خواهد کرد یا خاص از برای ذات پاک حق جل ذکره آن مجاهده لعد باشد و این فی الله باشد این باید که سخت تر باشد تا حق مجاهده بجا آورده شود وجاهدوا فی الله حق جهاده فرمود قدر مطلوب نمیدانند از ان مجاهده اختیار نمی کنند فرمود قبول اعمال موقوف ست بر جذبه یعنی هر عملی که میکنند تا جذبه در نیامده ست قبول نیست چون جذبه نامزد حال او باشد هر عمل که کند قبول باشد و آن جذبه را وقت معین نیست یا در صبا باشد یا در جوانی یا در شیخوخت اما جذبه را مراتب ست جذبه عوام توفیق یافتن ست در اعمال جذبه خواص توجه قلب ست بسوی حق با انقطاع عما سواه از جهة فضلا عصر که در حلقه ارادت وی بودند یکی مولانا مظهر کرده ست دیگر حمید شاعر قلندر جامع کتاب منبع الابرار ست که در ۹۶۷ ختم کرد و احوال و حکایات را ساده نوشته و بتفصیل نوشته رح

شیخ حسام الدین ملتانی خلیفه نظام اولیاست طریقه او طریقه اهل بود گوید در شریعت هدایه و زوده در طریقت قوت القلوب و احیاء العلوم برد کرد اشت و روزی در راهی میگذشت اصلی از کتب مبارک او بیفتاد او را ازین حال خبر نبود چون قدری راه رفت شخصی از عقب او آواز داد و پنداشت با شیخ شیخ گفت چون او خود را شیخ نمیداند این را بخود راه نداد تا آنکه آن شخص از عقب او دوید و بوی رسید و گفت شما را چند کرت آواز دادیم که شیخ مصلای خود بستان شما نشنیدید گفت ای عزیز من شیخ نیم مردی ملائی فقیرم وی در گجرات رفت و بهانجا برحمت حق پیوست و در پتن که شهر قدیم گجرات ست مدفون شد وی گفته درویش را هرزه ری نباید بود هرزه ری دو نوع ست

شیخ کتابی جمع کرده ست انوار مجالس نام روزی مجلسی بود هر چند قوالان چیزی میگفتند در حاضران ذوق در نمیگرفت وی ونظام پانی پتی برخاستند وغزلی آغاز کردند چون بدین بیت رسیدند ؎

هر بیخردی که بینی امشب　　از من همه در گذار تا روز

در جملہ اثر کرد و ذوقی پیدا آمد ۸

مولانا شمس الدین یحیی خلیفهٔ نظام اولیاست اورا شرح مشارق ست در وی نقل کرده ما تشاوب نبیٌ قط چراغ دهلی در مدح او گفته ؎

سألت العلم من احیاك حقا　　فقال العلم شمس الدین یحیی

سلطان تغلق او را طلبید وگفت مثل تو دانشمندی اینجا بچکند تو در کشمیر برو و در تجخانهای آنجا بنشین وخلق خدا را باسلام دعوت کن مولانا از پیش او برای تهیه اسباب سفر برآمد وگفت من شیخ را بخواب دیدم که مرا می طلبند فردای آن بر سینهٔ او دنبل برآمد بیمار افتاد واز این عالم رحلت کرد رحمه الله تعالی

قاضی محی الدین کاشانی خلیفهٔ نظام اولیاست شیخ کاغذ خلافت او بدست خود نوشت که میباید که تارک دنیا باشی ودنیوی دنیا وارباب دنیا مائل نشوی وده قبول نکنی وصلهٔ بادشاهان نگیری واگر مسافران بر تو بر سند وبر تو چیزی نباشد این حال را نعمتی شمری از نعمتهای الهی فان فعلت ما امرتك به وظني بك ان تفعل كذلك فانت خليفتي وان لم تفعل فالله خليفتي

امیر خسرو دهلوی سلطان الشعراء وبرهان الفضلاست در وادی سخن یگانهٔ عالم ست ونقاوهٔ بنی آدم در اخبار الاخیار گفته وی در سخن عالمی ست از عوالم خداوندی که پایان ندارد انچه او را از مضامین ومعانی در اطوار سخن وانواع آن دست داد هیچکس را از شعرای متقدمین ومتاخرین نداده در طرز سخن بر فرمودهٔ شیخ خود نظام اولیا رفته ست که سخن بر طرز اصفهانیان بگو وباوجود وفور فواضل موصوف بود بصفات تصوف واحوال مشایخ واگرچه تعلق بپادشاهان داشت وباملوک وامراء بعنوان خوش طبعی وظرافت مخالط بود اما توجه دل او نه بآن جانب بود انچنانی را از برکات آثارش توان دانست چه در دلهای اهل معصیت برکت کمتر توان یافت وآثار ایشان را قبول دلها وجذب خواطر نبود شیخ را بوی نهایت شفقت وعنایت بود هیچکس را بخدمت شیخ آن قرب ومحرمیتی که امیر خسرو داشت نبود هر شب بعد از نماز خفتن در خلوت خاص شیخ رفتی واز هر باب سخن کردی واز یاران هر کرا در خواست بودی عرضه کردی در وقت تهجد هفت پارهٔ قرآن خواندی وی گفته سلطان المشایخ

این بنده را فرمود که من از همه تنگ آیم و از تو تنگ نه آیم و وقتی بر زبان خواجه رفت دعای من بگو که بقای تو موقوف ست بر بقای من باید که ترا پهلوی من دفن کنند و خواجه با بنده عهد خدا کرده ست که هرگاه در بهشت خرامد بنده را برابر خود در بهشت برد انشاء الله تعالی بنده را خواجه ترک الله خطاب کرده ست، وقتی که شیخ بریاض رضوان میخرامید وی حاضر بود همراه تغلق شاه رفته بود چون ازان سفر باز آمد گریها کرد و دیوانگی نمود و گفت که من از برای خود میگریم که مرا بعد از شیخ چندان بقا نخواهد بود شش ماه زیست، و دهم شوال ۷۲۵ از دنیا برفت

این چهار بیت بی اختیار از کلام او در اینجا نوشته آمد اگرچه ملائم وضع این کتاب نبود ؎

نیست آن دولت که بوسم پای والایت ولی — پای آن بوسم که در کوی تو گاهے بگذرد
بهر شکر گر ترا پرسند خسرو را چرا کشتے — سرت گردم چه خواهی گفت من هم همان گویم
ملالتے بجز این نیست آشنایان را — که آشنائی و بیگانه وار میگذرے
کششی که عشق دارد نگذارد ت بدینسان — بجنازه گر نیائے بمزار خواهے آمد
دل بستمت بزلف و ندانستم اینقدر — کز وی چنین دراز شود گفتگوے دل
زین غم که بکس نمی توان گفت — شبهاست که نگمسار خویشم ؎

امیر حسن بن علاء سنجری مولد و منشاء وی دهلی ست او را در میان فضلای عصر عزتی و مکانی دیگر بود و در میان مریدان شیخ نظام اولیا بقرب و عنایت شیخ امتیازی داشت و در حسن معاملت و صفای سریرت و سائر صفات حمیده یگانهٔ عصر بود و با وصاف تصوف موصوف او را نسبت بمیر خسرو تقدم گونه ست اگرچه هر دو معاصر یکدیگر بودند کتابی دارد مسمی بفوائد الفواد در انجا ملفوظات شیخ را جمع کرده گویند میر خسرو گفتی کاشکے تمام تصنیفات من بنام حسن بودی و این کتاب از من بودی و این سخن ناشی از غایت محبتی ست که میر خسرو را نسبت به پیر خود بود در فوائد الفواد می نویسد که روزی بپابوس خواجه رفتم بسعادت بر بام دهلیز نشسته بود نزدیک نردبان نشستم هر باریک طبق در را باد میز دبسته میشد بنده آن در را محکم بگرفت تا بایستد ساعتی شد در بنده نظر کرد و دید که در گرفته مانده ام فرمود چرا نمیگذاری بنده گفتم من باین در گرفته ام تبسم فرمود و گفت این در گرفته محکم گرفته دریار الاولیار مینویسد که روزی میر حسن بخدمت شیخ عرضه داشت کرد که نعمت رویت که مومنان را وعده ست بعد از حصول آن از نعمتهای دیگر چه بیند یرلفظ مبارک راند که سخت کوتاه نظری باشد که بعد ازان بچیز دیگر نظر کند انتهی وی در مدت حیات خود مجردانه زیست و در آخر عمر در دیوگیر رفت و همانجا دفن یافت ح

در شمع انجمن چندی از اشعار او نوشته شده از انجاست این سه بیت ؎

رسوار و نداز سر کوئی تو زاهدان — بر سر سبوی باده بجائے عمامها
تو آفتابی و من صبح میتوانم از دمت — که بیتو من نتوانم نفس برآوردن
حسن دعای تو گر مستجاب نیست عجب — ترا زبان دگر و دل دگر دعا چکند

خواجه ضیا نخشبی در بدایت حال بخدمت شیخ حمید الدین ناگوری مشغول بکار ریاضت و مجاهدات بسیار بوده از انجمله سلک السلوک او بغایت کتاب شیرین و رنگین است و در بیان طریقه و حقایق آیات و شرح و کلمات ایشان قطعات بسیار گفته و نیکو گفته چنانکه گوید ؎

نخشبی خنیه زبازمانه بیاز — ورنه خود را نشانه ساختن ست
عاقلان پرز ازمیگویند — عاقلی بازمانه ساختن ست

انچه ظاهر ست از حال او آنست که وی از صحبت خلق بر کرانه بود و با اعتقاد و انکار کسی کار نداشت معاصر نظام اولیا و ست گویند مرید شیخ فرید است که نبیره و خلیفه شیخ حمید الدین ناگوری ست و الله اعلم در ۷۵۱ از دنیا برفت در سلک السلوک گفته روزی خواجه کنیزکی خرید چون شب شد گفت ای کنیزک جامه خواب من راست کن تا بخسپم وی گفت یا مولای انک مولای قال نعم قالت ایرتنی مولای ام لا قال لا قالت الا تستحیی ان تزنی و مولاک یقظان و هم در روی میخواسید قبل لابی ذر جهد رای الارواب اجمع قال الانسان وضع بین یدیه مضمار الموت و الفقر و النار و الله تعالی رائحته و الانبیاء سائقه و الکتب قائده و هو جموح وی گفته این راهی ست که اگر یکی طاعت کند بهتر از انکه دهوی طاعت کند در کشور شریعت مدعا علیه را حبس کنند و در عالم طریقت مدعی را در زندان فرستند و هم وی گفته پیش ازین مردمان بودند که از شنیدن گناه ریگران ایشان راتب آمدی و ترا از سبب گناه خود هم باطن گرم نمیشود عبد الله خفیف بیمار شد طبیبی بر سر وقت او رسید گفت ایها الشیخ ما العلة جواب داد که الوجود فاذا زال زالت العلة محمد واسع که بهمان وسیع ر چشم همت او تنگ تر از چشم مور نمودی گفت اگر گناه را بوی بودی هیچکس پهلوی من نتوانستی نشست عزیزی من کسیکه او دو بار از راه بول بیرون آمده باشد او را باجاه چکار بیچاره چندرا از ازمهین و حمامسنون در وجود آورده اند ضعیف من ضعیف تراب من تراب مفلس من مفلس عاجز من عاجز حقیر من حقیر من متحیر من متحیر الگاه گریبان گرفته در معرکه شجاعان آورده اند امر جانبی میکشد و نهی جانبی اگر میخواهی این راه بمنزل رسانی زنهار خود را در میان نه بینی طائفه که از طاعت تو نگر بوده اند

خود را همه وقت مفلس تصور کرده اند طبقه که ایشان همه وقت مفلس بوده اند خود را چگونه تونگر کنند جنید رح را در خواب دیدند گفتند کار خود کجا رسانیدی گفت کار عقبی از ان دشوار تر ست که ما در دنیا گمان می بردیم یکی از صلحا خواست تا در بازار رود و چیزی بخرد دیناری در خانه بود زن کرد چون آنرا در بازار برگشید کمتر از ان برآمد که در خانه وزن کرده بود گریه در وی افتاد گفتند چرا میگریی گفت امروز حکایت خانه در بازار راست نمی آید فردا حکایت دنیا در آخرت چگونه راست خواهد آمد

مولانا ضیاء الدین سنامی در دیانت و تقوی مقتدای وقت بود و بر پایهٔ شریعت بغایت قدم راسخ داشت معاصر نظام اولیا ست و دائم بشیخ از جهت سماع احتساب کردی و شیخ باوی جز بمعذرت و انقیاد پیش نیامدی و در تعظیم مولانا دقیقه نامرعی نگذاشتی او را کتابی ست مسمی بنصاب الاحتساب حاوی بر دقائق آداب و رد انواع بدع و احکام سنت در مرض موت وی شیخ بعیادت رفت مولانا دستار خود را بپای انداز شیخ انداخت شیخ دستار برچید و بر چشم نهاد و تاسف کرد که کیذات بود حامی شریعت حیف که آن نیز نماند

مولانا جلال الدین او دهی بزهد و ورع و ترک و تجرید و عزلت متصف بود وقتی جماعهٔ از یاران شیخ نظام اولیا را که خوگر مطالعه و بحث بودند خواستند که تعلم بکنند مولانا را بران داشتند که بخدمت شیخ عرضه کند و درین باب رخصت خواهد چون عرضه کرد شیخ دانست که این سوال همگنان ست که حاضر اند فرمود من چکنم مرا از ایشان مطلوبی دیگر ست و ایشان همچو پیاز پوست در پوست اند

خواجه مؤید الدین کره ملک زادهٔ دیار کره بود در آخر کار بنظام اولیا پیوست چون سلطان علاء الدین پادشاه شد او را یاد کردند که تارک دنیا شده ست بشیخ گفته فرستاد که او را رخصت فرمایید تا کاری از پیش ما بگیرد شیخ گفت که او را کاری دیگر پیش آمده ست در استعداد آن کار ست این سخن بر حاجب سلطان گران نمود گفت مخدوم شما همه را میخواهد که همچو خود کنند فرمود همچو خود چه باشد بهتر از خود میخواهیم شاه چون این سخن شنید دست از و بداشت قبر او پایان روضهٔ شیخ ست رح

خواجه احمد بدایونی مجرد بود طریقهٔ ابدال داشت و در سماع بیقرار بود در سیر الاولیا گفته روزی ازین بزرگ سوال کردم که خوش می باشید فرمود خوشی در انست که پنج وقت نماز بجماعت دریابم رحمة الله علیه

خواجه معین الدین خرد مرید چراغ دهلی ست و خرقهٔ خلافت از وی ستاند شیخ فرید نبیرهٔ شیخ حمید الدین قدس سره در سرور الصدور از وی نقل میکند که چون خواجه ما را فرزندان تولد شده روزی از من پرسید حمید

چون ست پیش ازین که قوی و جوان بودیم هر چه از درگاه عزت می طلبیدیم زود می یافتیم اکنون که پیر و ضعیف شدیم چون حاجت بدعا میشود کار بدرنگ میکشد بنده عرض کرد خواجه را روشن ست که چون مریم علیها السلام را حضرت عیسی متولد نشده بود میوهٔ زمستانی در تابستان و بالعکس بی محنت در محراب حاضری یافت چون عیسی متولد شد مریم منتظر شد که رزق همچنان خواهد رسید فرمان آمد وهزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا بر وشاخهای خرما بسوی خود بجنبان تا بر تو خرمای تر بریزد دران حال و درین حال اینقدر تفاوت ست خواجه این جواب را از بنده قبول کرد و بپسندید

شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری وی از مشاهیر مشایخ هندوستان ست چه احتیاج که کسی ذکر مناقب او کند او را تصانیف عالی ست از جمله آنها مکتوبات مشهور تر و لطیف ترین تصانیف اوست بسیاری از آداب طریقت و اسرار حقیقت در انجا اندراج یافته دریکی از انها گفته فی المثل اگر هر دو عالم را بر در تو آرند و گویند هر تصرفی که خواهی بکن هوشیار باشد تا از انچه فوق دنیا و آخرت ست محجوب نگردد و قاطع طریق نشود بلکه همان گوید که آن عارف گفته ست ؎

دنیاست بلاخانهٔ وعقبی هوس آباد ما حاصل این هر دو بیک جو نستانیم

شیخ حسین بلخی در اوائل حال در حضرت دهلی بتعلیم و تعلم اشتغال داشت و بعد از جاذبهٔ الهی که باعث بر سلوک طریقهٔ فقر است سفر حجاز کرد و بزیارت سید کونین صلعم مشرف شد و بوطن اصلی رجوع فرمود او را نیز مکتوبات متضمن اسرار توحید و باعث بر اختیار تجرید بزبانی لطیف و بیانی عجیب بعضی ازان در اخیار الاخیار مذکور ست دریکی ازان گفته وصیت کاتب همین ست که ما شغلك عن الحق فهو طاغوتك و همین نوشته بدوستان میدهم و بخدای میسپارم که ان خیر الزاد التقوی وکفی بالله حسیبا و در جای دیگر نوشته هر زمان که در یاد او گذرد اسلام دانی و زمانی که از و غفلت یابی کفر شماری اعتبار الا اعتقاد ا اینقدر از برای دفع خصم در تحریر آمد اصل کار ها توبه ست و مقامات توبه را نهایت نیست والتوبة للمقامات کالارض للبناء فمن لا ارض له لا بناء له ما را و ترا همین مهم ست که چشم و گوش و دست و زبان از معصیت و خلاف پاک داریم و شب و روز درین تجسس باشیم که امروز زبان پاک ماند یا نه همچنین از جوارح چه پاک ماند و چه پلید شد هر چه پلید شده باشد از ان بتوبه و تجدید ایمان بسوی خدا باز گردد چون تو درین غم مشغول و درین اندوه و اندیشه باشی عبادت تمام جهان بنام تو بنویسند درین زمانه لقمه پاک داشتن و اعضا و جوارح از معاصی باز داشتن هر کرا دست دهد او جنید وقت ماست اگر انصاف دهی

مغز سخن این ست و خلاصهٔ کار این باقی دیگر ها نقش بر آب روان ست اگر اینمعنی دانی دولت دست دهد یا گاهی دست دهد آنزمان شکر واجب شود یا گاهی دست ندهد آنزمان توبه واجب شود

شیخ شرف الدین پانی پتی او را ابو علی قلندر نیز گویند در اوائل حال تحصیل علم کرد و طریق مجاهده و ریاضت سلوک نمود و در آخر مجذوب شد و کتابها در آب انداخت نسبت او بیکی ازین مشایخ مشهور نیست بعضی گویند بخواجهٔ قطب الدین کاکی ارادت داشت و بعضی گویند بشیخ نظام الدین اولیا لکن شیخ عبد الحق دهلوی گفته هیچکی ازین دو نقل بصحت نرسیده ست او را مکتوب ست بزبان عشق و محبت مشتمل بر معارف و حقائق توحید و ترک دنیا و طلب آخرت جملهٔ آن بنام اختیار الدین میگوید و حکم نامهٔ او که در عوام شهرت دارد ظاهر آنست که از مخترعات عامه ست و قصهٔ شوارب او بغایت دراز شده بود هیچکس را مجال نبود که بوی اعتراض کند مولانا ضیاء الدین سنامی که جوشن شریعت بر داشت مقراض بر گرفت و محاسن شریفش در دست گرفته قص شوارب کرد گویند که بعد ازان شیخ همیشه محاسن خود را بوسیدی و گفتی که این در راه شریعت محمدی گرفته شده ست روضهٔ او در پانی پت ست

راهی پر فیض و پر حالت

شهاب الدین حق گو پسر شیخ فخر الدین زاهدی ست او را حق گو ازان لقب ست که سلطان محمد بن تغلق حکم کرد که مرا محمد عادل گویند او از اینمعنی بحضور او با کرد و گفت با ظالما نرا عادل نتوانیم گفت سلطان محمد او را از قلعهٔ دهلی در زیر انداخت قبر او هم زیر قلعه ست رح

سید محمد بن یوسف الحسنی الدهلوی معروف بگیسو دراز خلیفه رستین چراغ دهلی ست جامع بود میان سیادت و علم و ولایت شانی رفیع و رتبتی منیع و کلام عالی دارد او را میان مشایخ چشت مشربی خاص و در بیان اسرار حقیقت طریقی مخصوص ست بعد از رحلت شیخ ببیدر دکن رفت و قبولی عظیم یافت و همدران دیار از دنیا انتقال فرمود خدمت میر را ملفوظات ست مسمی بجوامع الکلم که بعضی از مریدان او جمع کرده در وی مینویسد که سخن در مخالفت فقیهان با صوفیان بود فرمود خلاص صوفیان ازین طائفه جز بدین طریق نیست که خود را یکی از ایشان گردانند و میان ایشان همچو ایشان باشند و یکی از تصنیفات او کتاب اسمار ست که در انجا حقائق و معارف را بزبان رمز و ایماء و اشارت بیان کرده

سید محمد بن جعفر المکی الحسنی از اعاظم خلفای چراغ دهلی ست در توحید و تفرید مقام عالی دارد از افراد اولیاء ست در انچه از احوال ظاهر و باطن خود نوشته ست عقل حیران ست شیخ عبد الحق دهلوی میفرماید اگر اینها همه بی شائبه

تاویل وصرف ظاهر مراد ست پس از کاملان وقت خود ست اورا تصنیفی ست بحر المعانی نام در وی بسیاری از حقائق توحید وعلوم قوم واسرار معرفت بیان کرده سخن را بستانه میگوید بحر الانساب از وست در انجا بیان نسب اهل بیت رسالت کرده ونسب آباء واجداد خود ثبت نموده عمر دراز یافته از زمان تغلق تا زمان سلطان بهلول در حیات بود سن شریفش از صد تجاوز کرده وی گفته ابن عربی صاحب فصوص مینویسد که منصور حلاج را تجلی ذات بود ومقام افراد داشت اما من میگویم که اگر او را تجلی ذات بودی هرگز انا الحق نگفتی ودیگری سبحانی فسر ائیدی چه در تجلی ذات محویت ست محو چه داند که من کیستم وچیستم من عرف الله کل لسانه در تجلی ذات ست وطال لسانه در تجلی صفات الی قول چکنم ابن عربی امروز زنده نیست ورنه با او گفتمی انچه گفتی واو شنیدی انچه یقین ست وگفته انچه از زبانم در قلم می آید زبانم اقتباس از دلم میکند ومیگوید ودلم اقتباس از روحم میکند وروحم اقتباس از روح علی میکند وروح علی اقتباس از روح نبی وروح نبی از کلام بیحرف وصوت حضرت الوهیت میکند وی گفته معراج الروح السماء ومعراج القلب الصلوة در اخبار الاخیار عبارتها از بحر المعانی نقل کرده وگفته که کلمات اهل سکر وحال که در حالت ذوق وغلبهٔ حال وقوع یابد خارج از قواعد عقل وموازین قیاس اند

سید جلال الدین بخاری بلقب مخدوم جهانیان جهان گشت ست پدرش سید احمد کبیر بخاری ومادرش مریم بنت سید مجد الدین بود در مناقب الاولیا گفته کمالات وسیر مقامات مخدوم اظهر من الشمس ست چنانچه در مسامرات مخدوم توضیح یافت انتهی شیخ عبد الحق گفته جامع ست میان علم وولایت وسیادت ومرید شیخ الاسلام رکن الدین ابو الفتح قریشی ست وخلیفهٔ شیخ نصیر الدین محمود با امام یافعی در مکه معظمه صحبت داشته در خزانه جلالی که از ملفوظات اوست از وی بسیار نقل کرده سیاحت بسیار نموده واز بسیاری از اولیا نعمت وبرکت یافته مشهور ست که وی هر گز را معانقه کردی بگفتی که آنکس دراشت بستدی ودر تاریخ محمدی می نویسد که وی اول خرقه از عم خود شیخ صدر الدین بخاری پوشید وکلاه ارادت وخرقه تبرک از شیخ الاسلام عفیف الدین مطری در حرم شریف نبوی پوشید ومدت دو سال در صحبت او ملازم بود کتاب عوارف ودیگر کتب سلوک پیش او تلمذ نمود واخذ طریقت کرد وتلقین ذکر یافت ودر گازرون از شیخ امام الدین استفادها کرد وباز گشت ودر عهد سلطان محمد تغلق بمنصب شیخ الاسلامی وسند خانقاه محمدی در سیوستان با مضافات مخصوص گشت وبعد از چند گاه ترک همه کرده راه کعبه گرفت وی خلیفه چهارده خانواده بود ودر عهد سلطان فیروز برکات ومرات از انچه در حضرت دهلی آمد سلطان مراسم اعتقاد واخلاص انچه باید بجای آورد انتهی در تاریخ فرشته نوشته سید احمد کبیر سید جلال الدین حسین بخاری را در هفت سالگی نزد شیخ جمال خجندی که از

مریدان شیخ بهاء الدین زکریا بود برده بدست بوس او مشرف ساخت بخندی فرمود تو آن پسری که خاندان خود
تا قیامت منور داری سید جلال الدین عالمی بود متبحر و در علوم عقلی و نقلی مشقت بسیار کشیده بود و مقید آن نبود
که مرید یک کس بوده بجای دیگر رجوع ننماید و میگفت جمیع مشایخ و فضلا را می باید دید و از هر کدام نصیبی و فیضی
ربود از پدر خویش شیخ احمد خرقه خلافت یافت دیگر از شیخ رکن الدین ابو الفتح و بجانب مکه و مدینه و مصر و شام
و بیت المقدس و روم و عراقین و خراسان و بلخ و بخارا سفر فرمود و چندین حج کرد از انجمله شش حج اکبر نمود
و در مدینه استاذ المحدثین عفیف الدین بن سعد الدین علی شافعی یمنی را ملاقات کرد و دو سال بملازمت آنجناب
بوده نسخهٔ عوارف پیش او گذرانید گویند عفیف الدین خرقه از شیخ رشید الدین محمد ابو القاسم صوفی پوشیده و وی از
شیخ النیقوخ شهاب الدین عمر سهروردی یافته و همچنین در اثنای سفر بصحبت شیخ حمید الدین بن محمود الحسینی الاسمر قندی
رسیده از و نیز خرقه و فیض ربود و سید حمید الدین از شیخ محمد بن ابراهیم نساجی و وی از شیخ نظام الدین ابو العطار
بخاری کمالات و حالات سید جلال الدین در کتاب قطبی که تصنیف یکی از درویشان اوست بشرح و بسط مرقوم
شده انتهی و هم در فرشته وجه تلقیب او بمخدوم جهانیان جهان گشت و حکایت احیا میت که شیخ بدر الدین یمنی باشد
نقل کرده و گفته که در کتب معتبره مسطور است که مخدوم کسی را مرید نمیگرفت هرگاه کسی بقصد ارادت بخدمت او
آمدی گفتی من از اینها نیستم که شخصی را مرید کنم اما عقد اخوت میکنم بعده ذکر کبیر الدین اسمعیل علیه الرحمه کرده و گفته که
او از مریدان مخدوم جهانیان ست بعد از وفات آنجناب نسخهٔ عوارف را نزد سید صدر الدین راجوی قتال خواند
و وی برادر خرد مخدوم ست در علوم ظاهری و باطنی شهرت تمام داشت و صفت جلالت بروی غالب بوده هرچه
بر زبان آوردی چنان شدی انتهی حاصله شیخ عبد الحق دهلوی مینویسد که مخدوم جهانیان را قدس سره با حضرت
علیهٔ قادریه کمال محبت ست در خزانهٔ جلالی میگوید که من فلان را دیده ام و وی شیخ شهاب الدین سهروردی
را و سهروردی شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی را و لادت مخدوم شب برات سنه سبع و سبعمائة و وفات روز
عید قربان سنه خمس و ثمانین و سبعمائة و مدت عمر هفتاد و هشت چنین شنیده شده ست که امیر سید علی همدانی بدیدن وی
رفت و بر در حجرهٔ مخدوم نشست خادم خبر کرد که سید علی همدانی نشسته ست مخدوم فرمود که همه دان غیر علام الغیوب
کسی نیست این را گفت و ایشان را درون نطلبید انتهی در مناقب الاولیا نوشته مخدوم چون کسی را خلافت میداد
در مثال می نوشت وصیناهم الخ بالاتباع الدائم المستقیم بشریعة نبینا صلی الله علیه وسلم
و الانقیاد لاحکامها و ان لا یتردد الی ارباب الدنیا و اصحابها و ان لا یحضر فی مجالسهم ابدا و ان یجتنبهم

الی الله بالکلیة ویعرض عما سواه بالکلیة فان کان هکذا فیدوة العزیزة نامبة عن یدنا وهو من بین الناس
خلیفتنا فرحم الله من اکرمه واهان من اهانه وهو الموفق والهادی والمستعان وعلیه التکلان ودر
لطائف اشرفی گفته منشا جمیع فرق صوفیه ومنشا همه سلاسل طائفه علیه حضرت علی بن ابیطالب ست کرم الله وجهه
بتخصیص سلسلهٔ سادات ودودمان سعادات ایشانند اشرف الشهدا حسین رضی الله عنه ارادت وخلافت وعلوم
الهی ازو مقتضی اخذ نمود وازوی بامام زین العابدین رسید وازوی بامام محمد باقر وازوی بامام جعفر صادق وازوی
بامام موسی کاظم وازوی بامام علی رضا وازوی بامام محمد تقی وازوی بامام علی نقی وازوی بسید علی اشقر وازوی
بسید عبدالله وازوی بسید احمد وازوی بسید محمود بخاری وازوی بسید جعفر بخاری وازوی بسید علی ابی المؤید البخاری
وازوی بسید جلال اعظم بخاری وازوی بسید احمد کبیر اسحق بخاری وازوی بسید التاخرین ومرشد العالمین سید جلال الدین
مخدوم جهانیان جهان گشت قدس سره رسید انتهی لیکن در نیاد دو واسطه ازمیان ساقط شده یعنی محمد بن محمود آن هو القلم
کاتب ست ونیز گفته که منشا این سلسلهٔ سادات بخاریه ومنشا نسبت مقامات عالیه وی شده یعنی مخدوم جهانیان
آنمقدار حقائق ومعارف وخوارق عادات که ازوی صادر شد از هیچکی ازین طائفه در متاخرین ظاهر نشد مظهر العجائب
ومصدر الغرائب بود در ربع مسکون هیچ درویشی نمانده که بملازمت وی مشرف نشده وبرای خلافت واجازت از
سیصد وچهل وچند مشایخ اهل ارشاد رسیده بود فاما تربیت وارشاد تمام از شیخ رکن الدین ابوالفتح سهروردی
واز شیخ نصیر الدین محمود چشتی یافته ودر خاندان وی تاحال همین دو سلسله جاری اند سهروردی وچشتی سوم خانواده
حسینیه بخاریه انتهی وبعد ازوی مقامات مذکور باخلافتهای متعدده بمیر سید اشرف جهانگیر سمنانی رسید واین سلسله سوم
سادات بخاریه سلسلة الذهب ست زیرا که درین سلسله جز اهل بیت نبوت علیهم السلام دیگری درمیان نیست ونسبت
اهل بیت شکستگی نفس وبیزاری از لذت اوست وحقیقت هر نسبت کیفیت حالات نفس الفقه ست از قسم تشبه بالکرام
ودیدن عالم جبروت ولاهوت بنده عاجز از اولاد حضرت مخدوم قدس سره ست بسیار دره واسطه امیدوارم که الله تعالی

مرا واخلاف مرا از برکات ظاهر وباطن سلاسل وی رحمخدوم نفرماید ۵

گرچه خوردیم نسبتی ست بزرگ ذرهٔ آفتاب تابانیم ✦

مولانا خواجگی مرید وخلیفه چراغ دهلی وشاگرد مولانا معین الدین عمرانی واستاد قاضی شهاب الدین جونپوری ست
وی پس از طی منازل فنون ظاهر جاده پیمای طریقهٔ باطن شد ومراتب تزکیه وتصفیه بکمال رساند وبر طریقه انیقه حضرت
مرشد هم شغل درس پیش گرفت وهموواره بدانش آموزی می پرداخت وطائفه تحصیل از ازمنه علوم بهره مند

میساخت وی پیش از آمدن امیر تیمور گورکان بنا بر رویا رصالحه که میرسید محمد گیسو دراز دیده بود واز آمدن مغل اخبار نموده از دهلی برآمده بکالپی رسیده متوطن شد و در همانجا بسر برد قبر او بیرون شهر کالپی ست زیارتیست متبرک به

مولانا معین الدین عمرانی دانشمندی عظیم و استاذ شهر بود و حواشی کنز و حسامی و مفتاح تالیف اوست چنین گویند که سلطان محمد تغلق که قاضی عضد را بدیار هند طلبید و توشیح متن مواقف بنام خود التماس نمود وی هم مولانا را فرستاده بود آثار فضل و دانش از وی اینجا بظهور آمد و سبب نا آمدن قاضی عضد بدین دیار آن شد که چون سلطان ابو اسحق والی شیراز پادشاه عصر وی شنید که قاضی قصد این حدود میکند از جمیع املاک و اسباب سلطنت برآمده بخدمت وی آمد و التماس نمود که شما بر تخت سلطنت بنشینید و من خدمت شما بکنم غیر از منکوحه خود هر چه دارم همه از آن شماست قاضی عضد چون این همه مروت و همت از وی دید فسخ عزیمت دیار هندوستان نمود و نیت اقامت آنجا محکم ساخت و مواقف را بنام سلطان ابو اسحق موشح ساخت و نام او را تا دور روزگار بر کرسی عزت نشاند

مولانا احمد تهانیسری فاضل بی نظیر و شاعر خوش تقریر و مقتبس انوار معنوی و از مریدان چراغ دهلوی ست در فضائل علوم ظاهری بسیار ماهر بود میان وی و شیخ الاسلام تیموری که نبیرهٔ صاحب هدایه بود جهت تقدم و تاخر مجلس گفتگوی شد امیر تیمور گفت ایشان نبیرهٔ صاحب هدایه اند مولانا گفت صاحب هدایه که پدر کلان ایشان بود در چند محل از هدایه خطا کرده ست ایشان اگر کجا خطا کرده باشند چه باک شیخ الاسلام گفت آن محلها نی خطا کرد امهات به ثبوت باید رسانید مولانا اشارت بفرزندان و شاگردان خود کرد که ایشان تقریر میکنند امیر تیمور ملاحظهٔ نامو کرده صحبت بمجلس دیگر انداخت او را با مولانا خواجگی مواخات بود او را در هجرت از شهر دهلی رفاقت اتفاق نیفتاد مولانا احمد از انجا با اهل و عیال برآمده بکالپی متوطن شد و همه عمر را بتقدیم عبادت و درس علوم معمور ساخت قبر او درون قلعه کالپی ست او را قصیده ایست در نعت که در وی داد فصاحت و بلاغت داده اولش این ست ؎

اطار لبی حنین الطائر الغرد	وهاج لوعة قلبی النایه الکمد
واذکرتنی عهودا بالحمی سلفت	حمامة صدحت من لایح الکبد

غالب ابیات این قصیده در اخبار الاخیار و سبحة المرجان و مآثر الکرام و تسلیة الفواد مذکور ست رحمه الله تعالی

قاضی شمس الدین شیبانی دانشمند متبحر بود در دهلی بقصد زیارت خانهٔ کعبه برآمده چون بگجرات رسید در مسجدی درآمد که واعظی معتزلی المذهب بر منبر برآمده تقریر مذهب اعتزال در داده خلق افعال عباد میکرد و میگفت این دست من ست اگر بکشایم من بکشایم و اگر بر بندم من بر بندم هیچکس را از حاضران قوت مجادله او نبود قاضی

فرمود اگر قدرت بدست تست چرا بست بر پشت برنه بندی حاکم گجرات را این دخل وی خوش آمد جاریه از دار الحرب آورده بود ند پیشکش او کرد دوازوی اولاد شد و حق تعالی در اولاد او برکت داد و علم بخشید

قاضی عبد المقتدر بن رکن الدین شریکی کندی خلیفه شیخ نصر الدین محمود دست دانشمند فیاض بود و درویش کامل مرتاض و بغایت فصیح و بلیغ قصاید و غزل دارد دائم درس میگفت و باقاده علم مشغول بود و طریقه چراغ دهلی اکثر خلفاء ایشان این بود و وصیت او بطالبان اشتغال علم و حفظ شریعت بود گفتی فکر در یک مسئله شرعی فضل دارد بر هزار رکعتی که مشوب بعجب و ریا کنند وی نعمت باطن را با فضیلت ظاهر مقرون گردانید و کمال صوری را باجمال معنوی هم آغوش ساخت همواره باقاده طلبه می پرداخت و لب تشنگان را بسلسبیل علوم سیراب میساخت در کتاب مناقب الصدیقین احوال و کرامات او بسیار نوشته وی میگفت پیش من طالب علمی می آید که پوست او علم و مغز او علم و استخوان او علم ست و ازین طالب علم قاضی شهاب الدین را میخواست در سنه ۹۱۰ بگذشت و بمقام عند ملیك مقتدر قرار گرفت هشتاد و هفت سال بود قبر او در مقام خواجه قطب ست رح قصیده او که در معارضه لامیة العجم گفته دلالت دارد بر کمال فصاحت او در نعت میگوید ؎

یا سائق الظعن فی الاسحار والاصل	سلم علی دار سلمی وابك ثم سل
عن الظباء التی من دابها ابدا	صید الاسود بحسن الدل والنجل

غالب ابیات این قصیده را شیخ دهلوی در اخبار الاخیار و آزاد بلگرامی در سلیه و مآثر و سبحه ایراد کرده اند

شیخ نور الدین مشهور بقطب عالم فرزند و مرید و خلیفه علاء الحق ست از مشاهیر اولیاء هندوستان ست صاحب عشق و محبت و ذوق و تصرف و کرامت بود وی گفته مشایخ پیشینه بعدد اسماء آلهی نود و نه منزل قرار داده اند تا سلوک تمام گردد و پیران ما پانزده منزل تعین کرده اند این فقیر سه منزل اختیار کرد اول حاسبوا قبل ان تحاسبوا دوم من استوی یوماه فهو مغبون سوم عبادة الفقیر فی الخواطر بین علما کار سالک تمام گردد انشاء الله تعالی وی گفته پیش شیخ عرض داشت کرد که چه سر ست که مشایخ بعد از نماز فریضه مصافحه میکنند فرمود سنت برین ست که چون مسافری از سفر باز می آید باد وستان مصافحه میکند درویش در نماز می ایستد مستغرق میگردد و از خود بیرون می آید سفر باطن حاصل میشود چون سلام میدهد بخود باز می آید ضرورة مصافحه میکنند شیخ نور را مکتوبات ست بغایت شیرین و لطیف بزبان اهل درد و محبت پاره از ان در اخبار الاخیار نقل کرده فقره از ان این ست بیچاره حزین نور مسکین عمر بباد داده و بوی مقصود نیافته و در

دو در تیه حیرت و میدان حسرت چون گوی سرگردان شده ۵

همه شب بزاریم شد که صبا نداد بوئی ندمید صبح بختم چه گنه نهم صبا را

عمر از شصت گذشته و تیر از شست جسته و از شر نفس اماره یکساعت نرسته جز باد بر دست و آتش در جگر و آب در دیده و خاک بر سر نه پیوسته جز ندامت و خجالت دست آویزی نه و جز درد و آه پای گریزی نه ۵

گفتم مگر که کار بسامان شود نشد یا راز جفای خویش پشیمان شود نشد

گفتم مگر زمانه عنایت کند نکرد بخت ستیزه کار بفرمان شود نشد

قبر شریف او در شهر پندوه ست در سنه ۸۱۳ وفات کرده

شیخ سارنگ در اوائل حال از امرا و نامدار سلطان فیروز شاه بود بلدهٔ سارنگپور آباد ان کرده اوست در آخر که جذبات عنایت خداوند تعالی او را دریافت قدم در سلوک طریق که مخصوص اهل وصول ست نهاد مرید شیخ قوام الدین خلیفهٔ مخدوم جهانیان ست سفر حجاز کرد و زیارت نمود رسید را جوقتال برادر مخدوم جهانیان خرقه و اما نتهای دیگر را که از پیران طریقت رسیده بود جمله را بای سابقه طلب بوی فرستاد قبول کرد و آن سعادتهای غیبی مشرف شد

شیخ مینا لکهنوی نام او شیخ محمد ست از صغر سن در سایهٔ تربیت و عنایت شیخ قوام الدین مذکور پرورش یافته بعده مرید شیخ سارنگ گشته و کار کرده مینا در عرف آندیار نقطی ست که در مقام تعظیم و محبت استعمالش کنند چنانچه میان در دیار ما شیخ مینا مشهور بود و مجرد از دنیا

شیخ احمد کهتو اعظم مشایخ ولایت گجرات ست در سرکهج از مضافات احمد آباد آسوده ست روضهٔ او مقامات بغایت لطیف و منزه و مصفا که نظارهٔ او بر روی زمین کم باشد و کهتو نام دیهی ست قریب اجمیر آبائی او از دهلی اند نعمت از بابا اسحق مغربی یافته سلسلهٔ او بشیخ ابو مدین مغربی میرسد و بجهت طول اعمار مشایخ و سائط وصول بحضرت سید کائنات قلیل اند بابا اسحق بپنج واسطه بآنحضرت صلعم میرسد هر کدام از مشایخ او صد و پنجاه سال بلکه بیشتر عمر داشته محمود بن سعید ایرجی ملفوظات و احوال و حکایات که از وی شنیده جمع کرده تحفة المجالس نام نهاد مخدوم جهانیان باوی ملاقات کرد و سینه بر سینه تا دیر مالید و لب بر گوش وی نهاد و سه کرت فرمود ای جوان بوی دوست می آید و فرمود ما را در وقت خوش یاد آری و فراموش نکنی زمان مشیخت او زمان سلطنت سلطان احمد گجراتی ست که بنای احمد آباد از وست احمد آباد در سنه ۸۱۳ بنا شد و جامع مسجد در سنه ۸۱۴ خیز بخیر تاریخ هر دو ست

قطب عالم نبیرهٔ مخدوم جهانیان ست از وطن اصلی خود بگجرات رفته توطن کرد نام او سید برهان الدین ست

ودر زبان خلائق آندیار بقطب عالم مشهور ست روضهٔ او در بتوه ست سه کروهی احمد آباد وفات او در ۸۵۸ بوده که عدد عبارت مطلع یوم الترویه ست بر در روضهٔ او سنگی افتاده ست که جامع صفت سنگ وچوب وآهن ست واین هر سه صفت در وی معا موجود و اصلا تشخیص یکی ازین هر سه چیز در وی نتوان کرد که کدام ست شیخ عبد الحق گفته اگر گویند سنگ ست باز چون نیک ملاحظه کنند گویند نه بلکه آهن ست باز چون بنگرند بخاطر رسد که نه بلکه چوب ست هر کدام ازین سه صفت در وی هم مجزوم ست وهم مشکوک عجائب چیزی ست بمشاهده تعلق دارد وچنین گویند که قطب عالم روزی در آب آمده بود چیزی بپای او خورد گفت این سنگ ست یا آهن یا چوب حق تعالی این هر سه صفت را در وی احداث فرمود والله اعلم انتهی محرر سطور که واسطه الی وذمه بوی دارد وقتی که در ۸۸۹ وارد احمد آباد شد بزیارت قبر شریفش وقبر شاه عالم وخانقاه ومدرسه سعادت اندوز گشت

جای پر صفا ونزهتگاه ست ۵

وضع فقیری ما نا سازیهچکس نمیست ویرانه ایم اما بسیار خوش هوائیم

گرامی جگر گوشه ام ابو الخیر نور الحسن انعم الله علیه بکل نعمة نیز درین سفر وزیارت همراه من بود ولله الحمد

شاه عالم پسر قطب عالم ست ونام او شاه بنهمن وی نیز در احمد آباد آسوده ست روضهٔ او زیارتگاه وتفرجگاه اهل آندیار ست مقاحی عالی وجای پاکیزه دارد وی را در سلوک این طریق طوری عجیب وطریق غریب بود حال طافح وسکری غالب داشت تربیت از شیخ احمد کهتو یافته خوارق عادات از وی بسیار بوجود می آمد در نشئه که عدد لفظ فخر ست از دنیا برفت ما وی از یک شاخسار یم حق تعالی از برکات او ما نیز حصهٔ بخشد شیخ عبد الحق دهلوی مینویسد که در پتن که بلدهٔ قدیمه ولایت گجرات ست مشایخ بسیار آسوده اند اعظم واشهر ایشان شیخ حسام ملتانی ست خلیفهٔ نظام اولیا ودر حقیقت دران سرزمین بوی عشق ومحبت می آید واز ویا نهای انجا نور برکت وولایت می تابد ۵

بهر زمین که نسیمی نو زلف او زده ست هنوز از سر آن بوی عشق مے آید

دواء الملک یکی از صلحاء وقت ومقبولان آندیار ست در لباس سپاهگری وصورت عام بود ومعنی خاص وبه علامات خصوص اتصاف داشت قبر او قریب جوناگڈه ست

قاضی محمود وی صاحب سکر وذوق وعشق ومحبت ومشرب وحالت وحلاوت بود جگر بهای وی که بزبان هندی دار د بغایت مطبوع وموثر ست وآثار عشق ووجد بی تکلف از سخنان وی لائح وقتی که او را دفن کردند پدر

بزرگوارش گوشهٔ کفن از روی او برداشته نگاهی بجانب او میکرد او نیز چشم بکشاد و تبسم کرد پدر گفت با محمود
این چه ادا هائی طفلانه ست همچنان باز چشم بربست قبر او در قصبهٔ بسر پور گجرات ست

شیخ وجیه الدین علوی از متاخرین مشایخ گجرات ست دانشمندی بود علی الاطلاق جامع کمالات و برکات
مسن و معمر و مرتاض مشغول بتدریس علوم و تصنیف کتب و تربیت و ارشاد طالبان بر اکثر کتب شروح و حواشی
و تالیفات هم دارد در لباس بر وضع عوام آنرا یاد کرده در ۹۱۱ متولد شد مولد او چانپانیر ست و بهمانجا
نشو و نما یافت و در بلدهٔ فاخرهٔ گجرات فنون متعارفه از ملا عماد کسی نمود و رسم ارادت بخدمت شیخ قاضن بجا آورد
و سالهای دراز بر سند افاده و افاضه بنشست و شرق و غرب عالم را از فیض اقدس معمور ساخت در ۹۹۶ بگذشت
لهو جنات الفردوس نوشت تاریخ ست فصیح احمد آباد و در همین خانقاه خود آسوده ست شرح الشرح نخبة الفکر و جزآن
از مولفاتش نزد این عاجز موجود ست شیخ عبد الحق دهلوی می نویسد که محرر سطور در وقتی که بقصد زیارت سید کائنات
صلعم بدان دیار رسید بملاقات وی مستعد شد و بعضی اذکار و اشغال سلسلهٔ علیهٔ قادریه مشرف گردید

شیخ سراج سوخته حافظ قرآن بود و بصحبت مخدوم جهانیان پیوسته و سالها امامت ایشان کرده مخدوم فرمود
سراج تا کعبه معظمه زانمی بینند تکبیر تحریمه نمیگوید در اخفای کرامات باوجود کثرت خوارق عادات بسیار میکوشید شاه
بدیع الدین مدار بوجه او از کالپی بجونپور شد و از انجا باز گشته بکن پور که موضعی ست در نواحی قنوج آمد و همانجا بود

شاه مدار غرائب احوال و عجائب اطوار او زبان نقل میکنند که در عقل نمی آید گویند در مقام صمدیت بود دوازده سال
طعام نخورد و لباسی که یکبار پوشید بار دیگر محتاج تجدید غسل نشد سلسلهٔ او بسبب کبر سنی یا بهمتی دیگر بهیچ یا شش واسطه
بحضرت رسالت صلعم می پیوندد و بعضی چیزهای دیگر ست که اصلی ندارد و از دائرهٔ شریعت و طریقت خارج ست
قاضی شهاب الدین دولت آبادی در عمدا و بوی مکتوب نوشته شاه و الاجاه ولی الله دهلوی را کسی از حال شاه مدار
پرسید فرمود ایشان وارد شدند هندوستان بعد مصر شیخ نصیر الدین محمود و انتساب ایشان در طریقه این ست
الخرقة عن الشیخ طیفور الشامي المعروف بابي یزید البسطامي عن الشیخ یمین الدین الشامي عن الشیخ
عبد الله حامل رایة النبي صلی الله علیه وسلم عن ابي بکر الصدیق عن النبي صلی الله علیه وسلم هکذا
حققناه عن رسالة العقد الفرید في سلاسل اهل التوحید و در نسب این ست بدیع الدین مدار بن بهاء الدین
بن ظهیر الدین بن سعید بن احمد بن الامام جعفر صادق هکذا اراینا ه في بعض المجامیع و در هر دو نسبت
خللها باعتبار علم نسب و علم احوال سلف پیداست بحیث لا یحصل القول الجازم في ذلک و احوال ایشان

دو قسم ست جمعی که ثقات اند کم چیزی نوشته اند و غیر ثقات خود محالات ادعا میکنند و این فقیر از والد خود و ایشان از خلیفهٔ ابوالقاسم اکبرآبادی بعض اشغال این طائفه اخذ کرده ست مثل شغل آینه و در قنوج دو سه چیزی ادعا می کنند که اصلا نقلی بآن وارد نشده نه صحیح و نه ضعیف مثل قبر جاجی شریف زندنی و دندان مبارک آنحضرت صلعم در کتاب اخبار الاخیار ترجمه جاجی شریف چنانچه باشد که مافوق حضرت خواجه معین الدین قدس سره را ذکر نکرده انتهی کلامه در مناقب الاولیا گفته پدرش جلبی ست شاه از خود سالی جلب گرفته بصحبت فقرا افتاد و روی توجه بانواع ریاضات نهاد بعده سند اخذ خرقه چنانکه گذشت ذکر نموده و گفته و ایضا بقید اویسیه داشت از روحانیت پیغمبر صلعم نعمت یافت بعده ذکر خلفاء او نام بنام کرده و بعضی کثیر از نشان داده و گفته در مکن پور سنه ۹۳۰ و نه سال استقامت فرموده و در ۹۳۶ ساکن بهشت شده و در روضهٔ گنبد دار الامارست در ۹۶۳ از این عالم رحلت فرمود تاریخ سنه اول ساکن بهشت ست و تاریخ سنه دوم آرامگاه شاه مدار و میگویند که تاریخ تولدش شاه کونین ست انتهی گویم در صحت جسد وی درون قبر مکن پور نیز نزد اهل علم مشهور سخنی ست مشهور بعضی هم در نجا نشان میدهند و این قول عامه ست و خاصه در کنه بیان صفا و هر دو میگویند علی کل حال از مداریان این زمانه هیچ مپرس که بندهٔ گوراند و سراپا نکو روز و روا لله اعلم

مولانا تقی الدین او دهی بغایت متقی بود کار او آن بود که کتاب میخواند و می داشت آنرا میگرفت و در آخر شب از خانه برون می آمد تمام روز در جای مشغول می بود چون پارهٔ از شب میگذشت بخانه می آمد گویند ابدال بر مولانا آمدند و گفتند که تو میان ما باشی گفت من با زن و فرزند دارم با شما چنان و مانان مرا صحبت برنخواهد آمد

شیخ رفقه الدین پسر بزرگ شیخ نور ست بسی منکسر و صاحب حالت بود شیخ حسام مانکپوری گفته او میگفت والله که من از سگ بازار هم کمترم شیخ عبدالحق فرموده وقتی این حکایت بجد ست والد خود نقل کردم گفتند که در تمام عمر خود این کلمه را حسب حال خود یافته ام رح

شیخ انور پسر خرد شیخ نور ست بزرگ بود شیخ حسام الدین در مکتوبات نوشته که روزی او را پرسیدم عشق چه باشد فرمود مردمان که چشم فراز کرده می نگرند آن می بینند که دوست می آید یا خیال دوست یا پیام دوست وگرنه

چشم از برای چه میکشایند انتهی و لنعم ما قیل ؎

براه دیده دویدیه در ختمای خزه نشانده ام که خیال تو راه گم نکند

میر سید اشرف سمنانی معروف باشرف جهانگیر از کاملان ست صاحب کرامات و حالات در سیاحت رفیق

علی همدانی بود عاقبت بجانب هندوستان افتاد و در حلقهٔ ارادت شیخ علاء الحق درآمد و خلافت عظمی از مخدوم جهانیان جهان گشت دارد و او را بسیار مدح میکنند در حقائق و توحید سخنان از لبس عالی افتاده او را مکتوبات است مشتمل بر تحقیقات غریبه قاضی شهاب الدین جونپوری از وی تحقیق مبحث ایمان فرعون که در فصوص اشارتی بدان واقع شده کرده بود او درین باب بوی مکتوبی نوشت قبر او در کچوچه از قریات جونپور است بسی مقام بفیض ست در مکتوب مذکور قاضی را بر مشرب صوفیه تحریض نموده و نوشته که رتبهٔ این مشرب و وجه این منصب شمهٔ از کلام احمد غزالی دانسته شود که میفرماید من لم یکن له نصیب من هذا العلم اخاف علیه من سوء الخاتمة وادنی نصیبه منه التصدیق والتسلیم لاهل التحقیق بعده نوشته که برآمدن از ورطهٔ دریای شرک خفی جز بدستگیری این عقیده امکان ندارد انتهی لیکن اهل علم را درین سخن که گفته و نوشته نظری هست

شیخ قاسم اودهی دهلوی مرید شیخ فتح الله ست که از علماء دهلی بود وی رساله دارد مسمی بآداب السالکین در وی مینویسد درویشان مصلی و تسبیح و شانه و عصا و مقراض و سوزن و ابریق و کاسه و نمکدان و طشت و آفتابه و کفش و نعلین که بمریدان و یاران میدهند هریکی دلالت دارد بر معنی بعده این معانی را بیان کرده که در اخبار الاخیار منقول ست

مسعود بک از اقربای سلطان فیروز ست نام اصلی او شیر خان بود مدتی در لباس دولتمندان ماند ناگاه جذبه از جذبات حق گریبان گیر حال او شد و مرید شیخ رکن الدین گردید بغایت حالت سکر داشت شیخ دهلوی میگوید وی از مستان بادهٔ وحدت و خم شکنان خمخانهٔ حقیقت ست سخن مستانه میگوید در سلسلهٔ چشتیه همچکس اینچنین اسرار حقیقت را فاش نگفته و ستی نکرده که او کرده اشک او بحدی گرم بود که اگر بر دست یکی می افتاد میسوخت تصانیف بسیار دارد و اکثر نظم خسرو را جواب گفته تمهیدات و مرآة العارفین تالیف اوست در لاد و سرای قریب مقام خواجه قطب الدین بسیار مجردانه و غریبانه خفته ست در مرآة میگوید لسان وقت ناطق ست و عین غیب شاهد ما غائبان حاضریم و حاضران غائب ازان رو که ما نائیم پیدا نایم و ازان روئی که ما نائیم هیولا آئیم اگر کشف رموز غیب جوئی ما را مانگوئی این حروف ست که ظروف اسرار ست و نقاطی ست که نگاتش اسرار ست بیاضی ست که در چشم دل سودا ریزد و سوادیست که در دماغ جان سودا انگیزد نوریست دیده افروز ناریست پرده سوز ما شجر اخضر طوریم که نار نمای آن نوریم نورش برما تافته ظلمت از ما شکافته و ما با یافته با از ما میگوید و شما را بی شما میجوید الی آخره شیخ دهلوی گوید همین فقرات در دلالت بر فضل و کمال او کافی ست و آنمقدار معارف که درین کتاب ذکر کرده در کتاب دیگر کمتر ست

سید یدالله نبیره و خلیفه گیسو دراز ست مشرب عشق و محبت بر وی غالب بود وی را با نی محبتی واقع شده مدتی پنهان داشت آخر آن زن را در حبالهٔ عقد خود آورد و وقت جلوه هنگام سحر نظر سید بر جمال او افتاد یکی ذوقی و حالتی او را دست داد آهی برکشید و جان بحق تسلیم کرد عروس در محفه نشست و او را در کنار گرفت تا وقت وصول بمنزل او نیز تمام شده بود هر دو را پهلوی یکدیگر در قبر کردند رحمهما الله تعالے

کشتهٔ که عشق دار دنگذارد ت بدنیان ۔۔۔ بجنازه گریانے بمزار خواهے آمد

شیخ پیاره مرید سید یدالله ست و تربیت از گیسو دراز یافته وی در اول که بخدمت میر رسید پرسید درویش جای عاشق بوده او جواب کرد و گفت بنده برای عشق آموختن بخدمت رسیده ست من عشق چه دانم که چه باشد فرمود مقصود از تو الدرج آنست کیفیت مشرب تست اگر درین باب واقعه افتاده ست بگو وی عرضه نمود که من وقتی بر بهندوزی قستان بودم و هیچ حیله وصال او دست نداد ی زنار بستم و به بتخانه که او بپرستش می آمد رفتم تا او را به بینم سید او را در کنار گرفت و گفت عالی همتی چون تو دیگر کجا یابم که او را طریق محبت خدا یابموزم این کار عالی همتان ست عزیز تر از ایمان دیگر چه چیز خواهد بود آنرا صرف راه محبت کردی اکنون ترا عشق حقیقی در آموزم پس او را جلها فرمود و قابل انعکاس معرفت گردانید و رسید بجائیکه رسید ولنعم ما قیل ؎

دلیل عشق حقیقی ست عشقهای مجاز ۔۔۔ بآفتاب رسد شبنم از نظارهٔ گل

شیخ جلال گجراتی مرید شیخ پیاره ست از کاملان وقت و صاحب کرامت بود و مرتبهٔ عظیم و شانی رفیع داشت در گورو بنگاله بر تخت نشستی و حکم کردی چنانچه پادشاهان نشینند و حکم کنند شاه گوراز جمله تو هم و دغدغه که بقول غرض گویان بخاطر او راه یافت وی را شهید کرد قاتلان چون در خانقاه او در آمدند و بنیاد خونریزی کردند بر هر مریدی که شمشیر میزدند شیخ یا قهار یا قهار میفرمود چون تیغ بروی زدند فرمود یا رحمن و بهمین کلمه جان بحق تسلیم کرد چنین گویند سر او بر زمین افتاده بود و الله الله میگفت

شیخ محمد ملاوه او را مصباح العاشقین گویند بصحبت شیخ جلال گجراتی رسید و نسبت عشق و محبت درست کرد شیخی کامل و صحیح الحال بود و مورع بود بوجد و سماع یکبار قوالی بحضور او چیزی میگفت مشتمل بر حالت بعد و فراق شیخ را حال بحدی کشید که نزدیک بانزهاق روح رسید شخصی که بر حال او اطلاع داشت قوال را فرمود تا چیزی دیگر گوید که مخبر از حالت قرب و وصال بود بمجرد شنیدن آن یکی تازگی و فرحت در شیخ پیدا شد گویا از سر نو جانی در قالب او ریختند ؎

شان المحب عجیب فی صبابته — الهجر یقتله والوصل یحییه

گر بلطفم می نوازد گر بنازم میکشد — زنده میسازد مرا آنشوخ و باز میکشد

الوصل یحیی والفراق یمیت — فما زلت فی العشق حیا ومیتا

چشمت کشد ولبت دهد جان — مرگ آید و در میان نگنجد ٭

چشمت بغمزه لب بشکر خنده میکند — تفسیر آیت خلق الموت والحیاة

وی روزی در سماع بود و تواجد مینمود رائی از رایان آنجا بگذشت گرد و بقصد تماشا چون نظرش بر جمال شیخ افتاد بیهوش شد و بهندوانی که با وی بودند گفت بگیرید و رنه رفتم او را از آن مجلس کشیده بدر بردند بعد از زمانی که بحال خود آمد کیفیت حال را از وی پرسیدند گفت این مسلمان خدا را در کنار گرفته میگردد گه کشیدندی بجانب

او رفته بودم و در پای او افتاده و در دین او در آمده ٭

عاشق گردد هر که بکویت گذرد — آری از در و بام تو ببارد عشق

وفات او در سنه ۹۰۰ بوده قبر او در ملاوه ست که قصبه ایست از قنوج جد پدری شیخ عبد الحق دهلوی سعد الله رح مرید او بود وعم کلان شیخ رزق الله متخلص بمشتاقی نیز از مریدان اوست در هر دو معنی درد و محبت و ذوق و شوق با وجود کبر سن همچنان تازه بود ع من اگر پیر شدم عشق جوان ست هنوز ٭ و درین نزدیکی قصبهٔ ملاوه بوجود شیخ فضل الرحمن تذکار آن زمان ست ایشان مرید شاه آفاق دهلوی اند و امروز سن شریف نزدیک بهشتاد سال رسیده اما ذوق و محبت و درد همچنان تازه ست که کسی را در اول نشو و نما باشد و الد بزرگوار رح را بوی عنایتی بود و این بنده را نیز با او دوستی و راه و رسم کتابت ست بیشتر وقت شریف او در تلاوت قرآن و تصحیح آن و مطالعه کتب حدیث میگذرد و در زهد و عبادت و شب بیداری و قطع طمع از خلق و صبر بر مصائب و دوام حضور و کشف قبور و استقامت احوال یگانه این روزگار ست کسیکه بصحبت ایشان میرسد یا دست بدست ایشان نمیدهد رنگی از رنگهای این پیر فرزانه در وی میگیرد حق تعالی در عمر و وقت ایشان برکت بخشد و برکت ایشان را شامل اهل این روزگار گرداند

شیخ ابو الفتح جونپوری مرید و شاگرد جد خود ست قاضی عبد المقتدر دانشمند بود و بدوام درس و افاده مشغول فصیح بود بزبان عربی قصائد و بزبان فارسی نیز شعری دارد او را با قاضی شهاب الدین در اصول کلامیه و فروع فقهیه بحثها بود خصوصا در زباذکه از گربه شکین چکد شیخ آنرا نجس میگفت و قاضی بطهارت او میرفت گویم ظاهر قضا در عین باقاضی ست شیخ عبد الحق گفته بر شیخ طریقه موالی از طعن و تشنیع خصم غالب بود تحمل کرد در ایام بحث بسبب بعضی از عوارض

عارض شده باشد یا در انجا نیتی نیز دست بهم داده والله اعلم گویند در خانهٔ وی زر بار یده بود شیخ در دهلی بود در وقتیکه امیر تیمور با بعضی دیگر از اکابر شهر بجونپور رفت قاضی همدان این واقعه از دهلی بدانجا رفته وفات او در ۸۰۳ بوده رح

شیخ تقی در کڑه مانکپور بود و حق تعالی او را تقوی و برکت و کرامت عطا فرمود نام او در رفع هوام گویند بسیار موثر ست خصوصاً در رفع زهر مار لکن چه خوش بودی اگر استعانت بغیر خدا شرک نبودی یاد دارم که سلطان دمشق بغزو برآمده بود شیخ الاسلام ابن تیمیه قدس سره نیز در ان لشکر تشریف داشت چون نوبت حمله بر مخالفان آمد سلطان حمله بر اورد و گفت یا خالد بن الولید شیخ الاسلام بانگ بر زد که چه میگوئی بگو ایاک نعبد و ایاک نستعین گفت و بر لشکر دشمن ریخت حق تعالی فتح نمایان روزی گرداند سبحان الله وبحمده ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

شیخ عبدالله شطاری از اولاد شیخ شهاب الدین سهروردی ست سلسلهٔ شطاریه بر پا کردهٔ اوست سطوت ظاهر و شوکت باطن داشت مرشد وقت خود بود گویند وی نقاره میزد و ندا در میداد که طالبی هست که بیاید تا او را بخدا راه نمایم چون در مجلس می نشست هر سو نگاه میکرد و میگفت که اینجا تخمه سیاه که عبارت از طالب علمان پرشبهه بی اعتقاد باشد نباشد تا سخن خدا گفته شود در رساله او در طریق شطاریه مشهور ست قبر او در قلعهٔ مندو ست رح

شیخ حسام الدین مانکپوری مرید و خلیفه شیخ نور ست از اعیان مشایخ وقت خود بود عالم بود بعلم شریعت و طریقت او را ملفوظات ست رفیق العارفین نام که بعضی از مریدان او جمع کرده اند در انجامی نویسد فرمان شد سالک از ذکر عاشق گردد و از فکر عارف فرمان شد فیض الٰهی ناگاه رسد و لکن بر دل آگاه رسد پس سالک منتظر می باید تا از پردهٔ غیب چه کشاید فرمان شد فراق کجاست یا او ست یا نور او ست یا پرتو نور او ست فرمان شد که اگر کسی بمقام قطبیت برسد هم می باید که تلاوت قرآن ترک نکند لااقل یک پاره هر روز بخواند فرمان شد درویش را چهار چیز می باید و درست دو شکسته دین درست یقین درست پای شکسته دل شکسته فرمان شد الطمع مرض والسوال سکرات والمنع موت فرمان شد دنیا همچو سایه ست و آخرت همچو آفتاب هر چند کسی جانب سایه رود گرفتن نیاید چون سوی آفتاب رسد سایهٔ خود برابر او روان شود فرمان شد که چنان شیرین نشوید که گمسان بلیسند فرمان شد آمیخته همه کس باش و آمیخته کس مباش جدش مولانا جلال الدین و فرزندش مولانا خواجه هر دو دانشمند بزرگ و عالم و عابد و صابر و متقی بودند ترجمهٔ ایشان در اخبار الاخیار ست

مولانا شیخن حافظ کنج نشین بود در مانکپور بسیاری خلق بوی رجوع داشت اگر مزاعی پیش او آمدی پرسیدی ستوران تو نغزاند و کشت تو نیک ست شیخ حسام الدین گفت این چه می پرسید فرمود این را از سلوک چه خبر و از

علم چه فهم از پرسیدن این چیز یا دل او خوش میشود و در خانهٔ خویش فخر میکند که محدوم چنین گفت و چنین پرسید ج

شیخ علی پیرو بن شیخ احمد مهائمی از قوم نوایت ست و این قوم در ولایت دکن معروف ست طبری در تاریخ خود گوید نائیة طائفه ایست از قریش که از ترس حجاج بن یوسف ثقفی از مدینه منوره برآمده خود را بساحل بحر هند رسانیدند و دران سرزمین توطن برگزیدند مهایم بروزن عظائم یکی از بنادر گجرات احمد آباد دست شیخ علی نخریه زمان و صاحب ذوق و عرفان بود در ولایت گجرات بود از علماء صوفیه موحد ست مثبت توحید وجودی و پیرو شیخ محی الدین بن عربی عالم بود بعلوم ظاهر و باطن تفسیر رحمانی که بصفت ایجاز و تدقیق موصوف ست و تفسیر را بقرآن امتزاج داده از وست این تفسیر درین نزدیکی بهمت مدار المهام این ریاست شیخ محمد جمال الدین خان دهلوی که خسر کاتب حروف باشند در مصر قاهره مطبوع گشته و از نظر این بنده عاجز گذشته بسیار خوب تفسیر ست و زوارف شرح عوارف نیز از وست شرحی دارد بر فصوص که دران در تطبیق ظاهر و باطن کوشیده و رساله دارد مسمی بادلة التوحید بغایت موجز و منقح درین رساله در تحریر دلائل عقلیه و براهین قطعیه و ازالهٔ شکوک و اماطهٔ شبهات سخن را بغایت تدقیق ادا نموده و در اول رساله بعضی آیات و احادیث که اشارتی بآن مطلب عالی دارند ایراد فرموده میگوید هذه ادلة التوحید ترتیج عن افئدة المنکرین ظلمات التردید اذ الریغشهم ریب التقلید وهی من القران المجید فاینما تولوا فثم وجه الله ان الله واسع علیم سنریهم ایاتنا فی الافاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربك انه علی کل شئ شهید الا انهم فی مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شئ محیط هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بکل شئ علیم ونحن اقرب الیه منکم ولکن لا تبصرون ونحن اقرب الیه من حبل الورید وهو معکم اینما کنتم وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی وکل شئ هالك الا وجهه وکل من علیها فان ویبقی وجه ربك ذو الجلال والاکرام الله نور السموات والارض الایة ومن الاخبار النبویة اصدق کلمة قالتها العرب ع الا کل شئ ماخلا الله باطل و ولا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احببته فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به والذی نفس محمد بیده لو لم یتم بجبل لهبط علی الله الغیر ذلك من الایات والاخبار والجهود اولوها فرارا من الشبهات در ۱۰۳۵ متوجه عالم قدس گردید

قاضی شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر الزاولی روح الله روحه عمده دانشمندان هندست و شهر و بلاد عرب و عجم مولد او و دولت آباد دهلی ست و شهرت وی مغنی ست از شرح اوصاف او اگرچه در زبان او دانشمندان

بوده اند کر اساتذه و شرکا را و بودند اما شهرت و قبولی که حق تعالی او را عطا کرد هیچکس را از اهل زمان او نکرد
دانش رسمی نزد مولانا خواجگی و قاضی عبد المقتدر اندوخت و چراغ امتیاز در انجمن اقران برافروخت ایامی کز ایالت
تیموریه جانب دهلی حرکت کرد قاضی در رکاب استاد خود مولانا خواجگی طریق مهاجرت از دهلی پیمود مولانا در کالپی
رحل اقامت افگند و قاضی جانب جونپور رفت سلطان ابراهیم شرقی مقدم او را مغتنم دانسته لوازم قدرشناسی
افزون از وصف بجا آورد و بخطاب ملک العلمائی بلند آوازه ساخت عرق حسد با جنس در جنبش آمد قاضی
شکایت حساد بمولانا خواجگی نوشت مولانا این دو بیت سعدی شیرازی در جواب قلمی فرمود ؎

ای بیش از انکه در قلم آید ثنای تو — واجب بر اهل مشرق و مغرب دعای تو
ای در بقای عمر تو نفع جهانیان — باقی مباد آنکه نخواهد بقای تو

گویند در اندک زمانی جماعه حساد فانی گشتند حواشی کافیه دار شاد نخو که در دروس تمثیل در ضمن بتعبیر التزام نموده
و بدیع البیان در علم بلاغت که در ان مقید بسجع شده و تفسیر بحر مواج از دست در تفسیر نیز از برای سجع تکلفی کرده
شیخ دهلوی گوید قابل انتظار و تفحیح و تهذیب ست و در عربی و فارسی رسائل دیگر نیز دارد مات رحمه الله ۸۴۹
قبر او در جونپور ست رساله دارد مسمی بمناقب السادات در ایجاد اعتقدیت و محبت باهل بیت نبوت سلام الله
علیهم اجمعین زاده شیخ گفته سرمایه سعادت و موجب نجات وی در آخرت آن خواهد بود انشاء الله تعالی
بعده باعث تصنیف آن رساله ذکر کرده ان شئت الاطلاع علیها فارجع الی اخبار الاخیار

خواجه حسین ناگوری از اولاد شیخ حمید الدین ست بسیار بزرگ بود جامع میان شریعت و طریقت و حقیقت
ذوقی بکمال داشت و عشقی تمام و علمی وافر و موصوف بود بغایت زهد و تقوی مرید شیخ کبیر ست که صاحب مقام
و مولف کتاب دهن شیخ جلد بود وی را تفسیر ست مسمی بنور النبی هر جزوی را از قرآن مجلدی جداگانه ست
و حل تراکیب و بیان معنی قرآن از انچه در تفسیرها می باشد بتفصیل و تسهیل هر چه تمامتر بیان فرموده بغایت مولع
بود بمحبت حضرت سید کائنات صلعم هر چه او را بود از خانه و چاه و باغ همه را در تسمیه نسبت بانحضرت صلعم کرده
وقف نموده بود عرابه را خود میراند و گاه گاه ان عرابه را با هم خود نگاه میداشت و خدمت میکرد و بغایت جامه کهن
و درشت می پوشید شیخ عبد الحق دهلوی گفته فقیر آن جامها را از زیارت کرده ست هر سه جامه دستار و پیراهن
و ازار از یک جنس پارچه بود ازانچه ذراعی بیک فلس هم نیز دانستی گویم گویا تفسیر بود از برای حدیث

الا ان البذاذة من الایمان رواه

شیخ احمد از اولاد محمد شیبانی صاحب امام اعظم ست بزرگ بود جامع علوم شریعت و طریقت و ورع و تقوے
و ذوق و حالت در امر معروف و نہی عن المنکر جانباز بود و اہل دنیا پیش او قدر نبود مجلس او مشابہ مجلس سفیان ثوری
بود و وی شاگرد و مرید شیخ حسین ناگوری ست شیراز در مجلس خشتی و ما قال الله و قال الرسول ہیبت و عظمت
تمام گفتی چنانکہ زہرہ ملوک آب شدی و گفتی با سادات سخن با شریعت نباید کرد با ایشان سخن بمروت باید کرد روزے
الہ دین مجذوب آمد و گفت احمد ترا با سمان میخلبند پیش پیر خود برو او خود نیز در ہمان شب مثل این چیزی دیده بود
ہمان ساعت متوجہ ناگور شد و از دار فنا بدار البقا رحلت کرد در حالت سکرات بعد از انکہ اندک افاقہ دست داد
دست بر آوردی و تکبیر تحریمہ گفتی و بیخود شدی در ہمین حالت الله اکبر گویان جان بحق تسلیم کرد و در سنہ ۹۲۵ در پایان پیر
خویش جای یافت در اخبار الاخیار از احوال وی حکایاتی ذکر کرده که از قبیل بدعات صوفیہ ست حسن ظن آنست
که از باب طفح و سکر بود بلکہ خود آن حرکات دلیل ست بر بیمعنی و الله اعلم

شیخ حمزہ دہر سوا از اولاد شیخ الاسلام بہاء الدین زکریا ست و دہر سوا قصبہ ایست سہ کروہی نارنول پیری
عظیم با برکت و نعمت و کرامت معمور الاوقات بود و کبیر السن از زمان سلطان بہلول تا زمان اسلام شاہ باقی
بود و وی گفتہ دنیا بمثل آتش ست ہمانقدر بس ست که از وی چیزی بقدر خورند و در وقت سردی گرم شوند چون
زیاده شود بسوزد و ہلاک کند در نماز شام بود دو رکعت تمام کرده در رکعت سوم جان بحق سپرد رح و این ماجرا
در سنہ ۹۵۷ رو داد

شیخ احمد عبد الحق مرید شیخ جلال پانی پتی ست درویش صاحب کرامات و خوارق عادات و ذوق و شوق
و سکر و حالت و فقر و تجرید بود جذبی قوی داشت مولد و مقام و مرقد او ردولی ست استاذ او را علم ظاہر
می آموخت وی نمیخواند و میگفت مرا علم معرفت حق بیاموزید برادر او خواست که او را تزویج کند چون آگاه شد
پیش آنجماعه رفت و گفت که من عنینم مرا دختر ندہید وقتی در مسافرت در مسجدی در آمد شب جمعه بود مسلمانان
آن محله اذان میگفتند پرسید مقصود از تکرار اذان چیست گفتند شنیده ایم که اگر شب جمعه ہفت اذان بگویند
تمام ہفته خدا متعالی بلا از ان شہر بردارد تو نیز بگو گفت مرا درین کار نیت دست نمیدہد زیرا که ہر بنده که خدا را
از جہت نیکی پرستد و از بلا او بگریزد آن بنده بنده خود باشد نه بنده خدا محرر سطور گوید و چقدر موافق ست
این مضمون بکریمه و منهم من یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر اطمان به و ان اصابته فتنة انقلب
علی وجهه خسر الدنیا و الاخرة ذلك هو الخسران المبین وی گفته منصور بچه بود طاقت نیاورد و اسرار

بیرون زد بعضی مردانند که دریا با فروی برند و آروغ نمی آرند وی میگفت نظامی شاعر ناقص بود که گفت ؎

صحبت نیکان ز جهان دور شد　　خوان عسل خانهٔ زنبور شد

زیرا که صحبت مصطفی صلعم چنانکه صحابه را بود همچنان ارباب حال و محبان ذوالجلال را اکنون هست ؎

در راه عشق مرحلهٔ قرب و بعد نیست　　می بینمت عیان و دعا میفرستمت

در زمان سلطان ابراهیم شرقی در ۸۳۶ از دنیا برفت

شیخ جمال گوجری مرید احمد عبدالحق ست دران ایام که شیخ او در راه او دو سگ ماده همراه داشت وی بمجرد رائیدن شیخ میزبانی ولایت او کرد و همه اعیان و اکابر و امرا را شهر را مهمان ساخت روز دیگر شیخ جمال شکایت کرد که شما همگنان را خواندید و ما را نطلبید گفت جمال میزبانی سگ بود سگان را طلبیدم که الدنیا جیفة وطلابها کلاب تو از جمله آدمیانی ترا چون طلبم

شیخ نجتبا رغلام جوهر فروشی بود مرید احمد عبدالحق شد و رسید بجائیکه رسید هیچ نخوانده بود اما بعلم معرفت عالم بود در هر چه گفتی از کتاب الله و سنت رسول الله بیرون نگفتی وی را شهوت جماع بکمال بود و در قضا و آن بیطاقت روزی باز زن خود میخواست که مجامعت کند در اثنا را آن بود که دخول کند شیخ او را طلبید فی الحال زن را بجای خود گذاشت و جامه بر گرفت و بخدمت پیر شتافت شیخ عبدالحق دهلوی میفرماید شاید که این طلب او بجهت امتحان او بود تا در آن وقت مطاوعت کند یا نه انتهی گویم نسائی صاحب سنن نیز شبق داشت و معلوم بود بکثرت جماع و درین کار اگر بطریق حلال بود انکاری درمیان نیست بلکه مفید طالب و سالک و عارف ست زیرا که ازان تخلیه اوعیه کبر و منی میشود حبب الی من دنیاکم الطیب والنساء وقرة عیني في الصلوة

شاه نور بزرگ بود و صاحب کشف در اول قصار بود و ناگاهان شاه داؤد بر سر وقت او رسید و قوت استعداد او را بعائنه کرد گفت باباتا کی چوب را بر چوب بزنی کار دیگر کن وی طریق ریاضت پیش گرفت و بکمال حال رسید ؎

مصلحت دید من آنست که یاران همکار　　بگزارند و سر طرهٔ یاری گیرند

شاه پیرک که در انباله بود خلیفهٔ اوست

شیخ سعدالدین خیرآبادی مرید شیخ میناست بزرگ بود حافظ حدود شریعت و آداب طریقت حصور بود بر طریقهٔ پیر خود مصلع بود بوجد و سماع در علم فقه و اصول و نحو تالیفها دارد بر رسالهٔ مکیه شرح نوشته ست مسمی بمجمع السلوک بسی از ملفوظات و حالات شیخ خود را در وی درج کرده در وقتی که از وی نقل میکند میگوید

ذکر شیخی شیخ میناء ادامه الله فیناء

شیخ حسن بن طاهر در نه سالگی کلام الله را حفظ کرد و در هژده سالگی اکثر کتب متداوله را تحصیل نمود و ازان عمر مشغول بحق گشت و در بست و پنج سالگی درویشی را بکمال رسانید و مرید راجی سید حامد شاه گردید و خرقهٔ خلافت و کمال الحق خطاب یافت سید حامد شاه میفرمود اگر فردای قیامت بپرسند که بدرگاه عالم پناه ما چه تحفه آوردی گویم فرزندی مثل شیخ حسن و اکثر میفرمود شیخ حسن حجت موجه است عالم بود و عارف برادر سلطان سکندر بودی که هوای سلطنت در سر داشت مرید او بود و روزی همدرین خیال بخدمت او آمد و التماس نمود که فاتحه بخوانید تا مر اسلطنت دهلی نصیب گردد شیخ او را ازین سودا باز داشت و گفت حق سبحانه و تعالی بحکمت خویش ترقی یکی خواسته ست تو در انجا معارضه مکن تو مطیع او باش قبراو در بدیع منزل دهلی ست و آن برجی ست از حصار بنا کرده سلطان تغلق بتغییر السنه آنرا بجی مندل گویند روزی قوالی این بیتها می سرائید

ای ساقی ازان می که دل و دین من ست — پر کن قدحی که جان شیرین من ست
گر هست شراب خوردن آئین کسے — معشوقه بجام خوردن آئین من ست

شیخ را ذوقی غریب دست داد سه روز متصل بی اکل و شرب وجد میکرد روز سوم درهمان غلبه شوق جان شیرین بجانان آفرین سپرد وفات او روز جمعه نهم بوده از مصنفات او مفتاح الفیض متضمن شصت و سه رساله ست او را رسائل دیگر ست در طریق سلوک و علم توحید در جواب سوالی نوشته سلوک در لغت رفتن ست و رفتن حسی انتقال ست از مکانی بمکانی و درین محل از سلوک رفتن معنوی و انتقال معنوی مراد ست و این را در مرتبه نفس تزکیه می نامند و در مرتبه قلب تصفیه و در مرتبه روح تجلیه الخ شیخ دهلوی درین محل از مهمات قطب عالم نقل آورده که شریعت کمر بندگی در میان بستن ست و طریقت از خود رستن و حقیقت بدوست پیوستن و دیگر شریعت فرمانبرداری ست طریقت از غیر بیزاری حقیقت باد و ست برخورداری دیگر شریعت غناست و طریقت فنا و حقیقت بقا و جذبه عبارت ست از رحمت خاص که اتیناه رحمة من عندنا عبارت ازان ست و دعای مصطفی صلعم اللهم اني اسالك رحمة من عندك تهدي بها قلبي مبنی برآنست و الیه اشار صلعم في قوله اني لاجد نفس الرحمن من قبل اليمن

درین دیار ازان سرخوشم که گه گاهے — نسیم بوئی تو ام زین دیار مے آید

این اشارت بتجلی دائم و فیض حق و جذبه حق و وصول بحق عبارت ست از انقطاع و تبرا از پندار خودی و دوئی

ارتفاع جهل و علم بوجود مطلق والله اعلم

شیخ بهاء الدین بن ابراهیم شطاری صاحب حالات و جامع برکات و کرامات بود قادری بود و مشرب شطار داشت او را رساله ایست درین باب دروی گفته الطریق الی الله بعدد انفاس الخلق او را در حال استغراق و اتساع طیبه چنان ذوق و حالت دست داد که نزدیک بانزهاق روح بود می گویند شخصی در حالت نقاهت غالیه پیش او آورد هذیان ذوق وصال یافت و کان ذلک فی سنة ۹۲۲ھ

مخدوم عماد الدین غوری از مشایخ دیار مالوا ست مردی بزرگ بود کمال باتباع داشت هیچ سنتی از سنن سید المرسلین صلعم ترک نمیکرد فقر و فقرا را بسیار دوست میداشت مخدوم از اولاد آن مولانا عماد ست که در حق او بعضی گویند وی را صلعم غزنین بسلطنت خود گفته بود از فیض خدا منقطع نیست چرا باید که فیض نبوت منقطع شود اگر کسی حالا دعوی پیغمبری کند و معجزه نماید تصدیق میکنید یا نه مولانا عماد بر فور گفت که گفتن چه میگوئی تعلق حکم کرد که او را فرو گیرند و بدانش برآرند ح

مولانا سماء الدین جامع بود میان علوم رسمی و حقیقی و تقوی و ورع از دنیا زیادت بر قدر ما یحتاج اختیار نکرده و در شیخ کبیر سیرة مخدوم جهانیان پیش مولانا سماء الدین کرشاگرد سید شریف جرجانی بود تلمذ کرده و از مولانا مزبور در تشهیر و یاد گذاشته بدین آمد سخن کبیر داشت بر لمعات عراقی حواشی نوشته که بحل مجانی آن مجانی رکاکتی ست و رساله دیگر دارد مسمی بمفتاح الاسرار اکثر آن بعینه منقول از رسائل شیخ عزیز نفسی ست در رساله که مشتمل بر تحقیق بحث خلق ارواح قبل از اجساد و بعد از ان و مقام روح پیغمبر صلعم و معنی شفاعت و آنکه دوزخ نیز فنا قرار ست ذکر کرده طرفی از ان در اخبار الاخیار نقل نموده ح

شیخ عبد الصمد پسر مولانا سماء الدین ست از زهاد وقت بود بغایت تجرید داشت تزویج کرد چون وقت حضور رفت و فراغ عبادت دید باختیار از وی مفارقت کرد گویند وی در سخن ترک اضافت بخود کرده بود هر چه گفته بصیغه غائب گفتی خواهد آمد خواهد رفت و نگفتی خواهم آمد خواهم رفت گویم در کتب حدیث اهل حدیث نیز همچنین کرده اند چنانکه ترمذی میگوید قال ابو عیسی و بخاری میگوید قال ابو عبد الله و همذا بادشاه عماد قوی را اسیر کرده بود در ان میان جماعه از سادات نیز اسیر شده بودند وی رفت و بپادشاه گفت که سادات را بگذار او قبول نکرد وی گفت حرام باد سکونت در شهری که تو بادشاه آن شهر باشی بعد ازان بمند و رفت بادشاه انجا چیزی پیشکش نمود نپذیرفت و گفت مرا بنها کار نیست بحاکم فلان ده فرمان ده که در فلان بیابان مرا جاده و تشویشی ظلم نکند هم در بعضی

قریات مندو و مقام کرد قبر او و همدرانجاست رح

سید کبیر الدین حسن سیاحت بسیار کرده بعده در آخر سکونت کرد گویند صد و هشتاد سال عمر داشت ازوی خوارق عادات بوجود می آمد اشهر آنها اخراج کفار بود از کفر بسوی اسلام هیچ کافر را بعد از عرض کردن او اسلام را بروی طاقت نماندی و در قبول اسلام بی اختیار شدی جماعه جماعه کفار می آمدند و مسلمان می شدند در حدیث شریف ست لان یهدی الله بک رجلا خیر لک من حمر النعم و فاتش در ۹۶۰ در آخر بوده همانجا آسوده

شیخ حسام الدین متقی ملتانی عالم بود و زاهد از پایهٔ فاتقوا الله ما استطعتم برتبهٔ فاتقوا الله حق تقاته رسیده در لقمه بغایت احتیاط نمودی و در زمین خراجی خراج میداد همین حالت از عالم رفت شیخ علی متقی مکی در اوائل بصحبت او رسیده و تعلم نموده و نسبت ورع و تقوی حاصل فرموده گویند وی در سایهٔ دیوار مقبرهٔ شیخ بهاء الدین زکریا نایستادی که آنرا از وجه بیت المال ساخته اند و حق مسلمانان بروی صرف شده پس انتفاع و استمتاع بدان درست نباشد رح و این بدان ماند که امام اعظم رضی الله عنه زیر سایهٔ دیوار قرضخواه نه نشستی

شیخ عبد الوهاب بخاری از اولاد سید جلال بخاری ست بزرگ بود موصوف بعلم و عمل و حال و محبت وی از سید صدر الدین بخاری که پیر و استاد و صهر او بود شنیدند که گفت دولعمت در عالم بالفعل موجود ست که فوق جمیع نعمتهاست لکن مردم قدر آن نعمت انمی شناسند و بدان پی نمی برند و از تحصیل آنها غافلند یکی آنکه وجود مبارک پیغمبر صلعم بصفت حیات در مدینه موجود ست و مردم این سعادت را در نمی یابند دیگر قرآن مجید که کلام پروردگار ست و وی سبحانه بیواسطه بدان متکلم ست و خلق از ان غافلند وی بمجرد شنیدن این کلام از پیش پیر برخاست و رخصت زیارت مدینه درخواست و براه خشکی بشتافت و این سعادت دریافته بوطن اصلی عود نمود بنده عاجز میگوید که اگر حضرت پیر رح چنین میفرمود که یکی کلام مجید ست و دیگر سنت آنحضرت صلعم در کتب حدیث خوشتر مینمود زیرا که نفع دواوین سنت شامل هر عامی و خاصی ست و فائدهٔ زیارت اگر فرض کنند جز مردم خواص دیگر عامه را الیقین نخواهد بود و بالجمله شیخ در عهد سلطان سکندر لودهی بدهلی آمد و سکندر را بوی اعتقاد پیدا شد و باز از دهلی قصد حرمین شریفین کرد و مکرر باین سعادت عظمی رسید و بیشمار تها اشارتها یافته باین حدود عود نمود لفظ شیخ حاجی همعدد سال وفات اوست که در ۹۳۲ بوده ویرا تفسیریست که اکثر قرآن بلکه تمام آنرا ارجاع بنعت پیغمبر صلعم و ذکر او کرده و بسیاری از دقائق عشق و اسرار محبت در انجا درج نموده شیخ عبد الحق دهلوی رح میگوید غالبا وقوع آن در غلبهٔ حال و استغراق وقت بوده ست و بدانجهت در بعضی مواضع جانب ظاهر لفظ و عبارت مرعی مانده بعده شیخ متخلی چندازوی انتخاب زده

ذکر کرده ست تا کیفیت غرائب بیان آن کتاب منکشف گردد و گفته که میان شروع و اتمام این تفسیر شش ماه بود در حر

شیخ جلال شیرازی مرید شیخ محمد نوربخش ست که برگلشن راز شرح دارد درین دیار در زمان سلطان سکندر از مکه معظمه تشریف آورد و سکونت کرد عارف بود و صاحب حالت و اهل مشرب حلیهٔ نیک نورانی داشت جگر گوشهٔ خود را بشیخ مدثر بن حاجی عبدالوهاب مذکور داد وی گفته وقتی در حرم شریف از درویشی سخنی شنیدم که نه موافق ظاهر شریعت بود خواستم که او را بگیرم و تعزیر کنم وی بر بالای کوه برآمد و من دنبال او کردم برگشت و بجانب من دید این بیت برخواند

دست تا پیدا گریبان میکشد　　من پی دست و گریبان میروم

این بیت در من اثر کرد و بیهوش افتادم و از خود خبر نداشتم وفات او در ۹۴۴ بوده قبر او هم در جوار شیخ حاجی ست

شاه احمد شرعی ترک دانشمند متبحر بود و در درویشی کامل در چندیری توطن داشت و کبیر السن بود در جواب ابیات صاحب کشاف که در طعن اهل سنت و جماعت دارد ؎

وجماعة سموا هواهم سنة　　وجماعة حمر لعمری موالفه

قد شبهوه بخلقه فتخوفوا　　شنع الوری فستروا بالبلکفه

چنین گفته ؎

عجبا لقوم ظالمین تلقبوا　　بالعدل ما فیهم لعمری معرفه

قد جاءهم من حیث لا یدرونه　　تعطیل ذات الله مع نفی الصفه

در ۹۲۰ از دنیا برفت در علم و عمل و دعوت آیتی بود هر جمعه پادشاه را بخود میکشید و حاجات مسلمانان می برآورد

شیخ عبدالغفور اعظم پوری خلیفهٔ شیخ عبدالقدوس ست صاحب اقتحات و کرامات بود گویند وی حضرت سید کائنات را صلعم در خواب دید آنحضرت صلعم این صیغهٔ صلوة را بوی تلقین نمود اللهم صل علی محمد و آل محمد بعدد اسمائک الحسنی

شیخ عبدالقدوس صاحب حلم و ذوق و حالت و حلاوت و وجد و سماع بود اگرچه بظاهر دست بیعت از شیخ محمد گرفته ست ولی معتقد و عاشق شیخ احمد عبدالحق بود او را کتابی ست مسمی بانوار العیون در فن اول آن مناقب شیخ احمد نوشته و در رسالهٔ قدسیه در معنی گرسنگی سخنی خوب و تقریری مرغوب نگاشته که در اخبار الاخیار مرقوم ست در آخر آن میگوید گرسنگی را سه مقام ست اول را آتش گرسنگی خوانند که غذای آن آب و طعام ست دوم را آتش درد و محبت و عشق خوانند که غذای آن خون جگر و خاشاک غیر ست سوم را آتش محبوب و معشوق خوانند که غذای آن حسن و جمال و اوصاف کمال ست ان الله جمیل یحب الجمال ؎

تو هم در آینه حیران حسن خویشتنی ۔ زمانه ایست که هر کس بخود گرفتار ست

شیخ ادهن دهلوی جد مادری شیخ عبدالحق دهلوی ست نام اصلی ایشان زین العابدین ست دانشمند کامل و متورع و متعبد و در غایت خشوع و انکسار و تادب و وقار بود بهمان آداب و اوضاع که در میان مردم می بود درون خانه نیز بود و حلیه در غایت جمال و نورانیت داشت انوار علم و تقوی از جبین وی لائح بود اکثر احوال صائم بودی و در لقمه احتیاط تمام داشتی مرید مولانا سماء الدین ست رح در سنه ۹۳۴ بگذشت

مولانا شعیب عالم و عامل و در صورت و سیرت ملک مثال بود و در وعظ و تذکیر نی نظیر زمان خود در زمانی که او وعظ گفتی و قرآن خواندی هیچکس را مجال عبور از آن راه نبودی اگرچه خود بارگران بر سر داشتی استاده شدی و استماع نمودی اکثر موالی و اهالی شهر شاگرد او بودند و او را در وعظ بحسب اختلافات مقامات وعد و وعید حالات عارض شدی و جملهٔ اکابر و علمای شهر در پای وعظ او حاضر شدندی والد او مولانا منهاج در عهد دولت سلطان بهلول مفتی دهلی بود و در سنه ۹۳۶ برحمت حق پیوست

سلطان سکندر لودهی شیخ عبدالحق دهلوی می نویسد که زمان او زمان صلاح و تقوی و دیانت و امانت و حلم و وقار بود او را با علما و صلحا و اکابر و اشراف میل عظیم شد و لهذا از اکناف عالم از عرب و عجم بعضی بسابقه استدعا و طلب و بعضی بی آن در عهد دولت او تشریف آورده توطن ایشان یار اختیار کردند چنانچه اکثر بزرگان که درین طبقه مذکور میشوند ازان قبیل اند و فی الحقیقه محامد زمان سلطنت آن سلطان سعادت نشان از حد تقریر و تحریر خارج ست و از وی نیز روایات فراست بلکه کرامت حکایات نقل میکنند تاریخ جلوس او بر سریر سلطنت و ایالت ربع و تسعین و ثمانمائه ست و ارتحال او بعالم آخرت ثلث و عشرون و تسعمائه و مدت سلطنت وی ثنتی و ثمانی سال رح گویم فی الجمله نمونه آن سلطنت امروز ریاست بهوپال ست و عهد دولت و ایالت نواب شاهجهان بیگم ملیکه این دار الاقبال و تا حال صدارت او را چهارده سال میشود حق تعالی در عموم برکات و شمول هم وجی که در صلاح رعایا و برایا و حلم و وقار و عمارت مساجد و اهتمام صلوة و ترویج علم کتاب و سنت مبذول ست ترقیات روز افزون بخشد و زمان حکومت و عزت او را عمر دراز و بقا، طولانی ارزانی دارد ۹

برتست پاس خاطر آزادگان و شکر ۔ برما و بر خدای جهان آفرین جزا

شیخ جمالی مرید مولانا سماء الدین ست یگانهٔ روزگار و مجمع اطوار بود نام اصلی او جلال خان ست عارف عامل و شاعر کامل بود و قصیده او بهتر از غزل و مثنوی ست مسافرت بسیار کرده و بزیارت حرمین شریفین مشرف

شده و مولانا عبدالرحمن جامی و مولانا جلال الدین دوانی را دریافته مهابت صورت و معنی در ذات او تعبیه بود کمتر کسی را از اکابر در مجالس فرصت سخن دادی ابتدای او از زمان سلطان سکندر بن بهلول ست و تا زمان همایون بن بابر شاه باقی بود این بیت او در نعت شهرت دارد و بعضی از صلحا در خواب بقبول این بیت در پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم بشارت یافته اند ؎

موسی ز هوش رفت بیک پرتو صفات ‌ ‌ ‌ تو عین ذات می نگری در تبسمی ؎

مقبرهٔ او در مقام خواجهٔ قطب الدین ست محرر سطور وقتی که طلب علم در دهلی کردی مکرر بزیارت وی و زیارت جناب خواجه قدس سره متشرف شدی روضه جمالی بغایت تازه و لطیف ست و خانه که الآن قبر او در وست در حالت حیات مسکن او بود و همراه همایون بگجرات رفته بود پسر شیخ عبدالحی نشأ غریبی داشت و ظهور عجیبی بی گونه فیض و عالمی نبود و با هر طایفه سری داشت از انجمت او را قبولی دیگر بود و بی تکلفی زیاده بر همه بود و در اندک وجه معیشتی که او را بود چنان خوش میگذرانید که کلفت و محنت را گرد سراپردهٔ مجالش مجال عبور نبود هر روز در حوالی گاهی بودم در سیری و هر دم در شوقی بود و با اینهمه از معنی فقر و فنا و درد مندی که سرمایهٔ سعادت ابدی ست قسطی کامل نصیب او شده در جوانی رخت ازین سرای فانی بربست و در سنه ۹۵۹ درگذشت رحمها الله تعالی

سید علاء الدین سید عالی نسب و متبرک بود صاحب ذوق و حالت و حلاوت و در فن موسیقی هندوقوفی تمام داشت شعر هم میفرمود این ابیات از واردات وقت اوست ؎

ندانم آن گل خندان چه رنگ و بو دارد ‌ ‌ ‌ که مرغ هر چمنے گفتگوے او دارد

بجستجوی نیاید کسے مراد و لے ‌ ‌ ‌ کسے مراد بیابد که جستجو دارد

نشاط بادهٔ پرستان بکاسها نرسید ‌ ‌ ‌ هنوز ساقے ما باده در سبو دارد

حدیث عشق تو تنها نه من همیگویم ‌ ‌ ‌ که هر که هست ازین گونه گفتگو دارد

متاع دل بکف دلبری بده تو علا ‌ ‌ ‌ که این متاع گرانمایه را نکو دارد

سید علی قوامی از ارباب کمال و سکر و وجد و حال بود دائم با خود حالتی و سرگرمی داشتی و سخن را مجذوبانه گفتی و لباس خاص مقید نبودی گاهی خرقهٔ مشایخ پوشیدی و گاهی لباس سپاهیانه در بر کردی چار منکوحه داشت و صول فتوحات بروی متصل و متوالی بود و هرگز منقطع نگشتی و می تا بوده بخانه دنیاداری نرفته و هیچکس را از ایشان بخانه خود نخوانده و خادم بخانه کس نفرستاده و چهل سال مسجد خادمی را امر نکرد و خدمت نفرمودی گفته مرا

عجب آید ازان طائفه که برقوالان حکم رانند که فلان غزل بگو این را خوش دارم و آنرا خوش ندارم ذوق من مقید نیست مرا هر چه بگویند خوش آید و همیران ذوق کنم گویم سعدی شیرازی گوید یا ازهمین وادی گفته ست انچه گفته ست

کسانی که یزدان پرستی کنند — بآواز دولاب هستی کنند

قبر او در جونپور ست در ۹۰۰ درگذشت

میان قاضی خان ظفرآبادی مرید شیخ حسن طاهرست از جمله صادقان این طریق بود صاحب استقامت و کرامت و حرمت و زهد و تجرید ست وی گفته سی سال جان کندم و ریاضتها کشیدم تا قدری معرفت بمکاشفه حاصل کردم و دانستم که نفس بچه طریق راه میزند و چه کمین گاهها دارد همایون پادشاه یکباری کاغذ سفید با مهر و نشانها که در فرمان می باشد بخدمت وی فرستاد تا هر موضعی و هر مقداری که خواهند در انجا بنویسند فرمودما را احتیاج نیست و بی احتیاج حق مسلمانان گرفتن روا نباشد و ما در خدمت پیر خود عهد کرده ایم که ۵

از خدا خواهم و از غیر نخواهم هرگز — که نیم بنده دیگر و نخدائے دگرست

قبر او در ظفرآباد ست در ۹۰۰ برحمت حق پیوست

شیخ محمد حسن پسر بزرگ شیخ حسن طاهرست از عارفان روزگار بود حال صحیح و مشرب عالی داشت سالها در حرم مدینه منوره علی صاحبها الصلوة والسلام مجاوری کرده و بمشایخ یمن بیعت نموده وی بعد از نماز دگر در آمدن شب تا چنان منتظر بودی که کسی منتظر آمدن محبوبی باشد همین شام درآمدی در خلوت رفتی و در حجره بستی و شمع افروختی و مشغول شدی در ۹۴۴ درگذشت وی گفته عالمی ست که مدرک آن جز حواس نیست قل هو الذي انشأكم وجعل لكم السمع والابصار والافئدة عالمی دیگرست که مدرک آن جز عقل نیست العقل نور يقذفه الله تعالى في قلب المؤمن فيفرق به بين الحق والباطل والصواب والخطا عالمی دیگرست که مدرک آن جز علم نیست فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون عالمی دیگرست که مدرک آن جز محبت نیست وهو القاهر فوق عباده و یرسل علیکم حفظة ووراى این اطوار طوردیگرست که عشقش نامند دران طور چیزها معلوم شود که در اطوار دیگر از طور عقل و علم و حس معلوم نشود او را کلمات ست در بیان توحید وجودی که قدری ازان در اخبار الاخیار نقل کرده

شیخ عبد الرزاق جهنجانه خلیفه شیخ محمد حسن ست حال طالح داشت بعد ازان مشرب عشق و محبت بروی غالب آمد و از مجاهده بمرتبه مشاهده رسید یکباری سیدی بدست یکی از اعوان گرفتار بود شیخ او را در بند دید ضامن او شد و او را گفت تو از شهر بدر رو که من بجای تو در بند خواهم بود از بیمغنی بر سر او محنتها آمد همه را تحمل کرد و خود را ظاهر

نکرد گویند بواسطه از انحضرت صلعم ماذون و مشار الیه شیخ دهلوی گفته وچه کمال باشد ورای آنکه کسی بواسطه از انحضرت مستفیض باشد صلعم غالباً میان او و شیخ امان پانی پتی در تقریر مسئله توحید و اطلاق وجود و عینیت و غیریت او بعالم گفتگوئی در میان بود او و بعضی دیگر از مشایخ عصر اطلاق حق را بر نگی دیگر تقریر مینمودند و شیخ امان را درین باب رساله ایست مسمی باثبات الاحدیه که مخالفان او را و رائیه خوانند الی قوله اگرچه از افشای این اسرار و اجرای این کلمات زبان وقت کاتب حروف متحاشی و غیر متجائز ست لکن چون ایشان گفته اند و نوشته مارا از نقل آن چاره نیست و نیز باعث آن بود که این مجموعه باضمیمه مکتوب شیخ امان مشابهتی بکتاب نفحات الانس که جامع مکتوب شیخ عبد الرزاق کاشی و شیخ علاء الدوله سمنانی واقع شود انتهی بعد ازین تحریر بهر دو بزرگ را نقل کرده و در ضمن آن بتصور شیخ را هم ذکر نموده لکن بعض کلام مذکور مشتمل بر احادیث موضوعه ست چنانکه حال معرفت این فن نزد اهل معرفت معلوم و معروف ست

شیخ امان پانی پتی نام او عبد الملک ست و لقب او امان الله وی از علماء صوفیه موحده ست از تابعان شیخ ابن عربی در علم این طائفه مرتبه بلند و پایه ارجمند داشت سخن توحید را فاش گفتی و فرمودی اگر پایه انصاف در میان باشد این علم را بر سر منبر میتوان گفت بطریقیکه اصلا در انجا مجال انکار نباشد و گفتی مرا در ابتداء حال دو دلیل بر مسئله توحید بود الآن بعنایت الهی شانزده دلیل دست بهم داده او را در علم تصوف و توحید کتب و رسائل بسیار ست و آثار تحقیق از تقریر او لائح و وی گفته سرمایه درویشی پیش ما دو چیز ست تهذیب اخلاق و محبت خاندان پیغمبر صلعم در معرکه دو سید بزرگ که در زمان بابر شاه بر آنها بتهمت کشتن سیدی دیگر محضر قتل نوشتند او را نیز تکلیف کردند حاضر نشد و فرمود قدم امان در دوزخ چرا نرود که در معرکه که اهل بیت پیغمبر را آورده خوار و گرفتار در پیش استاده کنند من در مجلس معزز و مکرم نشسته باشم سیفر مود کشته شدن حضرات آن شاهزاده ها حیف ست و خوار کردن ایشان نیز حیفی دیگر ازان نیز خون در جگر یم و ازین نیز در خوف و خطر گویند در وقت درس او اگر طفلی از سادات بازی کنان دران کوچه میرسید دی کتاب در دست گرفتی و بایستادی و مادام که ایشان استاده بودندی او را امکان نشستن نبودی و در مجلس او ذکر دنیا و مالا یعنی و غیبت مردم نگذشتی او قاتش بذکر حق و نشر علوم مصروف بود فرمودی قال این علم عین حال ست هر کسی را در چیزی گشایش داده اند گشایش ما در کتب ایشان ست خانقاه و رباط نداشتی و طالبان را از عشق صورت منع کردی و از خور و خواب هیچ چیز را بخود راه ندادی بارها دیده اند که نماز شروع کرد و از ایاك نعبد و ایاك نستعین نتوانستی گذشت همین کلمه را تکرار کردی

وبیخود افتادی وهم بار دیده اند که در نماز شروع کردی و رنگ روی او بگردیدی قریب رحلت بهمه کس و بهمه چیز در تمام دوران شد کتاب را بکشادی و نظر کردی و وداع فرمودی و گفتی که از تو بسیار محظوظ شدیم و فائده ها گرفتیم و همچنین حجره و در و دیوار را وداع کردی هم درین اثنا دار اتپی عارض شد فرمود آب بسیار گرم کنند و گوزه های نو بیارند که امروز و سواس تمام عمر زائل میگردد چون سکرات موت بروی غلبه کرد دران حالت میگفت که مشایخ طریقت ایستاده اند و فتوی توحید میطلبند و کلمات توحید بر زبان او میرفت توفی رحمه الله تعالی فی سنه ۹۵۷ شیخ سیف الدین والد ماجد حضرت شیخ عبد الحق دهلوی رح یکی از مریدان و خلفا و شاگردان اوست در اخبار الاخیار در ذکر ارادت او با وی رح و نقل از رساله اثبات الاحدیه درازی کرده در نجا ضرورت ذکر آن نمی بینیم

سلطان جلال الدین قریشی درویشی بود صاحب حالت و جذب و بتکل در بیابانها گشتی و سر و پا برهنه بودی و از پوشش بر مقدار ستر عورت اکتفا کردی علوم عقلی و نقلی و رسمی و حقیقی همه بر ذکر داشت و با وجود غلبه حال مقید بود باحکام شریعت هیچکسی از اهل دنیا را در نظر همت او اعتباری نبود و بزبان عربی و فارسی و هندی سخن کردی و اکثر اوقات در سخن آمدی و سخن بسیار گفتی و چون گرم سخن گشتی برخاستی و ربصحرا نهادی روزی پیش او ذکر کیمیا کردند گفت تف بر عمل کیمیا تف وی بر طبق مسین افتاد در حال زر شد خوارق دیگر نیز از وی مسموع شده ست چندگاه در دهلی تشریف داشت و در بیانه و آگره و نواحی آن نیز می بود بعمر بست و پنج سال وفات کرد در سنه ۹۴۸ رحمه الله تعالی

میر سید ابراهیم بن سعین عبد القادر الحسنی الایرجی ستبرک و دانشمند کامل بود و بر سائر علوم عبور نموده و کتب بسیار را از هر علم مطالعه و تصحیح فرموده در دهلی در زمان او هیچکس بدانش او نبود از خانه او کتابخانه بزرگ بخط او آمده بعلت بی انصافی اهل روزگار در زاویه خود مشغول بودی و درس کم گفتی و کتاب خود بکس کمتر دادی و چنانچه فنون علوم احراز نموده بود از برکات صحبت درویشان و ربط بسلاسل ایشان هم بهره کامل داشت در مجلس سماع حاضر نشدی روز عرس خواجه قطب الدین شیخ رکن الدین او را تکلیف حضور داد فرمود شما بروید و متوجه شوید تا خواجه صاحب چه میفرمایند وی همچنان کرد میگوید مجلس سماع گرم بود و قوالان و صوفیان در جوش و خروش درین اثنا حضرت خواجه میفرمایند که این بدبختان دماغ ما را بردند و وقت ما را مشغول ساختند من بخدمت میرآمدم خنده کردند و فرمودند که اکنون ما را معذور دارید گفتم حق بجانب شماست در آخر عهد سلطان سکندر بدهلی تشریف آورد و در عهد اسلام شاه در سنه ۹۵۳ برحمت حق پیوست

سید رفیع الدین صفوی جامع بود میان فضائل حسبیه ونسبیه دانشمند بود ومحدث در معقولات شاگرد دوانی ست ودر حدیث تلمیذ حافظ سخاوی باذن سلطان سکندر در آگره اقامت فرمود از طرف گجرات بدهلی آمده بود اصلش از شیراز ست ومعین الدین صاحب تفسیر معنی یکی از اجداد او بود سلسله او بالکلیه منقطع شد وکس نماند در ۹۵۴ آنجا فانی شد قبر او هم در انجاست که خانهٔ او بود

میر سید عبد الاول بن علاء الحسینی دانشمند بود جامع جمیع علوم عقلی ونقلی ورسمی وحقیقی بر صحیح بخاری شرحی نوشته مسمی بفیض الباری وسراجی را که در فرائض ست نظم کرده ورساله دارد در تحقیق نفس ومعرفت آن شیخ دهلوی گوید بغایت محققانه نوشته ست ومختصری در سیر نیز نوشته منتخب از کتاب سفر السعادة بغایت مسن ومعمر بود درج کرده وسیاحت نموده آخر باستدعای خانخانان محمد بیرم خان بدهلی مدت دو سال کما بیش در صدر حیات بود در ۹۶۸ برحمت حق پیوست درون قلعهٔ دهلی درمیان گور غریبان افتاده ست در اخبار الاخیار از رسالهٔ او در معرفت نفس فصلی چند نقل کرده ست

شیخ علی بن حسام الدین بن عبد الملک القادری الشاذلی المدنی الچشتی المتقی اصلش از جونپور ست وتولدش در برهانپور ومرید شیخ حسام الدین متقی ملتانی ست عالم بود همراه زاد تقوی وراحله توفیق عزیمت حرمین شریفین یافت وشیخ ابو الحسن بکری را که عالم وولی بود تلمیذ نمود ومهاجر شد جامع صغیر وجمع الجوامع سیوطی را تبویب فرمود شیخ عبد الحق دهلوی می فرماید الحق بنظر دران کتابها ظاهر میشود که چه کارها کرده وچه تصرفات نموده شیخ ابو الحسن گفته للسیوطی منة علی العالمین وللمتقی منة علیه تالیف عربی وفارسی او از صد متجاوز ست شیخ ابن حجر مکی در ابتدا رحال او ستاذ او بود ودر آخر مرید او شد وخود در تلمیذ حقیقی او میخواند محمد طاهر صاحب مجمع البحار شاگرد او ست ومحمد بن محمد سخاوی استاذ او شیخ ترجمهٔ او در اخبار الاخیار وغیره مبسط تمام نوشته وجمله صالحه از حالات وکرامات وحکایات زهد وورع ودیانت وتقاوت او ایراد کرده وبعض مهایا ومکاتیب او نقل نموده رح توفی فی ۹۷۵ شیخ مکه تاریخ وفات او ست عمر گرامی نود سال در ترجمهٔ مشکوة در کتاب الامارة والقضا از شیخ عبد الوهاب متقی نقل کرده که یکباری بخاطر شیخ علی متقی رسید که ثواب عدالت بسیار ست اگر بدست آید غنیمت ست چند گاه باین نیت منصب عدالت اختیار باید کرد ونیز امتحان باید کرد که شغل دنیا با حضور وجمعیت خاطر جمع میشود یا نه چون سلطان محمود گجراتی که بغایت معتقد ومنقاد حضرت شیخ بود این حکایت شنید غنیمت دانست وسعادت کار خانهٔ سلطنت شمرد پس شیخ منصب داروغگی اختیار کردند وبدار العدالت نشستند وجمعی از خادمان وپاجیان که در خدمتی می بودند

رشوت گرفتن بنیاد نهاد بساطان رسید که شیخ با آن تقوی و دیانت که داشتند رشوت میگیرند و افراط و تفریط مینمایند سلطان باور نداشت گفتند جماعه که همیشه با ایشان می باشند رشوت می ستانند البته شیخ نیز میستانند و روا میدارند چون شیخ شنید که بساطان اینچنین بسانیده اند چند گاه در مقام اصلاح این کار بودند آخر دیدند که راست نمی آید روزی در چپوتره عدالت نشسته بودند عصای خود گرفته برخاستند و بیاران سلام علیک کردند و بزرخانه درویدند و گفتند که این هردو کار جمع نمیشود والعاقبة بالخیر انتهی و بالجمله وضع وی رح در ایام سفر آن بود که دو خریطه راست کرده بود در یکی اسباب طعام و حوائج میداشت و خانه بکرایه میگرفت و در مسجد فرود نمی آمد و کار یکه از دست خودش می برآمد بکسی دیگر نمیفرمود و در خریطه دیگر مصحف و چند کتاب ضروری بر میداشت یکی از روز راایشان را تکلیف ضیافت کرد که یکبار ربه بنده خانه تشریف آرند تا در وی برکتی باشد فرمودند ما را معذور دارید هم از اینجا دعا بکنیم خدا تعالی شما را برکتی دهد چون آنشخص بسیار تکلیف کرد فرمودند می آیم اما بسه شرط یکی آنکه هر جا که خواهم بنشینم ما را تکلیف نکنند که بالاتر بیایند و بر صدر نشینند گفت همچنین باشد هر جا که حضرت راخوش آید بنشینند دوم آنکه تکلیف نکنند که این بخور یا آن بخور هر چه ما را خوش آید بخوریم سوم آنکه هر گاه که خوش آید برخیزیم و بیائیم تکلیف نکنند که یکساعت دیگر بنشینید.

شیخ عبدالوهاب متقی خلیفه شیخ علی متقی ست اولاد او در سند و ست هم از زمان صغر قائد توفیق آلهی رفیق حال ایشان شده در طلب حق براه فقر و تجرید کشید و بمکه معظمه افتاد و ملازمت علی متقی گزید عالم بود و کاتب چیز دو نویس شیخ او میگفت یک یار و برادر در راه خدا کم یافتم عبدالوهاب ست شیخ عبدالحق مرید و خلیفه اوست میگویند شریف ایشان الآن والله اعلم شصت و چهار سال باشد و عدد جمعای ایشان چهل و چهار که مدت اقامت بمکه معظمه ست طریقه ایشان در باب کتب توحید و حقائق مثل فصوص و امثال آن توقف و تسلیم بود اینها را درس نگویند و بدان اشتغال نکنند و انکار هم نکنند و بد نگویند و چنانچه عادت فقهاء ست بطعن و تشنیع پیش نیایند میفرمود باید که هر چه بشنوند اگر چه سخن باطل باشد زود بانکار و تعصب پیش نیایند اول خود بشنوند که چه میگوید و بفهم سخن نیک در روند که قائل آن چه مقصود دارد بعد ازان اگر توانند آنرا موافق حق سازند و گرنه رد کنند و اگر این را نتوانند ازسر آن بگذرند و خلل در عقیدهٔ خود نیندازند میفرمود هر کرا بینند که بکلمهٔ اسلام اقرار میکند و نماز و روزه میکند ازوی اگر امثال این کلمات صادر شود معذور دارند و تکفیر و تشنیع نکنند و بالحاد نسبت ننمایند اما اگر این چیزها را نداشته باشد و این سخنان بگوید او ملحد ست او را بالقطع منکر باید بود و میتوان گفت که درین زمان بدانش ایشان

در علوم شرعیه کمتر کسی خواهد بود قاموس لغت مبالغه می توان گفت که گویا همه یاد داشت و فقه و حدیث نیز همین حکم دارد سالها در جرم شریف درس این علوم گفته اند میفرمودند علم بمنزله غذاست که همیشه احتیاج بآن باقی ست و نفع آن عام و ذکر بمشابه دوا که گاه گاهی بدان علاج باید کرد در روش سلف متقدمین همین ست که تشبث بانواع اعمال خیر و تهذیب اخلاق و نشر علوم میکردند علم ازان قبیل نیست که هیچکس ترک آن فرماید سعی و تصحیح نیت باید کرد در اخبار الاخیار در بیان حالات و منامات و حکایات ایشان درازی بسیار کرده و هر چه نوشته خوب نوشته فارغ از فائده نیست وی گفته در عمره آوردن از جعرانه رویت آنحضرت صلعم میسرست وقتی ما انجا بخواب رفته بودیم هر بار که چشم هم می آمد جمال آنحضرت صلعم در نظر بود ایشان باین عمره بسیار میرفتند وصائم و پا برهنه می رفتند گویم جعرانه موضعی ست بر مسافت یک مرحله از مکه معظمه آنحضرت صلعم در وقت قسمت غنائم حنین در انجا اقامت فرموده عمره برآورده بودند پس اگر یکی عمره باین نیت از جعرانه برآرد خوب ست شاید و ازاین نعمت بنوازند سید حاتم مردی بود از مردان این راه بشوق ملاقات ایشان بگجرات آمد و استیذان در آمدن نمود اذن داده و گفته فرستادند که ملاقات القلوب اوقع یعنی دیدهای دلها بیکدیگر بیست وی بهمین کلمه از ایشان راضی و خرسند رفت اتحاف التقی فی فضل الشیخ علی المتقی رساله ایست از ایشان که دران مجملی از احوال شیخ خود نوشته اند و زاد المتقین کتابی ست از شیخ عبدالحق دهلوی که دران ترجمهٔ این هر دو بزرگوار مبسوط تمام ثبت نموده رحمهما الله تعالی

میان غیاث در بروج که از بلاد مشهوره گجرات ست بود از خواص عباد الله و مصداق خیر الناس من ینفع الناس ست از هر چیز و هر جنس که مردم را بدان احتیاج افتد ایشان نگاه میداشتند و بمردم خیر میکردند چه از زر و جامه و اغذیه و ادویه و کتب و اسباب و آلات همه در خانهٔ ایشان بود افضل اعمال ایشان این بود با وجود آن عالم و عامل و متقی و متبع بودند شیخ عبدالوهاب متقی میفرمود بکباری آنحضرت صلعم را در خواب دیدم پرسیدم یا رسول الله من افضل الناس فی هذا الزمان فرمود افضل الناس میان غیاث نقل شیخنا قدوة محمد طاهر محرر سطور مقام بروج را در سفر احمد آباد گجرات دیده بر جای بلند افتاده ست امروز آنرا بهڑوچ گویند و در اصل برگوچ ست

میان شیخ محمد بن طاهر در پٹن گجرات بود از قوم بوهره که دران دیار اند حق سبحانه و تعالی او را علم و فضل داد خادم حدیث نبوی ست و ناشر سنن مصطفوی بعد تحصیل کتب متداوله بحرمین شریفین رفت و علماء و مشایخ آنجا را دریافت و تحصیل و تکمیل علم حدیث نمود با شیخ علی متقی صحبت داشت و مرید شد و بوطن اصلی عود نمود و هنگامه افاده علوم و اعلاء کلمة الحق گرم ساخت بعضی بدعتها که دران قوم شائع بود ازاله کرده میان

اهل سنت و اهل بدعت این قوم تمیز و تعریف نمود و در علم حدیث تو الیف مفیده جمع کرد از انجمله کتابی ست که متکفل شرح غریب صحاح ستة ست مجمع البحار نام که درین نزدیکی زمان مطبوع شده و رساله دیگرست مختصر مسمی بمغنی که در ان تصحیح اسماء رجال کرده بی تعرض به بیان احوال بغایت مفید و در خطب این کتب مدح علی متقی بسیار نموده و وصیت شیخ سیاهی بهمت امداد طلبیدن راست میکرد و در وقت درس نیز بحل کردن آن مشغول می بود تا دست نیز در کار باشد و در ازاله بدع و اهل بدع که دران دیار بودند تقصیر نکرد آخر هم بدست انجماعه در سنه ۹۸۶ بشهادت رسید شکر الله سعیه و جزاه عن المسلمین خیرا محرر سطور ترجمهٔ وی علحده در یک کراسه نوشته و در انجا تحقیق قوم بوهره نموده در مآثر الکرام می نویسد که او در شکست بواهیر مهدویه که هم قوم او بودند و اقتدا سید محمد جونپوری میکردند مثل استاد خود کمر بست و عمده کرد که تا داغ بدعت از پیشانی این طائفه نشوید دستار بر سر نه بندد و چون اکبر بادشاه در سنه ۹۸۰ گجرات را تسخیر کرد و در پتن با شیخ ملاقات واقع شد بادشاه دستار بدست خود بر سر شیخ پیچید و فرمود باعث ترک دستار بسمع رسیده نصرت دین متین بر وفق ارادهٔ شما بر ذمهٔ معدلت من لازم ست در ان سال حکومت گجرات بخان اعظم میرزا عزیز کوکه تفویض یافت و باعانت خان اعظم اکثر رسوم بدعت برانداخته شد اما عنقریب صوبه گجرات برعبدالرحیم خانخانان قرار گرفت و بحمایت او طائفه مهدویه بازار کمین گرمتند شیخ دستار از سر برگشاد و عزم آگره کرد که ماجرا بسمع اکبری رساند و قدمای بعمل آرد شیخ وجیه الدین علوی هرچند بطرق کنایه منع کرد و فرمود عالم مظهر اسماء جمالی و جلالی ست حفظ آثار و احکام هر اسم صراطی ست مستقیم سودمند نیفتاد و در خت کوچ بربست جمعی از مخالفان در پی افتادند و مابین اوجین و سارنگپور ریخته شهید ساختند نعش او را از مالوه بپتن برده در مقابر اسلاف او دفن ساختند یکی از احفاد او شیخ عبدالقادر بن شیخ ابوبکر مفتی مکه معظمه بود و در علم و فضل و فصاحت و بلاغت لاسیما فقاهت ممتاز عصری زیست و سالها بر مسند افتاء حرم محترم سربلندی داشت در سنه ۱۰۳۱ بگذشت شیخ محمد طاهر باتفاق جمهور از قوم بوهره ست و صدیقی میگویند باعتبار نسب از جانب ماور بود یا از جهت اعتقاد بود که چون شیعهٔ خود را حیدری میگویند او خود را صدیقی خواند والله اعلم

شیخ حسین از یاران و قرابتیان شیخ عبدالوهاب متقی بود و او را در سلوک این راه رفتاری خاص بود عجائب حالتی و شگرف همتی داشت در خریدن ادنی چیز مثل جوب و بقول هرچه بدست او می بود میداد خواه نظری و خواه روپیه اصلا مقید نمی شد که حساب کند و بهاء پرسد

شیخ عبدالعزیز بن حسن طاهر خلیفهٔ میان قاضی خان ست او را در تواضع و حلم و صبر و رضا و تسلیم و شفقت

برخلق واعانت فقرا نظیر نبود وی از اهل سماع ست گویند در وقت رحلت هم بذوق وحالت رفت وختم او برین آیت شد سبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون والد شیخ عبدالحق دهلوی او را دیده ست می گفت هرگاه ما را در ایام جوانی نظر بر جمال شیخ می افتاد بی اختیار حالت بکا دست بهم میداد از جهت معنی شوق وغربت که در صورت او مشاهده می افتاد تولد او در جونپور بوده وهمراه پدر یکنیم سال بدهلی آمده در ۹۷۳ وفات یافت

میان نجم الدین مندوی صد وسی سال عمر داشت پدرش وزیر سلطان غیاث الدین مندوی بود عارف بود وصاحب حال ومجرد از علائق از لباس بستر عورت اکتفا داشت گویند در احمد آباد از وی احیاء میت واقع شد وبعد ازین قضیه از انجا غائب شد وکس نشان او نیافت وبدهلی آمد ودر مقام خواجه قطب کاکی می بود رحمه الله تعالی

شیخ نظام الدین انبیٹھی مرید شیخ معروف جونپوری ست که مرید مولانا الهداد شارح کافیه وهدایه ست سالک مجذوب بود وحال صحیح داشت وسکر وتلوین بر حال او غالب بود هرکه بملازمت او رسیده البته چیزے از باب اشراق باطن وکشف خواطر مشاهده نموده وی از سماع پرهیز کردی ومریدان را از تعلق بظاهر صوری منع نمودی وگفتی باز را اگر چشم نه بندند وریاضت نفرمایند کنجشکان جنگلی گیرد واگر ریاضت فرمایند کلنگ شکار کند ودر باب سماع فرمودی چرا در اختلاف باید افتاد اگر تقلید کنند باید که تقلید اوائل وکلان تران کنند وباوجود آن گاهے که حالتش در گرفتی آتش در نهاد او افتادی وات فی ۹۸۰ رح

شیخ جلال قنوجی قریشی صاحب ذوق وحالت وجذب بود ودر دعوت اسما الٰهی نیز فتحی داشت شبها بر خود گریستی وفریادها کردی ونعرها زدی وبر خر سوار شدی ودر کوچهای شهر گشتی بسیار مرد معمر بود در ۹۸۸ از دنیا برفت رح

شیخ اسحق پیرقانی بود از جانب ملتان بدهلی افتاد سیاحت بسیار کرده وریاضات شاقه کشیده اکثر اوقات ساکت بودی وسخن بکسی کم کردی شیخ عبدالحق دهلوی میفرماید که بنده بملازمت او رسیده بود طریقه التفات وعنایت را دیده وی میگفت من منتظر پسری هستم حق تعالی او را درین کبرسن پسری عنایت کرد بعد از ولادت او نقل نمود نزد رحلت غسل برآورد وظیفه قرآن خواند وهرچه در خانه بود بدرکرد ونخفت وجان بحق تسلیم نمود واین واقعه در ۹۸۹ رو نمود رح

مولانا درویش محمد واعظ درویشی مرتاض ومتعبد وسالک عارف بود ذوق بسیار وصحبت خوشگوار

داشت گاهی او را برآوانی در دری و شوشی و گریه در میگرفت که بیان آن از حد تقریر بیرون ست باصل
ازاوراد النهر بود سالها در حرمین شریفین بریاضت و مجاهده و عبادت گزرانید در ۹۰۷ در دهلی رحلت کرد

شاه ابوالغیث بخاری پسر حاجی عبدالوهاب بخاری ست سکری طالع و حالتی غالب داشت در زمانیکه تحصیل
علم کردی باطالب علمان سبقت درس التماس کردی و اعتذار نمودی که شما دائم خواهید خواند و مرا اعتماد بر فرصت
وقت نیست خدا داند که چه حالت پیش آید بسر عتی هرچه تمامتر بر اکثر کتب متداوله عبور نمود بعده او را جذبه پیش آمد
واز همه کارها باز ماندی از بنی اعمام خاکسار ست خادم راگفت از برای صاحب خود چه نوع خواهید گریست
باری بگرییده همان روز یا روز دیگر رحلت نمود رح

شیخ علاء الدین مجذوب او را شیخ علاول بلاول گویند در کشف حال و اطلاع ضمائر آیتی بود هرکس که بخدمتش
رسیده البته چیزی درین باب ازوی دیده مدتی در دهلی بطلب علم کرد بعد ازانکه او را حالت جذبه درگرفت در
آگره افتاد شیخ رزق الله عم شیخ عبدالحق دهلوی گفته یکباری از جهت بعض فرزندان که غائب بود در متوجه دهلی
[illegible] بخدمتش بنهم یا قرآنی بخوانم یا اسمی را از اسماء الهی ورد گیرم درهمین تردد پیش شیخ رفتم بمجرد دیدن مرا دید
فرمود قرآن عظیم از همه فاضلترست فاقرؤا ما تیسر من القرآن گویم خواندن فاتحه میان ست و فرض صبح چهل بار
از برای فرد غائب اثر تمام دارد و بتجربه رسیده و لله الحمد شیخ مذکور در ۹۴۳ رحلت کرد

شیخ حسن بودله دهلوی از اول فطرت مجذوب آمده و از اوضاع و اطوار این عالم غافل و فارغ افتاده بود
وضعی عجیب و حالتی غریب داشت اکثر احوال سر برهنه بودی و عضو مخصوص او که مردان را باشد انتشار نکردی
گویا غلوله گلی در دیوار زده اند بعضی از علماء وقت او را در خواب دیدند که در خدمت سرور کائنات علیه اکمل التحیات
حاضرست و آنحضرت صلعم را وضو میکناند

شیخ عبدالله ابدال دهلوی از قرابتیان شیخ عبدالحق دهلوی بود مجذوب صاحب حالت ست بازار هارقص کنان
رفتی و دو هرهای هندی موافق حال گفتی ؎

در پاکشان عمامه و دستی بسر زنان رقصی چنین میانهٔ بازارم آرزوست

روزی بیمار بود اهل خانه او را دست و بسبغل کرده بر دهلیز خانه نشاندند و درون خانه باز آمدند همان لحه دیدند که او
غائب شد و اثری ازوی پیدا نگشت شیخ رزق الله گفته در گجرات رفتم از مردم ذکر او و ذکر دو هرهای او بسیار
شنیدم گفتم وی اینجا کجا آمد گفتند اکثر احوال اینجا می بود او بدهلی کجا رفت رح

میان مونگر در لاهور بود از مجاذیب وقت بود نفسی گیرا و جذبهٔ قوی داشت حاجی محمد گفت وقتی باو رفتم حسن بود دلبر بنا بر محبتی که با او داشت همراه بود روزی در مجلس نشسته بودم که ناگاه شیخ مونگر در رسید چون نظر او بر بود دلبر افتاد گفت تو اینجا کجا آمده و ترا بدینجا چه تعلق ست همین گفتن بود و از شیخ حسن از اینجا گریختن اصلا بجای ندید و بی توقف گریخته بدهلی آمد و قرار گرفت

بابا کپور مجذوب باصل از کالپی ست سقائی میکرد و شبها بخانهٔ ضعیفان میگشت و خمها پر آب میکرد آخر حالت جذبه نصیب او شد اکثر احوال در استغراق بودی و از لباس بستر عورت اکتفا کردی و گاهی آنهم نداشت

پوشید لباس هر که را عیبے دید بی عیبان را لباس عریانے داد

شیخ دهلوی میگوید اغنیا را بخود کمتر راه میداد و بعالم دل راهی داشت و از وی خوارق بسیار نقل میکنند لفظ کپور مجذوب تاریخ وفات اوست

البدیع مجذوب سیماب نژاد بود صاحب نفس اکثر احوال در بازار بودی الآن قبر او همانجاست در هر جا که نشستی تا چند روز برنخاستی و با خود در سخن بودی گاهی در گریه بود و گاهی در خنده و گاهی با خود در اعراض بودی و گاهی دو تا ره زدی و در دست و پا آهن پوشیدی و در وقت تکلم و خطاب چنین گفتی خدایا بیا خدایا برو خدایا بنشین هر که سخن کردی همچنین گفتی تاریخ وفات او مجذوب صادق ست ح

بی بی فاطمه سام از صالحات قانتات عابدات بود گنج شکر گفت وی مردی ست که او را بر صورت زنان آفریده اند و نظام اولیا گفته شیراز بیشه یست درون آید کسی نه پرسد که نر ست یا ماده فرزندان آدم را طاعت و تقوی باید خواه مرد باشد خواه زن بعده فرمود بیتها بر حسب حال هر چیزی گفتی این دو مصراع از وی یاد دارم

هم عشق طلب کنی و هم جان خواهی هرد و طلبی و لے میسر نشود

ذکر او در ملفوظات نظام اولیا بسیار ست و در اخبار الاخیار نیز از وی حکایتها آورده که در عقل نمی نشیند والله اعلم بحقیقة الحال

شیخ سیف الدین جد بزرگ او آقا محمد ترک از بخارا در زمان سلطان محمد علاء الدین خلجی بدهلی آمد و بمراتب عظمی رسید و بعد از وی بزمان قطب الدین و تغلق شاه با فرزندان خود بود و بحکم المال و البنون زینة الحیاة الدنیا با کیصد و یک تن از اولاد و احفاد صلبی زیست میکرد در اندک مدتی جز یک اسپر ملک معز الدین همه رخت اقامت بدار القرار بردند و آفانیز در شصت از دنیا برفت و از ملک اسپری شد موسی

نام وی در فترات عهد فیروز شاه بولایت ماوراء النهر رفته باز در رکاب امیر تیمور بدهلی آمد و از موسی پسران شد نه شیخ فیروز جد کلان شیخ دهلوی دانشمند و سپاهی بود در بهرایچ در بعضی غزوات شهید شد پسر دیگر شیخ سعد الله که جد حقیقی شیخ عبد الحق محدث دهلوی ست دائم الحال در ذوق و شوق و ریاضت و عبادت بود و شبها بیداری کردی و گریستی و ابیات عاشقانه خواندی از انجمله این ابیات اثیر خسرو ست که در خاطر والد شیخ مانده گفته که در آخر شب میخواند

همه شب رو در رهی را بره صبا نشسته — همه کس بخواب راحت من مبتلا نشسته

غرضی در ای امکان چو خیال ناسزا ست این — هوس مال سلطان بدل گدا نشسته

وفاتش در ۸۲۵ بوده شیخ سیف الدین والد شیخ عبد الحق دران هنگام هشت ساله بود فضائل و ملفوظات او نیز بسیار ست مشرب توحید داشت و مرید شیخ امان پانی پتی بود وی گفته ما را نوافل و مستحبات و غرائم که روندگان این راه را باشد اصلا نیست شیر عجز و نیستی و حسرت و ندامت است اگر قبول افتد و هم وی گفته حالت کثرت هم مشاهده غریب تماشای عجیب دارد ظهور حروف مختلفه از مکمن غیب و تجلی اشکال متنوعه از کتم عدم با وحدت علم و ارادهٔ قلبی مثال عجیب ست از برای ظهور کثرت از وحدت و تمثل وجود با کلام و آثار ماهیات که عبارت ست از صور علمیه تمثیل مطابق مقصود درین باب تمثل جبریل ست بصورت دحیه کلبی و میفرمود که شیخ امان بسیار گفتی هو السادی فی جمیع الازمان علی ساکان علیه من الوحدة و الاطلاق تجزی و تبعض در نور ممکن نیست اگر صد هزار چراغ را از یک چراغ بیفروزند دران یک چراغ نقصانی و تبعضی و تجزی نرود همچنان وجود الهی با آنکه مصدر جمیع اشیا ست حال خود و تجرد و اطلاق خود ست و هم وی گفته ارواح چیست حصص فیوض الهی و تعینات وجود واجب ست که بر ماهیات انقسام یافته نه انقسامی که عقل آنرا بر انقسامات دیگر قیاس کند و این را بتمثیلی غریب روشن میکرد و میگفت که گاهی دیده باشید که طفلان برای بازی کوزه را سوراخ کنند و درون آن چراغ نهند نور چراغ ازان سوراخها نمایان شود لیکن چراغ بحالت خود ست دران انقسام و تبعض را مجال نیست همچنین دریغا وجود الهی بر صرف اطلاق حقیقی خود باقی ست و با وجود آن از روزنها و دریچهای ماهیات تابان ست گویم این تمثیل غریب با مفهوم آیه نور چقدر موافق ست

شیخ عبد الحق دهلوی وی در اخبار الاخیار ترجمهٔ خود مفصل نوشته و شهرت فضل و کمال وی بدرجه ایست که احتیاج بیان ندارد چه زمزمه اشتهارش گوش جهانیان را نواخته و خامهٔ مورخان تحریر مناقب همایون اجمالا و تفصیلا پرداخته مختصر اینست که در زمرهٔ اهل علم حافظ قرآن

رجاج و اعلم فقهای عصر خود بود چنانکه مولفات وی در فقه و ترجمه کتب حدیث بران گواه عادل ست و منکر آن منکر محسوس و جاهل و در طائفه اهل سلوک مشرب درد و عشق را محل خاص بود چنانکه از رسائل وی درین علم ظاهر ست مدت پنجاه و دو سال بجمعیت ظاهر و باطن تمکن یافته تکمیل فرزندان و طالبان بجا آورد و منبر علوم سیما علم شریف حدیث پرداخته بنهجی که در دیار عجم احدی را از علماء متقدمین و متاخرین دست نداده ست ممتاز و مستثنی گردید تصانیف او بصد مجلد و بحسب شمار ابیات بپانصد هزار رسیده ست در محرم ۱۱۷۵ متولد شد و در ۱۲۵۰ بتمام آگهی و کشاده پیشانی بعالم قدس خرامید تاریخ ولادت شیخ اولیاست و تواریخ رحلت فخر العالم او را عجبتی وافر ست با رسول خدا صلعم و الفتی تمام ست با شیخ عبد القادر جیلانی و تعلقی کامل ست با شیوخ خود چنانکه از کتاب اتحاف الاخیار و جز آن که درین باب نوشته واضح میشود سکری دارد طافح و همین نشأ محبت و غلبه مشرق باعث نشر ست اما ایراد کردن بعض چیزها در اثنای نوشتن احوال مشایخ که نه بر نهج ظاهر شریعت ست بلکه آنرا از قبیل وهمی استقرائی پیدا آن گفت ناظر غیر مناظر را چاره کار در امثال این کتب و نحو آن غیر ازین نیست که بعض مالا یعنی و هزل و مزاح را بشیوه گیرد و زبان را از آلایش بدگفتن و دل را از گمان بد نمودن بحق بزرگان [illegible] و اکابر بقدر امکان پاک و صاف دارد خواه اینها از متقدمین باشند یا متاخرین شیخ رح ازان حیلا [illegible] بسیار شیخ احمد [illegible] الف ثانی داشت و در آخر عمر رجوع فرمود و در مکتوبی بنام خواجه حسام الدین خلیفه خواجه باقی بالله قدس سره مرقوم فرمود که درین ایام صفای فقیر بخدمت میان شیخ احمد سلمه الله تعالی از حد متجاوز ست و اصلا پرده از شریعت برخاسته و جبلت بیان را مدار قطع نظر از رعایت طریقه و انصاف و حکم عقل که با اینچنین عزیزان و بزرگان بدینها برابر در باطن بطریق ذوق و وجدان و غلبه چیزی افتاده که زبان از تقریر آن لال ست سبحان الله مقلب القلوب و مبدل الاحوال شاید ظاهر بیان استبعاد کنند من نمیدانم که حال چیست و بچه متوال ست انتهی و الحمد لله علی ذلک قحر سطور را هر چه از فوائد ظاهر و باطن گمان کنند اکثر آن علوم و معارف در بدایت حال بطفیل مطالعه تالیفات حضرت شیخ و تصنیفات حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی و اولاد امجاد ایشان حاصل گشته و در نهایت کار کشود و خاطر و فتح باب از مؤلفات علامهٔ ربانی قاضی محمد بن علی شوکانی خصوصا و از تصنیفات سید محمد بن اسمعیل امیر و حافظ ابن الوزیر یمانی و دیگر محدثین مثل حافظ ابن حجر عسقلانی و امام ابن القیم و شیخ الاسلام ابن تیمیه حرانی دست بهم داد و لله الحمد و هنوز شورش درونهٔ او با لفاظ و عبارات شیخ دهلوی و حسن ادا و اشارات وی همچنان ست که بود افاض الله علینا من برکاته خلف الصدق او شیخ نور الحق تلمیذ و مربیه

ومقبول والد بزرگوار وموارث کمالات ظاهری ومعنوی آن یگانه روزگار ست صاحبقران شاهجهان پادشاه
نزد توجه جانب دکن شیخ را قضاء مستقر الخلافه آگره تفویض فرمود مدتی بقضاء آن مصر جامع پرداخت وحق
این منصب نازک نوعیکه باید بتقدیم رسانید تصانیف فراوان دارد وچنانچه پدرش بتحریر ترجمه مشکوة دست لسان
گشاده او نیز بتحریر ترجمه صحیح بخاری صلای فیض عام داده نود سال عمر یافت ودر ۱۰۷۳ بجوار رحمت آسود
درین نزدیکی این ترجمه نیز قالب طبع ست

شیخ احمد سهرندی قدوهٔ اخیار ست وزبدهٔ مقربین ابرار امام ربانی ست ومجدد الف ثانی نسبا وبه بست
وهشت واسطه بسیدنا عمر فاروق رضی الله عنه میرسد تولدوی در ۹۷۱ رو داده ودر کمتر ایام از تحصیل علوم متداوله
فراغ کرده اجازت سلاسل چشتیه وقادریه وسهروردیه وجز آن از والد ماجد خود حاصل نمود وبهوای حجاز محمل
شوق بربست چون بدهلی رسید بحضرت خواجه باقی بالله قدس سره صحبت گیرا افتاد ودر طریقه علیه نقشبندیه
بیعت فرمود شیخ در حق او گفته چنان مینماید که آفتابی شود که عالم از و روشن گردد انتهی ذات وی آیتی بود
از آیات الهی ونعمتی بود از نعمتهای ربانی نزاعی که درمیان صوفیه وعلماء از هزار سال بود وی از میان برداشت
واختلاف فریقین را در وحدت وجود بلفظ راجع داشت میگوید الحمد لله الذي جعلني صلة بين البحرين
اطلاع برخواطر وکشف ضمائر او فی صفتی بود از صفات وی شمار خوارق وکرامات وی که در کتب منقول شده بعضی
میرسد یکی گفت عزم حج دارم فرمود تراد رعرفات نمی بینم سالها رفت وهیچ رفتم پیرش نیامد یکی از مبشرات ایشان
این ست که قل غفرت لك ولمن توسل بك بواسطة او بغیر واسطة یکی از اجداد کرام او کرامام رفیع الدین
نام دارد مرید مخدوم جهانیان جهان گشت بوده ست واز مکارم اخلاق او بود صبر وشکیب ورضا وتسلیم وتعظیم هر کس فراخور
حال وی وشفقت برخلق وصله رحم ورعایت حقوق وسبقت در سلام ولینت در کلام وطریقه ایشان کتاب و
سنت ست واین یک فضیلت مقاوم هزار فضائل میتواند بود در آخر عمر کار خانه ارشاد طالبین بابنای کرام سپرده
خود از خلوت قدس وبزم انس کمتر می برآمدند تا آنکه دوازدهم محرم سال هزار وسی وچهار بصراحت اظهار رحلت خود
کردند وبعمر شصت وسه سال که موافق سنین عمر آنحضرت ست صلعم روز سه شنبه وقت صبح پاسی از روز برآمده
ازین خاکدان بسوی عالم جاودان شتافتند رحمه الله تعالی اللهم ارزقنا من برکاته ما یکفینا فی الدنیا
والاخره

حاجی شریف زندنی وی خلیفه خواجه مودود چشتی ست در ریاضت ومجاهده وترک وتجرید قدمی ثابت

و دمی راسخ داشت و او را در کشف و کرامات شانی عظیم بود از عمر چهارده سالگی وضو و جز بتوضا نگشت
نیر الدین لقب او ست فقر و فاقه را دوست گرفت و با اهل دنیا حکایت نیکرد و بخانه دولتمندی نمیرفت
وی گفته اگر فقرا را بفروشند من راضی ام بزرگی سلطان سنجر را بخواب دید پرسید خدا با تو چه کرد گفت
هر بد و نیک که در عالم کرده بودم همه در پیش نظر من آوردند ناگاه فرمان رسید که او را آمرزیدم که در فلان
وقت بمسجد جامع دمشق با خواجه حاجی شریف بارادت پائے او بوسیده بود ۵

شنیدم که در روز امید و بیم بدان را بنیکان ببخشد کریم

در سبع سنابل ذکر او کرده و گفته او را پرسیدند که چندین گریه و نعره از چیست فرمود هر بار که این آیت مرا یاد
می آید ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون مدهوش و بی طاقت میگردم که خداوند تعالی ما را بجهت
عبادت آفریده ست تا شب و روز او را پرستیم و ما بعبودیت مشغول میشویم انتهی سال وفات او در نظر نیامد
امادت حیات وی صد و بست سال نوشته اند و معاصر خواجه یوسف همدانی گفته و بقولی وفاتش در سنه ۵۵۵
بوده خواجه کلان فرزند خواجه باقی بالله مزار او در دمشق نشان داده اند و در کتب سیر و تاریخ اولیا رهند قبر او
در بلده قنوج نوشته اند صاحب اقتباس الانوار از سیر الاقطاب می آرد که هر قدوه قبری در شهر قنوج بر کناره دریا
متصل جانب شمال واقع ست اگرچه تشریف آوردن ایشان در هندوستان و رحلت نمودن در بنجا مطلقا از
هیچ کتب سیر مشایخ معلوم نیست لکن اندرون شهر و در بزرگان شهرت تمام دارد انتهی و مثل آن در عروة الوثقی
نقلا عن بحر الاسرار و معادن البرکات و زیاده کرده که این فقیر مکرر زیارت ایشان حاصل کرده ست و الله اعلم انتهی
و بقولی قبر او در شام ست و بقولی در قریه زندنه که از قریات بخارا ست و الله اعلم و بالجمله در قنوج بر کناره
جوئی سیاه بمحله کاغذیان قبری مبارک ست آنرا قبر خواجه میگویند شک نیست که بسی برکات و انوار دارد هر
مجذوبی که انجا میرسد و دمی در سایه درختی که آن قبر را از هر سوی بخود در گرفته ست می نشیند غم و الم رخت از سینه
او بیرون می نهد و عجب جمعیت خاطر و رفع وحشت حاصل وقت زائر میگردد محرر سطور از زمان طفلی عادت
داشت که هر پنجشنبه بانجا میرفت و زیارت میکرد و علی کل حال وی شیخ خواجه عثمان هرونی ست که پیر طریقت
خواجه معین الدین اجمیری بود رحمهم الله تعالی

شیخ قاسم وی از اولیا رقنوج ست صاحب مرآة المبتدین گوید وی مردی بزرگ بود دوازده سال در قنوج بلا جوش
تمام داشت ملفوظات او بسیار نازک و بلند افتاده سالک را البته مطالعه آن می باید و اجازت ارشاد

گرفت و بقنوج مراجعت نمود و تا نفس واپسین پا در دامن عزلت پیچید و مدت شصت سال درس گفت خلقی کثیر در حوزهٔ درس او بمنتهای فضیلت رسیدند پیش مسجد خود زیر صفه مدفون است این مصراع تاریخ وفات اوست ع شد نهان آفتاب صبح علوم و بالجمله امثال ایشان از اهل علم درین بلده بسیار بوده اند این مختصر تذکره همگنان را برنمی تابد قدری قلیل بر آن افزودیم و الله اعلم بالعلوم انوشته شد فقط رحمه

خواجه محمد بن عبد الرحمن قنوجی از سادات رسولدار این دیار بود بعلوم و معارف آراسته و بفضیلت پیراسته حرمین شریفین پیراسته او راکتابست در سلوک بعبارت عربی مسمی بهدایة السالکین الی اطراب العالمین که باشارهٔ رویا نوشته و توقیعش بنام شاهزاده شاه عالم بهادر کرده طرز او درین کتاب طرز ابو طالب مکی در قوت القلوب و روش امام غزالی در احیاء العلوم ست رح

قاضی علیم الله قنوجی کمپندوی در تبصرة الناظرین نوشته همدرین سال یعنی سنه خمسة عشر و مائة و الف قاضی بقضاء الهی و داع ایمهان فانی نمود قاضی از اولاد مخدوم جمشید راجگیری روح الله روحه ست در وطن خود بر مسند قضاء مورو ثی نشسته بافادهٔ طلبه علم می پرداخت تا درین سال وفات یافت نعش او را از کمپنده براجگیر محلهٔ قنوج برده در جوار مرقد شریف مخدوم مدفون ساختند انتهی و درین کتاب ذکر بندگی میان مفتی قنوج هم کرده و در وقائع سنه ۱۱۲۰ نوشته که همدرین سال شیخ عیسی قنوجی که از اکابر شهر و مرد خیر و معتبر بود وفات یافت انتهی

مولوی عبد الباسط بن رستم علی بن ملا علی اصغر قنوجی قدس سره در عهد خود یادگار اسلاف نامدار و مرجع علماء دیار و امصار بود در سنه ۱۱۲۰ متولد شد و پیش پدر خود بمرتبهٔ کمال و اکمال رسید و تا آخر عمر درس گفت از تلامذهٔ وی کم کسی باشد که در اقران سر برآورده نیست والد ماجد فقیر و مفتی ولی الله فرخ آبادی مولف تفسیر نظم الجواهر از شاگردان او بیند و وی صاحب تالیفات نافعه ست در هر فن از فنون درسیه چه معقول و چه منقول و با این همه سالک بود در علم تصوف مانک پیش مسجد خود زیر صفه پهلوی پدر وجد خود آسوده ست رح فقیر سیر کتابخانهٔ او کرده عجب صحت و صفا دارد و الد ماجدش علامهٔ وقت بود در سنه ۱۱۸۲ بحلقهٔ درس ملا نظام الدین لکهنوی تکمیل علوم کرد و بجای پدر بر مسند تعلیم و درس نشست از تالیفات اوست تفسیر صغیر و شرح منار در اصول فقه و بالجمله این خانه درین بلده خاندان علم آمده لکن امروز ویران ست رحمهم الله تعالی

شاه حبیب الله قنوجی حاوی علوم ظاهر و باطن بود و همواره ملوازم ریاضت و درس علوم می پرداخت و ایام طلب علم بطاکتاب خانچه باید نمیرسید مازبی چه خار خاری در دل او شب آنحضرت صلعم را در خواب دید و کشایش علم درخواست کرد چون بیدار شد ابواب علوم بر و منفتح گشت

وبرسند تدریس نشسته عالی را بتکمیل علوم ظاهر و باطن کامیاب ساخت مرید شاه عبد الجلیل الہ آبادی ست و او
مرید شاه محمد صادق و او مرید شیخ ابو سعید از احفاد امجاد شیخ عبد القدوس گنگوہی ست قبرش در قنوج ست
الموت جسر یوصل الحبیب الی المولی الحبیب تاریخ وفات اوست انتہی خانقاہ ومسجد پختہ ومقبرہ رفیع دارد
در محلہ موحمنان محرر سطور مکرر بزیارت مزارش مستسعد گشتہ معاصر ملا علی اصغر بود در سنہ ۱۱۴۰ چنانکہ گذشت از
دنیا بگذشت رحمہ اللہ تعالی از مولفات اوست مناقب الاولیا بر طریقہ نفحات جامی وانیس العارفین در تصوف
وفاصلہ در علم فقہ وروضۃ النبی در شمائل نبوی وہزآن سلیقہ تالیفش در عربی وفارسی بسیار خوب ست وبدلہا
مرغوب کتاب مناقب الاولیا را بر ذکر امام مہدی موعود وحضرت عیسی علیہما السلام ختم نمودہ ودر آخر آن نوشتہ
کہ شیخ حماد گفت حق تعالی مرا در مشاہدہ بنمود کہ مریدان سلسلۂ قادریہ تا قیامت بی توبہ نمیرند وخاتمۂ ایشان
بخیر باشد وقول شیخ فرید گنج شکر مناوی ست بر آنکہ بر متوسلان خانوادۂ فریدیہ آتش دوزخ حرام ست واین
فقیر ہر دو خانوادہ بہرہ مند گشتہ زہی کرامت وفہی سعادت مریدان خانوادۂ قادریہ را کہ پیری چنین یافتند
کہ سائر اولیا زیر قدم او یند وپیغمبری چنان یافتند کہ جملہ انبیا زیر لوای او یند انتہی گویم شاید مراد باین مریدان
کسانی اند کہ بر طریقہ شیخ از دنیا بگذرند ورنہ مجرد ارادت بکسی بدون حسن عقیدہ وصلاح عمل وموت بر کلمۂ توحید
چیزی نیست وشرع شریف مساعدت آن نمیکند وحکم بحرمت نار یا قطعیت جنت براحدی نمیتوان کرد کہ حال خاتمہ
معلوم نیست تا بطول انجامد تا روز قیامت چہ رسد واللہ اعلم رزقنا اللہ تعالی وسائر الموحنین حسن الخاتمۃ
والبعد عن النار المحاطہ بجاہ عریض الجاہ سیدنا ومولانا محمد وآلہ وصحبہ واولیاء امتہ اجمعین
قاضی محمد ثنا را اللہ یا نے پتے از اولاد شیخ جلال الدین کبیر الاولیا ست زبدۂ علما دیندار
وعمدۂ اتقیا بود در گلاور در ہفت سالگی قرآن کریم از بر گرفت ودر شانزدہ سالگی از تحصیل
علوم فراغ یافت ودر ایام تحصیل سیصد وپنجاہ کتاب بمطالعہ در آورد اول دست بدست شاہ محمد عابد سنامی
داد وبعد وفات وی بجناب میر زا مظہر جانجان پیوست وکسب کمالات کرد وبر زبان ایشان رح ملقب بعلم اللہ
گردید شاہ عبد العزیز دہلوی از ہمہ ابلقب جہتی وقت یاد میکردند ایشان مدۃ العمر در افاضۂ فیوض باطن وافادۂ
علوم ظاہر وفصل خصومات وافتای فتاوی وحل معضلات وتحریر مولفات در علم تفسیر وفقہ وکلام وتصوف
مصروف ماندہ وچندین کتب ورسائل نافعہ در علوم دین تصنیف نمودند واسولہ بسیار را بمکاتیب جواب دادند
مجموع مولفات شریفہ متجاوز از سی نامہا ست غرۂ رجب سنہ ۱۲۰۳ برحمت حق پیوستند کرمہ ھو مکرموں فی جنت النعیم

موافق بیم قرآن باستظاط الف تاریخ رحلت ست جزاه الله خیرا و نفعنا بعلومه

خواجه محمد باقی باللہ بن قاضی عبدالسلام در کابل در سنه ۹۷۲ یا سنه ۹۷۳ متولد شد صاحب فضل و علم و صفا بود و از نرمی دل مصداق فلیلکی آکثیرا گویند او بسیی بود و در ظاهر از مولانا خواجگی حجاز گشته و فرموده ؎

بیگذشتم زغم آسوده که ناگه ز کمین — عالم آشوب نگاهی سر راهم بگرفت

و در مکتوبی بیکی از دوستان هندوستان این بیت نوشته ؎

من از محیط محبت نشان همی دیدم — که آشنوان عزیزان بساحل افتاده ست

مولانا خواجگی در چند روز خلافت و اجازت کامله داده رخصت هندوستان کردند و فرمودند که یاران ندانستند که کار این جوان را تمام کرده نزد ما فرستادند جز این نبود که نزد ما تصحیح احوال خود نموده لاجرم هر که چنان آید چنین رود ؎

شکر شکن شوند همه طوطیان هند — زین قند پارسی که به بنگاله میرود

چون بهند رسید ندسالی در لاهور ماندند علما را انجا شیفته او شدند پس بدهلی آمدند و در قلعهٔ فیروزی که سرمنزل ست بغایت دلکشا مشرف بر دریا در مسجدی که انجاست تا ارتحال ازین دار ملال بجای دیگر انتقال نفرمودند صاحب زبدة المقامات کرامات و کمالات و کلمات ایشان جمع کرده بعمر چهل سالگی الله گویان در سنه ۱۰۱۲ برحمت حق آسودند مجدد الف ثانی خلیفهٔ حضرت ایشان ست رح

شیخ محب الله الهٰ آبادی مرید شیخ ابوسعید بن نور گنگوهی ست قریب بست سال در الهٰ آباد بر سجادهٔ ارشاد جالس بود جهانی را بحسن تربیت خود بهدایت رسانید از قائلان وحدت وجود ست و درین باب رساله نوشته و بر سر آن فتنها برخاسته در سنه ۱۰۵۸ بعالم آخرت شتافت شاه عبدالعزیز دهلوی رح در جواب استفتائی نوشته اند که هرگاه مذهب او که ظاهرش قدم بر وادی الحاد میزد شیوع تمام یافت عنایت خداوندی حضرت شیخ احمد سهرندی را بر روی کار آورد و علوم غریبهٔ ایشان القا فرمود انتهی

خواجه میر درد بن خواجه محمد ناصر دهلوی محمدی از احفاد خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله اسرارهم ست سباح بحر محیط حقائق توحید و سلطان اقلیم دقائق تفرید و تجرید بود در تصوف رسائل بسیار بزبان معرفت و طریقت دارد در همگی مولفات خود را محمدی خالص و اول الحمدین می نامد ناله درد آه سرد در درد دل و شمع محفل و جز آن از رسائل و مسائل ازوی یادگار ست اقرار مسئلهٔ وحدت وجود را بی او بی میفزاید و مسئلهٔ وحدت شهود را تقریر ملتوی نشان میدهد هر جا دم اتباع سنت زده و دامن خلوص محمدیت گرفته منکر بدعات ست و قامع ضلالات

آسمان اگر ہزار چرخ زند مشکل ست کہ چنین صاحب کمالی بہم رسد نوزدہم ذیقعدہ روز سہ شنبہ ۱۲۳۳ھ متولد شد و بست وچہارم صفر یوم جمعہ ۱۲۹۹ھ انتقال فرمود والد بزرگوار او را امیر المحمدین لقب ست عندلیب تخلص میکرد در ۱۲۵۵ھ متولد شد وارث علم امامین و علی مادہ تاریخ ست و در ۱۲۸۲ھ بعمر شصت و شش سالگی آنجہانی شد قریب شام دوم شعبان مادہ تاریخ وفات ست نالۂ عندلیب عجب نسخہ جامعہ ہر علم و فن ست کہ در زبان حکایات جلوہ افروز کائنات گشتہ این ہر دو پدر و پسر فرید دہر و وحید عصر خود بودند و کمالات صوری و معنوی را یکجا نزد خود فراہم داشتند و صل خواجہ میر درد مادہ تاریخ وفات شریف مترجم لہ ست و شصت و شش سال ہم عدد اسم جلالہ یعنی لفظ مبارک اللہ موافق سنین حیات پدر عمر یافت حیاہ اللہ و بیاہ و جعل جنۃ الفردوس مثواہ ترجمہ اشعار رائقہ و رباعیات فائقہ نوشتہ ایم آین چند بیت از بیت اللہ دل مبارک اوست ؎

بر سر کوئی تو ام کیار می باید گریست	ابتدا اندکہ این مقدار میباید گریست
نی دوائی راست می آید جان ہم میرود	درد بر حال من بیمار می باید گریست
الٰہی دیدۂ تحقیق دہ ہر یک مقلد را	چو عینک تا بکی ہر سو بچشم دیگران بیند
بیک تغافل از آشفتہ خاطری رم کن	مژہ بہم زن و این بزم جملہ برہم کن
بہیچ کار کتب خوانیت نمی آید	ز جمع خاطر خود نسخۂ فراہم کن
جراحتی بدلت گر رسیدہ ستای درد	تو از گداختن خویش فکر مرہم کن

رباعی

بر ہستی خود نہ اعتمادے میکن	نے بہر کسے قصد فسادی میکن
چندے اگرت زمانہ ایجاد دارد	خاکے شو و انتظار بادے میکن

محرر سطور رباعیات واردات ایشان را بامجموعۂ دیگر از رباعیات اعلام اکابر یکجا فراہم آوردہ و نامش المغنم البارد للصادر و الوارد نہادہ

شاہ عبد اللہ غزنوی قدس سرہٗ ولادت وی تقریبا در اواخر عشرۂ ثالثہ از مائۃ ثالث عشر ہجرت بودہ پسر بزرگ بود جامع میان علم حدیث نبوی و علم سلوک سنّی در ایثار حق بر خلق از دست اہل بدعت در وطن جفاہا کشیدہ تا آنکہ میگویند کہ ریش او را تراشیدہ از کابل بدر کردند در قرب پشاور و در موضع خیر دین وامر تسر بسر می برد و اشتغال داشت بعبادت و ریاضت و اشاعت علم حدیث و اتباع سنت او را شانی بزرگ بود

درین باب که نظیر آن از اهل عصر حاضر معلوم نیست باحمر سطور حسب الله داشت و با وجود علو رتبه و کبر سن من حقیر العمر و الرتبه را بالفاظ عالی در مکاتیب یاد میفرمود گاهی استاذ خود می نوشت و گاهی بلفظ شاه فلان یاد میکرد و خود را عائذ باسد عبد الله می نگاشت دم گیر اداشت هر که بصحبت وی رسیده از خلق رمیده و بخالق رسیده نماز در پس او رنگ حضور دیگر می آورد وی مولفات محرر سطور را که غالبا در فقه سنت و اصول حدیث ست در بلاد خراسان و افغانستان و زابلستان و آن نواح و دیار ترویج بلیغ بخشید آله بود از آلات اذاعت سنت و جارحه بود از جوارح اضاعت بدعت و اماتت محدث در اصول و فروع حاشیات بر طریقه سلف صالح داشت و تقلیدات مذاهب و رجال را شمه در حصن حصین دین مبین و شرع متین می انگاشت چرخ اگر هزار چرخ زند شکل که چنین ذات جامع کمالات بر روی ظهور آرد هم محدث بود و هم محدث رویا های صادقه حسنه دیده و مبشرات صحیحه آورده در حق این ناچیز خوابی عظیم مشاهده کرده و خود ش بتعبیر آن پرداخته میفرماید فلانی را دیدم با سپی تیز رفتار سوار ست و تاج زرین بر سر دارد که نور آن چشم نظاره را خیره میسازد تا آنکه فرس بعنان سما رسیده بلکه خود ش بر عرش عظیم شتافته و ترقی عجیب گرفته فرمود این کرامت از اشاعت علم سنت ست که درین باب جهد بلیغ نموده و اصول و فروع ملت اسلام را بر وفق حدیث خیر الانام با قطار ارض از عرب و عجم رسانیده انتهی آرین نفس مبارک شیخ امیدوار یها دارم و چشم در راه و گوش بر آواز عفو و عافیت و مغفرت در رضوان خویشم و کیف که رویای صحابه از صالح یکی از اجزاء نبوت و مبشرات آخر امت ست یری او تری له درین نزدیکی شب سه شنبه پانزدهم ربیع الاول سنه ۱۲۹۸ واصل رحمت حق شد و داغ فراق بر دل اهل اتباع و مستفیدان سنت سنیه گذاشت شیخ اهل قران تاریخ وفات ست که مولوی محمد یحیی کشمیری در حلیه نظم بر آورده اند و قاضی طلا محمد پشاوری مرثیه او در قصائد عربیه میمیه سرائیده رحمه الله تعالی و ایانا

خواجه عماد الدین بلگرامی از مریدان خواجه قطب الدین بختیار کاکی ست و از قدماء اولیاء بلگرام ست و صاحب ولایت این مقام صاحب مرآة المبتدین مینویسد که وی هیچکس را مرید و خلیفه نگرفت و خود را پنهان میداشت از متقدمین ست چون ما بین بلگرام و قنوج دریای گنگ ست بلباس طالب علمی از بلگرام بقنوج وقت سحر میرفت و سبق میخواند و شام می آمد سلطان شمس الدین التمش باوی در مقام اعتقاد و انقیاد بود در سنه ۶۳۲ از عالم جسمانی بعالم روحانی پیوست مزار فائض الانوار زیارتگاه صغار و کبار ست میر عبد الجلیل بلگرامی در مثنوی امواج خیال

در مدح فقرا و بلدهٔ خود می طراز د ؎

از فرقه طالبان موسے | رنگینی بزم وصف او سے
وحدت نگهان کثرت آثار | از بادهٔ نفے غیر سرشار
اطوار وجود دیده یکرنگ | حیرت بنگاه کرده هم سنگ
میناشکنان بزم هستے | مدهوش شراب حق پرستی
دل کرده ز بهر یار خود فرش | الرحمن استوی علی العرش
طی ساخته وادئ شریعت | جا کرده بمنزل حقیقت
وا کرده نظر بحسن جاوید | از دیده شمه سای توحید
سرگرم طواف کعبهٔ دل | قربانے نفس کرده بسمل

و بالجمله در ینمقام اختتام کلام باین شعر آبدار ابراهیم غزی شاعر مشهور عرب مناسب افتاد ؎

سقی ثراک عماد الدین کل ضحی | صوب الغمام ملث القطر منهمر

سید محمد صغری جد اعلای مجموع سادات حسینی واسطی بلگرامی ست نسبش بهیجده واسطه بذریعه زید شهید بامام زین العابدین میرسد وی نیز مرید خواجه قطب ست در مآثر الکرام گفته وی در اعلاء کلمهٔ دین واحیاء سنت وامانت بدعت قدمے راسخ داشت در ۶۱۴ بلگرام رافتح کرد و در ای فرمانروای انجا را که سری نام داشت بکشت و آن عرصه را بآب شمشیر از لوث مشرکان شست و شود داده نزهتکدهٔ شعار اسلام ساخت تاریخ این فتح لفظ خداداد یافته اندوی در ۶۳۵ بحکم سلطان شمس الدین التمش قلیچه حاکم نشین انجا بر تل بلندی در وسط شهر بنا نهاد کتابهٔ او چنین ست حامی البلاد راعی العباد ذو الامان لاهل الایمان وارث ملک سلیمان الخاقان فی ملل العالم ظل الله فی الخافقین ابو المظفر ایلتمش السلطان الناصر امیر المومنین ادام الله تمکینه سید صغری سی و یکسال ایام زندگانی بسر آورد و در ۶۴۵ بعالم قدس خرامید

حافظ محمود قرآن خوان از بزرگان قدیم و قافله سالاران صراط مستقیم بود شیخ عبد الصمد در کتاب اخبار الاصفیاء نوشته ازان روز که او بروحانیان پیوسته ست هر شب جمعه نکته نیوشان خداشناس از مرقد منور او آواز قرآن خواندن میشنوند و من بزبان آن حق گویان که خود بگوش هوش شنوده از نوشته ام انتهی در موضع قتلغ پور که شمالی بلگرام ست آسوده ست

سید اجمل بلگرامی اجل زمان و اکمل دوران بود عالم عامل درویش کامل هفت نوبت مناسک حج بجا آورد

و در مدینهٔ رسول اقامت گزید و تزویج کرد و اولاد بهم رسانید الحال نسل او هم در مدینه منوره ست و هم در بلگرام زمانهٔ اوشته ست

سید محمود اکبر در علم و عمل و تصفیهٔ ظاهر و باطن عدیل نداشت طلب علم در دهلی کرد و عازم حجاز فیض طراز شد و با دای حج و عمره و زیارت نبویه ذخیرهٔ سعادت اندوخت و چراغ هدایت در چار سوی اتباع شریعت مقدسه بیفروخت مرید و خلیفه شیخ بهاء الدین بن ابراهیم شطاری ست که در سند و میمانه چندی در قنوج اقامت و رزید آخر بلگرام عود نمود و انزوا را کلی اختیار کرد و ابواب اختلاط خلق مسدود ساخت و عمری دراز یافت وی دعا کرد و الهی از زندگانی دنیا سیر آمده ام مرا از غوغای خلق زود یکسو کن حق سبحانه اجابت کرد و عنقریب از وحشتگاه امکان بخلوتکدهٔ قدس انس خرامید این وصیت ببعضی از فرزندان بخط خود نوشته یا بني علیك بتعمیر القلوب وتنفیس الکروب فان الله سبحانه عند المنکسرة قلوبهم وعلیك بحفظ النسبة مع المحافظة علی الکتاب والسنة واعبد ربك کانك تراه ولا تقصد فی الاولی والاخرة الا ایاه حسبنا الله ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر وی در علم اسماء و تکسیر بی نظیر بود و جانوران را نمی آزرد و این مذهب ابدال ست در حدیث آمده من اتبع الصید غفل در ترجمه مشکوة گفته این تنبیه ست کسی را که عادت کرده بدان و منهمک ست دران بی نیت تحصیل قوت حلال و الا بعضی صحابه صید کرده اند و بی شبه و شک حلال ست و لکن شاعرے گفته ؎

بشرع گرچه حلال ست از مروت نیست ۔۔۔ هلاک صید که او نیز چون تو جانور ست

و گفته اند که آنحضرت صلعم بنفس نفیس خود صید نکرده و کسی را منع هم ازان نموده انتهی گویم در حدیث دیگر آمده اتقوا هذه البهائم فان لها اضراة کاضراة الخمر مراد آنست که مشاهده ذبح حیوانات قساوت قلب می آرد و رحمت را از دل می برد در دبستان نوشته شخصی را که از جانور آزردن اجتناب داشت پرسیدند که سبب چیست گفت خدا طلبانرا اهل دل خوانند و دل را کعبهٔ حقیقی گویند پس انچه بر محرم کعبه آب و گل حرام ست بر محرم کعبهٔ دل بطریق اولی روا نیست ؎

شنیده ام که بقصاب گوسفندے گفت ۔۔۔ دران زمان که سرش را به تیغ تیز برید

سزای هر حس و خاری که خورده ام این ست ۔۔۔ کسی که پهلوی چربم خورد چه خواهد دید

عالمگیر پادشاه در نصیحت فرزند نوشته شکار کار بیکاران ست آدمی اگر با مور عقبی نتوانست پرداخت ساختگی کارهای دنیا چه بدست که الدنیا مزرعة الآخرة انتهی غرضکه صید بضرورت قوت حلال مباح ست و بی ضرورت

هرکه همیشه در پی صید رود و شکار کند از جهت لهو و طرب غافل میگردد از طاعات و لزوم جماعات و از جهت التزام بادیه و در افتادن از مقام رقت و رافت بروی اطلاق غفلت آمده بنده عاجز عفا الله عنه را یاد نیست

که جز قربانی جانوری را شکار یا ذبح کرده باشد و لله الحمد

میازار موری که دانه کش ست که جان دارد و جان شیرین خوش ست

لا یحطمنکم سلیمان وجنوده وهم لا یشعرون اشعار میکند باآنکه حطم نمل کار پیغمبر و لشکریان او نیست مگر آنکه در غفلت بوجود آید تا بدیگر حیوانات بزرگ چثه چه رسد والله اعلم

سید بده بگرامی از اکابر دین و هداة راه یقین ست در گلزار ابرار نام او ضمنا گرفته و نوشته که شیخ عبد الرحمن صوفی سهرندی ارادت بخدمت سید بده مذکور داشت از گروه ترین ست عاشق منش مبتلا شرست سوخته دل حسن پرست فراخ مشرب همدرد جوی بلند همت ستوده خوی گوشه نشین گدشتگی پرور نیاز گداز آزرده دشمن قناعت دوست کشف خدیو بود بدو مراقبه شب بصبح آوردی و از مردم زین للناس حب الشهوات مستثنی بود زیرا که هیچگاه نظر او بر رنگ آمیزی بساط روزگار از جا نرفتی و دل بر سیمای هنگامه و هر فریب نخوردی بلکه بزبون ترین خورش و پوشش وداع گرسنگی و دلاسای برهنگی بگشاده پیشانی فرمودی در سال ۹۵۵ آخشیجی پیکر بخاک سپرده باصلی سوطن بازگشت

سید محمد طاهر از اولاد سید بده ست سید عالی نسب والاحسب بود در کمال طهارت طینت و تقدس گوهرست پاس شریعت بر جده اتم داشت بعد از کسب علوم رسمی مدارج سلوک طی کرده بپایه رفیع ولایت برآمد بتقریب امتحانی بگموئی بعد ایشان در آتش هوزان تادیری گزاشتند ذره سوخته نشد تمام این حکایت در سبع سنابل مرقوم ست در سنه ۹۵۰ رو بدار البقا آورد و در همین سال سید نوح بن سید محمود اکبر که ذکرش گذشت در گذشت آیه کریمه فلبث فیهم الف سنة الا خمسین عاما مبین این سال ست اما از برای سید نوح لطفی دیگر دارد که درباره نوح علیه السلام نازل گشته

میر عبد الواحد از نسل سید ماهرو ابن سید بده ست قطب فلک ولایت و مرکز دائره هدایت بود صاحب آیات ظاهره و کرامات باهره ست مرید شیخ صفی الدین سائی پوری ست و خلافت از مخدوم شیخ حسین سکندر دارد چنانکه خود در سنابل گفته شیخ عبد القادر بدایونی در منتخب التواریخ او را بسیار ستوده و گفته در قنوج توطن میداشت شرحی بر نزهة الارواح نوشته محققانه و در اصطلاحات صوفیه رسائل دارد و طبع نظم بلند و میر

علاء الدوله بن میر یحیی یمینی قزوینی در نفائس المآثر آورده که میرزا اکابر سادات قنوج ست وخالی از نشاط فقر ودرویشی نیست وسابقه شعر خوب دارد وشیخ محمد غوثی مندوی در گلزار ابرار نوشته که سید عبدالواحد بن سید ابراهیم قنوجی نبیره او ندمجاهده ومشاهده صاحب صحت حال وفصاحت مقال ست انتهی وقنوجی گفتن او بآنجهت ست که وی در قنوج بوده چندی دران شهر اقامت داشت شاه کلیم الله چشتی در بارهٔ او در خواب دید که آنحضرت صلعم با اولاد تبسم شیرین کرده حرفها میزنند والتفات تمام دارند وی در سنابل نوشته که یکی از یاران مولف شیخ نظام نام داشت دختر سفلی التعلیم میکرد دختر در غایت جمال بود وجوانی را نظر بجمال او افتاد شیفته شد وجمال نامرادی ودردمندی خود بشیخ نظام باز نمود شیخ نظام گفت تو هر روز همراه من بیا من او را تعلیم میکنم توانی بنشین ومی نگر برین ماجرا مدتی گذشت روزی آن جوان دردمند باشیخ نظام آهسته گفت این دختر را بگوئید قدح آب بمن دهد شیخ نظام دختر را گفت قدح آب خوردن بیار دختر قدح پر آب آورد گفت بدست این جوان بده دختر قدح پیش جوان برد جوان قدح از دست او گرفت وجان بجان آفرین سپرد انتهی از نوادر تصانیف او شرح کافیه ابن حاجب ست بطور حقائق تا مبحث غیر منصرف نبذی ازان در مآثر الکرام ایراد کرده اکبر پادشاه بکمال تمنا باوی ملاقات کرد وپانصد بیگه زمین بطریق سیورغال داد شبی در زدی بخانه میرود آمد نامینا گشت فریاد برآورد میرزا او را بداد ودعا کرد او تعالی حاسهٔ بصر او را باز گردانید یکی از کفار جنیان بر دست وی بدولت اسلام شرف اندوز شد همیشه حاضر می بود وخدمت بجای آورد عمر گرامی از صد سال متجاوز بوده وصال ایشان در شب جمعه سوم ماه رمضان سنه اتفاق افتاد

شیخ صفی الدین بن عبدالصمد سائی پوری از کمل اولیا واکابر خلفا شیخ سعد الدین خیرآبادی در کشف حقائق وتربیت طالبان شانی عالی داشت وبر طریقهٔ پیر حضور ومجردی زیست وی گفته راه درویشی راه مرگ ست وخلق تدبیر زندگانی گرفته درین راه قدم می نهند واکثر مردم خود سکه درویشی را وسیله جلب رزق دانند وبرجوع وقبول خلق فریفته بمانند در ۹۳۲ درگذشت شیخ پاک تاریخ وفات ست وی بر فقر که بعد از غنا حاصل شد چنان راضی وشاکر بودی که دیگر بر غنای که بعد از فقر حاصل شود میگفت اگر خداوند تعالی غریب نواز نبودی این غریب را ازین مردار که رهانیدی وبپایه صبر وقناعت که رسانیدی وگاه گفتی ای یاران شکر نعمت بار تعالی بر من در تعالت افزون ترست که نام من از دفتر تونگران کشیده در جریدهٔ فقرا و مساکین ثبت کرد الدنیا ملعونة وملعون مافیها الا ذکر الله الحاصل مرد باید که قدم در راه فقر استوار نهد واز شدت

فاقه و بینوائی نگریزد و نرمد ؎

چیست دنیا خاکدان کهنهٔ ویرانهٔ	عرصه جای محنت آبادی ملامت خانهٔ
هر که ئی نا سزائی ترک دنیا کی کند	سر فرازی را رسد در یا دلی مردانهٔ

او را چون عمر آخر رسید گفت آرزوی من آنست که وقت موت خوش الحانی این آیه را در پرده کوری و بیت سر که هر دو از پرده های هندی ست بخواند آیه این ست رب قد اتیتنی من الملک و علمتنی من تاویل الاحادیث فاطر السموات و الارض انت ولیی فی الدنیا و الاخرة توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین تا در کلمه توفنی از جان بدهم میرآزاد بلگرامی قدس سره فرموده این ازان قبیل ست که نظام الدین اولیا را پرده پوشی بسیار خوش آمدی و قتی بعضی از حاضران مجلس پرسیدند مخدوم پوربی بسیار می شنوند و خوش میکنند فرمودآری روز میثاق ندای الست بربکم از ین پرده شنیده بودم انتهی گویم این گفت و شنیدند انم از کجاست و چرا ست و الله اعلم بالصواب

شیخ حسین ساکن سکندره خلیفه شیخ صفی مذکور ست سپاهی هنرمند بود ناگاه جذبهٔ عنایت الهی در رسید او را از آلایش دنیا بر گردانید در همان حالت کمند جاذبه بجانب حرمین شریفین کشید و عود کرده دست بیعت بشیخ صفی داد چون وفات او قریب رسید در فضای مسجد گوری حفر کرد و با دوستان حرف وداع در میان آورد مردم در مقام حیرت شدند چون عمارت باتمام رسید کشاده پیشانی جان شیرین بجان آفرین سپرد و کان ذلک فی ۹۷۶

شیخ عبد القادر بدایونی جامع فنون و فضائل بود و امام اقران و اماثل کسب کمالات نزد شیخ مبارک و دیگر فضلا عصر نمود مرید شیخ خاتم سنبلی ست و اعتقاد خاص بخدمت شیخ داود داشت با فضیلت طبع نظم و سلیقهٔ انشای فارسی و عربی داشت و در شیوهٔ قناعت و راستی و درستی ممتاز می زیست اکثر مشایخ و علماء عصر خود را دریافت و صحبت داشت و بمنصب پیش امامی اکبر پادشاه منصوب شد و مدت چهل سال با فیضی و ابو الفضل مصاحب ماند اما در تاریخ خود چها که بحال اینها نپرداخت در ترجمهٔ شیخ فیضی مذمت او بسیار میکند و آخر زبان بمعذرت میکشاید که چه توان کرد حق دین و حفظ عهد آن بالاتر از همه حقوق ست الحب لله البغض لله هر چند سنین اربعین تمام در مصاحبت او بگذشت اما از تغیر اوضاع و فساد مزاج آن نسبت بمرور دهور خصوص در مرض موت مرتفع شد و صحبت بنفاق انجامید از یکدیگر خلاص یافتیم و ما همه متوجه درگاهی ایم که همه او را

انجا بفضل رسد الا خلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقون انتهی واز جمله راست مزاجی های اواین ست
که وقایع چهل ساله اکبر بادشاه پوست کنده نوشت واز اظهار کلمهٔ صدق از مخالفت چنین بادشاه صاحب داعیه
نماند شنیده و برمضمون آیهٔ صدق پیرایه الیس الله بکاف عبده عمل نمود وجزاه الله خیرا وهذا وصف من لا
یخاف فی الله لومة لائم وهو لا یتاتی الا من عالم تقی او عارف نقی او صادق وفی یراقب الله سبحانه
فی یومه وغده قبل ان یخرج الامر من یده کتاب منتخب التواریخ او متداول ست

سید صبغة الله بن سید روح الله البروجی بروج از توابع گجرات احمد آباد ست محرر سطور این مقام را دیده
وی از کمل خلفا وتلامذهٔ شیخ وجیه الدین گجراتی ست چندی در وطن بافادهٔ متعلمین وامر معروف ونهی منکر
اشتغال داشت ناگاه شوق زیارت حرمین شریفین جرسها الله تعالی دامنگیر شد وباین دولت کبری استعداد
یافت وبرگشت وباز باصوفیان ودرویشان رهگرا شده درکوه احد سکونت ورزید شیخ احمد شناوی از تلامذهٔ
اوست شیخ محمد عقیله مکی درکتاب لسان الزمان مدح او بسیار کرده ونوشته له مصنفات منها کتاب الوحدة و
رسالة الرقائق فی شرح مرآة الحقائق وما لابد للمرید ترکه کل یوم من سنن القوم توفی رحمه الله تعالی بالمدینة
المنورة وقبره بها یزار ویتبرک به

شاه کلیم الله چشتی دهلوی از مشاهیر مشایخ متاخرین ست در علوم عقلی ونقلی پایهٔ بلند ودر حقائق ومعارف
رتبهٔ ارجمند داشت اسلافش بکسب معماری اشتغال داشتند حق تعالی او را بمعماری قلوب اختصاص بخشید عالم عالم
دلها را بتدریج همت معمور گردانید مدتها در حرمین شریفین بسر برد وبخدمت شیخ یحیی مدنی دست بیعت داد وبدیار
هند برگشت ودر شاهجهان آباد بدرس کتب تحقائق وتربیت ارباب ارادت مشغول گشت تفسیری برکلام الله در
سلک تحریر کشید در ۱۰۴۳ بعالم قدس آرمید

سید طیب صاحب سجاده وخلف الصدق رابع میر عبد الواحد ست در ۹۸۶ متولد شد در مآثر الکرام گفته
وی ذات مقدسی ست که اگر ثقلین باو نازکنندمی زیبد واگر زمین وزمان برخود بالندمیشاید صاحب مرآة المبتدین
که معاصر اوست می طراز د که امروز قوام عالم وبرکت بنی آدم از ذات اوست ومرتبهٔ قطبیت وابدالیت وانچه
توان گفتن در ذات او موجود ست دولت مادرزاد دارد واز کثرت عبادت گویا امام زین العابدین رضی الله عنه
بصد کرامات ظاهر شده اند واز ان روز که شعور بهمرسانده نماز را بقضا نخوانده واگر وجود ایشان قبل ازین مشید
در محتمدین وسلف صالحین میشمردند امروز کسی که ایمهٔ سلف را خواهد به بیند بمیر سید طیب را مشاهده کند من کم

باشم که احوال و مقامات ایشان را بیان کنم برای این زبانی میباید و دلی و فهمی میشاید امروز آن زبان کجاست
ایشان کند کو و دلی که حقیقت ایشان دریابد و فهمی که واقف حال ایشان باشد کجا همین قدر این داعی میداند
که آنچه پیغمبر صلعم فرموده که بعد از هر صد سال مردی پیدا شود که سنت ما را تازه گرداند امروز وجود میرست انتهی
بالجمله طالبان مولی را از مبادی سلوک بمنتهای وصول رساند و اتباع شمائل نبوی در جمیع حرکات و سکنات منظور
داشت و مدة العمر هیچ سنت نبوی بقدر امکان فروگذاشت تبحر علوم رسمی نمی از دریای کمال ایشان بود
همواره بافادهٔ محصلین پرداختی و بسا مردم را بمیامن تربیت بر صدر استادی نشاندی سید کرم الله پدر شاه
لدها میفرمود اگر کسی خواهد ملک را بر روئی زمین به بیند میر را مشاهده کند یکی بدیدن او مشتاق شده آمد و مشکلی
از مسائل توحید پرسید فرمود من از این مسئله خبر ندارم و از قصور خود در نظر مردم و سستی اعتقاد سائل پروا نکرد
چون مجلس منقضی شد و خلوت دست داد سائل را فرمود سخن خانه بازار نتوان گفت حالا آنچه میخواهی استفسار
کن در میان شیخ عبد الحق دهلوی و حضرت میر محبتی و مودتی عظیم بود در ۹۶۰ سنه در انجمن قدس جلوه افروز گردید
و از کمال تبعیت او اینکه در شهر ربیع الاول انتقال کرد و این سنت که بی اختیاری بود نیز او را حاصل گشت
عمرش هفتاد و هفت سال شد ستون دین افتاد تاریخ وفات ست

شاه طیب بن سید نعمت الله بلگرامی پسر و پدر هر دو عالم کامل و عارف عامل بودند میر آزاد در بارهٔ
پدر می نویسند که راقم الحروف اکثر بحضور صحبت با برکت سعادت اندوخت پیر متاض نورانی صاحب اخلاق
رضیه و سجایای مرضیه بود لوامع برکات از سیمای مبارک می تافت در ۱۰۰۱ برحمت حق پیوست شاه طیب
شاگرد پدر ست و حدیث از قطب المحدثین سید مبارک سند کرد خط عربی و فارسی او اگرچه طبعی ست اما بسیار
شیرین و پخته و پر رونق واقع شده که مشاهدهٔ آن نور بصر می افزاید و سرعت کتابت او نسخهٔ حیرت عقول ست
شرح ملا جامی را در یک هفته من اوله الی آخره نوشت و بهجة المحافل را که کتابی ست ضخیم در سیر نبوی در بست
و سه روز کتابت کرد در ۱۰۵۲ جانب زهنکدهٔ اخروی شتافت میر آزاد در تاریخ وفاتش گریه و همه
مکرمون في جنات النعیم یافت

سید محمود اصغر بن سید حسین عنصر لطیفش ملکی بود در صورت انسان متورع متعبد صاحب فضائل صوری
و اشراقات معنوی در قنوج نزد علمای انجا کتب درسی گذراند و در ایام تحصیل با وجود قرب مسافت گاهی
سیل وطن نکرد چه مسافت میان بلگرام و قنوج پنج کروه ست و در اندک فرصت فراغ حاصل کرد و تصحیح

نسخهٔ ظاهر و باطن بکمال رساند و مرید میر عبدالواحد شد میر صبیهٔ محترمهٔ خود را در سلک تزویج او کشید وی تا دم آخر با نرو اگزرانید و قدم از حجرهٔ طاعت بیرون نگذاشت جز یکبار که سفر دهلی کرد و بزیارت خاک آسودگان حضرت انجا فائز گشت و صحبت شیخ عبدالحق دهلوی و دیگر اکابر علیهم الرحمة دریافته بوطن عود نمود و اوقات بیاد مولی تعالی معمور داشت در ۱۲۰۴ بعالم روحانی پیوست نسب میر آزاد بچهار واسطه بوی میرسد

میر سید حسین دهلی وال بگرامی جامع اصول و فروع علوم بوده و شاگرد و مرید و داماد شیخ عبدالعزیز بن شیخ حسن کمال الحق دهلوی ست شیخ بارها بسر منبر در مجمع عام فرمودی سیدی هرامانتی که ما را از جد شما رسید بسلامت نیاز شما کردیم علماء وقت او را مجتهد زمانه می پنداشتندوی گفته چگونه باشد حال کسیکه دنیش هوس نفس او بود و همتش گرد آوری دنیا باشد نه نیک کردار ست که از خلق گزیده بود و نه عارف که از خلق بریده باشد او پیوسته در کلمهٔ حق گفتن ملاحظهٔ کسی نمیکرد و خوش آمد و بد آمد مردم دنیا را نمیدانست بی محابا بر روی مردم کلمهٔ حق بر زبان میراند حق که خادمان و فرزندان منع میکردند کار گر نمیشد و عادت داشت هر مردی که در شهر و قبیله فوت میشد روز سوم بخانهٔ او میرفت و بزن متوفی میگفت جزع فزع کم کنید رخصت نبوی ست شوهر دیگر بجوئید تا بنان و نفقه خبردار باشد عمر بسیار یافت تا زنده بود حالش همین بود و نیز در مجلس خاص و عام میفرمود که اولاد فاطمه همه بشر بجنت اند هر چند مردم منع میکردند که سادات بسیار اند از عبادت باز خواهند ماند اینچنین گفتن مصلحت نیست جواب میداد اگر مصلحت نمیشد نمی نوشتند ما نوشتهٔ آنها را نقل میکنیم تا دم آخر همین کلمه از زبانش جاری میشد اینچنین ست در مرآة المبتدین و در تاثر الکرام گفته قول او موافق مذهب شیخ محی الدین عربی ست که در باب بست و نهم از فتوحات مکیه بیان نموده و شیخ ابن حجر مکی نیز در صواعق محرقه احادیث و قول علماء درین باب نقل کرده و مذهب قاضی شهاب الدین جونپوری ملک العلماء نیز همین ست که در کتاب مناقب السادات قلمی ساخته و فقیر هم این مبحث را در رساله سند السعادات بتفصیل نوشته ام انتهی محرر سطور گوید هر چند شرذمهٔ قلیل باین جانب رفته و غریق وار بهر حشیش آویخته لکن حق بحث و صدق صرف عدم دلالت ادلهٔ صحیحهٔ برین دعوی ست بلکه براهین واضحه کتاب و سنت مطهره منادی ست باعلی صوت بر خلاف آن و صدور هیچو دعاوی از علماء و مشایخ مبنی بر غلبهٔ محبت اهل بیت نبوت ست که حبک الشیء یعمی و یصم و اگر چنین باشد و سادات مذاهب مختلفه دارند بعض شیعی و بعض خارجی و بعض از غلاة و بعض دیگر بر طریقه دیگر و معهذا همگنان بجنت بی ضنت روند کار خانهٔ دین و دنیا برهم خورد و الله اعلم

شیخ عبد العزیز بن شیخ حسن بن طاهر دهلوی پدرش او را در صغر سن مرید ساخت و دو تیم سالگذاشته از عالم رحلت کرد وی مخصوص الحکم از حاجی عبد الوهاب بخاری اخذ نمود حضرت حاجی او را عاشق میگفت فرمود از دنیا نرفتم تا او را مثل خود نکردم خلیفه اکثر خانوادها ست بر سجاده ارشاد متمکن گشت و عمر با خلائق را سوی حقائق دعوت کرد وقت رحلت در حالت ذوق و شوق از این عالم رفت حافظ خوش الحان را فرمود که قرآن بخواند چون آیه نحن اقرب الیه من حبل الورید رسید حالت شوق غلبه کرد باز حافظ آیه هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بکل شیئ علیم خواند طرفه ذوقی بهم رسید چون آیه سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین خواند هر دو دست بر روی شکسوی فرود آورد در سینه فیض گنجینه برد و جان بجانان تسلیم نمود تصانیف او بست و چهار رساله ست و ابحر موارج حی نامیدند عقلش بر علم غالب بود اکثر بر زبان راندی چنانچه پیغمبران را واجب ست اظهار معجزات امت را فرض هست اخذ ای کرامات چند بار آنحضرت را مسلم بخواب دیده و فوائد حاصل کرده شکستگی نفس بحدی داشت که هرگز خود را اعتبار ننهادی و بر کس اعتراض نکردی مگر بواسطه غیرت دین وی گفته هر چیزی را رفتاری باید تا حفظ آن کند حافظ دین ادب ست و هم گفته بنده را تا رسیدن بحق یک گام توان گفت و آن از خود رستن باشد و جمله خود را در سنت نبوی محو کرده بود اعتقاد و اخلاص با خاندان نبوت زیاده از همه چیز داشت خلفا او همه صاحب لفظ و کرامت شدند بیرام خان خانخانان و شیخ عبد القادر بدایونی صاحب تاریخ از حاضران مجالس او بودند عبد القادر میفرماید هر روز باستفاده و استفاضه بعضی کتب تصوف نزد شیخ می رفتم اوقاتی دست بهم میداد که بچه زبان ذوق آنرا بیان نمایم و بطوری از ان کلمات ایشان لذت گرفته ام که مدتی از ان گذشت و هنوز حلاوت آن از دل نمیرود در ۹۷۵ وفات کرد قطعه تاریخ اوست

شیخ ادهن معروف بشیخ الاسلام فرزند حاجی سالار قونوجی ست که از کمل اولیا عصر بود نسب حاجی منتهی میشود بخواجه عثمان هرونی شیخ ادهن از اعاظم خلفا شیخ مبارک سندیلوی ست مقتدای عصر و مفتی شهر بود در زهد و تقوی و حفظ شرائع و حل وقائع طلاب ظاهری و باطنی نظیر نداشت ملا محمد خرازی که از شاگردان رشید ملا احمد جندی بود وقتی که در هندوستان آمد بشاگردی شیخ پیوست وی گفته درویش را کار خلاف شرع آنست که پس از کردن پشیمان شود یعنی چرا کاری کند که بعد از ان پشیمانی حاصل کند شخصی از و پرسید که فاضلترین طاعات کدام ست گفت ملاحظه ادب در جمیع اوقات رجح

شیخ ابو المعانی بنون پسر شیخ ابو المعالی بلام بن شیخ ادهن مذکور ست کلام الله از بر داشت و از حسن الحانش

دل مستمع میگداخت بصحبت شاهجهان پادشاه رسید ایام رمضان بود فرمود آیتی درحق رمضان المبارک یا خواند کریمه شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن شروع کرد و نوعی بآواز دلفریب خواند که پادشاه را قوتی دست داد و استدعا اعاده نمود نوبت ثانی در قرارت دیگر خواند پادشاه خیلی محظوظ گشت و قریهٔ درمدد معاش مرحمت فرمود وی در آخر حیات فرزند خود شیخ صوفی را بر جای خود نشاند وی سلسلهٔ خود را بر وجه احسن نگاهداشت فرزند شیخ عبد الجلیل قدس سره را میرآزاد ادراک نمود رحمهم الله تعالے

مخدوم رکن الدین بلگرامی دانای حقائق کونی و آلهی ست و شناسای رموز بیدار دلی و آگاهی کمالات معنوی را با فضائل صوری فراهم داشت و شکسته دلان در د طلب را بهومیائی وصل مداوا میکرد برادرزاده و مرید و خلیفه شیخ الهدیه خیرآبادی ست که مناقب او را مورخان روزگار اجمالا و تفصیلاً گزارش نموده اند و سے معاصر صاحب سنابل ست

شیخ عبد الصمد بن سید عمر جیلی نسب او بدوازده واسطه بشیخ عبد القادر جیلانی قدس سره منتهی میشود خرقه از پدر پوشید و اکثری از مشایخ کبار هندوستان را دریافت و برفاقت شیخ سلیم چشتی بسفر حجاز رفت و سعادت زیارت حرمین محترمین اندوخت و عنان جانب هند عطف نمود و در موضع بهته من توابع دهلی طرح اقامت انداخت همه وقت باوضو مستغرق و مراقب می بود عمر گرامی از صد متجاوز بود در ۱۰۳۷ سنه بنزهتگاه اخروی خرامید

شاه رکن الدین معروف بشاه اتاولی نبیرهٔ مخدوم رکن الدین ست از عقلاء مجانین بود صاحب جذبه قوے و نفس گیر است هرچه بر زبانش میگذشت حکم قضا مبرم داشت همواره در دلق درویشانه مستانه میگشت خوارق عادات بسیار از و سرزد بعد سنه الف بگذشت

سید قاسم اسرار از سادات بخاری الاصل بلگرام ست مرید سید تاج الدین حجره نشین پیر روشنضمیر میخانهٔ عرفان بود و با رارت طریق و ادارت رحیق اشتغال داشت تخمور ان بسیار بقدح گردانی او دماغ رسانیدند دامن از غبار خودی افشاندند سید تاج الدین فرمود قاسم اسرار مرآة این ملک ست گویم این حرف همچو سخن نظام اولیاست که دربارهٔ شیخ سراج الدین عثمان او دی فرمود عثمان آیینه هندوستان ست تواند بود که معنی این قول آن باشد که کشف اسرار عالم ملک و ملکوت در هند از وجود مصفای تجلای وی حاصل میشود مثل جام جم و آیینهٔ سکندر که بعضی اسرار این عالم از انها منکشف می شد با آنکه حضرت حق جل و علا را در هر ملکی و ولایتی از وجود اولیای خود آیینه ایست که جمال باکمال خود دران آیینه مشاهده میکنند و خود را دران منظر تجلی خاص جلوه میدهد قال السید آزاد رح محرر سطور گوید عفا الله عنه

همچنان که اقرار وحدت وجود نوعی از بی ادبی ست همچنان قول بوحدت شهود تقریر ملتوی ست احسن بیان لا الله الا الله ست وراه همین شاهراه محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم ۵

حسن غیور او نپسندد شریک را آیینه را بدست نگیرد نگار ما ۵

میرشاه لدها قدس سره میفرمود از خاک سید قاسم بوی عرفان می آید وعلامه مرحوم میر عبد الجلیل گفته وصاحب سخن بود گویا پرتو سید قاسم انوار بر ساحت احوالش تافته قاسم اسرار گردید آرامگاهش شمس آباد من توابع قنوج ست

سید شریف بن سید عمر از نژاد سید محمد صغری ست تحصیل علمی بخدمت والد خود نمود مرید شیخ ابو الفتح بن شیخ الهدا خیر آبادی ست ازوی خرقهٔ خلافت پوشید از حقائق ومعارف حظی وافر برگرفت ودل بمبدء اصلی بربست وبشیر اوقات بمطالعه کتب سلوک واقوال واحوال صوفیه اشتغال داشت نسخهٔ مرآة المبتدین در احوال مشایخ هند کتابی متوسط مفید نوشت ودر جمع کلمات مشایخ کوشش موفور بجا آورد وازراه هضم نفس خود کتاب ابنام مذکور موسوم ساخت میر آزاد گفته شکر الله سعیه

سید کرم الله از احفاد سید محمود اکبر بلگرامی ست بزرگ عهد وعمدهٔ عصر ومتخلق باخلاق الهی بود حکومت سهسوان پور کرده در آخر عمر خانه نشین شد واوقات گرامی بطاعت وریاضت معمور میداشت در ۱۱۷۸ دل از جهان فانی برگرفت بر طبق وصیت او قبر او را بازمین هموار کردند از آثار خیر اوست مسجد در وسط محله میدانپوره

میر سید محمد ترمذی کالپوی اصل ایشان از سادات ترمذ ست آبا کرام او در جالندر از توابع لاهور سکونت داشته اند پدرش میر ابو سعید در کالپی طرح اقامت ریخت وی در عنفوان تحصیل بخدمت شیخ یونس که عالم عامل ومحدث کامل بود تلمذ کرد وتا مطول تفتازانی گذرانید واجازت حدیث فرا گرفت شیخ یونس در حفظ شریعت غرا بسیار میکوشید تشرع استاد در مزاج وهاج ایشان تاثیر تمام کرد ونور متابعت نبوی سرتاپای ایشان فرو گرفت وتمت کتب تحصیلی قدری پیش مولانا عمر جاجموی واکثری در حلقهٔ درس شیخ جمال اولیا کوڑوی گذرانید ودر فضیلت صوری رتبهٔ بلند حاصل نمود وهم شیخ جمال در طریقهٔ علیهٔ چشتیه بیعت نمود واجازت سلاسل دیگر گرفت بعد چندی باکبر آباد رسید التماس طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه از میر ابو العلا احراری نمودند حضرت امیر باکمال التفات تلقین فرمودند جناب ایشان دوام دلی بریان ودیدهٔ گریان داشته اند ولبست وشش سال از اواخر عمر علی الاتصال صائم بوده اگر عارضهٔ جسمانی لاحق میشد دوا وقت شب استعمال میکردند ومیفرمودند که صحت وبیماری در دست مشیت باری ست اگر او سبحانه صحت خواسته ست دوا وقت شب هم نافع خواهد شد پس چرا لذت صوم را برباد دهم میر آزاد رح گفته که وی

در آخر عمر عیسوی المشهد بوده و در مقام قطبیت کبری متمکن گردیده یعنی چنانچه احیاء اموات از عیسی علیه السلام واقع میشد احیاء قلوب باز ایشان واقع شد از مصنفات شریفه تفسیر سورهٔ فاتحه و روائح بعبارت عربی و رساله تحقیق روح و اسرار التوحید و ارشاد السالکین و رسالهٔ فنا و رساله عقائد صوفیه و رساله عمل و معمول و رساله واردات ست در ۱۱۸۱ وفات شد رحمه الله تعالے

میر سید احمد بن میر سید محمد کالپوی رح وارث ولایت محمدیه و حامل رایت احمدیه ست از عنفوان نشو و نما فروغ رشد و نور ولایت از جبین همایون میتافت مبدء فیاض تعالی شانه جمال صوری و کمال معنوی هر دو باهم ارزانی داشته ابتدا احوال دامن سعی باکتساب دانش صوری بر زدند و از حسامی تا بیضاوی نزد شیخ محمد افضل اله آبادی گذرانیدند و در عرض چهار سالگی بر مسند نشستند و مجلس ارشاد و تلقین گرم ساختند و سجادهٔ حظی وافر از اعتبار و اشتهار ارزانی فرمود با وصف این دقیقه از دقائق فقر و انکسار فرو نگذاشتند پدر را در باره پسر کمال عنایت بود میفرمود محمد و احمد یکی ست آنجناب میل بسماع تمام داشتند و مجلس سماع می آراستند شیخ محمد افضل از اله آباد نامه و پیام فرستادند که آمدن من محال شد موافقت یاران نتوانم و خلاف یاران هم نتوانم کرد ایشان تا کید طلب داشتند و باز از قدوم شان ببرود موقوف کردند مات رح فی ۱۰۸۴ فرزند ایشان شاه فضل الله جامع دانش صورت و معنی بود و در پرورش پدر وجود برگوار قدمی راسخ داشتند بعد ایشان سلطان ابو سعید فرزند ایشان جانشین پدر شدند مناسب دوام حضور و ذوق و سرور بودند و عرفان تخلص میکردند از نتائج طبع والا ست ؎

دیروز که دل رفت ز کاشانهٔ ما — لیلی گویان برون شد از خانهٔ ما
امروز شنیدم انا لیلی میگفت — گایانگ دگر شنو ز دیوانهٔ ما

وفات ایشان در ۱۱۷۸ بوده پرتوی الفردوس تاریخ وفات ست بعده سید احمد سعید فرزند ایشان زیب افزای سجادهٔ آباء کرام و خضر راه سرگشتگان بادیهٔ غرام آمد میر آزادی مینویسند که چون فقیر بارادهٔ حجاز فیض طراز از بلگرام برآمد و بر موضع چوره این طرف دریای جمن عبور افتاد صحبت با برکت ایشان را دریافت

شیخ عبد الحفیظ فرشوری بلگرامی در عنفوان شباب از وطن مالوف بدر رفته طلبی برآمده در کالپی مرید سید میر محمد شد و نعمت فراوان از میر سید احمد فراگرفت و مثال خلافت و اجازت حاصل نمود نسخه اش این ست چون فقیر احمد بن محمد مشیخت پناه حقائق آگاه شیخ عبد الحفیظ را دید که بجمیع وجوه آراسته ست و بشریعت غرا پیراسته بعد از اتمام مومی الیه سلوک طریقت اجازت داد که هر که خواهد توبه نماید یا طریق حق خواهد بآن مشیخت پناه رجوع

آر دبی تامل وبی درنگ اجرا انفع نماید چنانچه برمعنی عارف شیراز اشارت نموده ؎

اگر شراب خوری جرعهٔ فشان برخاک ازان گناه که نفعی رسد بغیر چه باک

خداوند سبحانه مشار الیه را مقبول خویش ومقبول خلق گرداند

سید درگاهی بلگرامی کتب درسی علی الترتیب تحصیل نمود وبخدمت قاضی علیم الله کچندوی فاتحه فراغ خواند واز مراتب قال بمنازل حال افتاد وتادم واپسین بشغل درس ویاد الهی بسر آورد وبعد سنه الف از تنگنای امکان بوسعت آباد لامکان شتافت رحمه الله تعالی

میر سید مبارک محدث بلگرامی امام صحیح الاصول والفروع بود وکوس احیای سنت وازالهٔ بدعت می نواخت ودر علوم ظاهری وباطنی یگانه ودر تقوی وطهارت ممتاز زمانه میزیست درعنفوان شباب کمر سعی تحصیل علم بربست واز بدایت تا نهایت علوم برنهج دقت واتقان تحصیل نمود ودر دهلی تشریف برد ومطول بخدمت خواجه خرد فرزند خواجه محمد باقی بالله نقشبندی قدس سره گذرانید واز اول واخر بخانه شیخ نور الحق بن شیخ عبد الحق دهلوی سکونت ورزید وعلم حدیث ازان جناب اخذ کرد ودرین فن اشرف مهارتی عالی بهم رسانید وتمام عمر در خدمت کلام نبوی فنا ساخت ولقب محدث بلند آوازه گشت میر آزاد اورا در آثر الکرام بقطب المحدثین یاد میکند مرید سلسلهٔ علیهٔ قادریه بود بیعت بجناب میر سید عبد الفتاح عسکری احمد آبادی کرد وبوطن عود کرده برسند توکل وقناعت متکی گردید وبقیهٔ عمر گرامی بتدریس علوم سیما حدیث شریف وریاضت ویاد باری عز شانه صرف نمود ودر امر بمعروف ونهی عن المنکر پرهیچکس مجال نداشت که درحضور اقدس سر موی از جادهٔ شرع متین انحراف نماید وباآنکه بسیار لطیف طبع نکته سنج لطیفه گو بود مهابتی داشت که زهرهٔ مردم درحضور وی آب میشد ومعاش بوضع صفا ونزاکت میگذرانید نشستگاه خاص وپیش مسجد چنان بصفی وپاکیزه میداشت که نمونهٔ حسینهٔ صادقان ودیدهٔ پاک بینان توان گفت میر آزاد رح گویا این بیت را از زبان میر گفته باشد ؎

حباب خوش منشم میزیم بوضع صفا زآب صرف بنا کرده اند منزل من

میر طفیل محمد بلگرامی میفرماید روزی شرف خدمت حضرت میر دریافتم برای تهیهٔ وضو برخاسته بود ناگاه برزمین افتاد بسرعت تمام شتافته نزدیک رفتم بعد ساعتی درافاقه آمد کیفیت استفسار کردم بعد مبالغه بسیار فرمود سه روز است که مطلقا از جنس غذا میسر نیامد ودرین سه روز باهیچکس لب باظهار نکشود ووامن نکرد مرا بسیار رقت دست داد فی الفور ازانجا بمکان خود شتافتم وطعامی شیرین که مرغوب ایشان بود مهیا ساخته حاضر آوردم اول خود بشاشت بسیار ظاهر نمود

دعا کرد بعد ازان فرمود سخنی گویم بشرطیکه شما گران خاطر نشوید گفتم حضرت بفرمایند فرمود در اصطلاح فقرا اطعام را اشراف گویند هرچند نزد فقها اکل آن جایز است و در شرع بعد از سه روز میته حلال اما در طریقهٔ فقرا اکل طعام اشراف جایز نیست من چون این سخن شنیدم بی چون و چرا برخاستم و طعام را همراه گرفته از انجا برآمدم و بیرون در زمانی توقف کردم و طعام را باز آوردم و عرض کردم که هرگاه بنده طعام را برداشته برد حضرت را توقع بود که باز خواهم آورد فرمودند گفتم حالا که این طعام بی توقع حضرت آورده ام طعام اشراف نماند حضرت میرازین تاویل خطی وافر کرد فرمود شما عجب فراستی بکار برده اید و طعام را بر غبت تمام تناول فرمود میرازمحلهٔ عشیرهٔ خود برآمده در میدانی اقامت گزید و رعایا آباد کرد و مسجد و منازل سکونت تعمیر نمود و گرد آبادی سوری محکم از خشت و گچ کشید تا از آسیب دزدان و وحوش و سباع محفوظ باشد و بیشتر قوم حالک آباد کرد که اینها اکثر دیندار نماز خوان میباشند و مقرر کرد که رعایای مسلمین هر پنج وقت در مسجد حاضر شوند و نماز را بجماعت ادا کنند حالکی عذر آورد میر سبب پرسید گفت چون بنماز می آیم از کار باز میمانم و نقصان در اجرت من راه می یابد پرسید هر روز بقدر وقت نماز چه مقدار نقصان راه می یابد گفت یک پیسه فرمود یک پیسه از ما باید گرفت و نماز باید خواند قبول کرد روزی این حالک در مسجد آمد و طهارت نا کرده بنماز ایستاد میر وحشت کرد که نماز را بی طهارت میخوانی جواب داد که بیک پیسه دو کار نمیتوان کرد میر بی اختیار خنده زد و پیسهٔ دیگر برای وضو اضافه فرمود رفته رفته حالک را رغبت دلی در نماز بهم رسید و از تقاضای اجرت درگذشت وفات میر رحمه الله تعالی در ۱۱۵۱ اتفاق افتاد و میر سجاد فرزندوی صاحب سجادهٔ او شد و نیز عالم عابر فنون و علوم بود و در نهایت خلق و شکستگی بیگذراند و تخم عمل صالح در مزرع زندگی می افشاند در ۱۱۶۱ در ریاض جاودانی آرمید مهمان بهشت میر سجاد تاریخ رحلت اوست محرر سطور تاب الله علیه گزارش میدارد که انچه از احوال و اوصاف حضرت میر رح دریغاذ کر یافت بعینها مع شئ زائد حال و وصف پدر والاگهر این بی هنرست و مناسبتی عجبی میان این هر دو بزرگوار اتفاق افتاده یعنی در صفت علم حدیث و عمل بران و ازالهٔ بدعت و کمال طهارت ظاهر و باطن و جمعیت خاطر و قناعت و توکل و صبر و رضا و تسلیم و تذکیر و نصح خلق و معیشت مصفی و لطافت طبع و بذله و قدرت انشا و بلاغت املا و تعمیر مسجد و مکان علحده از وسط شهر و سکونت مومنان در محله و رسیدن ایشان در مسجد پنج وقت از برای جماعت نماز و ارشاد طالبان و هیبت و عظمت و جلال صورت با جمال و دیگر اوصاف فضل و کمال گویا صنو یکدیگر بوده اند و برادر دینی و طینی باهم هستند اینقدر تفاوت بالضرورست که این جزو محقر با خاک برابر مناسبتی بسر حضرت میر در اوصاف بی نظیر او ندارد اما از جناب باری آرزو دارد که ببرکات بزرگان

نقشبندیه واساتذهٔ ارجمند حدیث پیوند انجام کار او در دنیا و آخرت بخیر و خوبی گردد و مانذلک علی الله بعزیز

خواجه عبید الله مشهور بخواجه کلان گرامی فرزند خواجه باقی بالله قدس سرهٔ ست در ۹۷۹ سنه پیدا شد چون ازمی و برادر خردش خواجه عبد الله هر دو در منتهای عمر پیر بزرگوار پیرایهٔ هستی پوشیدند خواجه بحضرت مجدد الف ثانی فرمودند امید از حیات کم مانده از احوال اطفال خبردار باید بود هر دو طفل را که در ایام رضاعت بودند در حضور مبارک طلبیده فرمودند توجه باید کرد حضرت مجدد حسب الامر متوجه گردیدند شبانه که اثر از ناصیهٔ اطفال هویدا گشت خواجه در ۱۰۰۱ سنه بعالم قدس خرامید و خواجه کلان بعد وصول این تمیز اکتساب فضائل صوری و معنوی کرده بپایهٔ کمال و تکمیل برآمد تذکرهٔ مشایخ مقدار یک لک بیت تالیف کرد و در ۱۰۳۸ سنه بساط هستی برچید در مقبرهٔ پدر مدفون گردید محرر سطور در زمان طلب علم بدهلی زیارت قبور پر نور ایشان کرد

خواجه عبد الله معروف بخواجه خرد از بطن مادر دیگر ست در صورت و سیرت بپدر والاگهر شباهت تمام داشت قرآن را حفظ کرد و علوم عقلی و نقلی تا آخر باستعداد تمام کسب نمود درس بقدرت میگفت و برخی حواشی بر بعضی کتب درسی تعلیق نمود و در سایهٔ حضرت مجدد جا گرفت و بتفویض خلافت و ارشاد ممتاز گردید و بوضع آزادگی و وارستگی عمر بسر آورد و در ۱۰۵۹ سنه برحمت الٰهی پیوست

سید مربی از اولاد امیر عبد الواحد صاحب سنابل ست بس بزرگ عالیشان ذات مقدس منور بود صاحب حسن شمائل و لطف خصائل حافظ کلام مجید شاگرد سید اسمعیل بلگرامی و شیخ پس قنوجی ست و فاتحهٔ فراغ در حلقهٔ درس ملا ابو الوعظ خواند بافتضای اسم شریف خود طلاب ظاهری و باطنی را تربیت فرمود توجه موثر داشت در ۱۱۷۴ سنه جهان فانی را وداع نمود و همدرین سال میر سید احمد بلگرامی رحلت کرد وی ازامرا صلحا بود میر آزاد ترجمهٔ او نوشته و بذکر میر سید محمد فرزند او پرداخته و گفته در نیمقام باگاهی تمام نظر باید کرد و سرسری نباید گذشت نسبت با درویشان چه نسبتی ست شریف هر کس ادنی نسبتی باین طائفهٔ علیه بهم رساند او را از خاک برداشته بعالم پاک برند و از انجمن عوام بخلوتسرای خواص راه دادند مصداق این معامله سید احمد ست که بادنی ملابست یعنی رحلت کردن با سید مربی قدس سرهٔ در یکسال همنشینی مقربان بارگاه الٰهی بلند پایه شد و پسر طفل پدر کامیاب گشت سبحان الله موافقت سال این کرشمه و انمود موافقت حال چه کرشمها داشته باشد تشبه صوری مقلد موسی را با وصف کفر از غرق نجات داد و فیض مصاحبت ماهیت قطمیر بدل ساخته تاج کرامت بر سر نهاد خوشا سعادتمندانی که سر بفتراک درویشان بسته اند

و کلاه گوشهٔ تاج شاهان شکسته ۵

انچه زر میشود از پرتو آن قلب سیاه ‌ ‌ ‌ کیمیائی ست که در خدمت درویشان ست

انتهی اللهم لا تحرمنا برکاتهم و احشرنا فی زمرتهم

سید شاه حسین علی بن سید احمد سعید کالپوی رح ذکر پدر والاگهرش پیشتر گذشت میر آزاد بلگرامی رح در علی پور چوره او را دیده بود گما تقدم سال وفاتش ۱۱۸۲ هجریست مادهٔ تاریخ وفات این مصرع باشد ع آواز شد ز غیب کفی بنتی دخل + سید حسین علی بیعت بر دست والد خود کرد و در حال قامت مع الاستقامت در قریهٔ چوره انداخت انتقال وی رح در ۱۱۹۹ بوده در مدرسی فن شد محقق مادهٔ تاریخ وفات ست فرزندش سید شاه ابو سعید معروف بسید شاه خیرات علی رح در ۱۲۰۲ از عدم بعرصه گاه وجود قدم نهاد آفتاب سیادت اکبر مادهٔ تاریخ ولادت شریف ست آثار بزرگی از خودی بر روی مبارکش نمایان بود و انوار سیادت از صغر سن از جبین مبین عیان علوم متعارفه و فنون متداوله را اکتساب فرموده باستحقاق فضل و کمال بجای پدر والاقدر برسند افادت و سلوک نشست صحبت انکسار بروی غالب بود و در خلق و تواضع نظیر خود نداشت اکابر ما رهره از مریدان او بیند مثل حافظ علی رضا بن شاه بوندی بن شاه برکات و سید سلطان عالم و سید صاحب عالم هم ایشان را وی بیعت کردند و هم از پیش وی رح مجاز گردیدند میرزا حسن علی محدث لکهنوی نیز در طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه ابو العلائیه مرید جناب ایشان گردید و هم جناب ایشان از میرزا صاحب سند و اجازت کتب مرویهٔ علم حدیث ستاند ع ما هم فنیتیم شما هم فنیت آید + انتقال برکت اشتمال سید خیرات علی رح در ۱۲۴۳ اتفاق افتاد والد مرحوم محرر سطور را با ایشان ملاقات و صحبت بود از ایشان پنج فرزند ماندند یکی سید نور محمد که بعد از پدر عالیقدر سجادهٔ آبا و کرام را زیب و زینت بخشیدند و در حسن خلق و تواضع و مهمان نوازی باخلق و خشوع و خضوع باخالق آیتی بود وفات ایشان در ۱۲۶۳ رو داد کلا ان کتاب الابرار لفی علیین مادهٔ این وصال ست فرزند بزرگ ایشان سید شاه کاظم علی موصوف بودند بصفات حسنه از خلق حسن و اشتغال بذکر و فکر والد مرحوم دختر خواهر خود را در حبالهٔ نکاح ایشان داد محرر سطور بارها با ایشان در وطن و در کدوره و در بهوپال برخورد پیر نورانی بودند درین نزدیکی در ۱۲۹۷ بجوار رحمت حق آسودند و بالجمله حال از کیفیت سلوک نبودند و در عسر و یسر بخنده پیشانی و لطافت و ظرافت طبع میگذرانیدند رح از اعقاب ایشان سید منظور احمد و سید فضل الله و چهار دختر ماندند برادر خرد ایشان سید حسین احمد مرحوم در ۱۲۷۱ درگذشتند از اخلاف ایشان سید میر اعظم و سید جمال احمد اند اول خویش میر کاظم علی مرحوم و آخر خویش میر تراب علی مسرور بوده اند سلمها الله تعالی میر اعظم در نیولا با برادر خود در بهوپال قیام دارند در تاریخ گوئی سلیقهٔ ایشان بسیار نیکوست سید حسین احمد والد ماجد ایشان وقت احتضار طبیب را از پیش خود راندند و تلاوت سورهٔ حشر حسب معمول آغاز کردند بکیطرف سوره تمام شد

وطرف دیگر ایشان دست بسر رو گذاشته جان بحق سپردند ع برادر سوم ایشان سید شاه باقر علی هنوز بقید حیات اند
فسح الله فی مدتهم در صبر و قناعت و حفظ طریقهٔ خاندان خود یادگار سلف خویش اند مولوی سید نور الحسن فرزند
بزرگ ایشان بسی صالح و ذی استعداد بودند آسیا در علم ادب و موزونیت طبع رساله اکسیر فی اصول التفسیر را
که از محرر سطور بست از فارسی بعربی بردند و بتفسیر فتح البیان فی مقاصد القرآن تقریظ نظم و نثر بدیع نوشته اند
که هم در آخر اکسیر مرقوم و مطبوع گشته و در بهوپال بعهدهٔ نیابت وکالت ریاست ممتاز بوده اند در یقعدهٔ که در عین شباب
هفتدهم ماه مبارک رمضان ۱۲۹۶ هجری رحلت بدار البقا کردند و در سرزمین بهوپال آسوده اند رحمه الله تعالی
ایشان خویش سید کاظم علی مرحوم اند پسر قیمی سید ضیاء الحسن عرف ازایشان باقی ست سید برکت حسن برادر خرد ایشان درین ریاست
ایدمدت بر خدمت تحصیلداری یکی از محالات منصوب اند و با میر کاظم علی رشته خویشی دارند عافاه الله تعالی
فرزند دوم سید شاه خیرات علی قدس سره حضرت سید شاه ظهور محمد رحمه الله تعالی بودند ولادت ایشان در ۱۲۱۳
صورت بست لفظ ظهور محمدی ماده تاریخ سال مذکورست باقتضای این تاریخ همت ایشان در تقوی و زهد و معرفت
و عبادت بسیار بلند افتاده بود علوم رسمیه و فنون عرفیه را در وطن و لکهنو بحلقهٔ درس مولوی ولی الله و مولوی حیدر
لکهنوی از فضلاء فرنگی محل اکتساب فرمودند و طریقه بیعت بخدمت پدر بزرگوار خویش بجا آورده اجازت یاب گردیدند
و در سفر دهلی کتب علوم دینیه را از فقه و حدیث و جز آن از خدمت شهرهٔ آفاق مولوی محمد اسحق مهاجر مکی رح تحصیل
نمودند و سالیکه شاه عبد العزیز دهلوی و شاه غلام علی مجددی رح بجوار رحمت آلهی انتقال کردند جناب ایشان در تخشر
دار العلم دهلی بودند و در نماز جنائز این بزرگواران شریک ماندند و نیز کتب سنت مطهره را مثل صحیحین و موطا مالک
و بلوغ المرام و نحو آن از میرزا احسن علی محدث لکهنوی شاگرد شاه عبد العزیز دهلوی سندکرده و اجازت سلسلهٔ حدیث
بدست آورده اند میل خاطر ایشان بسوی عمل بالحدیث بیشتر بوده در ۱۲۵۸ محمل سفر حجاز بیمنت طراز بربستند و با برادر
خرد خود حافظ سید سلطان احمد خویش میر پیر علی قنوجی مراحل مسافرت پیمودند و بعد از تادیهٔ فریضهٔ حج زیارت
مسجد نبوی و مرقد مطهر مصطفوی صلعم چهار ده ماه در جوار حرمین شریفین بسر آوردند و با کتساب انواع فیوض و برکات
از علما و مشایخ انجا پرداختند از انجمله قرارت صحیحین ست که این هر دو اصل اصیل و دین مبین را بر شیخ علامه محمد عابد
سندی مدنی شاگرد قاضی القضاة سهیل قطر یمانی امام الائمة محمد بن علی شوکانی رحمهما الله تعالی گذرانیده اند و سند سلسلهٔ

علیه سنت مطهره بهم رسانیده اند ۵

این سعادت بزور بازو نیست ✦ تا نبخشد خدائے بخشنده ✦

چون از حجاز مراجعت بسوی وطن شد در حفظ اوقات کوشیدند و ساعات عمر مستعار را وقف یاد الٰہی نمودند تا آنکہ کمتر دمی باشد کہ بی ذکر حق بسر آید ؎

ورد زبان و مونس جان ست نام یار کیدم نمیرود کہ مکرر نمی شود

محرر سطور عفا اللہ عنہ وقتی کہ از کانپور بجانب کدورہ رفت و بار نیس انجا برخورد حضرت ایشان دران ہنگام از علی پور چوپرہ تشریف شریف کدورہ ارزانی داشتہ بودند بکرات زیارت مبارک ایشان دست بہم داد ہنوز آن چہرۂ نورانی و پیکر روحانی در نظر میگردد در ۱۳۰۸ھ داعی اجل را لبیک اجابت گفتند و باکمال حضور بجناب الٰہی پیوستند رحمہ اللہ تعالی و بعد از ایشان حافظ سید سلطان احمد کہ فرزند سوم سید خیرات علی رح باشند نیز انتقال کردند ایشان نیز از ذوق و شوق سلوک و مراتب درویشی چاشنی تمام داشتند رح فرزند چہارم جناب مبرور رح سید علی احمد بودند کہ بر روش و دودمان کرامت و سیادت خود ماشی گزشتہ اند انتقال ایشان در بلدۂ عظیم آباد اتفاق افتاد از اخلاف ایشان سید ریاض مصطفی و سید محمد ہادی بودند کہ از علم و فضل خاندان حصۂ وافی و کافی داشتند سید ریاض مصطفی رح با اہل بیت خود کہ دختر سید ظہور محمد قدس سرہ باشد در وبای ہیضہ در ۱۳۰۲ھ بریاض قدس خرامیدند این مصراع مادہ تاریخ وصال ایشان ست ع پیاپی رحمت یزدان بروح ہر دو نازل باد ۱۲ سید شاہ علی ضافرزند ارجمند ایشان درین نزدیکی بر عہدۂ نیابت دفتر کل ریاست بہوپال ماموراند و بصفات گزیدہ و خصال حمیدہ و شمائل پسندیدہ معروف و مشہور عافاہم اللہ تعالی و سید محمد ہادی در طلب علم بسوی دہلی برآمدند و ازانوی ادب در تحصیل کمالات بحلقہ درس استاذی و شیخی مفتی محمد صدر الدین خان بہادر صدر الصدور دہلی تہ کردند و فاتحۂ فراغ خوانده درمان زدیکی دست فراغ از آلایش دنیا افشاندند و این واقعہ در ۱۳۰۵ھ ہجری رو داد غفر اللہ لنا و لہم فرزند اکبر ایشان مولوی سید محمد شاگرد مولوی فیض الحسن سہارنپوری و جز ایشان درین نزدیکی از لاہور آمدہ بر خدمت تدریس بمدرسۂ عربیہ قصبہ سیہور دہ کروہی بہوپال از طرف دولت بر ٹش منصوب اند دستگاہ ایشان در علم عربیت، و ادب بسیار خوب ست طبع منظم دارند منجملہ قصائد ایشان یکی قصیدۂ بدیعۂ عربیہ در آخر تحفۂ صدیقیہ در لاہور طبع شدہ و این تحفہ از استاذ مذکور ایشان ست دیگر قصیدۂ عربیہ در آخر کتاب الجوائز و الصلات مطبوع گشتہ و برادر خرد ایشان سید محمد یوسف نیز تحصیل کتب متداولہ نموده اند و ہنوز بدان اشتغال دارند حماہما اللہ تعالی فرزند تنجم سید شاہ خیرات علی قدس سرہ سید تراب علی مرحوم بودند کہ بدامادی سید محمد وم بخش قنوجی مختص گشتہ انتقال ایشان تقریباً در ۱۳۱۵ھ بودہ ست دختر نیک اختر ایشان والدۂ مولوی سید محمد مذکور باشد و بالجملہ قریۂ چورہ موطن و مسکن ایل کبار کرام ست

و بلدهٔ کالپی مرقد و تربت این بزرگان عظام مدرسه کالپی که قباب عالیه و مسجد بلند و خانقاه وسیع دارد همگنان
ازین مشایخ درانجا آسوده اند و در جوار رحمت الٰهی بوده رحمهم الله تعالی اجمعین و بارک فی اخلافهم الی یوم الدین
تاریخ مسجد مذکور که در ۱۱۸۰ عمارت یافته از شیخ محمد افضل الٰه آبادی قدس سره ایجنین ست ع ملک جاروکش این جا همیشه
تاریخ مرمت آن که در ۱۲۰۸ از دست سید شاه علی رضا صورت پذیرفته خواجه سعد الدین خان بهادر نواب کدوره
چنین برآورده اند ع فلک دانم زشوقش سجده پیشه +

سید سعد الله بلگرامی مجمع البحرین فقر و فضل بود مرید جد خود سید فیروز ست و شاگرد ملا فیضی ساکن امروهه که از
شاگردان شیخ ایس قنوجی بود و آخر بملا عبد الرحیم که قاضی مراد آباد و عالم کامل و تلمیذ بلا واسطه ملا عبد الحکیم سیالکوٹی
بود پیوست و فاتحه فراغ علوم خواند و بوطن آمده بر مسند تدریس نشست و مدتها درس گفت ناگاه ورق حالش برگشت
یکبار از همه پرداخته بحرمین شریفین شتافت و ذخیرهٔ آخرت فراهم آورد و در گجرات احمد آباد منزوی گشت شب
به بیداری و آگاهی میگذرانید و روز بشغل درس و افاده در ۱۱۹۱ شگفته پیشانی بعالم روحانی شتافت آیهٔ کریمه یشرب
من کاس کان مزاجها کافورا تاریخ وفات ست رح

سید لطف الله معروف بشاه لدها بلگرامی قدس سره ترجمهٔ والد ایشان سید کرم الله پیشتر گزارش یافت وی
از کمل اولیاء بلگرام و باعث فخر سلف و خلف آنمقام بود لقب وی سید العارفین و سید اولیاء ست مرشد اسبق
وی شاه اعظم رح اند در عمر بست و دو سالگی دل از علائق صوری بالکلیه برگرفت و اکثر بلاد هند را سیاحت کرد
و در برهانپور خدمت شاه برهان را دریافت و از صحبت ایشان تمتعی فراگرفت بعده در کالپی رسید و دست
ارادت بسر سید احمد داد حضرت سید را نسبت با آنجناب نظری و عنایتی خاص بود در وقت بیعت فرمودند ماهرو
یکذا تیم و این بیت بر زبان مبارک آوردند ؎

ایجاز فیض پیر مغان بزم وحدت ست در پرده دارد دیدهٔ کثرت نمائے را

شاه فضل الله فرموده شراب ناب میخانه سید احمد شاه لدها نوشید و دیگران در دردی چشیدند در بلگرام هفتاد سال
در گوشهٔ انزوا قدم افشرد و با فاضهٔ انوار معنوی شهر را چراغان کرد طریقهٔ انیقه در تربیت طالبان آن بود که گاهی
بگرشمه کار طالب میساختند و گاهی بریاضت و مجاهده مشغول میکردند و ریاضات شاقه که آدمی را مرمز ساز نفیر مرود
واز دلق پوشیدن و مرقع دوختن و خود را در نظر خلق وانمودن منع میکردند و از تاهل و کسب معاش که سنت
سنیهٔ انبیاء ست علیهم السلام باز نمیداشتند میفرمودند مرد آن ست که ظاهرش با معاملهٔ خلق متفق باشد و باطنش

دریاد مولی مستغرق و فتوح را ذخیره نمیساختند و هرچه از غیب می رسید کشاده پیشانی صرف میکردند و خبر فقرا
وارد صادر میگیر نمیگفتند و اکثر اوقات خصوص آخر شب بسیر صحرا می آمدند و میگفتند سیر صحرا دلکشاست سرش آنکه صحرا نسبتی
بمرتبهٔ اطلاق دارد و شهر نسبتی بمرتبهٔ تقیید سخن در کمال خوبی و رنگینی و تمکین ادا می فرمودند و هرگاه از حقائق و معارف
سخن میرفت تمام ذوق و شوق از زبان شریف می تراوید و مستمع را حالتی و کیفیتی دست میداد اصحاب کمالاتی
که بحضور مجلس مستفید شده اند اتفاق دارند که کیفیتی و حلاوتی که در مجلس اشرف یافته ایم جای دیگر نیافته ایم
و با آنکه سنین عمر از صد تجاوز کرد حالت ذوق و شوق در عنصر مبارک همان تازه بود از انفاس ایشان ست که لیلی را
محمل ضرورست یعنی احسن آنست که سر حقیقت در پردهٔ مجاز گفته شود تا از چشم زخم ناقصان محفوظ ماند ؎

خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

ایضاً اسلام عبارت از نفی وجود خویش و اثبات وجود حق ست ایضاً محمد نام تشبیه ست و احد نام تنزیه ایضاً
شریعت منتهای مردان ست ایضاً شریعت رنگ ست و حقیقت بو چون گل سرخ جامع جهتین آمد بر سائر گلها
تفوق یافت و چون لاله و یاسمن هر کدام منفرد افتاد آن مرتبه نیافت ؎

کناره گرد خطرهای بیکران دارد میانه روزد و جانب نگهبان دارد

گویم سید جلال اعظم بخاری را که جد اعلای فقیر و جامع شریعت و طریقت بود گل سرخ می گفتند گویا اشعار بدین معنی دارد
و نیز جامع بود میان جمال صورت و کمال معنی رحلت ایشان در ۷۴۳ واقع شد آیه مقربون في جنات النعيم و کریمه
ولهم رزقهم فيها بكرة وعشيا هر دو تاریخ وفات ست میرآزاد در سلسلهٔ علیه چشتیه مرید اوست و فیضها اندوخت
میر عظمت الله ثمرهٔ شجرهٔ اوست خاص الخاص طائفهٔ علیهٔ صوفیه ست و از مشرب وحدت وجود چاشنی بلند داشته
اگرچه ایام زندگانی در ملازمت امرا بسر آورد اما همه وقت جمال بیرنگی در آیینهٔ رنگ دیده ست و غنچهٔ جمعیت از شاخسار
تفرقه چیده و اصل طریقهٔ پدرش همین ست که ظاهر شان با عوام باشد و باطن حمائل خواص انبیا علیهم السلام که اخص الخواص اند
اشبه بعوام بوده اند و بطور سائر الناس بسر برده و کسانیکه جاده کمال تبعیت می پیمایند همین رویه تقیه اختیار
مینمایند شناخت مردان الهی کار هر کس نیست صاحب بصیرتی باید که محقق را در لباس مقلد دریابد عوام از نقصان
حس در غلط افتند و ایشان را از جنس خود شناسند نعم ما راعتقاد عوام بر امتیاز وضع ست شخصی را که وضع او از وضع
سائر الناس ممتاز یابند ولی پندارند و سررشتهٔ اعتقاد بدست آرند طعن ما هذا الرسول یاکل الطعام و یمشي في
الاسواق شاهد حال ست و خطاب او یکون لك بیت من زخرف او ترقی في السماء مصداق این مقال حضرت

مجدد قدس سره مینویسند که انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات در بسیاری از احکام در رنگ عوام زندگانی مینمایند
و در معاشرت با خلق و با اهل و عیال مثل ایشان معامله میفرمایند اخبار حسن معاشرت خیر البشر با اهل و عیال خود مشهورست
روزی تقبیل امامین میفرمود و با انبساط تمام با ایشان معاشرت مینمود یکی گفت ای رسول خدا من یازده پسر دارم
هرگز هیچکی را بوسه نکردم فرمود این جهت ست که او تعالی به بندهای رحیم خود عطا میفرماید و چون اخص خواص در بعضی
اوصاف بعوام مشارکت دارند اگرچه شرکت باعتبار صورت باشد ناچار عوام از نارسائی خود از کمالات ایشان
قلیل النصیب اند و ایشان را در رنگ خود خیال میکنند و آنکه در اوصاف و شمائل از ایشان جدا بود او را میگویند
و بزرگ میدانند از اینجاست که اوصاف و اخلاق اولیا که از اوصاف و اخلاق ایشان جداست بهتر میدانند
از ان اوصاف و اخلاق ایشان که مشابه اخلاق ایشان ست اگرچه آن اخلاق در انبیاء موجود بود نقل کرده اند
از فرید گنج شکر که چون یکی از فرزندان ایشان می مرد و خبر موت بایشان میرسید هیچ تغیری در ایشان آه نمی یافت
و میگفتند سگ بچه مرده ست بیرون بر تا بیدو چون فرزند سید البشر ابراهیم نام فوت کرد حضرت پیغمبر صلعم بر وی
گریه کردند و محزون شدند و فرمودند انا بفراقك یا ابراهیم لمحزونون تاکید و مبالغه بیان حزن خود فرمودند
گنج شکر بهترست یا سید البشر نزد عوام کالانعام معامله اولی بهترست و آنرا بی تعلقی میدانند و ثانی را عین تعلق و
گرفتاری می انگارند اعاذنا الله سبحانه عن معتقداتهم السوء و چون این وارد از آزمایش و ابتلاست عوام را مشتبه
ساختن و در شبه انداختن عین مصلحت و حکمت ست اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا
وارزقنا اجتنابه بحرمة سید البشر علیه وعلی آله واصحابه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات
اکملها انتهی کلام المداح و بالجمله میر عظمت الله خوش صحبت بسنجیده وضع مقبول دلها بود و در کمال حسن خلق
و تهذیب آداب میر یست در تصوف رسائل دلپذیر پرداخته اند و شعر بیشتر موحدانه ادا ساخته تخلص ایشان
بیخبرست و فی الواقع با خبر بیخبر بود محرر سطور را وجدی و حلاوتی که در سخن ایشان دست میدهد در کلام دیگر اهل سخن
کمتر بدست می آید در شمع انجمن برخی از اشعار ایشان قلمی گردیده همه معرفت برمعرفت ست و تمام حکمت در حکمت
وفات وی در دهلی در ۱۱۲۷ بوده وقت احضار پرسیدند اگر حکم شود نعشش را بلگرام روانه کنیم و اگر درین شهر مکانی
اختیار افتد اشارت فرمائید فرمود این مشت خاک را هر جا خواهید بپرتابید قبر ایشان در جوار نظام اولیاست
سید لطف الله برادر صغیر اعیانی شاه لدهاست قدس سرهما صاحب دل بریان و دیده گریان خداداد ست دنیا
دشمن ابتدا حال در طلب علم دامن برزد و بخدمت شیخ ابو الفتح ساکن نیوتنی فاتحه فراغ خواند و بدهلی رفت و

مستکف شد سند یومیه و اراضی معاش را بخدمت آورد ند پاره کرد مرید برادر خود سید العارفین بمریاضات شاقه فوق الطاقه کشید و حالت عجبی بهمرساند شبها چشم کم برهم میزد و اکثر اوقات میگریست گاهی در رکوع و گاهی در سجود شب را صبح کردی و مصداق حدیث شریف حتی تورمت قدماه مشاهده شدی اکثر بدیوانگی میزد و بیطاقتیها میکرد و گریبان چاک میگشت زره و سیم در دست نمیگرفت سفر و دراین عرد ارست دست آلودن باین جائز نیست از بس تشرع لوای احتساب بردوش داشت شبی نماز تراویح بجماعت میخواند امام برسر این آیه رسید فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا درعین نماز بیهوش افتاد و تا چند روز از گریه نیاسود در آخر عمر قرآن یاد کردن گرفت بست و پنج جزو یاد کرده بود که درین اثنا رهرو قدم او از کثرت قیام شبها آماسید و بهمان عارضه قدم ازین عالم بیرون گذاشت و در ۱۰۳۱ له ابرد بشرا کم الیوم جنات تاریخ وفات ست

سید محمدی بن سید بدیع الدین بلگرامی در صغرسن کلام الله را ازبر کرد و کتب درسی مرتب گزرانید و مرید شاه لدها شد و جادهٔ سلوک بقدم آگهی در نوردید و مبدء را بمنتهی رسانید با شاه عالم بهادر شاه بسری برد بسیار عالی مشرب بلند حوصله بود و قوت باطن بدرجه کمال داشت در ۱۰۳۳ له بگذشت لفظ رضوان الله تاریخ رحلت ست

سید برکت الله بن سید اویس ملقب بصاحب البرکات از نژاد صاحب سنابل ست شاهبازی ست آشیانش سدرة المنتهی یکه تازی ست میدانش سموات علی شعشعه ولایت از جبینش پیدا و جبروت فقر از ناصیه اش هویدا مدة العمر بر آستان خالق گذاشت و قدم بر در مخلوق نفرسود امیر و فقیر فرش آستانش بودند و گوی سعادت عرصهٔ علوی و سفلی می ربودند مرید سید مرتضی ست اما از مبادی عهد شباب تا آغاز ایام کهولت صحبت شاه لدها لازم گرفت و عمیق استعدادش بفروغ باطن پیر رنگ کمال پذیرفت و سند خلافت و اجازت اخذ نمود و هم از شاه فضل الله کالپوی تیمنا و تبرکا سند اجازت و خلافت ستاند و در مارهره توطن گرفت همیشه دست ایثار کشاده میداشت و ذخائر مثوبات اخروی فراهم می آورد صاحب لفظ و شعر ست و رسائل دارد در حقائق عظیم الهدی تاریخ ولادت ست روز عاشورا ۱۰۴۲ له عنان از عالم سفلی تافت و بگلشت فردوس اعلی شتافت هفتاد و دو سال بزیست رحم سید آل محمد فرزند او بر دودمان رافت پدر تربیت یافت و خرقهٔ خلافت پوشید در مارهره بعد پدر کوس مشیخت مینواخت و حمای شریعت بمجد تمام نگاهبانی میکرد و در ازالهٔ امراض قلبی مسیحائی داشت و سرگشتگان وادی شوق را از تلوین تمکین می آورد و با تباع سنت سنیه نبوی تیر خوب می انداخت در ۱۰۶۴ له در زمهتکدهٔ قدس خرامید

سید نجات الله معروف بشاه میان بن سید برکت الله مذکور ست خلیفه شاه لدها ست آوازکان طرق کثرت ا

بدائرهٔ وحدت سیکشید و در احیای قلوب فیض مسیحائی داشت و با دل شکستگان لطفش کار مومیائی میکرد بقماش شعر نیک میرسید و اوقات را بتلاوت قرآن و مطالعهٔ کتب حدیث و تصوف و حق پرستی معمور میداشت در سنهٔ ۱۱۹۹ دامن از غبار هستی برچید صاحب البرکات در بعض رسائل خود موعظتی بهر دو فرزند ارجمند خود قلمی نموده اند هر دو برادر بمفهوم آیهٔ کریمه وتعیها اذن واعیه بران کار بستند و بتوفیقات ربانی و تاییدات یزدانی فائز گشتند عبارت موعظت باانتخاب در اینجا نقل کرده میشود آل محمد و نجات الله سلامت باشند این چند کلمه نصیحت نوشته شده ان عمل نمایند و این رساله را همواره با خود دارند باید که مشغول بیاد الهی باشند و بکتب فقه و سلوک الفت نمایند و از مقام خود ها جنبش ننمایند و بخانهٔ مخلوق و مردم دنیا نروند و بدیدن عالمی که دلی داشته باشد یا آنکه ظاهرش بدین و دیانت آراسته باشد البته البته بروند و دیدن او را سعادت کونین دانند و بهیچ کاری و مطلبی بحاکم و بکسی رجوع نکنند که سازندهٔ کارها کارساز ست و حسبنا الله برای کار خلق با هر کس تملق و لجاجت ننمایند که باعث ثواب ست روزی حاکمی با این عاجز برای کاری تعلق گرد و گذر کرده شد اکثر عزیزان با او ملتجی شدند قبول نکرد و گفت اگر فلانی بمن رقعه نویسد از این کار و انکار بگذرم عزیزان باین محتاج الی الله تقاضای رقعه نوشتن بکار و جهد پیش کردند ناچار این بیت نوشته شد ؎

آنکه رخسار ترا رنگ گل و نسرین داد ... صبر و آرام تو را هم بتن سیمین داد

خواند و باز آمد و اقتضت نمود بهر حال در یاد او باشند و بهر آن فقره الا بالله و لا تقطن من رحمة الله توکلوا علی الله بزدان و جان مزبان جاری دارند و طریقهٔ ظاهر را با سلوب لاردد الا کرمیش سازند و شعار دین هر چه تقیید و تکلف کرده اند در یغ نکنند جاهد و فی الله جهاد و اکبر همین ست که خود را آرام ندهند تا که آرام نیابند محاربه با نفس کنند و بحکمه رجوع نشوند و بر خلق هرگز اعتماد نکنند و با ینها محتاج نشوند ؎

باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر ست ... شمشاد خانه پرور ما از که کمتر ست

نصیحتی کنمت یاد گیر و در عمل آر ... که از حدیث ز پیر طریقتم یاد ست

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد ... که این عجوزه عروس هزار داماد ست

المقصود علم و عمل پیش گیرند و بران مغرور نشوند و آرزوی آن کنند که چشم گریان و دل بریان و عمل خالص و جابت دعا و رفاقت درویشان و مسکین مسجد و آه دردناک و اخفای حال از مدد الهی و فیض عالم پناهی میسر شود آمین همدرین بودم که دل با من عتاب کرد و جانم بیتاب نمود مطابق قول مشهور که خود فضیحت دیگران نصیحت ای ناهموار

مویت سفید شد و دولت همچنان سیاه چه ظاهرت آراسته و باطنت تباه پس کار خود بنشین و بر حال خود غم و الم نمای کدام حسنه از تو سر زده که دیگری را بنصیحت پیش می آئی و کدام حمیده را سرانجام داده که دیگری را از شاهراه سیئات

بس کن و وقت از دست مده ؎

بنشین پس کار خود دیده بر دوز از نار فراق خود همی سوز

این گندم نمائی و جو فروشی تا چند آنچنان باش که مینمائی و آنچنان نمائی که می باشی چون نیک نگریستم از ان هم بترسم

که دل گفت آه صد آه ؎

وقت عزیز رفت بیا تا قضا کنیم عمری که بی حضور صراحی و جام رفت

بس کردم توبه نمودم خوش گشتم بجوش و خروش آمده بودم باز بهوش رسیدم یخرج الحي من الميت بمنه و کرمه انتهی گویم لذتی و برکتی که درین کلام صاحب البرکات ست و ذوقی و شوقی که درین کلمات قدسی سمات بست بیرون از حد بیان ست تا کسیکه چاشنی اتباع شریعت و اقتدا طریقت دارد و صاحب حال باشد او را دیدن و شنیدن آن چه فیضها که بدل و جان ارزانی نکند من هیچکاره نیز دو فرزند عزیز دارم ابو الخیر و ابو النصر امیدوارم که چون بمطالعهٔ این کتاب سعادت انتساب ندیبا بهٔ و خلافهٔ از صاحب البرکات این نصائح ارجمند را از من بگوش جان در یابند و تا دست رس بموجب آن کار بندگردند اگر چه عبارت آخر این موعظهٔ از صاحب وعظ مجاز ست و از من حقیقت اما از رحمت رحمن رحیم چیست بنده اثیم را نا امید وار نباید بود که گوینده گفته ست ؎

داد حق را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت داد اوست

سید محب الله بلگرامی از احفاد سید محمود اکبرست در عنفوان جوانی ذوق حفظ کلام ربانی بهم رسانید بر بالاخانهٔ حویلی خود نشسته در مدت شش ماه قرآن را یاد کرد و تا این مدت گاهی از انجا فرود نیامد و در ای ورع و تقوی بر دوش گرفت و خود را بفقر اک ارادت سید العارفین بست و کتان هستی بمهتاب فنا داده در انوار سرمدی مستهلک گردید ؎

حریر شعلهٔ ما را بآب می بافند کتان ما بشب مهتاب می بافند

سر حال خود شعار خود ساخت بشابه که هیچکس او را ازین طائفه نمیدانست صورهٔ در زی سپاهی و معنیً در ریاضتی در سنه هزار و صدم بمرگ اختیاری بمرد لباس سفید در بر کرد و بلند فراغ تلاوت بالای کت آمده و چادری بر خود کشیده بخواب رفت و جان بحق سپرد

سید عین الدین از نسل بهاء حسنا بلست در میادی شعور کلام الله را یاد گرفت و در عنفوان شباب

میل حق جوئی بهم رساند و عقیده علیه شاه لدها را ملتزم گردید و بعد کشف برهان شرف بیعت دریافت و در بوته ریاضت گداخته علای خالص برآمد و مشق ذکر قلبی بجائی رساند که شبها چون می غنود از دل او اسم جلاله بآواز بلند مردم میشنیدند از ابتدای عمر تا انتها در گوشهٔ قناعت قدم افشرد و بفروع زهد و تقوا باک از یق و راحت رسیده بود و اکتفا کرده بسر می برد و با خلاط مردم کم می پرداخت و فاتش بعد سنه ۱۱۱۰ بوده

سید لطف الله معروف بخوش در میرپور یعنی سید محب الله مذکور است اگرچه ظاهر حال بملازمت امرا می پرداخت اما فی الحقیقه شمع خلوت در انجمن می افروخت حظی وافر از ثروت صوری داشت و دوام همت برانجاح مطالب مستمندان صرف میکرد بی تصنع تشریف مروت و احسان بر قامت او دوخته بودند و کوشش بلیغ در صلاح و تقوی داشت گاهی نماز تهجد فوت نکرد و بجمعیت ظاهر و باطن روزگار بسر آورد در ۱۱۳۲ از دهلی بیلگرام می آمد قضارا مابین سکندره و قنوج قطاع الطریق ریخته زخمهای کاری رسانیدند بعد از یک هفته ساغر موت احمر چشید کریمه رضوا عنه تاریخ ست ۰ سلیم از دست بیداد کی نالم ۰ بکشت ما گذار لشکر افتاد ۰

شیخ محمد سلیم در بدو حال چندی قاضی بلگرام بود آخر باقتضاء علو همت خود را کنار کشید و مرید شاه لدها شد و در ۱۱۴۱ در سلک منتظمین قضی بنصبه منتظم گردید کریم و یجزی الذین احسنوا بالحسنی تاریخ رحلت ست

شیخ محمد حیات برادر زاده شیخ محمد سلیم ست بغایت کریم و مجمل میزیست اکابر و اصاغر شهر او را باحترام تقدیم میرسانیدند حافظ قرآن و عالم و شاگرد قاضی علیم الدین کچندوی بود و در زمرهٔ مستعدان ما متیاز برآمد و خط نسخ و نستعلیق در جودت می نوشت چون عم او منصب قضا با و سپرد چندی بنا بر ضرورت وقت تشبث نمود دل بیار دست بکار داشت و متاع دنیا را در میزان اعتبار نمی سنجید و زر و سیم در دست نمیگرفت آخر حال سر رشتهٔ ارادت شاه لدها گذاشت و مجمل حال بهمدراغ عشق مزین ساخت بسیار خوش صحبت بود و سراپا ذوق و شوق مجسم اشعار را مستانه میخواند و اهتزاز میکرد و میگریست سید محمد بن میر عبد الجلیل میگوید روزی از سر راه خانه وی میگذشتم او بر بلندی استاده بود سلام کردم و خواستم که بگذرم آواز داد ایستاده باشید و بهتری از میرزا صائب گوش کنید ۰

ساعد سیمین او را تا کلیم الله دید نسخهٔ افسوس شد دستی که در اعجاز داشت ۰

و حالتی در ایشان مشاهده افتاد که در من تاثیر کرد و نیز گفت روزی بخانهٔ قاضی رفتم بشاشت بسیار نمود و گفت ابیات امانت پدر خود گیرید و این غزل امیر خسرو علیه الرحمه را که از والد ماجده شنیده بود خواندن گرفت بذوقی

وکیفیتی که بزبان قلم تعبیر نتوان نمود ۰

یار قبا چست کرد رخش ببیابان بدید — این سر و بر هر که هست در خم چوگان برید
غمزه زنان مارسید ساخته دارید جان — یوسف ما باز گشت مژده بکنعان برید
مست مذاهب مرا حاجت نقل است اگر — این جگر خامسوز را بنمکدان برید
نیست دلی چون منی در خور شاهین شاه — پارهٔ مردار را بر سگ دربان برید
برزد و رخ از خون نوشت خسرو دلخسته حال — وه زدل مانده ام قصد بسلطان برید

در ۱۱۲۱ از رحلت کرد رحمة الله تعالی

شاه رحمت الله بلگرامی وی سلطان العاشقین و برهان العارفین ست حصور بود از عنفوان شعور او را در طلب نعل در آتش کرد خانمان ترک داده ساغر عرفان نوش کرد و مستانه در نهایات الوصال خرامید و طریق آزادگی و گذشتگی پیش گرفت بسا تمام یک چادر و کلاه و زیر جامه اکتفا کرد و در کنج مسجد مسکن گرفت و از حطام دنیا ذره برنداشت و گاهی لب بسوال نه گشود ابتدا حال مشرب سکر و مستی بر مزاجش غالب بود آخر حالت اطمینان بهم رسانید مرید نمیگرفت میگفت پیش ما مریدی و پیری محبت ست عزیزی چون بجد شد گفت مقصد از ارادت چیست اگر این ست که فردای قیامت بکار شما آیم از دو حال خالی نیست دران روز کلمهٔ من نافذ هست یا نیست در صورت ثانی مرید شدن بیفائده و در صورت اول ما و شما آشنائیم عیب باشد که آشنا با وصف قدرت از خدمت آشنا خود را مقصر دارد رغبت بمظاهر صوریه بیشتر داشت تخصیص حسن انسان نبود بلکه هر شئی که در نظرش خوش می نمود فریفتهٔ او میگشت و میگفت سر شوق من سلامت هر جا نظری افگنم تمام حسن بنظری آید اگر انسانی منظور میشد تنها با منظور نمی نشست تا ثالثی حاضر نمی بود مردم شهر فریفتهٔ آزادمنشی او بودند و او آئینه وار همه کس را بیک نگاه میدید هر کس میدانست بر من مهربان ترست تمنای مرگ بسیار داشت و هاذم اللذات را اکثر یاد میکرد طفلی را نزد او آوردند که این یتیم ست درحق او دعای بکنید فرمود این طفل یتیم نیست چرا که فراست و عقل صحیح دارد یتیم کسی ست که آنها نداشته باشد در نفس واپسین دو سه مرتبه لفظ حق بر زبان آورد در وقت احتضار سید عبد الوهاب بلگرامی پرسید چه حال دارید این بیت فرو خواند ؎

مست ذوق عرفیم کز نغمهٔ تو عیب تو — لذت آوازه در کام جهان انداخته

مشمول رحمت الله تاریخ رحلت ست که در ۱۱۲۱ بوده

سید محمدی بلگرامی سیاحت بسیار کرده و بصحبت بسیاری از صاحبدلان رسیده و تجربه ها گرد آورده و سالها ریاضت

تن شکن جان پرور کشیده در علم دعوت و تکسیر و جفر ید طولی داشت مرید شاه لدها است تا مرید شد طرفه حالتی و کیفیتی بهم ساند برق واسوختگی در خرمن افتاد دنیا و مافیها را پشت پازد و فرزند و یار و آشنا از همه بیگانه گشت و دوام با دای صلوة و نوافل و اوراد اشتغال گرفت و خود را در انوار سرمدی محو ساخت غلبه جذبات بجائی رسید که با ندک آهنگ نغمه از خود میرفت و قلق و اضطراب میکرد و از صدا های سوزون بیخودی دست میداد

و مضمون این شعر معاینه می شد ؎

کسانیکه یزدان پرستی کنند — بآواز دولاب مستی کنند

و صبح تا شام نالهای دلسوز و صیحهای جانگداز میکشید و ساعتے نے آسود ؎

صبحی بنال راه فلک بر بسته اند — هر چند دیر آمده دیر بسته اند

در اواخر عمر عزم حج مصمم داشت غالب آنکه خود را در راه حرمین شریفین باخت و این سانحه در ۱۱۴۱ رو داد

سید غلام مصطفی برادر زاده شاه لدها است و از خواص مریدان وی صاحب مشرب عالی بود و نشأ نقر و درویشی دو بالا داشت و در کمال حسن خلق و تواضع می زیست طریق ریاضت و مجاهده پیش گرفت و قدم بر سلم کمال گذاشته بدرجهٔ تکمیل برآمد و همیشه بشیوهٔ سپاهگری کسب معاش ضروری میکرد و نعل و اژدن زده شبدیز میرفی الله جولان میداد در سواد احمد آباد گجرات در جنگی صعب جرعهٔ شهادت چشید و در سلک احیاء عند ربهم یرزقون منتظم گردید و این واقعه در ۱۱۴۳ رو داد بعد از محاربه هر چند تفحص کردند اثری از جسد او گل نکرد وی پیش از شهادت رباعی گفته بود و از حال آینده اخبار نموده ؎

در خلوت ما ورای ما یاری نیست — یعنے که بفرش و عرش اغیاری نیست

ما را بجنازه و کفن کاری نیست — ما روح مجردیم ز الایش مرگ ؎

سید قادری بن سید ضیاء الله واسطی بلگرامی قادری الاسم و الطریقه صاحب عرفان کاشف الحقیقه بود شان شریعت غرا را نهایت اعتنا میکرد حافظ قرآن بود و عالم کامل شاگرد شیخ غلام نقشبند لکهنویست سه نوبت مناسک حج ادا کرد و بزیارت طیبه مستعد گردید کربلا و بغداد را سیاحت کرده و از سید یس حموی خرقه و خلافت گرفته و سند صحاح سته و سائر مقروات از مولانا سلطان بن ناصر خابوری اخذ کرد اسانید اجازت هر کدام مضمن و اسامی کتب در ثبت او مسطور ست القصه با فراوان برکات بهند رجوع کرد و چندی در دهلی بهدایت و ارشاد طالبان مشغول گردید و حاقبة الامر ببلگرام آمد و خلوت گزید جز اوقات نماز کم از خانه برمی آمد صلوات خمسه در مسجد جامع

محمد ادامیکرد و امامت مینمود و بالحان دلپذیر قرآن میخواند در ۱۱۴۵ھ در جوار رحمت آسود ان للمتقین جنات تاریخ رحلت
سید مرتضی صاحب تاج العروس شرح قاموس که ترجمهٔ او در ابجد العلوم نوشته ایم فرزند سید محمد بن سید قادری مذکور است
میر آزاد او را در مآثر الکرام بنام سید محمد مقتدی یاد کرده و گفته کتب عربی تحصیل کرده و در حداثت سن توفیق زیارت
حرمین شریفین یافته در ۱۱۶۴ھ باین سعادت فائز گشته و در اکثر متبرکه علم حدیث تحصیل کرده درین ایام در زبید یمن
اقامت دارد و نزد شیخ عبد الخالق زبیدی فن حدیث سند میکند حق تعالی در عمر او بیفزاید و توفیقات دینی کرامت
نماید انتهی گویم وی شاگرد شاه ولی الله محدث دهلوی نیز هست در ثبتی که بقلم او دیده ام نوشته حضرت منزله
في دهلي وفات او در مصر قاهره بود همه او را از زبیدی مصری دانند و چیکی نمی شناسد که وی از بلگرام قنوج ستاز علماء هند
کمتر کسی باین علم و فضل در فقه و لغت و جز آن سر برآورده و شهرت و قبول یافته باشد چنانکه حق تعالی
بوی عطا فرمود رحمه الله تعالی

میر طفیل محمد اصلش از ترمذ است دانشمند کامل و عالم عامل ست از ربیعان شعور طریقهٔ ترک و تجرید و انقطاع از
علائق دنیوی قاطبة اختیار کرده و سبق خدمت سید حسن سهسوانی خوانده و بسید مرتضی و دیگر فضلا را آن عصر تلمذ نموده
در طلبهٔ علم بجودت طبع و قوت مطالعه و مباحثه شهتار داشت و بعد از تکمیل تحصیل در بلگرام طرح اقامت نخیت و قریب
ثنی سال تا دم واپسین در دیوانخانه میر عبد الجلیل سکونت در زید و بسیار بوضع لطافت و نزاکت و تمکین و وقار زندگانی
کرد زبانی لطیف و بیانی شیرین داشت و در متانت عقل و رزانت رای و ظرافت طبع مستثنی میزیست قریب
هفتاد سال برسند تدریس باحیا علوم پرداخت و عالم عالم طلبه را از حضیض شاگردی باوج استادی رسانید میر آزاد
بلگرامی تلمیذ رشید اوست او را باستاذ المحققین یاد میکند وی گفته شکست نفس معراج انسان ست میفرماید حرف
خاصی از عامی نشنیده ام که بهیچ وقت از خاطر نمیرود در دهلی از کوچه میگذشتم جمعی کثیر از کنا سان بتقریب طوی کنا سی
در مکان مجتمع بودند باد فروشی ثنا خوانی این قوم میکرد یک کلمه او در دل من موثر افتاد حاصل کلامش اینکه شما بهترین
مردمانید در آخرت زیرا که در میزان قیامت ثقیل عمل ثقیل تر از شکست نفس نیست و این وصف در شما بمرتبهٔ اتم یافت میشود فرمود
شخصی حاکم بلگرام بود وی در اجلهٔ مناسبتی بعلم داشت روزی از من سوال کرد که معنی فرض کفایه بفهم من نمیرسد که اگر یکی فعل را
بجا آورد همه بری الذمه میشوند و الا همه آثم گفتم این خود ظاهر ست مثلا شما بر سر قریه میروید اگر یکی از اهل قریه آمده اظهار
اطاعت کرد همه مامون میشوند و الا همه ماخوذ آنجناب در ۱۱۵۱ھ انجمن روحانیان برافروخت میر آزاد می فرماید که
چنانکه ابو الطفیل صحابی رضی الله عنه آخر جمیع صحابه روی زمین ست که در ۱۰۰ھ در مکهٔ معظمه زین عالم رو بعالم قدس آورد

آنجناب آخر علما سلف بلگرام ست که از دار فانی بریاض جاودانی انتقال نمود انتهی آزاد رح قصیده دارد در ثنای او که مطلع آن این ست ؎

یا للاحبة سار وا فی التباشیر　　فاسوح یومی کاحداق الیعافیر

شاه عبدالرزاق ساکن بانسه قدس سره ابتدا احوال بنوکری پیشگی کسب معاش میکرد آخر ترک داده عمری در سیاحت گذرانید و در نواحی گجرات احمد آباد شرف خدمت شاه عبدالصمد خدانما دریافت و حلقهٔ ارادت در گوش کشید و بمقصد اعلی فائز شد و بوطن مالوف برگشت دوام لباس بطور اهل دنیا می پوشید و بشغل زراعت کسب قوت حلال میکرد چون برهانی ساطع داشت وضیع و شریف منقاد شدند و علما و فضلا غاشیهٔ ارادت بردوش کشیدند و با آنکه امی محض بود آیات قرآنی را از برخوانده نوعی تفسیر میکرد و حقائق و معارف بیان میفرمود که دانشمندان را حیرت دست میداد وفاتش در ۱۱۲۶ھ واقع شد

سید غلام علی بن سید نوح بلگرامی متخلص بآزاد حسینی واسطی حنفی مذهب چشتی مشرب در ۱۱۱۶ھ لباس هستی پوشید و در ریعان آگاهی سررشتهٔ تحصیل علم بدست آورد و کتب درسی از بدایت تا نهایت در حلقهٔ درس میر طفیل محمد مذکور طی نمود و در خدمت جدخود میر عبدالجلیل اخذ نمود و عروض و قافیه و بعض فنون ادب از سید محمد خال خود تلمذ کرد و در ۱۱۳۳ھ شرف بیعت شاه لدها قدس سره اندوخت و در ۱۱۳۵ھ بارادهٔ حج برآمد و در مدینهٔ منوره بخدمت شیخ محمد حیات سندی سند قرات صحیح بخاری و اجازت صحاح ستة و سائر مقروات فراگرفت این سند بقلم مجیز نزد محرر سطور موجود ست و در مکهٔ معظمه صحبت شیخ عبدالوهاب طنطاوی مصری دریافت و برخی از فوائد علمی کسب نمود طنطاوی سرآمد علما عصر و نزیل مکهٔ معظمه بود در ۱۱۵۷ھ ببحنة الماوی خرامید وی نظم عربی ایشانرا بسیار تحسین کرد و آزاد تخلص شنید و معنی آزاد فهمید فرمود سیدی انت من عتقاء الله میرآزاد میفرماید من ازین نفس مبارک حضرت شیخ که در حق این سراپا گرفتار سرزده امیدوار بها دارم انتهی گویم جناب آزاد را استاد مژدهٔ آزادگی داد و صدیق اکبر را حضرت رسول خدا صلعم عتیق لقب بخشید چون من گناهگار را سیراو زار همنام آن خلیفهٔ پیغمبر مختار م امیدها دارم که مرا هم ببرکت آن نام و لقب از آتش دوزخ برهانند ؎

فی الجملة نسبتی بتوکافی بود مرا　　بلبل همین که قافیهٔ گل شود بس ست

الحاصل جناب آزاد بعد از حج و زیارت وارد اورنگ آباد گردید و در تکیه شاه مسافر نقشبندی گوشهٔ انزوا گرفت و بعد از چندی اکثر بلاد دکن را سر مشق قدم سیاحت فرمود و عجائب صنع الهی سرمهٔ بصیرت او شد خود میفرماید از ان

روزی کاناصیهٔ اخلاص با آستان بیت الله آشنا شد بیگانگی از رسوم ابنا روزگار بهم رسید و معنی تخلص آزاد بقدر استعداد جلوه افروز گردید انتهی وی را با نظام الدوله ناصر جنگ شهید خلف آصفجاه ربط عجبی اتفاق افتاده بود و موافقتی خاص دست بهم داده چون نواب بعد از پدر بر مسند ایالت دکن نشست بعض یاران دلالت کردند که حالا هر رتبه که خواهید میسرست اختیار باید کرد و وقت را غنیمت باید شمرد فرمود آزاد شده ام بندهٔ مخلوق نمیتوانم شد دنیا بهر طالوت میماند غرفه ازان جلال ست زیاده حرام و این شعر فرو خواند ؎

درین دیار که شاهے بهر گدا بخشند　　غنیمت ست که ما را همین بما بخشند

کلاه تزکیهٔ نفس شکستن عهد سهر نگی با آئینهٔ جوهر نابستن ست انا نعمت الهی را حقی ست بر زبان که بی تحدث ادا نتواند شد ایزد سبحانه سرو آزاد همت را نشو و نمای استقامت کرامت نماید و گل سرسبد توفیق را آب و رنگ ثبات مرحمت فرماید وی رح در تازی و فارسی ید بیضا دارد و دیوان شعر فارسی دده دیوان عربی و مواقیات فراوان ازوی یادگارست و اکثری ازان در دارالخلافهٔ عامره دارد و دیوان شعر فارسی که در زبان دانی [illegible] هرگز احدی از معاصران و پس آیندگان او را نصیب نشده و همت بلندی که در مدحت سرائی خاتم پیغمبران صلعم او را ارزانی داشته اند شاید درین امت عشر عشیر آن بیگری نداده باشند قدرت معنی آفرینی و قوت سخن سنجی با فصاحت عبارت و بلاغت اشارت و دلربائی ترکیب و خاطر فریبی حسن تالیف حصهٔ خاصهٔ مخصوصهٔ اوست آن کدام لفظ ساده و پرکارست که خلوص خامه جادو نگار او نیست و آن کدام معنی تازه و ترست از حکم و حقائق و معارف و حسن ذوق و شوق و معامله که بالاگردان انگارد در بار او نه هم دانشمند عصرست و هم عارف دهر و هم فاضل کامل ست و هم ناظم و ناثر عامل خود ترجمه خویشتن در کتابهای خود نوشته و هم این بنده و دیگران در تذکره ها و جز آن آورده درین محل همین قدر کفایت دارد که گفته آمد و نوشته شد ؎

شیخ محمد حیات سندی محدث مجتهد مدنی رح از علماء ربانیین و عظماء محدثین ست نام پدرش ملا فلاریه بود از قبیله پاچه ساکن اطراف عادل پور از توابع بهکر ست مولد و منشا شیخ سندست در آغاز جوانی توفیق حج یافت و در مدینهٔ منوره توطن و تامل کرد و کمر تحصیل علم بربست و باوجود فقدان معاش استقامت را کار فرمود و نزد شیخ ابوالحسن سندی کسب کمالات نمود و برخی پیش شیخ عبدالله بن سالم بصری تلمذ کرد و تمام عمر در خدمت علم حدیث کمر صرف ساخت و تبحری عظیم درین فن اشرف اندوخت و بمرتبهٔ اجتهاد برآمد و قلادهٔ تقلید از گلو فرو افگند و همیشه ناشر علوم لطیفه و عامر اوقات شریفه بود خواص و عوام حرمین محترمین و مصر و روم و شام اعتقاد و اخلاص خاص

در نزهة ۲۰۰ الخ [illegible] تاریخ وفاتش [illegible] ۱۰۷۲ [illegible] نشر شده و [illegible] آمده و معلوم نیست که تاریخ [illegible]

داشتند دراز ذات همایون کسب برکات مینمود ند شیخ محمد فاخر زائر الآبادی شاگرد رشید او ست وی لفظ غلام علی را
که نام آزاد ست تنها علی نوشت میر آزاد در جواب نگاشت که مسلم روایت سیکند از ابی هریره که ان رسول الله صلعم
قال لا یقولن احدکم عبدی و امتی کلکم عباد الله وکل نسائکم اماء الله ولکن لیقل غلامی وجاریتی
وفتای وفتاتی وبخاری آورده لا یقل احدکم عبدی و امتی ولیقل فتای وفتاتی وغلامی شیخ این حرف را
ازوی قبول داشت وچه خوب واقع شد انچه ابن نجار در تاریخ بغداد و ذکر احمد غزالی آورده که نوبتی قاری در مجلس
او این آیه خواند قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم الخ فعال شرفهم بباء الاضافة الی
نفسه بقول یا عبادی تزا نشد ؎

وهان علیّ اللوم فی جنب حبها ... وقول الاعادی انه لخلیع
اصم اذا نودیت باسمی وانتی ... اذا قیل لی یا عبدها لسمیع

وفات شیخ در حیات قدس سره در سنه ۱۰۱۱ روی داد و در بقعهٔ مبارک بقیع مدفون گردید

شیخ عبد اللطیف امروهی در عنفوان شباب همت باحراز فضائل صوری گماشت و مدتها در قنوج و بلگرام کسب
علوم پرداخت و بخدمت شیخ حبیب الله قنوجی بیعت کرد و نقد هستی در بوتهٔ ریاضت گداخته سرمایهٔ گنج مخفی بدست
آورد و در آخر بحرمین شریفین رفته قریب پنجاه سال درام القری شرفها الله تعالی بسر برد و هر سال حج کرد و
نبی فرصت بمدینهٔ منوره رفت لطیف طبع رقیق القلب بود میر آزاد بتقریب سفر حج پنج ماه در مکه بخانه او بود میفرماید
مرحوم در [illegible] و در [illegible] و [illegible] گذشت جزاه الله تعالی خیرا بشصت و نهم تاریخ وفات او ست که در ۱۱۰۱ اتفاق افتاده

بی بی خرد مولد و منشاء او بلگرام ست آورده اند که پدر مادر خواستند که او را کدخدا سازند اما کره آخر گذاشتند
و مراسم طوی شروع کردند وقتی که مشاطه او را آراسته بجلوه آورده جلوهٔ دیگر نمود و تبسم کنان در انجمن روحانیان
خرامید مادر و پدر از مشاهدهٔ این حال داغ شدند و با همان لباس و زیور زیر خاک سپردند و زنان خبر یافته شب
بر سر تربت او آمدند و خواستند که قبر او را کرده زیور و لباس بدست آرند بحکم قادر مطلق تعالی شانه همگنان نابینا
شدند و در مقام حیرت فرو ماندند صبح از ظهور این کرامت شوری در خلق افتاد محله خرد پوره بنام اوست

سید حسن بن علی بن لطف الله القنوجی الحسینی البخاری قدس سره نسب شریف او بچهارده واسطه بجناب مجلی الثقلین
ابو عبد الله جلال الدین حسین مخدوم جهانیان جهان گشت میرسد و نسبت اقصی بسیدنا علی اصغر امام زین العابدین

بن امام همام سبط اصغر حسین بن علی علیه السلام شهید کربلای پیوندد و نه نفس از ائمهٔ اهل بیت نبوت ترتیب وار
در اسلاف نامداروی داخل اند امام علی نقی و امام محمد تقی و امام علی رضا و امام موسی کاظم و امام جعفر صادق و
امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسین و علی مرتضی در پنج سالگی بی پدر گردید و پا بدامن المربی الملک یتیما
فادی کشید او اکمل فنون فارسی در وطن حاصل کرد و مختصرات علوم آلیه بخلقهٔ درس مولانا عبد الباسط قنوجی اکتساب
نمود و غالب مولفات استاد را بقلم خود نوشت و در اقران و اماثل سر برآورد مولوی نعیم الدین و مولوی علیم الدین
قنوجی و مولوی قادر بخش بلهوری از جماعهٔ درس او بوده اند و بعد از وفات استاذ بلکهنو شتافت و از مولوی محمد نور
متوفی در ۱۲۳۰ تحصیل فضائل صوری و معنوی فرمود سپس بدهلی رفت و مولانا شاه عبد العزیز و مولانا رفیع الدین ابناء
مسند الوقت شاه ولی الله محدث دهلوی قدس سرهم را دریافت و مراتب کمال را بتکمیل رسانید و یکی از ائمهٔ علوم
کتاب و سنت و فقه و حدیث و اصول و تفسیر قندکیر گردید و بیعت جهاد بر دست سید احمد بریلوی مجدد مائهٔ ثالث عشر
نمود مولانا محمد اسمعیل شهید و مولوی عبد الحی مرحوم و مولوی حیدر علی نزیل ٹونک تنها احباب و اصحاب او بودند و بعد از
بیعت همراه پیر طریقت چندی در غزوات کفار گذرانید و برکات و کرامات بسیار فراهم آمد وقتی که سید احمد قدس سره
در بالاکوٹ در ۱۲۴۶ جام شهادت کشید و شربت موت احمر چشید وی رحمه قنوج پا بدامن عزلت در آورد و بانتظار
هجرت از دیار هند خاموش نشست و اوقات شریف را مشغول درس و هدایت و ارشاد و تذکیر ساخت و خلق کثیر را
باقصی مراتب تقوی و طهارت رسانید لااقل ده هزار کس از مردم اطراف و جوانب این بلده در خدمت وی موفق بتوبه
و انابت گردیدند و از اشراک و بدع و تقلیدات احیاء و اموات مجتنب شدند عامه و خاصه خوارق و کرامات بسیار
از وی حکایت کنند عمر ان مسجد جامع قنوج و عمارت مصلی یکی از آثار خیر و برکت اوست در زهد و قناعت و صبر و توکل و رضا
و تسلیم و جمله اخلاق حمیده بر طبق کتاب و سنت مطهره آیتی بود و در سوز و گداز و درد و محبت و حلاوت و حال و ظرافت
طبع و لطافت منش علامتی شبها نماز کردی و در گریه شدی و بدیدن منکری از منکرات شرعیه گونهٔ روی مبارکش
برگردیدی و تا توانستی تغییر آن بدست نمودی ورنه لامحاله زبان بنکوهش آن و منع ازان بکشودی و در عفو صلابت
در دین نمونهٔ عمر فاروق بود و در حیا یادگار ذی النورین با وجود وارستگی خاطر و آزادی دل و بی تعلقی بمعاش دنیا
بسی خوش گذران بود جامه و طعام و مسکن و مرکب نیکو داشت مهمان نواز مسافر پرور دوستی دوست بود تمام عمر بر در
تونگری نرفته و دولتمندی دنیا خواه را بر در خود راه نداده و در امر بمعروف و نهی از منکر تقصیری از خود راضی نشده
گویند دل سنگ از تاثیر تذکیرش موم گشتی واحدی را از امراء و علماء در بزم او مجال سخن دست بهم ندادی و ذالک فضل الله

یؤتیه من یشاء هم در صورت صاحب هیبت وجمال بود وهم در سیرت کمل بالکمال در رد بدعات روافض وشکستن رونق بازار ایشان انچه از دست وزبان وی آمده معروف دیارست واستغنائیکه در ترک املاک واموال وجائداد پدر نامور خود از وی بظهور رسیده مشهور امصار هم منصب نوابیت پدر بگذاشت وهم پشت پا بر لکوک نقود وتتعه متروکه بزد هر چند تالیفاتش در هر سه زبان عربی وفارسی دارد وبسیارست وهمه گویا ملفوظات طیبات اوست اما این ملفوظ از دستخط خاصش در کتابی یافته شد می نویسد که آب نیا بر دو قسمست یکی از چشمها دیگر از چشمها آب چشمها از برای شستن جاهاست وآب چشمها از برای شستن ناها از چشمه ها برای جاها مشکی واز چشمها برای ناها اشکی این ذرهٔ بیمقدار کمین پوربی دانش وشعور اوست واز میان فرزندان اورا با دعیه خاصه مخصوص فرمودی واز ته دل ودرونهٔ خاطر التفات ومحبت زائد باو داشتی امیدوارم که از برکات آن دعوات محروم نشوم ومتصل امر نگزیر بلقاء مبارک او دیگر صلحا واسلاف خویش مسرور گردم رب انت ولیي في الدنیا والاخرة توفني مسلما والحقني بالصالحین واجعل لي لسان صدق في الاخرین

ابو الطیب صدیق بن حسن بن علی الحسینی القنوجی البخاری ختم الله له بالحسنی واذاقه حلاوة رضوانه الاسنی گرد آورد این نامه ست وشور افگن این هنگامه اگر نظر باتصال صوری در مقام تعریف نسبت خود بگوید میتواند گفت که ابن بضعهٔ رسول وفلذهٔ کبد بتول ست صلعم اما نظر باندام نسبت معنوی می ترسد که چون دود عاز آتش وچون کرم ننگ آب نگردد ؎

هر جاکه از بلندی وپستی سخن رود — از آسمان بلند تر واز خاک کمتریم

بیشتر در وصف نعال علما وحدیث وقرآن رتبهٔ روشناسی بهم رسانده ست درین انجمن نیز خود را طفیلی این اعزهٔ کرام ساخته گزارش میدارد که وی در سنه دوازده صد وچهل وهشت هجری از عالم پاک جان سفر بسوی این کالبد خاکدان کرد واز بقا بفنا واز فنا ببقاء آرمید از غایت شرم وفور حیا ونهایت آزرم وفقدان وفا نمیخواهد نام خود بر زبان خامه گذرانیدن ودر چمن این دولتمندان واین چون سبزهٔ بیگانه خود را رویانیدن اما از انجاکه تا از شکم مادر بکنار پدر آمده شور عشق ومحبت وفغان درد والفت خمیر مایهٔ طینت اوست ودلبستگی بمطالعهٔ کلام حضرات صوفیهٔ عالیمقام ودریافت احوال این طائفهٔ علیهٔ کرام از ازل تا آزال ودر هر دار هر متاع جمعیت وملاک سکینهٔ طبیعت اوست چنانکه گوینده گفته ست ؎

لها احادیث من ذکراك تشغلها — عن الشراب وتلهیها عن الزاد

لها ابو حملت نوبة تستضيء به ... ومن جعل بنك في اعقابها حادي
اذا اشتكت من كلال السير واعدها ... روح القدوم فتحيي عند ميعاد

الحالہ درین مقالہ من بیدل خود را در صف نعال این درویشان دولتمند جا میدہم و با میدحصول و وصول برکات ایشان نغمہ تازہ در طنبور بیان میدمم ؎

گرچہ خردیم نسبتی ست بزرگ ... ذرہ آفتاب تا نیم ؛

دریافتہ باشی کہ بوم و زاد نژاد این محسود حضیض و اوج ہمان ویرانہ کہنہ شاہ آباد قنوج ست کہ از عمری در انہ ازان خاک جدائی نقد وقت اوست و تا بغربت وطن و فرقت اہل آن مسکن ساختہ خود را چون تیر از کمان جستہ ہر دم غم سگالی را ہدف یافتہ و بای حالی از دمیکہ از ملکوت آسمان بناسوت این خاکدان پیوند گرفتہ و این جہان گذران بی نمود و نشان را بچشم عبرت و مقلہ خبرت دیدہ نخستین قضای آسمانی کہ بتقدیر ربانی بر سروی رخت آن بود کہ در پنج سالگی از عمر و در روزہ فلک گردنیمی بر تارک حال او بخت ؎

مرا باشد از حال طفلان خبر ... کہ در طفلی از سر برفتم پدر

مادر مہربان کہ خاکش سبز باد چنانکہ تواند شدن بجان کندن و تشنہ و گرسنہ ماندن بکنار عاطفت پرورش کرد و انہ دل دردمند نوازش شہا فرمود و در آموختن و برنماز استادہ کردن و بروزہ خوگر ساختن کشش و کوششہا نمود تا آنکہ از کی آشنائی باین چیزہا دست داد درین اثنا روزگار شباب آمد و جنون کہ شعبہ از جوانی ست بر سر حساب

[illegible]

صہر و رفاوتا دانے بسر آمد ؎

بما جز عشق بد خویان نیاموخت ... خدا اجری دہد استاد ما را

آخر کار بعد از خرابی بصرہ سفر دہلی پیش آمد و تکمیل مراتب تحصیل صورت بست سپلش فاتحۂ فراغ چون آبی در کوزہ و نانی در کاسہ نبودم فاعشوا في مناكبها وكلوا من رزقه را از برای جان خود نی بلکہ از برای وابستگان خود کار بستم و با خاطری پرداغ و دلی بیدماغ و خانۂ بی چراغ جادۂ سیر و سفر پیمودم و در آنکہ بہوپال بزبان فرماندہی نواب سکندر بیگم مرحومہ افتادم و رخت افتادگی درین دولت جاگاہ انداختم و حصۂ بزرگی از عمر خردی با وظیفہ مختصری و شغل محقری در ملازمت وے بسر بردم ؎

اسی تقریب اوس گلی مین رہے ... منتین ہین شکستہ پائے کی ؛

وخود را بملاحظهٔ اطوار جهان و جهانیان در کنار زهد و قناعت بدون شکایت و حکایت پرورد م و نام قونگری و آسودگی بر زبان نبرد م تا آنکه بعد از سپری شدن روزگار ما رتش و پدرود کردن آنمرحومه نوبت صدر نشینی بانوی کاشانهٔ دولت و بزم آرائی فرمان ده جهان ایالت نواب شاه جهان بیگم حفظها الله تعالی وسلم رسید در تاریخ ۱۲۶۵ هجری جاذبهٔ غیب بسوی خود م کشید و عنان اختیار از دست بربود و تدبیر خرد از پای برافتاد و صبر رخت از خاطر محزون بیرون نهاد چاره نماند بجز دیوانگی کردن و دل از خانمان برگرفتن و در وادی غربت افتادن و راهی نمود چه ببارگاه عالم پناه خلاق عالم و رزاق بنی آدم رفتن و خود را در حرم محترم گرد کعبه چون پروانه بحوالی شمع کاشانه گردانیدن من فدای جلوهٔ جمال ام القری و صید بستهٔ فتراک امام ائمة الوری پیش ازین خوابی دیدم که در مرکبی میان بحر محیط نشسته ام و بکعبهٔ معظمه میروم بار دیگر دیدم که در حرم محترم حاضرم و در کوی و برزن آن دیار برکت آثار میگردم کرت سوم در منام خود را در سنگلاخ مدینهٔ طیبه یافتم و در و دیوار و ربوع انجا در نظر آمدم و ابیاتی چند که شیر غرام باشد بلحن عجیب و صوت دلکش در فارسی زبان شنیدم هنوز ذوق آن خواب در درونهٔ من ست و ازان وقت هرگاه آن رویا بیادم می آید سلسلهٔ شوقی می جنباند آخر جذبهٔ لطف رحمانیه و عنایت محمدیه مرا از خود در ربود و شرار ناتوانی را

همت برق آسمان سیر کرامت نمود و اوج مناسک عمره و حج سعادت اندوختم

من از بوس حجر در کعبه دل را شاد میکردم — مسی مالیده یاقوت کسی را یاد میکردم
زیارت مینمودم کعبه را از گرد شش رنگی — بحکم شوق طوف تازهٔ ایجاد میکردم
درین دار الامان مشتاق تیغ قاتلی بودم — زبیتابی طواف خانهٔ صیاد میکردم
چو آواز جرس از کاروان هم پیش میرفتم — بیاد لیلی محمل نشین فریاد میکردم
بصحرا ما غزالا نرا سلام از دور می گفتم — بگلشنها زمین بوس گل و شمشاد میکردم
ز عکس غیر صافی داشتم آیینهٔ دل را — بصاحب خانهٔ این خانه را آباد میکردم
اگر آزاد پای سعی من از کار وا ماندی — بپای همت والای خود امداد میکردم

سپس بهمرهی قائد توفیق و رهبر سعادت رفیق از کعبهٔ معظمه دام شرفها و بسفر طابهٔ طیبه آور .

حضرت امام الحرمین و رسول الثقلین رسیدن و جبین نیاز بر آستانهٔ رب العزت بسودن

آرزو کردم زیرا که اوست قبلهٔ حقیقت موحدان و زمزم مشرب عا

تابعان و موقف عرفات عاشقان و منای امن و اما .

نمود جلوهٔ اعجاز شمع مطلبی | نماند شوخی چشم شرار بوالعجبی
فدای خاصیت وادی عقیق شوم | که کرد ریگ روانش علاج تشنه لبی
زیارت تو کند آفتاب هر شب نذر | رود صباح جلو ریز جانب عزبی
ز بسکه ذوق شکست تو داشت ساغرماه | گرفت رنگ نزاکت ز شیشهٔ حلبی
خوش ست حسن تقاضا ز باغبان کریم | نصیب فائقه ام کن حلاوت رطبی
بآفتاب نبوت رسانده ایم نسب | توان ز ذرهٔ ما دید نور خوش نسبی
بملک هند چو من نیست طوطی آزاد | که کرد تربیت من شکر لب عربی

و بعد از تادیهٔ فریضهٔ حج و سنت عمره و وصول بحضرت رسول صلعم و معاودت از مدینهٔ طیبه ببلد حرام اعظم نعم در شرف و خطر و ابقی منافع در اثر و نفعت بود یکی خدمت علم شریف تفسیر کتاب الله العزیز و ملازمت شرح سنت مطهرهٔ نبویه و التماس فیوض و برکات از قرآن و اقتباس انوار از سیر سید الاکوان علیه الصلوة والسلام باغایت شغف باتباع آن در ظاهر و باطن حال و ترک تقلید رجال و بحث از قیل و قال و ارجاع جملهٔ اقوال و احوال بسوی

کتاب و سنت بفراغ بال و حمد الحمد ۵

عشق می ورزم و امید که این فن شریف | چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود

دیگر حصول توفیق و بذل همت ضعیف در اشاعت مؤلفات این اصول و صرف معلوم غیر مجهول در اذاعت و نشر مصنفات این ابواب و فصول از خویش باشد یا از بیگانه و از اجنبی بود یا یگانه از انچه درین باب اندرین زمانه میسر میتواند شد و این نعمت لاحق را بهتر ازان حالت سابق یافت از شنهٔ ۱۲۱۱ هجری که تا حال بست و هشت سال میشود انفاس اوقات مستعارش وقف راه این کار ست و نزدیک به پنجاه و نه کتاب درمیان اختصار و تطویل در شمار سر چه در بدایت طلب علم نوشته بود و اکنون آنرا خارج از اعتبار ساخته بست و یک کتاب ست و هدایة السائل بر یکصد و هفت مسائل و دلیل الطالب محتوی ست بر یکصد و هشتاد و یک رسائل و باین حساب مجموع صد و هفتاد و هشت مولف میرسد و بعد از اسقاط ۱۲ مولف سه صد و پنجاه و هفت کتاب بر یکهزار و دو صد جزو می شود و یزید الله فی الخلق ما یشاء ربنا تقبل منا

به موفق آمد دروازهٔ آمودگی ظاهر و باطن بر روئی او کشادند
شایستگی او بوسے دادند ۵

بخانه چند نشینی سری بہ بستان کش　　چو چشم خویش دمی باده در گلستان کش

اما حکایت دولت پس آنچه در هر عام بوی ارزانی میدارند مدخل یک لک روپیه سال ست واگر تصرف او را نیابة یا وکالة اندازه نمایند خود مخارج جمله ریاست بدست اوست و اما شکایت حکومت پس بشمارهٔ این سال که دوازده صد و نود و هفتم باشد بر هشت لک و چهل و سه هزار و یکصد و چهل و یک تن فرمان او را مطیع است و اینها را دو لک و یکهزار و چهار صد و هشت خانه در تعداد املاک ست

برای نازنینی میکشم ناز جهانے را　　بهوئی یوسفی گیرم سر ره کاروانی را

معهذا اگر راست پرسی و نفس الامر جوئی همه این اوج موج ابتلاء و بلا در بلاست و تمام این ناز و نعمت در خلا و ملا و مصیبتها در قفاست ست

مرا بر مسند جم می نشانند　　الٰهی بر سر آن کوی نشینم

درین معذوری و مجبوری که خداوند پاک و فرازندهٔ افلاک بدان آگاه ست و دل شرمنده و جان سرافگنده بران گواه جز شکیبائی کردن چاره کار بدست نمی آید و بابی بسوئی وهل الی خروج من سبیل نمی کشاید ست

فقیر را سعادت همیقدر کافی ست　　که منتی بسرش سایه همانگذاشت

ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین ست

لقد جبت دون الحی کل تنوفة　　یجوم بها نسر السماء علی وکره

وخضت ظلام اللیل یسود فحمه　　ودست عرین اللیث ینظر عن جمر

وجئت دیار الحی واللیل مطرف　　بنمنمة ثوب الافق بالانجم الزهر

اشیم بها برق الحدید وربما　　عثرت باطراف المثقفة السمر

فلم ار الا صعدة فوق لامة　　فقلت قضیب قد اظل علی نهر

ولا شمت الا عزة فوق اشقر　　فقلت حباب سیمتد بر علی خمر

وسرت و تلب البرق یخفق غیرة　　هناک وعین النجم ینظر عن شزر

شاید یاران ظاهر بین و نظارگیان صورت پرست را در اینجا بخاطر ناآشنا و دل حسرت آزما میگذرد که این شیوا بیانی و بالاخوانی نه از جهان انصاف ست بلکه جگر گوشه خانمان ستم گزینی و اعتساف ولکن چون از بی سر و پا ابروی آفریده اند و بر روشی برخیزانیده که نه از رد و قبول کسی بخاطرش کاره

وضع آزاد انداو از جانب احدی غباری هرچه رجما بالغیب گویند بجای خویش ست دشمک ارتیاب وریب
برزخم جگر او نریزند مثال مرهم ست انبرای ال ریش وکیف که ترک دنیا عبارت ازان ست که خود را برهنه کند
وشکم را گرسنه دارد وعیال واطفال را بفاقه گذارد ترک دنیا آنست که جامه پوشد ونان خورد اما انچه برسد آنرا
روان دارد وبا او میل از تردد نکند وخاطر را بچیزی از ساز وبرگ این جهان نیاویزد منشاء مهر وکین غالب افراد
بنی آدم باکید گر ملاحظهٔ ادبار خود واقبال آخر ست وسیدانند که خیر وشر این عالم همه آثار قضا وقدر او سبحانه وتعالی ست
بنده بیچاره درمیان نیست تا محل ملامت یا موضع مرحمت تو انتی شد ؎

خود را میان محکمهٔ جبر واختیار — مجبور بوده ایم که مختار ساختیم
گویند رحمت ست طلبگار بخششی — خود را باین امید گنهگار ساختیم

وبعد لک اگر نظر در حقیقت نیک تر میرود معلوم میشود که امور بسیار ست که بی ارادهٔ آدمی بظهور میرسد ووی
دران بهمت قسر قاسر یا بمقتضای خلق وامر باریتعالی معذور ست ودر واستگی ازان بیچا پیچ مجبور ؎

انچه نصیب ست بهم میرسد — گر نتانی بستم میرسد

غرضکه قصور از طرف کسی ست وملامت بر کسی ؎

غیری جنی واناالمعاتب دیکر — فکانی سبابة المتندم
جرم از طرف غیر وملامت همه بر من — گوئی سر انگشت ملامت زده گانم

والحمد لله تعالی علی کل حال بندهٔ جانی را امروز از عمر فانی سال چهل وهشتم ست بست سال کامل در فقر وفاقه گذشت
ومجردانه زیست کرد وآزادانه بسر برد بعد ازان که بقدر کفاف از کسب دست بوی عطا کردند ومتاهل شد
وفرزندان برآورد بست سال دیگر روبکمی آورد هشت سال ست که بعد اللتیا والتی جانگاه عزت ودولت را
بوی سپرده اند ودر علم ومعلوم وحظ ومقسوم شهرهٔ روزگارش نموده تا بعد ازین او را چه پیش آید فضیلت علم و
لطافت طبع وظرافت خاطر وعشق درون ومحبت بیرون ودرد وقلق روز افزون وسائر اوصاف طریقت ولذت
فقر وفاقه وشادی در غم وغم در شادی وآبادی در ویرانی وویرانی در آبادی ترکه موروثی ماست که هنوز در خانهٔ
ما باقی ست والد ماجد قدس سره دائم الاحوال در ذوق وشوق وریاضت ومجاهده وطلب فقر وفنا شبها بیدار
وگریانبکر دو برادر مهتر در علم سپاهگری وشجاعت وسخاوت وعلم وشعر وحال وذوق نادرهٔ روزگار
از کسب فنون علم وفضیلت سلسلهٔ علم حدیث وخدمت این فن شریف تا امکان خود

بر پا داشته و درین قحط الرجال و هجوم موانع و کثرت اعدا و تحول احوال با وجود بی تعلقی و وا ایستگی بالکل طبیعت قلب و حضور خاطر مقتضی از خویش درین کار رضا نداده بلکه ظاهر را مشاهدهٔ حال باطن خود کرده ست و باطن را بهوای آخرت پرورده التفات دل باو از قعر طبیعت بزخارف این سپنجی سرا نیست بیگانگی طویت و بیگانگی نیت و تمامی همت او در نفس الامر بر صرف قلب و قطع باطن از تعلقات رسوم و عادات مستمر باشد که یرا من الله هر او را باین خواهشهای او بنوازد ماسوای خود چنانکه میخواهد وحی از پشت بجداسازد مگو که یاد میتوانم کرد که هرگز مرا هوس بر طلب یاد او و شوق بوتر دد و تحصیل اسباب غنا و ثروت دنیا نبوده ست و نیست اگر توجه قلب ست بجانب همین فقر و محبت ست و اگر حدیث نفس ست همدرین اندیشه ست ؎

بدل خیال دهانی که داشتم دارم	بسینه راز نهانی که داشتم دارم
یقین که او ز جفا دست بر نمیدارد	من از وفا ش گمانی که داشتم دارم

حیرت آید مرا از جماعتی که از برای خلق کاری کنند تا ایشان را نزد ایمان اعتباری بود با خلق چه کار ست کار با خدا ست لذت دنیا بعینه همچو لذت احتلام ست که در لحظه میگذرد و کدورت و کثافت آن باقی می ماند مشرب نقشبندیه را بعد از ادای فرائض و نوافل جز تخریب رسوم و عادات شوم طریقه نبود و ایشان را ازین طیبت قلب مع الله سبحانه و رضا بقضا روش بوده ما خود چیزی نیستیم اگر باشیم باین شرب خواهیم بود چون مشاهده میشود که علما و فضلا در طلب جاه و عزت و کثرت اسباب و جمعیت اموال و نزاع و خصومت با خلق می افتند ما را شگفت آن می آید که در عالم ظاهر معدوده در زمرهٔ سوالی نشدیم و با احدی ازین طائفه طرف نگردیدیم و با هیچکس در بحث علم نزاع نکردیم و هیچکس را از طرف خود بقصد خویش بکلفت و کوفت نرسانیدیم ننگی که کنی آن از برای نفس خود ست نه از برای خدا طالب خدا آنست که اگر داند که حق بجانب دیگر ست قبول کند و گرنه دو سه بار بگوید اگر نپذیرند بگوید کبندرا چنین معلوم ست آن نوع نیز میتواند بود که شما میگوئید نزاع از برای چیست جدل از بهر کدام اگر یکی را با استاد و شیخ خود محبت و اعتقاد بود درین معنی با دیگری جنگ نمیرسد و تعصب بی خرد نیست این کار محبت ست آنرا که محبت نبود چه کار کند طالب این الها باید که کتاب و سنت و فقه این هر دو را شیوهٔ خود گرداند و بر کلمات ائمهٔ حدیث و مشائخ کرام اعتقاد کند و خود را بزور بر دامن آنها بندد و شک و شبه را که در بعض مسائل ایشان خلجان کند بخود راه ندهد درین راه اول بی تحاشی در آید وگرنه تمام عمر در خلجان بماند و بعد ازان که بتقلید اعتقاد صحیح کرد بعد از صحت ذوق و سلامت فطرت البته بمرتبهٔ تحقیق میرسد ما را در اول حال در کیفیت معنی توحید و صحت و تردد و خطر بسیار بود و هیچ چیز راه تحقیق آن نمی بردیم با خود گفتیم که چندین اولیای خدا

فته اند اگر ایشان غلط کرده اند و بر ضلالت گذشته معاذ الله من چه چیزم گو من نیز بر ضلالت باشم عاقبت چنان شد
که فرق هر دو توحید او لاً و نزاع لفظی بودن آن ثانیاً و معلوم شدن طریقهٔ جمع میان هر دو ثالثاً و در یافت نیستی خود
و هستی خدا را بعاظا هر شد و سخنان اکابر دین از مشایخ و محدثین خصوص این راه آمد اکنون اگر بصد حیله خواهیم که خود را
در شبه اندازیم ممکن نباشد اینقدر ضرور ست که تقریر این مسئله پیش عامه بلکه خاصهٔ این عهد نباید انداخت و در
طرفداری جماعتی از سلف یا خلف تضلیل جماعتی دیگر از قائلین یا مانعین نمیباید کرد حق را در مظاهر گونه چنان بیند
که صورت را در آیینه بشرطیکه آیینه از میان برخیزد و همان صورت منظور ماند و اینمعنی فقر اد اینجا میسر ست
تا انجا چه نمایند معاملهٔ طریقت بسیار ست که مردان این راه و صاحب همتان عالیجاه دارند اصل کار حقیقت همین قدر ست
که ملاحظهٔ معیت حق بجمیع اشیا از دست ندهد و یکدم از این خیال باز نماند دست در کار و دل بیار چنانکه گفته اند
همین معنی دارد حالت ذکر و توجه حضور خود منافی غفلت ست علامت صحت نسبت و رسوخ آنست که در احوال دیگر
از اکل و شرب و غضب و نزاع با کسی هشیار باشد و از نیمعنی غافل نبود و مشایخ گفته اند که عالم از وست و بدوست
بلکه همه اوست و در گفتن بهتر همین ست که گویند همه از وست این کار دل ست بزبان تعلق ندارد گفتن ما همان به
که موافق شریعت بود اگر اینک ملاحظه کنند حقیقت معنی از وست را عین معنی همه اوست یابند غیر حق چه باشد
و از کجا باشد کان الله و لم یکن معه شیء پس هر چه شد از و شد و الآن کما کان یعنی اکنون نیز خداست و چیزی
دیگر با او نیست ؎

عقل در اثبات وحدت خیره میگردد چرا انچه جز هستی ست هیچ و انچه جز حق باطل ست

غایة ما فی الباب آنکه اهل شریعت نیستی ما سوا را حواله بر مستقبل میکنند و اهل طریقت آن نیستی را در حال بچشم حقیقت
می نگرند لیس عند ربك صباح و لا مساء در حقیقت مآل هر دو تقریر واحد ست و توحید بجای خود ثابت ؎

راستی فتنه انگیز ست سرو قامتش هستی ما جز دروغ مصلحت آمیز نیست

پیش ما هر عبارت که گویند ما همان معنی توحید فهم میکنیم در فهم ما مآل این هر دو عبارت که عالم مخلوق اوست یا مظهر
اوست یک معنی درمی آید و معهذا حظی و ذوقی که در سکوت از همچو مسائل و اخفای آن دست میدهد در گفتن
نیست هر چند پنهان دارند ذوق و برکت زیاده تر شود اگر گاهی از کسی این حرف مسموع میشود چنان غیرت
سر میدهد که اگر ممکن بودمهری بر دهن او زده شود تا باز از نیمعنی دم نزند خود بگو فائده در اظهار آن کدام ست
شمع معتبر اینکه در اینجا گفتیم و نوشتیم از آثار مشرب عشق و محبت ست که از وفطرت

بران منظور آمده ایم ورنه درین پیرانه سری جستجوی این کار از دست نیاید و بی قیدی و رسوائی مناسب ننماید خود را بزور نگاه میداریم وگرنه دل همچنان از آتش محبت کباب است و جان از شوق این کارخانه خراب مجلس و لم از اول تا آخر شوق و ولوله و درد و محبت ست و بزم جانم از فرش تا سقف پر از ذوق تلاوت قرآن سماع احادیث نبوت و رسالت صلی الله علیه وسلم ؎

از داغ الفت ست دل و سینه گلفروش — غیر از متاع درد ندارد دکان ما

رستم کجا بزور ضعیفی ما رسد — کوه غم ست کاه تن ناتوان ما

سوز و گرمی درون چنان ست که آتشی در زیر خاکستر پنهان می باشد اندک که کاوید همه آتش برآید رقت قلب و قلق باطن را چه بیان میتوان کرد ممکن ست که سخنی از درد و الفت مذکور شود و شعری خوش مضمون بگوش رسد و جان متاثر نشود و تن حرکت ننماید بارها خود را دیده ایم که چون یکباری حرفی ازین باب در کدام رساله یا کتاب بنظر گذشت یا در بزمی از زبان کسی نظمی ازین وادی مسموع افتاد خواه عربی بود یا فارسی یا هندی دل در دست نماند و خاطر را ذوق آن معنی تا روزها بماند ؎ حدیث عشق می باید چه یونانی چه سریانی ؎ جمع تذکره های اشعار و گردآورندگان رباعیات ساده و پرکار را گر ازین صحرای ناپیدا کنار نیست از کجاست و چون ست و چراست بعضی آدمیان هستند که باین کس کاری ندارند و از ایشان بنسبت باین ناکس آزاری نه ولکن ایشان را در دل این جنس جائی نیست بیشتر بی رضائی من باجماعه ایست که تکلف و تصنع کنند و نفاق ورزند و آشمالی نمایند و خلق را چنان نمایند که نباشند بی تکلف راست راست می باید بود و چنانکه باشند می باید نمود کار با خداست با خلق اصلا کار نیست تا را در اتباع سنت نامه مختصریست نفع الطیب نام که وقتی خاطر را بدان خوش کردیم اتفاق افتاده بود درین زمان که روزگار ضعیفی و پیری سایه بر سر انداخته چندان معنی فنا و نیستی بر حال دل غالب ست که لحظه ازان در و نه را فرصت و فراغت دست بهم نمیدهد و بهیچ چیز از جامه و طعام و آسایش صبح و شام و صحبت و مخالطت انام از خویش و بیگانه تعلقی که بنعت شوق و رغبت متصف باشد باقی نیست و کدام کار خیر از دست ما می آید که خود را بپروریم باشیم یا نباشیم هر دو برابر ست معنی خوف و خشیت آنقدر چیرگی دارد که کم وقتی از نیمعنی فراغ و خوشحالی روزی میگردد در نفس خود هرگز یک چیزی نمی بینم که آنرا دست آویز خود سازیم و دانیم که پیش خداوندگار بکار خواهد آمد هرگاه نظر بر کبریائی و غنائی حضرت حق می افتد همه طامات و اشارات بر باد میرود خدا را ندکه عاقبت چیست تا دم آخر و نفس واپسین چه طور گزرد دل ازین خیال سخت لرزان و ترسان ست و جان ازین اندیشه پر ملال بغایت گرفتار

شکسته نواز این نمک پرورده عفو عصیان را بلطف عام خود بذوقی و حالتی مخصوص گردانیده ست که با خود سری دارم هر چند سرسری باشد و با خیال خویش خوشم اگرچه مالیخولیا بود همواره در عالم جان از عشق و محبت دوردوبیتانی دم میزنم و در طریق غربت و شکستگی و فرو افتادگی قدم می نهم در زاویهٔ غربت افتاده ام و دل با میدواری نهاده با هیچکسم از نیک و بد کاری نیست و از هیچ آفریده اصالةً بر دل غباری نه از مصاحبت این و آن فارغ بالم بلکه از ذکر زید و عمرو که در تراکیب نحو مذکور میشود نیز در ملالم ؎

ناسازی مزاج بکس ساختن نداد　　چندی بخویش اینهمه ناچار ساختیم

از ایام طفولیت نمیدانم که بازی چیست و آرام چه و خوشدلی کدام و آسایش کجا و سیر کو هرگز طعام بوقت نخورده و خواب در محل نبرده شطری از عمر در سر طلب علم گذشت و پارهٔ در سفر معیشت و قدری در راه حجاز میمنت طراز بعزیمت تادیهٔ فریضهٔ حج و حصهٔ بزرگی در مطالعهٔ کتب و زحمت تالیف و اندکی در تلاوت و قراءت اذکار ؎

چه دود هاست چراغی که در دماغ نرفت　　که دام باده محنت که در ایاغ نرفت
که دام خواب چه آسایش و کجا آرام　　چه خار خار که در بستر فراغ نرفت
بحیرتم ز دل خود که عمر رفت و سلے　　ز کنج غمکده هرگز بصحن باغ نرفت

هر چند درین پیری و زمین گیری اسباب طرب جمله مهیاست و ابواب ناز و نعمت هر گونه مفتوح اما ذوق حالت ادلی همران منوال ست و شوق درونش همچنان تازه کار و تازه خیال باغ و بهار این چمن دنیا در دیدهٔ بصیرت امثال خار ست و بوئی گلستان این برگریز فنا در چشم عبرت او در رنگ غبار تحمدی نسب احمدی مشرب ست نقشبندی طریقه صوفی مذهب قلق درونه او خضر این راه ست که معرفتش خوانند ذوق برون او جذبهٔ خاطر ست که فاتح طریقتش دانند ؎

هوالغفور ز جوش شراب میشنوم　　صریر باب بهشت از رباب میشنوم
بر آستان خرابات چون نباشم فرش　　که بوی زنده دلان نین تراب میشنوم
دویدن مئی گلرنگ را بکوچهٔ رگ　　بصد رسائی آواز آب می شنوم
صفای پردگیان خیال می بینم　　صدای پائی غزالان خواب میشنوم
تا نه که سر دار ازان شود رنگین　　بهر چه می نگرم پیچ و تاب میشنوم
شق هر ساعت　　ز جنبش دل پر اضطراب میشنوم

مگر ز صحبت دلهای گرم می آئی — که از لباس تو بوی کباب میشنوم
تفاوت ست میان شنیدن من و تو — تو بستنی و من فتح باب میشنوم

تنبیه این چند تراجم که بلغت سلیس فارسی بحسب روزمرهٔ متعارف این دیار و محاورهٔ رایج این روزگار بقید تحریر و بند تقریر در آمد و از گزین نامهای علما و کبار و تذکره های مشایخ ابرار بضبط عبارت و حوزهٔ اشارت چیده شد بغیر آنست که حرف جسته ز بان قلم و سخن گاشته قلم ز بان را بار و یگر بر محک امتحان تواند زد و بآئین نامه نگاران بنظر دیگر تواند پرداخت هر چند استعداد بلند و نظرت ارجمند و قدرت خیال گزینی و قوت معنی آفرینی و ربطی بسیط و فیاض و دولتی بقوا مد تصفیه مقارض و جمعیت باطن و طمانینت فواد و شرح صدر که شرائط معتبرهٔ این شغل و ذکر اند یکقلم مفقود و بانواع توزع بال و اقسام تشتت خاطر و صحبت ناجنسان و گرفتاری در کار و بار ابنا ء زمان و مقاسات گوناگون آلام و مصادمت اصناف امراض و اسقام و ضعف دل و دماغ و تنگی ظرف و تنگی ایاغ که موانع قویه و عوائق جلیه این عمل اند بوفور موجود اما بعد از اتمام و رسیدن آغاز بانجام و پیوستن مقدمه بانجام دیده شد که چون کجکول دریوزه گران پر از نوالهای گوناگون ست و همچو دلق درویشان بهیئت اجتماعیه مرقع پاره های بوقلمون چشمهاست از صاحب نظران بلند فطرت و صاحبدلان خجسته فکرت و صوفی منشان پاکیزه طویت و درویشان نیک نیت آنست که جامع این شوریده نامه و اخوت آزا بیش از زله ربای مرتبه نتهند و جز ریزه چینی مزبیت دیگر ندهند خدا میدهد و بنده بخش میکند و کیف که از رسم ظاهر که پیمان بستن و دست بدست کسی دادن ست اسمی ندارد و از اسم باطن که ز انوی ادب پیش یکی از اولیا، الله تمودن و ادب آموختن ست رسمی در میان نمی شناسد خداوندا اگر دنیا دهی بطریقی ده که خلل در کار دین نیارد و غم آخرت را از دل برندارد الهی بسخن خود و سخن پیغمبر خود مجبتی بخش که دران مستغرق گردیم تا هر چه غیر ذکر تو یا حدیث پیغمبر ست نامه آن در نوردیم یارب دم از صدق نیت نمیتوانم زد که از قو هیچ پوشیده نیست صدق نیت از تو میجویم و اخلاص طویت و حسن عمل از تو میخواهم رب اغفر وارحم وانت ارحم الراحمین وتجاوز عما تعلم انك تعلم ولا نعلم وانت علام الغیوب اللهم احسن عاقبتنا فی الامور کلها واجرنا من خزي الدنیا وعذاب الآخرة ط

خاتمة الکتاب وسجع طیرة المستطاب

شیخ محی الدین ابن عربی رحمه الله تعالی را در کتاب فتوحات مکیه وصایای حکمیه ست که در باب پانصد و شصتم

نه نگرانه بتفصیلش پرداخته و کتاب نگرد را بران تمام ساخته مناسب می نماید که بعض الفاظ و معانی آنرا در اینجا ذکر کرده شود تا برخواننده و داننده بلکه شنونده آن اگر نیت خالص دارد باب صفا کشاید و راه معرفت و هدایت جلوه نماید و این وصیت ابتدائی از موصی نیست بلکه ابتدایش از خالق انسان و جاعل کون و مکان ست و بندگان دران پیروان سنت الهی و شریعت رسالت دستگاه اند ؎

وصی الاله و اوصت رسله فلذا — کان الثناء بها من افضل العمل
لولا الوصیة کان الخلق فی عمه — و با لوصیة دام الملک فی الدول
فاعمل علیها و لا تهمل طریقتها — ان الوصیة حکم الله فی الازل
ذکرت قوما بها اوصی الاله به — و لیس احداث امر فی الوصیة لی
فلم یکن غیر ما قالوا و شرعوا — من اسلف الشیء لم یعرف الی قوم السبل
فهدی احمد عین الدین اجمعه — و صلة المصطفی من انور الملل

بنده چون در جای گناهی کند می باید که از انجا نرود تا آنگاه که حق سبحانه را انجا می کند و عبادتی بوجود آرد تا چنانکه آن جای بروی گواهی دهد هم از برای او گواه باشد اتبع السیئة الحسنة تمحها و ان الحسنات یذهبن السیئات ذلک ذکری للذاکرین و دیگر گمان باخدا نیک می باید داشت و در هیچ حال باچنین محسن و ذوالجلال بدگمان نمی باید بود انا عند ظن عبدی فلیظن بی خیرا تو چه دانی که همین نفس آخر انفاست باشد مباد ابدگمان روی و کما تدین تدان شوی ؎

غافل نزا احتیاط نفس یک نفس مباش — شاید همین نفس نفس اپسین بود ؛

دیگر ذکر خدا در سر و علن و در نفس و در ملا میباید کرد که یاد ست مرا و را موجب یاد اوست مرترا فاذکرونی اذکرکم در حدیث صحیح آمده و انا معه حین یذکرنی ان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی و ان ذکرنی فی ملا ذکرته فی ملا خیر منه دریاب که این چه معیت و ذکرست و در کدام محل و بزم ست ؎

اهلا بمن لم را کن اهلا لموقعه — قول المبشر بعد الیاس بالفرج
لک البشارة فاخلع ما علیک فقد — ذکرت لثم علی ما فیک من عوج

حق تعالی گفته والذاکرین الله کثیرا و الذاکرات و باجمله اکبر ذکر خداست در هر حال و بر هر حال دیگر را تبیان جمیع قرب مثابرت میباید کرد بقدر استطاعت و اندازهٔ جهد و استقامت در هر زمان و هر حال مخبر صادق میفرماید

وان تقرب مني شبرا تقربت منه ذراعا وان تقرب مني ذراعا تقربت منه باعا وان اتاني يمشي اتيته هرولة ع من آیم بجان گر تو آئی بتن ع گر بگشم زهی طرب وگر بکشی زهی شرف ✦ شبر با شبر ذراع باشد ذراع با ذراع باع بود رمشی راچون دو چند سازند هرولة نامند غرضکه قرب خدا با بنده مضاعف قرب بنده با خداست یکی ستاند و دو تا ارزانی دارند کیست که شکر این نعمت بجای تواند آورد **دیگر** اگر از دست کار خیر برنمی آید باری در حدیث نفس بآن عمل خیر خود بتقصیری اندران راضی نمی باید بود و اگر خاطری شر خطور کند می باید که عزم بالجزم بر ترک آن نماید مگر آنکه قدری سابق و قضای لاحق دامنگیر حال گردد در حدیث آمده همّ سیئه را نمی نویسند مادام که بجا نیاورده و همّ حسنه را حسنه می نگارند اگرچه بکار نبرده و این نیست مگر سبق رحمت بر غضب و تقدیم عفو بر قهر و ترجیح غفران بر عصیان و اندازهٔ آن از قمار و غفار از یک تا نهاری می باید گرفت شیخ گوید فلا بد من المغفرة الكلية صرف وان لم يتب و دیگر تا بر ست بر کلمهٔ اسلام که لا اله الا الله محمد رسول الله ست و بنا بر احتوا بر زیادت علم افضل از کار گشته و میان نفی و اثبات جامع آمده افضل ما قلته انا والنبيون من قبلي لا اله الا الله و چرا چنین نباشد که این کلمه توحید ست و هیچ شی حائل توحید نیست. لوان السموات السبع وعامرهن غيري والارضين السبع وعامرهن غيري في كفة ولا اله الا الله في كفة مالت بهن لا اله الا الله بالجملة در میزان اعمال گران تری ازین سخن و بطاقه آن نیست قال الشيخ فعليك بلزوم هذا الذكر الذي قرن الله به وما يعلم به السعادة ثم ؎

مهما تفكرت في ذنبي يخيفني ✦ خفت على قلبي احتراقه

لكنه يطفي لهيبي ✦ ✦ بذكر ما جاء في البطاقه

دیگر از معادات اهل این کلمه دور تر میباید گریخت و خاک حرب با خدا بنا بر این دشمنی بر سر خود نمی باید بخیل و لیاء او اگرچه بمقدار قراب ارض خطا آرند چون شرک نکرده اند ملاقات خدا با ایشان همراه مغفرت خواهد بود ما يفعل الله بعذابكم ان شكرتم و آمنتم **دیگر** ملازمت فرائض الهی ست بروجه ما مور بها و اکمال این نشاید نوافل باشد که عمدهٔ آلات قرب خداوندی ست ما تقرب الي عبدي بشيء احب الي مما افترضته وما زال العبد يتقرب الي بالنوافل حتى احببته نقصانی که در نماز ها از راه ترک یا قضا یا فتور در ارکان راه می یابد بدین نافلها جبر آن بروز رستخیز میکند شیخ گفته وليست النوافل الا مكملة للفرائض فالاصل في الفرائض فذلك انشاء عبادة مستقلة يتبعها علماء الوسوسة بدعة **دیگر** مراعات اقوال میباید کرد چنانکه مراعات اعمال میکنند بلکه خود قول من جملهٔ عمل ست

باید که خدا را نزد لسان هر قائل اعتقاد کرده و در برابر جنابش دانسته نگاهبانی سخن نماید و حرفی ناگفتنی و کلامی ناشنیدنی گو معتقد آن نباشد نگوید و نشنود ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید و لا یحب الله الجهر بالسوء من القول و هل یکب الناس علی مناخرهم فی النار الا حصائد السنتهم حکیمی گفته هیچ چیزی مستحق تر بسجن از زبان نیست زیرا که در پس دو دروازه افتاده شفتین و اسنان و معهذا اکثر الفضول ست و با هما مفتوح میباشد قلت کلام و کثرت سماع را همین قدر نکته بسندست که زبان یکی ست و گوش دو ؎

بخاطر هیچ مضمون به زلب بستن نمی آید خموشی معنئ دارد که در گفتن نمی آید

دیگر صورت حیوانی ذی روح هرگز نمی باید کشید و در خانه نقشی ازان نمی باید گذاشت صور را روز حشر تکلیف جان دمیدن دهند و نتوانند پس بعذابی سخت مبتلا میشوند و من اظلم ممن ذهب یخلق خلقا کخلقی فلیخلقوا ذرة ولیخلقوا حبة ولیخلقوا شعیرة دیگر بیمار را پرسیدن باید کرد که در ان اعتبار و ذکری ست دیدنش از اصل خبر میدهد و نظارهٔ ضعفش تنبیه بر افتقار خودش میکند یا ابن آدم مرضت فلم تعدنی و کدام وقت بهتر ازان باشد که برادری را عیادت کند و خدا را نزد او بیابد یا مسافری را که ره پیمای عدم میگردد نفسی چند مشایعت فرماید ؎

دزدیده ام از بهر تو در سینه دمی چند وقت ست اگر رنجه نمائی قدمی چند

دیگر خود را از بار مظالم عباد سبکدوش میباید کرد و ثقل این وزر بر سر نمیباید برداشت که ستم روز قیامت تیرگیهاست و این ظلم بمنع مردم از حقوق واجبه شان صورت می بندد و از ترک عون او در کارهای خوب و معروف پیدا می آید در حدیث قدسی ست یا عبادي اني حرمت الظلم علی نفسي و جعلته بینکم محرما فلا تظالموا الحدیث رواه مسلم عن ابي ذر و این حدیث ابی ذر در خود آنست که با آب زر نوشته آید شرح جوهر کار شوکانی شنیده باشی که شرح همین بعدن گوهرست و بسط همین بحر و بر گناهی بدتر از ظلم در عالم نشان نمیدهند و مستجاب الدعوتی بزرگتر از مظلوم بیان نمیکنند ؎

گفتم اهل ستم چه طائفه اند گفت گرگ و سگ و شغالی چند

دیگر عالمی که علمش او را بر عمل برنمی انگیزد هر چند خطا کارست تو در بارهٔ او علم خود را عمل فرما تا حق دمی فکرده باشی و بنا بر تادیب بصفت الهی از حال بدش در حجاب نیفتی چه علم او هم یکی درجه بلندست نزد خدا چنانکه عملش اگر میکرد رتبهٔ ارجمند بود پیش او تعالی نیت خیر روح امورست و هر کسی را ثمرهٔ اراده او بالضرورة من کانت هجرته الی الله

ورسوله فهجرته الی الله ورسوله ومن کانت هجرته الی دنیا او امرأة ینکحها فهجرته الی ما هاجر الیه

درینمقام شیخ عالمیقام ذکر فتن اربعه کرده وزین مال وولد وجاه را نام برده ودر میان هریکی جاده تفصیل سپرده

فان شئت الزیادة فارجع الیه وعول علیه ودیگر ناگزیرست از انکه در هر چه او داده وستانده مراقب وتقابل

باشد انچه داده بحجت آن داده تا شکر وسپاس او بجا آری که شکر نعمت صید مزیدست وکفر آن شیوه شیطان مرید

وانچه گرفته از برای آن گرفته تا صبر کنی ومعیت ومحبت او بجانه سرفراز گردی وچون با تو با شد وتو با او دست خود

گیرد لابد ست که با تو همان معامله محب با محبوب کند واز جمله بلایای آخرت ترا محجوب سازد که لاخطر علی قلب بشر

ولیس وراء عبادان قریة وخدا کند که بکفران انعام بیکرانش که کسی احصاء آن نمیتواند دم زنی وجامه کاخانه ایمان

واسلام بر اندام کنی ؎

لکل شیئ اذا فارقته عوض ولیس لله ان فارقت من عوض

دیگر ادا حق او جل واجب تعالی را لازم متحتم می باید انکاشت وتخم خلاف در زمین عبودیت زنهار نمی باید کاشت

هیچ دانستی که آن حق او جل چیست عدم شرک ست با او سبحانه جلی باشد یا خفی شرک جلی واضح ست وشرک خفی

اعتماد کردن ست بر اسباب موضوعه ورکون بقلب بسوی آن وسکون دل نزد آن واین از اعظم رزایای آخر وی

واکبر بلایای دینی ست ؎

لا تعتمد الا علی الله نکل امر بید الله

وهذه الاسباب جحابه فلا تکن الا مع الله

ونتوان گفت که ما موریم بسعی بر عیال ونفقه آنها بر ما واجب ست زیرا که سخن در اعتماد بر اسباب وسکون دل

بران ست نه عدم عمل از برای آنها کریمه ومایؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون را شیخ بهمین معنی تفسیر کرده وگفته

یعنی به والله اعلم هذا الشرک الخفی الذی یکون معه الایمان بوجود الله والنقض فی الایمان بتوحید الله

فی الافعال لا فی الالوهیة فان ذلک هو الشرک الجلی الذی ینا قض الایمان بتوحید الله فی الالوهیة

لا الایمان بوجود الله ؎

ومن یتوکل الله یجعل له کما قال من امره مخرجا

ویرزقه من غیر حسبانه وان ضاق امر به فرجا

دیگر حذر میباید کرد از انکه در دل اراده علو در ما پیدا آید واین خیال فاسد در سینه پیدا کند که انجامش بدست

وصاحبش از درگاه بچون وچگون رد آدمی زاد را بهتر ازین مرادی نیست که کسی او را نشناسد و نه وی هیچکی را
داند در حدیث ست از سرور کائنات صلعم ان حقا علی الله ان لا یرفع شیئا من الدنیا الا وضعه شیخ گوید
فان کنت انت ذلک الشئ فانتظر وضع الله ایاک آری اگر کلمه یکی از طرف خدا متعالی اعلی گردد و رفعتی باو بخشند
و بقبولی سرفرازیش دهند این چیز دیگر ست که از خواستهٔ او نیست خاک تیره افتاده را چه یارا که دم بزرگی زند
و قطرهٔ آب بیچاره را چه حجت که خود را بحر وانماید تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض
ولا فسادا والعاقبة للمتقین باجمله تو خود خواهان تعلی نشوی و از خدا جز خمول و ذلت و مسکنت و خشوع و خضوع
هیچ نخواهی و اگر روی سبحانه از خود بدیشت عطیهٔ او ست و این حالت دست نمیدهد مگر در میکه حق مشهود گردد و خلق و
عالم از نظر اعتبار مفقود شود شیخ گفته ولیس مدار الاکابر الا علی ان یحصل لهم مقام
الشهود فانه الوجود المطلوب انتهی المقصود دیگر جدال و مراست در دین که ازان بهزار دل میباید
فرار کرد خواه محق باشد یا مبطل اگر مبطل ست خود جدل از راس الامر نمیرسد و اگر محق ست از برای او خانه در میانه
مینو میسازند و این بآنجهت ست که در مناظره حذر از مکابره در غالب احوال و کثرت قیل و قال ممکن نیست پس خیر ش
بیشتر از سود اوست شیخ میفرماید کما یفعل فقهاء زماننا الیوم فی مجالس مناظراتهم یریدون فی ذلک
تنقیح خواطرهم فقد یلتزم المناظر فی ذلک مذهبا لا یعتقده وقولا لا یرتضیه وهو یجادل به صاحب الحق
الذی یعتقد فیه انه حق لتنخذعه النفس فی ذلک بان یقول له انما نفعل ذلک لتنقیح الخاطر لا
لاقامة الباطل وما علم ان الله عند لسان کل قائل الی آخر ما قال دیگر حسن خلق و اتیان بمکارم اجتناب
از سفاسف و دست انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق وانک لعلی خلق عظیم فبما رحمة من الله لنت
لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک و اخلاق را مصارف ست که شیخ رح در رسالهٔ جداگانه
نوشته تا آن مصارف شناخته نمیشود امتیاز مکارم از سفاسف دست بهم نمیدهد قال وهو علم شریف خفی فلا
یفوتنک فان ذلک یختلف باختلاف الوجوه و راست گفته زیرا که اغراض خلق متباین ست اگر زید راضی
شد دشمنش عمرو ساخط میگردد پس لابد ست از دریافت مصارف تا با متخلق معه کاربران هنجار بیان آید دیگر
هجرت ست از دار کفر بسوی دار اسلام زیرا که در اقامت میان کفار اهانت دین حق و اعلاء کلمهٔ کفر بکلمهٔ الهی
باشد و تا تواند در ذمهٔ کافر نمیرود آید که مقصود از قتال همین بلندی کلمهٔ خدا و سفل کلمهٔ کفر ست پس بس شیخ گفته
ولهذا حجرنا فی هذا الزمان علی الناس زیارة بیت المقدس والاقامة فیه لکونه بید الکفار فالولایة

والتفکر فی المسلمین والمسلمون معهم علی اسوء حال نعوذ بالله من تحکم الاهواء گویم وهیهات ما جرای

هندوستان امروز وما اشبه اللیلة بالبارحة ؎

رق الزجاج ورقت الخمر　　فتشابها فتشاکل الامر

فکانما خمر ولا قدح　　وکانما قدح ولا خمر

از صفای می ولطافت جام　　در هم آمیخت رنگ جام ومدام

همه جام ست نیست گوئی می　　یا مدام ست نیست گوئی جام

دیگر استعمال علم ست در جمیع حرکات وسکنات وبر قابل علم وعامل بران ثنا ها آمده وفرموده انما بعثت معلما پس جهد میباید کرد تا عالم عامل گردد وهمچو سراج وشمع محرق جان خود ومضیئی دیگران نبود کمثل الحمار یحمل اسفارا عبارت ازهمین مقام ست **دیگر** تو دست بابندگان خدا بافشار سلام والطعام طعام وسعی در قضاء حوائج انام عموما وبابی مرادان جهان خصوصا ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا یتیما ذا مقربة او مسکینا ذا متربة همه مومنان چون یک جسد اند اگر عضوی از تن مشتکی گردد سائر جسد از برای آن بحمی وسهر متداعی شود ؎

بنی آدم اعضاے یکدیگر اند　　که در آفرینش ز یک جوهر اند

چو عضوی بدرد آورد روزگار　　دگر عضوها را نماند قرار

دیگر بر رسیدن رزایا در مال وخویشان اکتراث نباید کرد بلکه باسترجاع باید گرایند عمر بن خطاب گفته هیچ مصیبتے بمن نرسید مگر اندران ملاحظه سه نعمت کردم یکی آنکه این آفت در دین من رو نداد دوم آنکه بزرگتر ازان بر من نیفتاد سوم آنکه کفاره وذری وجالب اجری شد **دیگر** تلاوت کردن قرآن ست بتدبر وتفکر در نعوت وصفات که دران مذکورست وبیان فضائل کلام ومزایای این نظام درینجا تحصیل حاصل ست اهل القرآن هم اهل الله وخاصته وخاصة ملک عبارت ازهمنشینان اوست که در غالب احوال با او همراه باشند اینقدر چه کم ست که این کلام خالق ست وباقی همه کلام مخلوق وما التراب ورب الارباب **دیگر** اختیار مجالست کسی ست که نفع علم یا عمل ازوی استفاده می توان کرد وترک صحبت کسی که ازوی ملاحظه ضرر در دین ودر دنیا میتوان نمود هل القوم لا یشقی جلیسهم

حافظ از مجلس رندان بسلامت بگذر　　تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند

دیگر اقامت حدود ست در نفس خود وکسان خود کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته اگر سلطان ست خود

برپا داشتن صدها بروی متعین ورنه اقل ولایات ولایت او برجان خودش هست جوارح را در کار خیر بخرج گیرد تا دمیکه بمیرد بری از مواخذه این ولایت بمیرد دیگر زاون صدقه ست در راه خدا او تعالی در قرآن کرتصدقین ومتصدقات کرده صدقه فرض را زکوة خوانند وصدقهٔ نفل را تطوع نامند فرض مزیل اسم بخل ست وتطوع جالب درجات علی ومیل بصفت کرم وجود وایثار وسخا ومن یوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون وآن تصدق وانت صحیح شحیح تخاف الفقر وتامل الغنی واسراف بذل کردن مال ست درغیر موضع آن ودران کفران نعمت منعم حقیقی ست ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین وکان الانسان لربه کفورا دیگر جهاد نفس ست اهدی عدوك نفسك التی بین جنبیك شیخ دیگر صوفیه این جهاد را اکبر گفته اند وآیهٔ قاتلوا الذین یلونکم من الکفار را بران محمول ساخته وگفته کالکفر عندك من نفسك فانها فی کل نفس تکمن نعمة الله علیها من بعد ما جاءتها وچون این جهاد راست آید جهاد دیگر که با اعدا ظاهرست آسان تر گردد ومراتب شهادت باطن وظاهر وقت شود دیگر رعایت هر مسلمان من حیث هو مسلم می باید کرد ومیان آحاد مساوات میباید نمود چنانکه اسلام این تسویه در اعیان ایشان کرده ونباید گفت که آن ذو سلطان وجاه ومال وشخص کلان ست واین صغیر وحقیر وفقیر وناتوان ویی خانمان بلکه اسلام را بمنزلهٔ شخص واحد باید دانست ومسلمانان را اعضای این شخص باید گردانید وکیف که وجود اسلام نیست مگر بمسلمانان چنانکه وجود شخص نیست مگر باعضا وبجمیع قوای ظاهر وباطن او وهمین معنی را رسول خدا صلعم رعایت کرده وگفته المسلمون تتکافا دماؤهم ویسعی بذمتهم ادناهم وهم ید واحد علی من سواهم والمومن للمومن کالبنیان المرصوص یشد بعضه بعضا دیگر حفظ حق جار وجوارست وهر که دروازهٔ او قریب تر بسوی او بود وی مقدم ست درین کار ودر تفقد ودفع ضرر هر که باشد وهمسایه را جار گویند مشتق از جار بمعنی مال بنا بر میل بسوی او یا احسان وهر که آزا مشتق از جور بمعنی میل بسوی باطل میگوید که در عرف آنرا ظلم نامند پس این بدان ماند که لدیغ را سلیم خوانند وبالجمله مراعات حقوق جار یکی از واجبات ست گو کافر باشد دیگر نصرت کردن ست از برای برادر مسلمان ظالم باشد یا مظلوم نصرت ظالم بمنع او از ظلم ست ونصرت مظلوم بدفع ظلم از وی الظلم ظلمات یوم القیامة واین همه تقیید باستطاعت ست ورنه درین زمان یعنی ممکن نیست ومظلوم نزدیک ترست باجابت دعا ؎

بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن ... اجابت از درِ حق بهر استقبال می آید

آتش سوزان نکند با سپند ... انچه کند دود دل دردمند

دیگر سوال مال برای استکثار با وجود غنا در حال ست وروز قیامت خدوش یا خموش یا کدوش در روی باشد

زیرا که سوال مزیل آبروست و مذل سائل و از شعب اوست منت نهادن بر کسی تا بیشتر از آن از وی سوال نکند
و لا تمنن تستکثر و دیگر دوست داشتن انصار و انصار یاریست و حب ایشان را رسول خدا صلعم آیت ایمان
گفته و بغض را نشان نفاق قرار داده و فرموده اقبلوا من محسنهم و تجاوزوا عن مسیئهم شیخ گوید ان کل
من نصر دین الله فی ای زمان کان فهو من الانصار و هو داخل فی حکم هذا الحدیث و ناصر دین خدا
دو کس اند یکی آنکه ابتداء بجان خود مدد کرد بغیر آنکه در جواب این نصرت بر خود شناخته باشد دوم کسی که این نصرت را
بر خود واجب دانست لقوله یا ایها الذین امنوا کونوا انصار الله و این دیگر را هم اجر نصرت ست و هم اجر اداء واجب
و ازین وادی ست اظهار علم حق از برای دفع باطل و گویا جهاد معنوی محسوس ست معنوی بآنجهت که قابل او باطن و متعلق
او نفس ست و محسوس بآنجهت که تعلق دارد بعبارت لسان یا کتابت بنان و دیگر صدق حدیث و اداء امانت و
صدق وعد و اجتناب کذب و خیانت و خلف وعد را لازم میباید گرفت و نزد مخاصمت با احدی فجور نباید کرد که اینها
یکی از علامات منافق ست و اخلاف وعید ازین باب نیست معتزله چون خلاف ابعاد را موجب کذب و خبر او تعالی
گمان کردند و کذب را در خبرش مستحیل انگاشتند انکار آن میکنند و این زلت عظیم ست زیرا که مثل این را در عرف
شرع کذب نمی نامند فبجهلهم دلیل عقلی عن علم وضع حکمی و هذا من قصور بعض العقول و وقوفها فی کل
موطن مع ادلتها و لا ینبغی لها ذلک ۵

و انی اذا اوعدته او وعدته ... لمخلف ایعادی و منجز موعدی

و دیگر بذاذه ست در جامه و عدم ترفه در دنیا و بذاذه را از ایمان گفته زیرا که اعفی از برای کبر و ابعد از عجب و زهو
و خیلاء و صلف ست و این همه امور مذموم ست بر لسان شرع و مکروه ست در عرف آن بلکه نزد مردم و نزد خدا
و دیگر حیا راست و او تعالی حییی ست و حیا شعبه از ایمان باشد و الحیاء خیر کله و او تعالی روز قیامت از پیران
اسلام شرم کند و حیا موجب ترک هر کار نامرضی خدا و رسول ست شیخ گوید ان الله لا یستحیی را ترجمه کرده ست
بآنکه انه لا یترک ان یضرب مثلا ما بعوضة و دیگر خیرخواهی مسلمانان ست عموما و خصوصا الدین النصیحة
قالوا لمن یا رسول الله قال لله و لرسوله و لکتابه و لائمة المسلمین و عامتهم و نصاح رشته را گویند و منصحه
سوزن را و ناصح خائط ست و خائط کسی ست که میان اجزاء ثوب تالیف می بخشد تا آنکه قمیصی یا پیرهنی میگردد
و بدان انتفاع میرود همچنین ناصح در دین خدا مولف در میان دلهای عباد الله و میان سعادت ایشان نزد خداست

نصیحت گوش کن جانان کز ان جان و دل آرایند ... جوانان سعادتمند پند پیر دانا را

اینقدر ست که ناصح محتاج ست بسوی علم کثیری علم شریعت که شامل جمیع احوال مردم وعلم زمان ومکان ست دوم علم ترجیح نزد تقابل این امور تا کار برحسب حال کند وسیاست وعدالت داخل ست در زیرا این نصیحت شیخ گفته الناصح في دين الله يحتاج الى علم كثير وعقل غزير وفكر صحيح ورؤية حسنة واعتدال مزاج ونؤدة وان لم تكن فيه هذه الخصال كان الخطا اسرع اليه من الاصابة وما في مكارم الاخلاق ادق ولا اخفى ولا اعظم من النصيحة ولنا فيه جزء سميناه كتاب النصائح ودیگر مراعات حال خویش ست در زمانیکه میان هر دو نماز باشد زیرا که از یک نماز تا نماز دیگر زمانی خالی از نماز ست باید که دران زمان لغوی بوجود نیاید ودرین امر حکم نماز فرض ونافله یکسان ست ووارد شده که صلوة علی اثر صلوة لا لغو بینهما کتاب في عليين وکلام لغو همان ست که ساقط باشد ودر کفه میزان ندر آید ودیگر التزام نماز مکتوبست نزد ندا باجماعت چه اتخاذ مساجد جز از برای اقامت نماز نیست وندا نمی کنند مگر از برای اتیان بسوئی آن حي على الصلوة عبارت ازهمین مدعاست و حي على الفلاح بشارت بهمین ماجر اوجماعت سنت موکدهٔ نبوی ست ومراد بدان اجتماع ست بر اقامت دین و عدم تفرق دران شیخ فرماید ومن ترك سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم ضل بلا شك لانه ما سن الا ما هو الهداة وما ذا بعد الحق الا الضلال فانى تصرفون ودیگر محافظت باید کرد بر نماز اوابین وآن نماز ست در اوقات مغفول عنها در عامه ووقت آن ما بین ضحی تا استواء وما بین ظهر وعصر وما بین مغرب وعشاست وبر نماز تهجد هم مطلق میشود ونماز شب یازده رکعت ست قال الشيخ وهذا لا بد منه لمن يريد اتباع السنة والاقتداء فمن زدت على هذا فانت وذاك فان الصلوة خير موضوع فمن شاء فليستقل ومن شاء فليستكثر فانه يناجي ربه والحديث مع الله والاستكثار منه اشرف الاحوال ودیگر ورع درطبق ست چنانکه در اکل ومشارب باشد وآن عبارت ست از اجتناب حرام وشبهات الاثم ما حاك في صدرك ودع ما يريبك الى ما لا يريبك واستفت قلبك وان افتاك المفتون وگزیدن هدی صالح وسمت صالح واقتصاد در همه امور واتباع انبیاء وصلحاء وتحفظ از عجلت مگر در مواطن آن ومسارعت بسوی مغفرت وسبق بجانب خیرات واکرام ضیف وتجهیز میت وجهاز بکر زود ادراک و هر عمل آخرت وتؤدت در امور دنیا ودر ورود بر آنحضرت صلعم نزد ذکر شریف همه از باب ورع محمودست ودیگر شیخ گفته الله الله ان تعود في شيء خرجت عنه لله تعالى ولا تعقد مع الله عقدا ولا عهدا ثم تنقضه بعد ذلك وتخله ولا تفي به واول عهد که بنی آدم باخدا بست قالوا بلی ست ودرین عهد که اقرار بربیت رب وعبودیت خود ست همه مراتب اسلام وایمان واحسان مندرج ست لکن بعد ازین بلی بلای شرک ساه بسیاری از مردم زده ودر انواع

بدع وضلال مبتلا گردانیده چون اول با آخر نسبتی دارد باید که آخر را با اول موافق سازد تا بدو وغایت بمبدء کریمی نشیند
دیگر هر که والی باشد لازم ست که قضا بین الناس بحق کند و پیروی هوا نکند که مضل است از راه خدا و معاد راه خدا عبارت
از چیزی ست که در کتاب و بر زبان انبیا مشروع گشته الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما
نسوا یوم الحساب شیخ گفته یعنی به والله اعلم یوم الدنیا حیث امروا بما نسوا نفوسهم فیه فان النسیان
الترک ویوم الدین ایضا یوم الدین ای الجزاء لما فیه من اقامة الحدود دیگر در دعوات اوقات اجابت و مراعات
میباید کرد مثل آذان و حرب و نزول باران و افتتاح نماز و ساعت جمعه و جز آن که در کتب ادعیه مثل حصن حصین و غیره
باستقرا مذکور ست و اسباب قبول بسیار ست و در زمان و مکان و حال و نفس کلمه که بدان ذکر خدا میرود منحصر ست
پس چون دعا یکی ازین چهار کار مقترن شد نزدیک ست که مستجاب گردد و اقوی درین هر چهار امر کلی اسم ست دیگر
حال و دعا در حال سجود بسیار و بیشتر میباید کرد چه نزدیکی در سجده باخدا افزون تر از همه اشیا ست آنحضرت فرمود صلعم
اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد شیخ گفته لا قرب اقرب من قرب السجود ولا دعا الا فی القرب من الله
فاذا دعوت فی السجود فادع فی دوام الحال الذی اوجب لك القرب المطلوب من الله دیگر کن فقیرا
من الله کما انت فقیر الیه واین بدان ماند که رسول خدا صلعم گفته اعوذ بك منك و معنی فقیر من الله آنست که ازوی
رائحه از روائح ربوبیت شمیده نگردد بلکه همه عبودیت محضه باشد چنانکه در جناب حق چیزی از عبودیت نیست و سخیل
بروی که عبد باشد فهو رب محض فکن انت عبدا محضا دیگر رباط را لازم میباید گرفت که از افضل احوال
مومن ست و هر انسان که می میرد عمل او ختم میشود مگر مرابط که عملش تا روز قیامت در نشو و نماست و از فقاان قبر
در امن ست ثبت هذا عن رسول الله صلعم شیخ گوید رباط آنست که انسان دائما نفس خود را ملازم طاعت خدا
گرداند بدون حدی که بسوی آن منتهی شود و چون نفس باین کار ربط داد مرابط شد و رباط در هر خیر اختصاص بآن
خیرست و همه راه خداست مختص بملازمت ثغور یا جهاد نیست آنحضرت فرمود انتظار الصلوة بعد الصلوة رباط
وحق تعالی گفته اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله دیگر چون مناجات کند با رسول خدا صلعم و آن عبارتست
از زمان قرارت احادیث مرویه از جناب نبوت علیه الصلوة والسلام باید که پیش از نجوی تقدیم صدقه کند هر صدقه
که باشد که این همه خیرست و بدان طهارت دست بهم میدهد و صدقاتی که شارع بران نص کرده بسیارست منها قوله
صلعم ان کل تسلیلة صدقة وکل تکبیرة صدقة وکل تسبیحة صدقة وکل تحمیدة صدقة وامر بمعروف صدقة ونهی عن منکر
صدقة پس نزد خواندن حدیث نظر در حال خود باید کرد وهی التی بقیت فی العامة من مناجاة الرسول صلعم

و هر صدقه که بران قدرت حاصل گردد می باید داد بعده در قرارت حدیث شروع میباید کرد و دیگر چند از تکفیر احدی
از اهل قبله واجب ست هرگز بر گناهی و تاویلی زبان باکفر گفتن مسلمانی آشنا نباید نمود که در حدیث ست من قال
لاخیه کافر فقد باء بها احدهما ان کان کما قال والا رجعت علیه و معنی رجوع آنست که کفر خودش کافر میگردد
و هر کرا کافر گفته وی هنوز مسلمان ست واذا قیل لهم امنوا کما امن الناس قالوا انؤمن کما امن السفهاء
حق تعالی در جواب ایشان میفرماید الا انهم هم السفهاء ولکن لا یعلمون و سفیه ضعیف الرای را گویند پس این
قصور ایشان خود وبال ایشان گردید و نظیر این آیه در کتاب بسیار ست و همه افادهٔ رجوع نسبت ذمیمه بسوی
مباحث میکنند و ما یخدعون الا انفسهم و نیز این آیات بفحوای خطاب دال ست بر سلامت آن دیگر ازین نسب
ذمائم و ابتلا دانیکس اندان و تا کسی بوجهی از وجوه و تاویلی از تاویلات مسلمان باقی تواند ماند چرا بزور و بازو و لقلقهٔ
زبان او را کافر میباید ساخت علما ظاهر دین را بسی خیلی تتبع کرده اند و اهل مناظره بسیار ارخا عنان نموده تا آنکه احدی
از سلف و خلف درین مباحث ازین آفات ایشان که راجع بایشان ست سلیم نمانده و دیگری از مناصب شرعیه
مجادله رحسب و نسب از شریعت حقه و سنت بیضا رست و درین مرتبه او بام و مقامات احدی را گنجائش قبول
نیست و ناگزیرست از انکه هر چه خلاف سنت صحیحه باشد و مضاد طریقهٔ نبویه بود در هر تقریر و تقریر رد و طرد و دفع و
رفع آن باداله قاطعه و مفاهیم ساطعه می باید کرد و هرگز جانب احدی را هر که باشد و هر کجا که باشد رعایت نمی باید نمود
پس تکفیر جمعی از اهل علم و تقوی در بارهٔ جماعه از صوفیه و فقها راجع بسوی اقوال و افعال آنها ست نه متوجه بسوی
ذوات و نفوس شان و درین تکفیر عصابه کفرین معذورست چنانکه مطرودین ایشان بنا بر حال یا قال مجبور اند عامهٔ مردم
که باین حکمت غامضه نمیرسند هر دو حالت را یک مرتبه می نهند و نمیدانند که میان هر دو بون بائن و بعد باعد ست

ساحت مشرقه و سرت مغربا شتان بین مشرق و مغرب

تکفیر نمودن شیخ الاسلام ابن تیمیه حافظ ابن القیم و امثال ایشان ابن فارض و ابن سبعین و ابن عربی و دیگر قائلین
وحدت وجود و متکلمین مسائل غیر ماتور را از همین وادی ست که مخاطب دران همان قالات و حالات ست نه ذوات
ارباب مقالات و اصحاب حالات و این منصب از اعاظم مناصب دین پروری و اکمل منازل حق پرستی ست
در هزار یکی و در بسیار اندکی را با آن نوازش میفرمایند و آله صالحه و جارحهٔ عاملهٔ هدایت و ارشاد عباد بسوی
ربالارباب میگردانند

این سعادت بزور بازو نیست تا نبخشد خدای بخشنده

دیگر هرگز مباد اکه از شرار مردم باشد و مردم نخوف بدی او از وی بپرهیزند و این حال از هر بشر از نفس خود می تواند شناخت که بدی او تا کجاست مردی نزد آنحضرت صلعم آمد چون برگشت فرمود بئس اخو العشیرة افشاء راز صحبت زن و دشنام مادر و پدر دادن بکسی و بدگفتن یاران نبوت هیچ روافض و خوارج و سب کردن بالجمله باطل پیش عبادانش و استطالت عرض جمل مسلم بغیر حق و نحو آن همه از شرور و فجور است و زبان درازی ملایان و کالیسیان یونانیان درحق اهل حدیث و مجسمه و مشبه گفتن ایشان از قبیح شرور و ابطل باطل است و مطلقه و قدریه و جهمیه و قدریه و جبریه گفتن اهل حدیث منکرین صفات ثابتهٔ الهی و جزآ مطابق واقع و نفس الامرست از باب شرور مجرده نفوس بشریه نیست زیرا که وما بعد الحق الا الضلال

دیگر تسلط ولاة جور را منکر نباید شد که دران سری ست که جز خدا هیچکی آنرا نمیداند و نظر خود را بعلم الهی درین کون و فساد ترجیح نمیباید داد که هر چند اینها محل شرور اند اما مصالح بسیار هم بذریعهٔ ایشان بر روی کار می آید ما را نمیرسد که دست از طاعت ایشان و در غیر معصیت خدا بکشیم و نزاعی درین امر با ایشان قائم سازیم و شیطان را از باب تاویل و احادیث این باب و امثال آن بر خود چیره و زبردست گردانیم اگر جائر اند زیان و بار جور بر گردن ایشان ست نه بر سر ما و اگر نیکوکار اند نفعی ازان بما هم می تواند رسید درین سلسله اعتراض ملائکه بر و تعالی در بارهٔ خلافت آدم ابو البشر کافی ست و از برای صبر با تصبر وافی و شافی شیخ میگوید وهذا باب قل اغفله الناس وقد اغلقوه علی انفسهم فما تری احدا الا وله نصیب فی ذلك ولا یعلم ما فیه عند الله وقد رأینا علی ذلك براهین من الله ومتی ذممت ولا بد فذم الصفة بذم الله ولا تذم الموصوف بها ان نصحت نفسك ومتی حمدت فاحمد الصفة والموصوف معا فان الله یحمد علی ذلك دیگر چون سخنی خوب گوئی یا راهی بسوی خیر نمائی باید که اول عامل بدان تو باشی و نخستین مخاطب بآن خیر تو شوی و نصح نفس خود را آکد تر و مقدم تر داری زیرا که نظر خلق بسوی فعل شخص بیشتر از نظر آنها بسوی قول اوست و اهتداء بفعل اعظم تر از اهتداء بقول

واذا المقال مع الفعال وزنته ... رجح الفعال وخف کل مقال

دیگر اگر خواهی که مغفرت کنند و آن طلب ستر ست میباید که سوال ستر خود از گناه کنی تا از تو ذنبی بوجود نیاید و ازان محفوظ یا معصوم مانی و اگر گناهکاری ستر خود از عقوبت آن ذنب بخواه و هشدار که مردم ترا بکاری دانند و او تعالی خلاف آن از تو دانسته باشد و از تنطع و تشدق و تزرث و هذر و بذی و هذیان و خرافات و طامات و شطحیات و سکرات بپرهیز که این چیزها خصال اشرار ست نه احوال اخیار رستخیز آدمی بر همان حالت شدنی ست که بران مرده و از دنیا بآخرت رفته جهد باید کرد تا مرگ بر اسلام شود و کاری از تو سر انجام گیرد که در گور مونس

وحشت وتنهائی آید و فی القبر مقیلك فما قیلك والی الله مصیرك فمن نصیرك ویگر دنیا روزی چند است
وآخر کار با خدا و ندیس دل برنیرنگ بوی ورنگ اینجانمی باید نهاد و هر دم از مرگ دیگر رفتگان عبرت میباید گرفت

جامی آن به که درین مرحله آن پیشه کنی که ز مرگ دگران مرگ خود اندیشه کنی

ماندن ایشان درین خاکدان بروجهی شد که چون ازینجا رفتند دیگر خبری از ایشان نیامد و هر که آمد بجای آن رفته آمد
وهمان منزل پرداخت و باز خانه را بدیگران بگذاشت کم ترکوا من جنات وعیون وزروع ومقام کریم
ونعمة کانوا فیها فاکهین کذلك واورثناها قوما آخرین امام علی هادی بن محمد جواد بن علی رضا علیهم السلام را
نزد متوکل عباسی سعایت کردند که در خانهٔ خود سلاح دارد وجمعی از یاران همراه او هستند گویا طلب امر از برای خود
میکند فرمان رفت که گروهی از اتراك بروند واورا گرفتار کرده بیارند بر حین غفلت هجوم آوردند اورا در خانه تاریکی
در پیراهن صوف وملحفه موی ردی بقبله یافتند و وی مترنم بود بآیاتی از قرآن که در وعد و وعید آمده وجز یك
وسنگریزه فرشی میان او وبساط زمین نبود

بوریا نهی پاك از فقیران ست قدم منه بنیستان که جای شیران ست

برهمین صورت گرفتند وپیش متوکل بردند وقت شب بود وجام شراب در دور و کاسهٔ مدام در دست

مهتاب و شراب وانتظارت این صبح قیامت ست شب نیست

چون جناب امام عالیمقام را دید تعظیم کرد و پهلوئی خود بنشاند وخبر کردند که در خانهٔ او از هر انچه گفته شده چیزی
برآمد نشد و نه حجتی بر مواخذه اش که بدان تعلل رود یافته گشت متوکل شنید و پیالهٔ باده در دستش او تا بنوشد
امام گفت ای امیر مومنان این چیزیست که هرگز بگوشت و پوست من نیامیخته ما را از ان معاف می باید داشت
متوکل عفو کرد و گفت شعری پسندیده خوش آینده بخوان فرمود من شعر را قلیل الروایة گفت لا بد چیزی انشاد میباید کرد
امام همام اول آیهٔ مذکوره تلاوت فرمود سپس این ابیات بخواند

یا تواعلی قلل الاجبال تحرسهم غلب الرجال فما اغنتهم القلل
واستنزلوا بعد عز عن معاقلهم فاودعوا حفرا یا بئس ما نزلوا
ناداهم صارخ من بعد ما قبروا این الاسرة والتیجان والحلل
این الوجوه التی کانت منعمة من دونها تضرب الاستار والکلل
فافصح القبر عنهم حین سائلهم تلك الوجوه علیها الدود یقتتل

قد طال ما اکلوا دهرا وما شربوا ۔۔۔ فاصبحوا بعد طول الاکل قد اکلوا

حاضرین بزم ازین انشاد بر حلی ترسیدند اما متوکل بسیار از بسیار بگریست تا آنکه اشکش بر ریش روان شد و حاضران نیز در گریه شدند و دیگر خیال نباید کرد که دنیا عبارت از وجود ماست پس بس و چون ما نمانیم و آنجهانی شویم این آرایش و نمایش کی سایه ابر و خنده برق بیش نیست بر فتن ما برود بلکه این کهنه سرا بر منوال جهان سراست که ع یکی همی رود و دیگری همی آید صد هزار امثال ما را دران گذر شد و انجمنها و بزمها آراستند و حصهٔ خود از لطف و لذت عیشت و حلاوت و عذوبت حیات برداشتند و تا چشم بندکردند تمام بزم برهم شد و کسانی دیگر آمدند و مجلسی آخرمانند آن با کم و بیش ازان بهمان رنگ و بوی در هر برزن و کوئی پیراستند و بهره از مقدر خود بدست آورده بطرز آن گذشتگان این جهان را پدرود کردند غرضکه مکان برپاست و مکین پوچ و پادرهوا ؎

گمان مبر که تو چون بگذری جهان بگذشت ۔۔۔ هزار شمع بکشتند و انجمن باقی ست

دانشمند کسی ست که درین دیر کهن فریب این انجمن نخورد و در زمن خود که جلوه گاه حیات دو روزه اوست انچه از دست برآید برای جهان دیگر ذخیره سازد ؎

دو بیتم جگر کرد روزی کباب ۔۔۔ که میگفت گوینده با ربابی

درینا که بی ما بسی روزگار ۔۔۔ بروید گل و بشگفد لاله زار

بسی تیر و دی ماه و اردی بهشت ۔۔۔ بباید که ما خاک باشیم و خشت

شیخ سعدی در بوستان گفته ؎

نشاط انگه از من رمیدن گرفت ۔۔۔ که شامم سپیده دمیدن گرفت

بیاد هوسناک روزان که رفت ۔۔۔ که دور هوس با زمی آید بسر

بسبزی کجا تازه گردد دلم ۔۔۔ که سبزی نخواهد دمید از گلم

تفرج کنان در هوا و هوس ۔۔۔ گذشتیم بر خاک بسیار کس

کسانیکه از ما بغیب اندراند ۔۔۔ بیایند و بر خاک ما بگذرند

درینا که فصل جوانی برفت ۔۔۔ بلهو و لعب زندگانی برفت

درینا که مشغول باطل شدیم ۔۔۔ ز حق دور ماندیم و غافل شدیم

چه خوش گفت با کودک آموزگار ۔۔۔ که کاری نکردیم و شد روزگار

دیگر دعای باید کرد که او تعالی وی را از صلحا مومنین گرواند و لسان صدق در آخرین ارزانی دارد تا از دوستان خدا و اولیا را و شود و از انصار رسول خدا صلعم گردد زیرا که او سبحانه صالح المومنین را با نفس مقدس خود و جبریل و ملائکه را در نصرت پیغمبر قرین کرده و آنحضرت فرموده انما ولیي الله وصالح المومنین و این نصرت در انکه ملابس شرور و فساد از امور دنیا و دین ولی رسول امین نیست و از اسباب صلاح ست آنکه اگر والی باشد در اقامت حدود الهی میان شریف و وضیع برابری کند و در دوست و دشمن مساوات درین کار روا نماید انما هلك من كان قبلكم انهم كانوا يقيمون الحد على الوضيع ويتركون الشريف ولكن امتثال امر معنی از اصعب امور ست بر کسیکه ایمان بخدا و رسول و روز آخرت ندارد و الیان امر تا بعان نفس اماره درین کار کوتاهی بسیار کنند و با اعزه و ذوی القربی راهی دیگر جز راه عامه رعایا و برایا و ملازمان میروند و معهذا خود را مسلمان میگویند ؎

این حدیثم چه خوش آمد که سحر گه میگفت — بر در میکده بادف و نی ترسائے

گر مسلمانی همین ست که حافظ دارد — وای گر در پی امروز بود فردائے

دیگر غیور می باید شد از برای خدا و حذر می باید کرد از غیرت طبیعیهٔ حیوانیه و میزان این عمل آنست که هر که غیور ست از برای خدا و سی غیرت نمیکند مگر بر انتهاک محارم او خواه این هتک بر جان او باشد یا بر غیر او مثلا چنانکه غیرت می برد بر آنکه کسی با مادرش زنا کند همچنان غیرت او بر مادر غیر خود باشد که احدی با وی زنا نکند و همچنانکه غیرت می برد بر آنکه کسی با دختر و خواهر و زن و کنیز خود و غیر خود چه هر زنی که با وی زنا میرود شک نیست که آن زن دختر یا خواهر یا حلیله یا مادر یا کنیز دیگرست و همچنین نمیخواهد که با زنی از زنان خود سفاح کند شیخ گفته فان فعل شيئا من هذا وزنى وادعى الغيرة في الدين او المروة فاعلم انه كاذب في دعواه فانه ليس بذي دين ولا مروة من يكره لنفسه شيئا ولا يكرهه لغيره ؎

بخوری مال مسلمان و چو آبت بخورند — بانگ و فریاد برآری که مسلمانی نیست

آنحضرت فرمود صلعم ان الله لا غيور ومن غيرته حرم الفواحش ومرد رسول خدا و دستش دست زنی را که بروی حلال نبود نسود و بیعت نکرد زنی را مگر بسخن و هو رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجعل ميزانك في الغيرة للدين هذا فان وفيت به فاعلم انك غيور وان وجدت خلاف ذلك فتلك غيرة طبيعية حيوانية ليس لله ولا للمروة فيها دخول حتى تغار منك كما تغار عليك وقد ثبت ما من احد اغير من الله ان يزني عبده او تزني امته **دیگر** حذر باید کرد از انکه خدا او را در جائی بیند که از انجا منعش کرده و در جائی نبیند

که حکم انجا نموده و ناگزیرست که علی پوشیده داشته باشد که جز خدا دیگری آنرا نمیداند که این اعظم وسیلهست برای
خلوص آن عمل از شوبت و قلیل من یکون له هذا الشیخ در فتوحات چندی از وصایای نبویه بروایت مرتضوی
ذکر کرده که در اول هر وصیت ازان لفظ یا علی ست و وصایای دیگر بلفظ یا با هریره آورده هرچند مبانی و معانی
این وصایا خوبست زیرا که مشتمل بر ترغیب در اخلاق حمیده و بر ترهیب از خصال نکوهیده ست لکن بر فع آن جناب
نبوت در طریقهٔ اهل حدیث بصحت نمیرسد پس آن وصایا را در حکم وصایای دیگر علما و عرفا می باید داشت و اعتقاد
رفع آن نباید نمود که از وادی من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار ست و هم جناب شیخ طائفه از وصایای
اهل علم و معرفت ایراد کرده و بعض را ازان در نظم آورده و کلام صلحا دامت در وصیت و نصیحت ذکر نموده و سخنهای
حکما بیان ساخته و در ضمن آن حکایات اهل الله و بعض شیوخ خود اثبات نموده و در تریر هر وصیتی از وصایای
مذکوره وصیتهای بسیار مناسب عنوان کلام و بیگانه ازان مرام نوشته و چندی از وصایای آلیه از توراة و جز آن
متعلق بطهارت جوارح و تصفیهٔ باطن و اصلاح ظاهر و عبادت و حسن معاملت و حکایات زمان نبوت اولی و
مواعظ حسنی و عبر انسنی و تذکیر و تحذیر و انچه باین چیزها ماند بشرح و بسط بسیار نگاشته و حکمتهای مرغوب
ایراد نموده و خاتمه باب اکه خاتمهٔ کتاب اوست بر ذکر ادعیهٔ مشهوره و عوذات مذکوره در احادیث و جز آن
ختم ساخته این چند وصیت که در نیجا می بینی حرفی ازان کتاب و پرتوی ازان آفتاب عالمتاب ست که بتصرف در
فحاوی و سطاوی آن بنقص و زیادت ثبت نموده آمد و بالله التوفیق الهی انچه درین جریده نوشته ایم و سواد شرح
بیاض این کاغذ برده ایم فهم قاصر ماست که از آیات و بینات سنن و مقالات اصحاب حالات تو کمن فهمیدیم
و از کلمات طیبات ارباب حق و فوائد افئدهٔ اولیا، دین در میزان یقین سنجیدیم اگر مراد تو و رسول تو و اولیا، و
اصفیا، تو ازان الفاظ قدسیه و عبائر انسیه همان معانی طاهره و ضمائر طیبه با هر دست که قرهٔ عیون و مسرهٔ اذهان
ماشده پس را بقبولش سرفراز فرما و در دلهای بندگان حق جو و فرمان بردارانش نیکنخو عموماً و در نفوس اخلاف ما خصوصاً
اثری نمایان و برکتی شایان ازان مبانی و معانی ارزانی دار و اگر خدانخواسته و مبادا خلافی رضای تو و مراد
رسول و دیگر جماعه مقبول حرفی از زبان خامه و خامهٔ زبان بدر جسته باشد از ما بعفو شامل و کرم عمیم خویش معاف کن
و کیف که چون عفو از کرام ناس مامول ست از تو که اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین چه قسم مرجو نباشد و حق آنست که
حقیقت سخن خود را چنانکه تو میدانی دیگری کجا می تواند دریافت و جامعیت کلام نبوی و بلاغت سخن صلحا چنانکه
خود شان می شناسند فردی از افراد امت کی میتواند و انت لا اله الا ما علمتنا انك انت العلیم الحکیم

ازما افتادگان بیچاره جز آنکه بمراد خدا و رسول ایمان و اعتراف آریم دیگر چه آید و از پراسخین فی العلم غیر از آنکه
به امنا به کل من عند ربنا قائل شوند دیگر چه میکشایید و میشنید ما را چه اعتماد و بر فهمید ناقص ما کدام بنیاد آنچه
بصدق نیت و خلوص طویت اختیار نموده ایم اتباع محض رسول تست و هر چه از میان سبل متفرقه و مشارب
متنوعه جاده اش پیموده ایم راه اقتدا کتاب تست ربنا امنا بما انزلت و اتبعنا الرسول فاکتبنا مع
الشاهدین ما خاکیان فنا پذیر را اگر بنور بی زیمع و بی بصر بنوازی از لطف عامت هرگز دونیست و ما
شرمندگان عصیان پناه را اگر بنظر رحمت تمام خود بنگری زنهار ازشان ربوبیت تو مجور نه اللهم غفرا

جمعی بدرت گریه و آه آوردند ۔ جمعی همه دیده و نگاه آوردند
جمعی دیدند خواهش عفو ترا ۔ رفتند و جهان جهان گناه آوردند

و اخر دعوانا ان الحمد لله تعالی خالق النسم و فاطر العالم و صلوته و سلامه علی الذات المطلسم
و الغیث المطمطم لاهوت الجمال و ناسوت الوصال طلعة الحق و واسطة عقد الخلق انسان
عین الازل فی سر من لایزال و لم یزل اللهم صل به منه فیه علیه و سلم تسلیما کثیرا طیبا
علیه و علی من انتمی الیه ۸

خاتمه طبع با نظم تقریظ ریخته خامه ماه تمام سپهر فصاحت مهر منیر اوج بلاغت ناثر شره نثار شاعر شعری شعار سید حکیم اعظم حسین خصه الله بحسنی الدارین و حماه عن مکاره الملوین ۱۲

ستایشی که در برابر نعمت میتوان کرد خدای نعمت افزای را میگزارم که این نامه خجسته عنوان را سرانجام نگارش
صورت بست و آرزوی دیرینه را تازه نقش مراد بر کرسی نشست همانا بدایع انگیزی اندیشه ندرت پیشه
خردمند خرده پسند دانش پناه سعنی آگاه ارسطو حکمت فلاطون فطرت فرخنده کشور کشا فرزانه فرازنده اعالیجناب
فرشته آب والاجاه امیر الملک نواب سید محمد صدیق حسن خان بهادر دام اقباله المجد و التفاخر که نقشبند
این دلنشین صورت و صورت نمای این همایون حقیقت ست دلکشا باغی بیاراست که رضوان از بذوق تماشا شیر
دل از بهشت برین برخاست مگر کتب خانهای خاصه را بخلوت خاص پهلوئی هم چیده جرائد پیشینه آثار و صحائف
پارینه اخبار که بر حالات اصفیای روزگار و کرامات اولیای نامدار اشتمال داشت از انجمله برگزیده پیش نظر
گزاشت و دیده را بژرف نگری و اندیشه را باندازه شناسی برگماشت تا بدان پایه دید و دانش نغز از دست

وجلا از سراب ونور از ظلمت وسره از ناسره جدا نمود وهمگی آنرا بشیرازهٔ جمعیت درهم کشیده تقصار
جیود الاحرار من تذکار جنود الابرار لقب فرمود دانم مگر دستی بکیسهٔ عمان فرو برده جزلآلی
شاهوار بدر نکشیده ست وجواهر خیز کانی بکاوکاو وتحقیق کاویده جز لعل ویاقوت برنچیده شور افسانه شب
زنده داران رفته غفلت خوابان حال رانمک در دیده فروریخت وسحر خیزان بیدار بخت را ولولهٔ تازه بخاطر
انگیخت قلم را در نگارش الفاظ بار وبرگی آماده آمد که پنداری بر ومند نهالی بصحن گلشن بیوه افشان ست وسخن را در گزارش
معنی آب ورنگی بکار رفت که گوئی نوبهاری را در نورد شگوفهای ناشگفته بوقلمون خندها زیر لب پنهان ست
همین که از پیشگاه همایون کارفرمای نامدار اعنی صورت طراز این زیبانگار فرمان طبع رفت شگرفان این کار
بسعی فرمان پذیری نفسها سوخته اند وور رنگ کارپردازی هنرها فروخته تا در زمان سعادت نشان فرمانروائی
گوهر اکلیل جهانبانی جوهر شمشیر معدلت رانی نونهالهٔ سکندر اقبال آلنقوای سنجر اجلال خلوت نشین فرشته دربان
شبستان آرای کیوان ایوان خانی دودمان سیادت توامان فریدون پایه جمشید سرمایه عفت نظر عصمت اثر بهرام
چاکر کاوس لشکر بلند القاب والاخطاب فرخ علم نواب شاهجهان بیگم رئیس دلاور اعظم طبقه اعلای ستارهٔ هند
وتاج هندوستان ورئیسهٔ بهوپال دام لها العز والاقبال بتصحیح دقت آفرین دانش آئین فرزانه روشن نظر
فاضل اندوز علم وهنر ابوالحسن سید ذوالفقار احمد حماه الله الاحد تازه آرایشی ونوآئین پیرایشی بکار رفت
وآنرا بتنقیح حائز اوصاف کمال عقده کشای هر گونه اشکال مبادی آگاه مقاصد دستگاه جناب محمد عبد الحق
کابلی صانه الله العلی رونقی دیگر پذیرفت ونگارش جادو طراز نادره پرداز منشی محمد احمد حسین صفی پوری
عافاه الله القوی مراین شاهد نوخاسته را خال وخطی بروی دمانید وآصلاح حجر که فتوت پناه حافظ کرامت الله
حفظه الله کردا نرا برای جلوه گستری بر منصهٔ اش نشانید وخان رفیع المکان لیاقت عنوان محمد عبد المجید خان
سلمه الله المنان بمشاطگی اهتمام طبع آراسته نقاب از چهره اش برانداخت تا جهانی بنظاره اش سرمایه صبر
وشکیب در بانت سپس طبع آزمای تقریظ نگار را نیروی خامه وگرمی هنگامه ارزانی باد وثمار آور گنجینه
پاش اسرمایهٔ لعل وگوهر در فراوانی ۵

نظم

ما را بهمانخانهٔ خاصے گذر افتاد — کش دیر وحرم حلقهٔ بیرون در افتاد
جز اهل خبر پی نتوان برد که سرست — از با خبر پیاست اگر بیخبر افتاد

غفلت منش میکده آگاه برآمد ❊ روشن خرد مدرسه کوته نظر افتاد
بس جاده شناسان که بجائی نرسیدند ❊ بیراهه روان را سر راهے گذر افتاد
دل باخته عشق نگارم که برویش ❊ صورت همه مطلوب حقیقت نگر افتاد
با عشق قوی چنگ حریفی نه طرف شد ❊ آخر به توان با خنگان تو در افتاد
هر جا بتغافل دل عشاق ربودند ❊ انداز نگاهے بمیان رخنه گر افتاد
خوش مملکت عشق که شه را به قلمرو ❊ کس نام ندانست و گدا نامور افتاد
عشقی که اگر رنگ بهاری بهمم آمیخت ❊ خون شد جگر لاله و در گل شرر افتاد
عشقی که بهنگامه آن پیرزنے را ❊ سودائی خریداری یوسف بسر افتاد
عشقی که اگر تیر بزه کرد کمان را ❊ خون دو جهان از پی مشقی هدر افتاد
عشقی که گر از تیغ سر انداخت کسی را ❊ دانی ز برومند نهالے ثمر افتاد
عشقی که بدان ذوق خداداد و گیتی ❊ **نواب** فلک کوکبه را از نظر افتاد
صدیق حسنخان که بنظارهٔ رویش ❊ بیخود ز فلک زهره و شمس و قمر افتاد
بیند بسر فرش گهر چین نثارش ❊ مشتی همه دلهاست که بر یکدگر افتاد
تازم روشن خاص که ناجسته ز خلوت ❊ از طی مقامات بسیر و سفر افتاد
زر پاش امیریکه اگر داد عطا داد ❊ مانند خزف بر سر ره سیم و زر افتاد
زان مایهٔ انعام که بخشید جهان را ❊ گنجینهٔ پرویز بدست هنر افتاد
صد رنگ گل از گلشن او چید تماشا ❊ صد ره خرد از ساغر او بیخبر افتاد
نقشی عجب آراسته تقصار علم کرد ❊ کز خال و خط روئی نکو خوبتر افتاد
از صوفیه آورد نشانها که ز تحقیق ❊ بالغ نظران را بنظر معتبر افتاد
در ضمن تراجم که ز احرار رقم زد ❊ اسرار حقیقت همه پیش نظر افتاد
هر هفت صدا رتنگ بکار رقمی رفت ❊ هر جا بگزارش سخنی مختصر افتاد
فرعی به برومندی صد اصل بیالید ❊ در معرض تفصیل حدیثی اگر افتاد
در رنگ معانی که برون داد ز خاطر ❊ گوهر ز یم و لعل ز معدن بدر افتاد

در سلک جواہر کہ بہم بست ز الفاظ — سیارۂ وثابت بشمار گہر افتاد
ای آنکہ ز کلک تو بجاد در قیما — از روئی دو صد نقش نہان پردہ بر افتاد
فن سخن از بہر ثنائے تو گرفتم — رہ روئی منزل برو پر خطر افتاد
با اینہمہ رفتیم چنان گرم کہ ہمراہ — صد جا بسر رہگذر از پای در افتاد
اندازۂ ہمان و فلان نیست ثنایت — این قرعۂ اقبال بنام دگر افتاد
زلفی ست فرو ہشتہ پئی مدح تو شعرم — کز دوش معانی شیوہ ہی تا کمر افتاد
زان پیش کہ از بہر دعائی تو برآورد — در دست دعاگوی تو نقد اثر افتاد

آن باد کہ ہر بند بحکم تو کشایند
تا کار تو اند بقضا و قدر افتاد

اصلاح ضروری اغلاط کتاب تقصار

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
۴	۱۴	بتازی	بتازی	۵۱	۷	باقتی	بانقی
۵	۲۳	خرد	خُرد	۵۷	۱۳	روشنای	روشنائی
۶	۱۷	یقوم	بقوم	۶۱	۱۲	سنجمل	سمنجل
۷	۱۱	ندانستم	ندانستیم	۶۲	۹	دیدن	دیدن اصحاب اصحاب
″	۱۳	ہشت صد	یکصد و چہل و دو	۶۶	۳	منہ	منہا
۸	۸	پانصد و سی و دو		۶۸	۱۱	میگستی	میگریستی
۱۵	۱۹	مخالفت	مخالفت	۷۳	۲۱	معرفتِ	معرفت
۱۸	۶	دملی	دی	۷۸	۱۰	لاتحسین	لاتحسبن
۲۰	۲۳	سنہ ۲۲۲	سنہ ۲۳۲	″	۱۷	تعریفاتہم	تفریعاتہم
۲۳	۱۰	بوہان بن ناجیہ	رُوہان بن ناجیہ	۸۲	۱۴	امہ	ائمہ
۴۹	۲۱	این جلا	ابن جلا	۸۶	۱۰	المحفون	المخفون

فقال فی تعریف الاسلام
والصلوٰۃ والسلام علی رسول اللہ صلعم
وعلی آلہ واصحابہ الذین ہم
وعلی من تبعہم باحسان الی یوم الدین

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۹۰	۶	بغزنی	بغزنین	۱۶۲	۱۴	اند	اندولادت شان در
۹۴	۸	مشبهه	معطله				شنه ۱۲۰ بود
۹۸	۱۴	محاذیب	مجاذیب	〃	〃	بشتاد	بنود و یکسال
۱۰۰	۱۵	آید	راید	۱۶۴	۱۸	العرب	العرب کلمة لبید
۱۰۱	۵	کثرت و	کثرت	۱۶۵	۲۳	رواه	رواه ابوحاود عن
〃	۶	شنه ۲۸	شنه ۱۰۲۸				ابی امامة ایاس
۱۱۱	۸	محوس	مجوس				بن ثعلبة
〃	۱۳	منعرماید	میفرماید	۱۶۸	۶	بودی	لودی
۱۱۷	۴	بذبی و شنزبی	بذهبی و شنزبی	۱۷۱	۱۸	علم	علم و عمل
۱۲۱	۱۵	فراغبائی	فراغبالی	۱۷۳	۲	وادی	دادی.....
۱۲۴	۶	لایشقی	لایشقی	۱۷۶	۱۷	اصافی	اضافی
۱۳۵	۱۰	باالاکل	بالاکل	۱۸۳	۲۱	البنون	البنون
۱۴۳	۹	علم و	علم	۱۸۵	۱۵	اتصاف	اتصاف
۱۴۵	۱۷	ہیچگس	ہیچکس	۱۸۷	۱۴	عروة	عروة
۱۴۶	۵	میگیریم	میگریم	۱۸۸	۱۳	شنه ۹۰	شنه ۹۰
۱۴۸	۸	دقبقه	دقیقه	۱۸۹	۱۰	شریقش	شریقش
۱۵۳	۲۰	خوردیم	خُردیم	۱۹۱	۹	برانکه	آنکه
۱۵۵	۳	نصر	نصیر	۱۹۷	۶	جشه	جشه
〃	۲۳	وور	〃	۲۰۰	۱	لبعضهم	لبعض
۱۵۶	۲۲	نباشد	بناشد	۲۲۱	۱۲	سر	سیر
۱۶۰	۱۹	آئیم	ایم	۲۲۴	۱۴	خلوم	خادم

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۲۶	۱۱	لسار	لبسیار
۲۲۷	۵	حشمها	چشمها
〃	۱۵	ترو	تر
۲۲۸	۵	خردیم	خُردیم
۲۳۰	۲۰	هفتادوهفت	شصت‌وشش
〃	〃	پنجاه‌وهفت	چهل‌وپنج
۲۳۱	۲۰	ینظر	تنظر
۲۳۹	۱۴	فم	

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۴۱	۱	دنیا	دنیاوعیبها
۲۴۲	۱۶	سفاسف	سفاسف
۲۴۴	۱۴	واحد	*
〃	۲۳	حالست و	حال
۲۴۹	۲	برگشت	اورادید
〃	۵	جهته	جهیه
۲۵۰	۱۹	یاتوا	باتوا

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیر انہ لیا جائیگا

لائبریری

جامعہ [illegible]

۱۔ [illegible]

۲۔ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[